بولتن کنگره

شماره ۵

www.iran-archive.com

بها ۱۲۰ ریال (۳ مارک ، ۲ دلار)

www.iran-archive.com

فهرست

بنیان‌های برنامه ما (امیر) ——— ۳

دمکراسی و انقلاب (مجید) ——— ۱۷

درباره مساله مرزبندی در جنبش کمونیستی (نادر) ——— ۳۲

بررسی خط‌مشی گذشته از موضع طبقه کارگر یا از موضع اقشار سنتی (اکبر) ۴۶

بازهم درباره هژمونی و دیکتاتوری (علی) ——— ۶۹

دو تفکر در مورد امر وحدت جنبش کمونیستی (یوسف) ——— ۸۹

هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک (مراد) ——— ۱۰۹

با کدام استراتژی (تقی یوسفی) ——— ۱۲۹

بنیان های برنامه ما

۲

پیشگفتار:

بخش نخست بنیانهای برنامه ما که به بازشناسی ریشه های راست روی در برنامه وسیاست سازمان ما در سالهای ۶۱ـ۶۰ میپردازد، در شماره دوم "بولتن کنگره" چاپ شده است. تا آنجاکه به بررسی ریشه های راست روی در برنامه ۶۱ـ۶۰ برمیگردد، آن نوشته وتزهای آن جزبخشی درباره خرده بورژوازی که افزوده میشود) تقریبا کامل هستند ومیتوانند بطورمستقل ارائه شوند، اما هنگامیکه بخواهیم بنیانهای نظری برنامه در دست تدوین سازمان را بررسی کنیم، ازآنچه در محدوده ریشه های خطاهای گذشته گفته شد باید بسیارفراتروفروتربرویم. مسایل مطروحه درباره ریشه های راست روی برنامه ۶۱ـ۶۰، در زنجیره مسایلی که نوشتن برنامه مشروط به بررسی وشناخت آنهاست حلقه میانی را تشکیل میدهند.

بررسی وشناخت مسایل نظری وتئوریک ای که شالوده نوسازی در کشورهای سوسیالیستی وشالوده نوسازی ونواندیشی دربزرگترین پدیده مجموع جنبش کمونیستی جهانی را تشکیل میدهند حلقه نخست در روند تدارک فکری برای تدوین یک برنامه علمی هستند. مساله این است که بینش وروش جنبش کمونیستی در آستانه بزرگترین تحول وتکامل انقلابی پس از تحولات دو دهه نخست قرن ۲۰ است. مساله اینست که پیشروترین نیروهای جنبش کمونیستی به قرن ۲۱ سرکشیده وناقوس های بیدارباش را بصدا درآورده اند. مساله این است که نخستین سنگ پایه های ستیغ آسمان سای قرن ۲۱ روشن میکنند که نه با شیوه نگرش آغاز و یا واسط قرن ۲۰، بلکه حتی با شیوه نگرش امروزین ما هم نمی توان آن ستیغ را پیمود. تنها وتنها کسانی میتوانند این ستیغ را به پیمایند که بتوانند به تمام معنی انقلاب علمی ـ فنی وتحولات همه سویه و بنیادین ناشی از آن وجهان بسیارمتحول وپرتنش کنونی را درک کنند.

حلقه سوم در روند بررسی وشناخت مسایل برنامه ای بایست به آن بپردازیم، بررسی وشناخت مسایل محوری در هریک از فصول برنامه است. برنامه ما شامل فصل های زیراست: ۱ سازمان فدائیان خلق (اکثریت). این فصل خود به دو بخش تاریخچه وجهانی بینی تقسیم میشود. ۲ اوضاع جهان وروند انقلاب. این فصل هم شامل یک رشته تئوری های بنیادی ـ مثل تحریف دوران ـ است وهم شامل بررسی مشخص اوضاع جاری جهان. ۳ اوضاع ایران. این فصل شامل اوضاع سیاسی وساختار سیاسی وطبقاتی ست. ۴ استراتژی، شامل ضرورت تحول، مرحله انقلاب وچگونگی تحول، اتحاد ها، آلترناتیوهای دورونزد یک وشیوه های مبارزه. ۵ برنامه ما برای دولت جانشین

عناوینی که در این جا آمده است برحسب مضمون وبرای روشن سازی موضوع است. در اصل برنامه برخی عناوین بشکل دیگری خواهد آمد. در هریک از فصول بالا و در هریک از بخشهای مشخص شده، یک یا دو، و حداکثر سه مسئله محوری است که برخی از آنها سالهاست یاد رسازمان، یا در جنبش کمونیستی ایران ویا در سطح وسیعتر مورد بحث و بررسی هستند. استخوان بندی اصلی برنامه ما را پاسخ به همین مسایل تشکیل میدهد. از این رو بررسی این مسایل در آماده سازی نیروهای سازمان و ایجاد یکانگی فکری ضرورت قطعی دارد. مشخص ترین بحث شده ترین بخش برنامه یعنی بخش تاریخچه سازمان، کماکان علت پیدایش و ارزیابی ماهیت و موقعیت جنبش فدائیان خلق ایران مورد بحث هستند، بدون پاسخ درست و روشن به این دو مسئله، فصل تاریخچه نمی تواند دارای ارزش علمی و تئوریک شود و در سطح رویدادنگاری می ماند.

با توجه به آنچه گفته شد، در تکمیل بخش نخست بنیانهای برنامه ما، نخست یک رشته مسایل تئوریک و بنیادین را بررسی میکنیم که در راستای تدوین برنامه نسبت به همه مسایل دیگر شناخت آنها مقدم است. این مسایل عبارتند از روند نوسازی و نوزایی در جنبش کمونیستی و بازنگری به مسایل جهان و روند انقلاب برمیگردد. پس از آن به بررسی مسایل محوری در فصلهای پنجگانه برنامه میپردازیم.

بینش و برنامه

گفتگو درباره بنیانها و بخشهای گوناگون برنامه را از کجا باید آغاز کرد ؟ بیگمان برای ما فدائیان خلق بسیار آموزنده خواهد بود که این کار اباگریزی به گذشته پس از انقلاب و به مباحثات با " اقلیت " و با فدائیان پیروبیانیه ۱۱ آذر آغاز کنیم ، چراکه یکی از مضامین عمدهٔ آن مباحثات همانا رابطه ایدئولوژی و بینش و برنامه بوده است. چنین سرآغازی بدان علت ضرورت بیش از پیش مییابد که میتواند بیش از پیش ما را به اهمیت سرنوشت ساز شناخت و جذب روند انقلابی نوسازی و نواندیشی در جنبش کمونیستی آگاه کند ، و با زبان خود ما بما بگوید که چرا باید برنامه را از بنیانهای آن آغاز کرد .

در سازمان ما گفتگو بر سر بینش و برنامه و اینکه از کدام یک باید آغاز کرد در پلنوم مهرماه ۵۸ اوج گرفت . در آن پلنوم مسئله مرکزی بررسی " بینش چریکی " (تئوریهای ناظر بر مشی مطلق سازی مبارزه مسلحانه) و تجدید نظر در آن بود . رفقای اقلیتی ما (که پیشروترین آنها حداکثر تا جایگزینی بیژن بجای مسعود پیش آمده بودند) آنچه را ما " بینش چریکی " می شناختیم پاس میداشتند و از رد آن نگران بودند . از این رو این رفقا می کوشیدند تا پلنوم (و کل سازمان) بجای گفتگو پیرامون " بینش چریکی " به برنامه " بپردازد و در عرصه خط مشی سیاسی تعیین تکلیف شود . " اقلیت " آنزمان گمان داشت که با تکیه روی سیاست ما در قبال رژیم ارتجاع می تواند مباحثات ایدئولوژیک بسیار جدی درون سازمان را دور بزند . در عوض اکثریت پلنوم مهرماه بر آن بود که پالایش ایدئولوژیک سازمان و زدودن پیرایه های پندار گرایانه و چپ روانه از بینش فدائیان خلق مهمترین مسئله سازمان است و بدون انجام آن سخن گفتن از تدوین برنامه و وحدت یافتن بر سر آن بی پایه است . اکثریت تا پایان بر همین اندیشه پای فشرد . در آستانه جدایی دریغ انگیز رفقای اقلیت " کار " در مطلبی بنام " اکثریت و مسئله اقلیت " (۱۴ خرداد ۵۶) نوشت :

" رفقای اقلیت هنوز هم بیم دارند بپذیرند که شکل گیری اقلیت و اکثریت در سازمان براساس پذیرش یا رد بینش گذشته و ادراکات متفاوتی بوده است که هر یک از اصول ایدئولوژیک و مبانی مارکسیسم داشته ایم . رفقا تصور می کنند که بدون داشتن بنیادهای واحد ایدئولوژیک می توان در تاکتیک و برنامه به توافق رسید و وحدت تشکیلات کمونیستی را حفظ کرد . "

جوهر اندیشه ای که در اینجا آمد درست است . دقیق تر اگر بگوئیم برنامه فراتر از خود ، و در ذات و در بطن و در متن خود بنیانهای ایدئولوژیک ، بینشی و تئوریکی ای دارد که بدون شناخت ، پذیرش و کاربست آنها دستیابی به آن برنامه ممکن نمی گردد . این بنیانهای ایدئولوژیک و تئوریک جدا از برنامه نیستند ، بلکه در آن تبلور و تشخص پیدا می کنند ، اما در عین حال همه بنیانهای ایدئولوژیک و تئوریک در برنامه نوشته نمی شوند . در همان سال ۶۰ ، در بحثی با رهبران " اقلیت " به آنها گفته شد که برای عضویت پذیرش برنامه شرط است و این بفهوم پذیرش ماتریالیسم ، یعنی مهمترین رکن جهان بینی ما نیست . کسی می تواند بلحاظ فلسفی ماتریالیست نباشد اما برنامه را بپذیرد و عضو حزب شود . اما آیا اگر کسی ماتریالیسم را نشناسد و نپذیرد و بکار نبندد قادر است آن برنامه را (که ذاتا ماتریالیستی است) بنویسد ؟ از این رو روشن میشود که چه بخواهیم چه نخواهیم مسائل وسیع تری خارج از متن یک برنامه مشخص است که اگر قبلا به آنها نپردازیم کار برنامه نیز پیش نخواهد رفت .

ما درباره بینشی که در مقابل " بینش گذشته " از آن دفاع می کردیم چنین می گفتیم :

" از نظر ما مبانی عام تئوری انقلاب دقیقا همان است که توسط بنیانگذاران سوسیالیسم علمی تئوریزه شده است .

این پاسخ هنوز بسیار مبهم بود . نه " اقلیت " با این حکم مخالف بود و نه احمد زاده . در گذشته نیز سازمان بشیوه خود کوشید همین حکم را بر شرایط مشخص ایران انطباق دهد و آنچه را که بدست آورد در همه جا با اتکاء به مارکسیسم توجیه می کرد و توضیح می داد . بنابراین مسئله مرکزی این بود که " مبانی عام "

www.iran-archive.com

را بکمک کدام بینش و کدام تئوریها و تحلیلها و بکمک کدام کشفیات و ساخته های نو میبایست بکار بریم. رد تئوریهای ناظر بر مطلق سازی مبارزه مسلحانه و بازگشت مستقیم به آموزشهای لنین درباره پیشرو و توده، حزب و قانونمندیهای انقلاب دستاورد بزرگی بود که می بایست با گشوده شدن چشمهای سازمان بروی قرن بیستم شکفته میشد و به برمی نشست.

در پی انشعاب "اقلیت" روندهایی به پیش و براست هر دو شتاب گرفتند. در زمینه بینش و تئوری، سازمان در سمت پذیرش و کاربست اندیشه های مطروحه در اسناد جلسات مشاوره ۶۰ و ۶۹ پیش رفت. اما همزمان که تنها به تقویت دگماتیسم مستتر در این اسناد، با دگماتیسم سنتی خود پرداخت بلکه به مطلق کردن مجموع مفاد اسناد جلسات مشاوره اقدام کرد. در زمستان سال ۵۹ و بطور مشخص در مقاله "مسئله مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما" مواضع سازمان در این زمینه شکل کمابیش مشخص بخود گرفت. در مقاله فوق گفته شد:

"معنای واقعی وحدت نظر روی اصول مارکسیسم ـ لنینیسم چیزی نیست جز وحدت نظر روی همان اصول و مضامینی که مبنای وحدت جنبش جهانی کمونیستی است و راهنمای عمل میلیونها کمونیست در سراسر گیتی قرار دارد"

در این نوشته بدلیل عدم تصمیم گیری هیات سیاسی، هنوز اعلام موضع روشن و همه جانبه نسبت به مفاد اسناد جلسات مشاوره ۶۰ و ۶۹ صورت نمیگیرد، اما سمتی که داده میشود همین است، چرا که هسته اصلی رهبری سازمان مساله پذیرش آن اسناد را دیگر برای خود حل کرده بود.

قطعنامه پلنوم اسفند ماه ۱۳۵۹، به روندی که سازمان می پیمود قطعیت بخشید. در این قطعنامه اعلام شد:

"اساسی ترین مبانی وحدت جنبش کمونیستی ایران همان مبانی تاریخی ـ جهانی است که در جنبش جهانی کمونیستی پذیرفته می شود، و عبارتند از اصول جهانشمول مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و انطباق خلاق آن با شرایط مشخص دوران ما که در اعلامیه های جلسات مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری سالهای ۵۷ و ۶۰ و بویژه در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری منعقده در مسکو ۱۹۶۹ انعکاس یافته است"

از منقطع صدور قطعنامه پلنوم اسفند به بعد همه هستی ایدئولوژیک سازمان به مفاد اسناد جلسات مشاوره محدود شد. مارکسیسم ـ لنینیسم که روزگاری قرار بود از روزنه "مبارزه مسلحانه هم استراتژی ـ هم تاکتیک" بر برنامه و سیاست ما تابانده شود، اینبار تنها و تنها در تحلیلها و تئوریها و فرضیات مطروحه در اعلامیه های ۶۰ و ۶۹ نشانداده میشد و تنها از روزنه این اعلامیه ها و حداکثر در محدوده همان اعلامیه ها بر برنامه و سیاست ما ناظر میشد. در مبالغه پیرامون نقش و اهمیت این اسناد برخی رفقا تا آنجا پیش می رفتند که وحدت نظر سازمان و حزب توده ایران بر سر این اسناد را برای وحدت سازمانی آن دو کافی می دانستند. با چنین نگرشی عملا هرگونه برنامه نویسی پژوهشگرانه و خلاقانه کنار گذاشته شد و کپیه برداری از برنامه حزب درست ترین راه ارزیابی میشد. در مطلق سازی اندیشه های مطروحه در اعلامیه ها کار به جایی رسید که فرضیه "راه رشد غیرسرمایه داری" به یکی از ارکان اندیشه مارکسیستی و تنها تئوری توضیح دهنده راه کشورهای حد فاصل سوسیالیسم و امپریالیسم مبدل شد.

در جمعبست آنچه آمد باید گفت:

این اندیشه که برای تدوین برنامه از مسایل ایدئولوژیک تئوریک باید آغاز کرد کاملا درست بود و درستی آن را تاریخ سازمان خودمان نیز نشان داده است. هر برنامه دارای بنیانهای ایدئولوژیک و تئوریک است که اگرچه در خود برنامه تجسم و تجلی می یابند، اما همه آنها در برنامه گنجانده نمیشوند. دستیابی به برنامه نتیجه شناخت و کاربست همین اندیشه های ایدئولوژیک و تئوریک بنیادین است. شناخت این بنیانها مقدم بر تدوین برنامه است. دقیق تر بگوئیم کار تدوین برنامه از بررسی و شناخت این بنیانهای ایدئولوژیک و تئوریک آغاز می شود.

در تکمیل اندیشه فوق تکیه ما بر اهمیت رد بینش دگماتیستی در بحث با اقلیت، و توجه ما به اهمیت

www.iran-archive.com

پیوستن به اعلامیه های جلسات مشاوره ،باتوجه به حدبلوغ سازمان کاملا درست بود • مابدرستی دوشیدیم تابرای برنامه ای که می‌خواستیم درربع آخرقرن ۲۰ تدوین کنیم پایه های هرچه جامعترتئوریک داشته باشیم • مستقل ازاینکه دراعلامیه های جلسات مشاوره کدام اندیشه درست وکدام نادرست بوده کوشش‌مابرای‌تامین پشتوانه تئوریک برنامه سازمان پویا وسازنده بود •

اینک باتوجه به همین اندیشه ها ،ودرتداوم سنت پویای سازمان ،می توانیم نتیجه بگیریم که دستیار برنامه رااینبارنیزباید ازبنیانهای ایدئولوژیک ،تئوریک ای آغازکنیم که بدون شناخت وکاربست آنها دستیابی بربرنامه علمی نامدن است • این بنیانهااندیشه های نوسازی ونوزایی ونواندیشی در جنبش‌کمونیستی ونگاه نوین به مسایل بنیادین دوران واپسین سالهای قرن ۲۰ هستند • این بنیانهای اندیشه کی ،بسیاری ازاندیشه هاوتئوری های مطروحه دراسناد ۶۰ـ۶۹ راتغییرمیدهند و نگرشی نوین رابی میافکنند •

www.iran-archive.com

انقلاب در انقلاب

انقلاب در انقلاب ، سیلی سرکش در کارسایش کناره های تنگ ، آذرخشی آتشین بر سینه سنگ ، بویی از بهار ، افشان بر جنگل بیدار ، امیدی سترگ بر شاخسار نبردی بزرگ .

انقلاب در انقلاب ، از کشورهای سوسیالیستی تا همه جنبش جهانی کمونیستی ، از فلسفه تا عمل ، از بینش تا روش ، از سیاست تا سازمانگری .

انقلاب در انقلاب ، زیباترین و رساترین نام برای آنچه باید بشود تا انقلاب برآید و بپاید .

انقلاب در انقلاب این کوتاه ترین و رساترین نام آن وظایفی است که برای پیشروی در بزرگراه انقلاب پیش روی ماست . این وظیفه اینک در برابر همه کمونیستهای جهان است . در برابر همه جنبش جهانی ما .

هنگامیکه جنبش نوسازی در سال ۱۹۸۵ در اتحاد شوروی آغاز شد ، ژرفا و گسترهٔ آن هنوز در آنسوی مرزهای اتحاد شوروی ناشناخته بود . اما اینک برای کسانی که واقعا این جنبش را شناخته و پذیرفته و به آن پیوسته اند روشن است که این جنبش نه از نظر تاثیرات جنبی آن بلکه از نظر خصلت و مشخصات آن ، از نظر بینش و روش ناظر بر آن یک جنبش انقلابی بازآفرینی در جنبش کمونیستی و کارگری است . این جنبش ، حتی آنجا که شیوه های شتابدهی پیشرفت اقتصادی در اتحاد شوروی و یا چین را مشخص میسازد ، نه بطور جنبی ، بلکه بطور مشخص و مستقیم جنبه فراگیر پیدا میکند ، چون ناچار بسیاری از تئوریها و اندیشه های اقتصادی مربوط به چگونگی تامین شرایط رشد اقتصادی و تامین عدالت اجتماعی را یا زیر تاثیر میگیرد و یا دگرگون میکند . به بیان دیگر ، جنبش نوسازی در کشورهای سوسیالیستی ، بدون نوسازی تئوریک (از فلسفه تا سیاست) ممکن نمیشود و خود نمیتواند به گسترش نوسازی تئوریک نیانجامد . از آنجا که ما کمونیستها در این تئوریها شریک هستیم ، حتی چنانچه نوسازی را ویژه کشورهای سوسیالیستی بدانیم نیز (نظر مورد علاقه مخالفین خود نوسازی) مستقیما در معرض آن قرار میگیریم . اما خوشبختانه کم نیستند نیروهایی که از همان آغاز جنبش کمونیستی را نیازمند نوسازی دانسته و امر نوسازی را به همه جنبش کمونیستی تعمیم میدادند .

جنبش نوسازی بلحاظ خصلت خود ، بلحاظ جنبه های بینشی و تئوریک و بلحاظ سمتگیری خود جنبشی فراگیرندهٔ همه جنبش کمونیستی و کارگری است . در عین حال این جنبش ، متناسب با اینکه در کجا کدام مسایل را میخواهد حل کند جنبه خاص پیدا میکند . این جنبش ، آنجا که میخواهد فلسفه را بر علم ، ایدئولوژی را بر واقعیت و سیاست را بر موقعیت انطباق دهد ، آنجا که میخواهد نواندیشی و پویایی را جایگزین کهنه پرستی و ایستایی کند ، آنجا که میخواهد دو دشمن بزرگ در میدان ، یعنی پندارگرایی و دگماتیسم و دو فرزند صاحب تاج و تخت آنها یعنی شخصیت پرستی و بوروکراتیسم را شکست دهد و بگور بسپارد ، آنجا که میخواهد صلحجوئی و انساندوستی ، پیشرفت طلبی ، عدالت جویی و خشونت زدایی کمونیسم را آشکار کند و بنماید آنجا که میخواهد دموکراتیسم و تکیه به مردم را جایگزین استبداد و فرمانروایی و بوروکراتیسم گریزان از مردم بکند ، و خلاصه هر آنجا که این جنبش بیانگر نو در برابر کهنه است ، در آنجا جنبش جهانی است که همه ما کمونیستها بطور مساوی در پرورش دادن و به پیروزی رساندن آن مسئول هستیم . اما بسته به اینکه جنبش نوسازی در کدام کشور کدام مسایل مشخص را بعنوان وظایف اصلی عملی خود تعیین میکند ، جنبه های خاص و شاید بسیار خاصی پیدا میکند که شناخت و پیشبرد آنها جز بر عهده حزب و مردم همان کشور نمیتواند باشد . مواردی نیز هست که نوسازی جنبه عام و خاص را بیکسان در خود جمع میکند . مثلا استراتژی تسریع رشد اقتصادی در اتحاد شوروی هم جنبه خاص دارد ، چون مساله مشخص رشد اقتصادی شوروی در میان است ، و هم جنبه عام چون استراتژی تسریع در گرو تکمیل و تکامل تئوریهایی است که نه تنها بسیاری جنبه عام دارند ، بلکه برخی از آنها مانند چگونگی درک رابطه نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در سوسیالیسم ، برخورد به مساله دولتی کردن و چگونگی تامین مالکیت خلقی ، چگونگی پاسخگویی به خلا عملکرد عرضه و تقاضا در سوسیالیسم و کاربست قانون ارزش ، چگونگی تحقق عدالت سوسیالیستی و چگونگی ارزیابی از چشم انداز کمونیسم و مکانیسم های گذار به آن در نواندیشی جنبش نقش تعیین کننده دارند .

www.iran-archive.com

در پیدایش و گسترش جنبش نوسازی ، بگونه ای شگفت شرایط اجتماعی ـ اقتصادی تاثیر بخشیده است. جنبش نوسازی با تکیه بر جنبه های خاص سازندگی سوسیالیستی از اتحاد شوروی سربرآورد و هنوز هم عمدتا سیمای شوروی خود را حفظ کرده است. در اتحاد شوروی ، جنبش نوسازی از بطن تلاشهای فکری و عملی برای تسریع رشد اقتصادی زاده شد . موقعیت اتحاد شوروی در جنبش کمونیستی جهانی و در جهان پشتوانه آن شد که جنبش نوسازی در سمت ارتقا به یک روند فراگیر جنبش کمونیستی پیش برود این در حالی است که نیاز به نوسازی و نواندیشی به قوت تمام در سرتاسر جنبش کارگری و کمونیستی ، و بگونه ای دیگر در جهان معاصر وجود داشته و بهرصورت ، دیر یا زود این رنسانس آغاز میشد . ناگفته نماند جنبش نوسازی در اتحاد شوروی بدون مقدمه نبوده است. حتی برخی از اندیشه های مهم مربوط به چگونگی قانونمندیهای تسریع رشد اقتصادی و بازسازی مناسبات تولیدی از مدتها قبل در برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی مطرح بوده است. از آنجمله در چین ، از سوی مخالفین مائوئیسم اندیشه هائی در رابطه با مساله پیشرفت اقتصادی شکل گرفت که سرمنشا روندهای امپدوارکننده امروز در این کشور بزرگ سوسیالیستی شدند . در برخی از احزاب اروپایی غربی ، از آنجمله در حزب کمونیست فرانسه ، پیش از همه برخی از اندیشه های نوسازی جوانه زدند . این احزاب از آنجا که در شرایط امپریالیسم نبرد میکردند و دارای پشتوانه نیرومند تئوریک بودند ، ظرفیت و توان آنرا داشتند که زودتر از دیگران برخی روندها را تشخیص دهند . اما احزاب کمونیست آسیا و آمریکای لاتین (آفریقا که جای خود دارد) از این روندها دور ماندند . جنبش نوسازی در اتحاد شوروی ، برای کمک گیری معنوی رو به شرق ، یا رو به غرب دور نداشت. اگر کسانی توانستند کمک قابل توجهی بکنند یا تاثیر بگذارند (اگر چه بطور غیر مستقیم) همین احزاب اروپایی بودند .

در احزاب غیر حاکم شرق ، در احزاب منطقه خودمان هنوز جنبش نوسازی و اندیشه نو چیزی بیشتر از ترجمه اسناد کنگره و پلنومهای حزب کمونیست اتحاد شوروی ، و آنهم بیشتر بخاطر وظایف انترناسیونالیستی نیست. ما هنوز مشغول تکرار گذشته و گذشته های دورتر هستیم . کهنه بودن برخی مشغولیات فکری ما را از هنوز نو بودن بحث "راه رشد غیر سرمایه داری" بخوبی میتوان دریافت. سازمان ما ، حزب توده ایران ، راه کارگر و فدائیان پیرو بیانیه ۱۶ آذر هنوز هر یک مشغول پیمودن راه خود به شیوه قدیم هستند . در سازمان ما ، تاکنون رفقا از طریق گوش دادن رادیو و مطالعه برخی اسناد ، اطلاعاتی درباره نوسازی در اتحاد شوروی پیدا کردند . اما در این باره که این نوسازی واقعاً چه ژرفا و چه ابعادی دارد و چگونه به اندیشه ما مرتبط می شود و آیا یک روند صرفا مختص اتحاد شوروی است یا یک روند فراگیر در مطبوعات سخنی در میان نیست . ما بحثهای برنامه ای بسیار مهم را پیش میبریم بی آنکه هنوز بحث مبانی برنامه را آغاز کرده باشیم .

ما که پذیرش اسناد جلسات مشاوره ۶۰ - ۶۹ را معادل پذیرش واقعی مارکسیم ـ لنینیسم میدانستیم و پذیرش آن اسناد را شرط بنیادین و تعیین کننده وحدت حزب و سازمان میدانستیم ، و پذیرش آن اسناد را معیار همه چیز میدانستیم و اعضاء را اینگونه آموزش می دادیم ، گویا اصلا نمی بینیم که آن اسناد چگونه بعنوان اسناد کهنه شده تغییر کرده و بازنویسی می شوند و چگونه دکماتیسم و ذهنیگرایی مستتر در آن اسناد هر روز بیشتر آشکار می شود . نیروهای سازمان ما نمی دانند که آیا هنوز همان اسناد مبنای برنامه و وحدت جنبش کمونیستی هستند و یا به اسناد پایه ای جدیدی دست یافتیم .

در بالاترین سطح سازمان نیز ما هنوز به اندازه کافی روشن نکرده ایم که با کدام بینش و روش برنامه جدید را باید تدوین کنیم . بدون اینکه سیستم نظری کاملا منسجم و پیوسته و کمابیش کاملی فعلاً ناشی از کنار رفتن سیستم نظری کاملا منسجم و همپیوسته اعلامیه های ۶۰ و ۶۶ را پر کند ، برخورد ما با هیچیک از مسایل مهم برنامه ای نمی توانند بنیاد محکمی پیدا کند .

نوسازی و اندیشه نوین به انقلاب در انقلاب ، یعنی به انقلاب در بینش و روش انقلاب و به انقلاب در چگونگی برخورد کشورها و نیروهای انقلابی با مسایل جهان و مسایل بنیادین جنبش در هر کشور میانجامد . برخی از این پیامدها هم اکنون در کشورهای سوسیالیستی و در نظرگاههای احزاب بزرگ اروپائی پدیدار شده است این انقلاب در انقلاب هیچ شباهتی با آنچه کسانی چون آقای دبره زیر این عنوان جستجو می کردند ندارد . این انقلاب عبارت از تکامل بینش و روش احزاب جدی ، متناسب با موقعیت جهانی و

www.iran-archive.com

وملی روند های انقلاب است • جستجوئی است خلاقانه برای یافتن راه پیروزی انقلاب در شرایط تجهیز سرمایه داری رشد یافته به انقلاب علمی ـ فنی ، در شرایط بخرنج ترشدن تناسب نیروهای مادی ومعنوی جبهه‌های عمده جهانی، در شرایط همپیوسته شدن زرف مسایل طبقاتی و عموم بشری ، در شرایط برقراری رابطه دیالکتیکی جدیدی بین صلح جهانی ونبرد طبقاتی. در شرایط رشد وسیع تمدن و بالا رفتن سطح فرهنگ ملتها و تمایل هرچه بیشتر انسانها برای برخورداری از آزادی و دموکراسی ودر شرایط عقب ماندگی تبیین های فلسفی جهان نسبت به تحلیلهای علم از جهان • انقلاب در انقلاب عبارت است از همآهنگ کردن اندیشه وعمل انقلابی • این انقلاب میخواهد فلسفه‌ونگرش و روش‌ما باید تکامل یابد ، میخواهد بخش‌اعظم انچه کهدر اسناد جلسات مشاوره ۶۰ آمده است یادگماتیستی و یاکهنه است• میخواهد جهان جدید رابگونه جدیدی باید دید • میخواهد جهان ما هم عمبسته و هم متضاد است و باید صلح و انقلاب رادریک کل بایکدیگرجمع کرد.

فرضیاتی همانند راه رشد غیرسرمایه داری توسط دموکراتها انگونه‌که پیش‌ازاین طرح میشد متروک میشود. این انقلاب در انقلاب بسیاری از جاافتاده ترین تئوریهای ناظر بر انقلاب در کشورهای نارشد یافته را میتواند دگرگون کند. سمت اصلی همه این تحولات عبارت است ازهماهنگی اندیشه وروش‌ما با شرایط واپسین سالهای قرن ۲۰. این روند درسمت متضاد باآنچه دگماتیستهای ماجراجویا فرصت طلب خواهانند جریان می یابد •

ما باید ازخود بپرسیم کهما اینک وجود چگونه می توانیم بحث برنامه را جزابررسی و شناخت روند نوزایی در اندیشه و عمل جنبش‌کمونیستی آغازکنیم ؟ هررفیقی پیش‌ازاینکه براین یاآن آلترناتیوپای بفشارد و قبل ازآنکه به تدوین جزئیات برنامه مشغول شود بهتراست بحثهای قبلی سازمان درباره بینش‌و برنامه را بیاد آورد وبکوشد نظرسازمان درآن‌باره‌روشن شود و برآن پایه نقطه عزیمت خود برای بررسی مفاد مشخص‌برنامه راتعیین کند • روند نوسازی و نواندیشی در کشورهای سوسیالیستی و درجنبش‌جهانی کمونیستی خیزش نوینی برای انطباق مارکسیسم برشرایط پایان قرن بیستم است • بدون این انطباق ، بدون مشخص‌شدن جوانب بنیادین مارکسیسم دوران اتم ولیزر وکامپیوتروکارگرماشینی و تسخیرماه و مریخ ، بدون‌روشن شدن جوانب گوناگون روند های جهانی سالهای پایان قرن بیست و تدقیق شناخت ما ازدوران و مرحله کنونی تحولات جهان ، یاناچارخواهیم شد همانند دگماتیستهای ماجراجو مجموعه آموزش‌ها و آزمون های قرن راانکارکرده مستقیما به تجارب اغازقرن متکی شویم ، ویااینکه همچون‌دگماتیست های نیمه دوم قرن بیست کماکان درحال و هوای اسناد جلسات‌مشاوره بسربریم • درچنان صورتی حزب ما نه تنها نخواهد توانست به برنامه علمی دست یابد بلکه وحدت خود رانیزنخواهد توانست حفظ کند• مبنای وحدت کمونیستها برنامه است و بنیاد برنامه ما برمارکسیسم ـ لنینیسم و انطباق نوین آن برشرایط پایانی قرن بیستم • جنبش‌نوسازی و نواندیشی روند اصلی این انطباق است • بهمین علت ، برای روشن کردن جایگاه خود و شناختن بنیانهای برنامه خود باید ازجنبش‌نوسازی و نواندیشی آغازکنیم• جنبشی که سمت آن انقلاب در انقلاب است •

جنبش‌نوسازی :

خصلت و گستره

نخستین تلاش‌بازدارندهٔ گرایشهای کهنه درون جنبش‌ما ، و در راس‌هم دگماتیسم ، برای کند کردن و از پویش‌انداختن جنبش‌نوسازی و نجات‌خود از دست آن ، تلاش‌برای توضیح خصلت‌این جنبش‌در محدوده یک کوشش‌معمولی رفرمیستی است •

دگماتیسم ، یعنی بزرگترین دشمن خانگی نوسازی ، با دو سیمای سنتی خود (سیمای ماجراجو و سیمای فرصت‌طلب)علیه نوزایی به میدان میآید • دگماتیسم فرصت طلب ، یعنی همان گرایشی که از فرط سود جویی و فرصت طلبی کهنه پرست است و دگماتیسم را سپر منافع خود کرده است ، همان دگماتیسمی که بسیار به صفت " خلاق " علاقه مند است اما خود سرسازش‌ناپذیری دارد ، همان دگماتیسمی که

سیمای رسمی خود را در بوروکراتیسمی عالیجنابانه و برای پائینی‌ها هراس‌انگیز جلوه در میسازد ، همان دگماتیسمی‌که از همفکری اعضاء مشترث و از همکاری دید و بازدیدهای پوک تبلیغاتی را می‌فهمد ، همان دگماتیسمی که خود را نقطه پرگار و لنگر زمین و آسمان میداند ، و بالاخره همان دگماتیسمی که تا دیروز تنها به ستایش دیروز و پیروز مشغول بود و در پرونده آن کلمه‌ای انتقاد از خود و یا انتقاد و هشدار به برادر خود یافت نمیشود ، وقتی از فرط فرصت طلبی مخالفت آشکار با نوسازی را مصلحت نمیداند میکوشد تا نوسازی را از عنصر نوآن تهی کرده و در حد رفرمی بر روال همیشه محدود کند • دگماتیسم فرصت طلب نه میتواند و نه میخواهد بپذیرد که نوسازی خصلتی انقلابی دارد و در مقیاس یک انقلاب سر برآورده است • دگماتیسم نمیخواهد بپذیرد که نوسازی بناچار نیازمند یک نوسازی و بازآفرینی عظیم و بی سابقه تئوریک و معنوی است که او بی آنکه خود را نوسازی کند نمیتواند در آن شرکت کند •

اما چه اینان بخواهند و چه نخواهند جنبش نوسازی یک جنبش واقعا انقلابی است • نوسازی سیمای زنده جنبش انقلابی در کشورهای سوسیالیستی و تجلی کامل پویایی انقلابی در جنبش کمونیستی است • جنبش نوسازی ، حتی آنجا که به مسایل مشخص اقتصاد یدر کشورهای سوسیالیستی میپردازد از تمام خصلت‌های انقلابی و نوآفرینی خود را ظاهر میکند • آنجا که نوسازی به پهنه نوسازی اندیشه و مشی کمونیستها گسترش می‌یابد ، خصلت آفریننده و تماما انقلابی خود را باز هم بیشتر نمایان میسازد •

واقعیت این است که نوسازی و نوزایی کنونی ، پس از تکامل مارکسیسم توسط لنینیسم ، نقطه عطف تازه‌ای در تکامل مارکسیسم ، در تکامل و تحول مجموع جهان بینی و نگرش جنبش کمونیستی است •

میخائیل گارباچف در گزارش به پلنوم زانویه ح ـ ک ـ اتحاد شوروی پیرامون نوسازی (۱۹۸۷) ، درباره خصلت انقلابی نوسازی در اتحاد شوروی میگوید :

" مقصود ما از نوسازی روندهای دموکراتیزه کردن عمیق جامعه که با نوسازی پیوند دارد تحولات واقعا انقلابی و همه جانبه در جامعه است •

یاکولف ، عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، در نشریه کمونیست (شماره ۸ سال ۱۹۸۷) همین اندیشه را منعکس میکند و میگوید :

" نوسازی در روح خود نوآورانه و سرشار از ایده انقلابی در دگرگونی های جدی است "

در تحریف مشروح روند نوسازی اتحاد شوروی ، میخائیل گارباچف جوانب اساسی این روند انقلابی را مشخص میکند :

" نوسازی عبارتست از غلبه قطعی بر روندهای رکود ، در هم شکستن مکانیسم ترمز ، ایجاد مکانیسم مطمئن و ثمربخش تسریع رشد و تکامل اقتصادی ـ اجتماعی جامعه شوروی • ایده اصلی در استراتژی ما آمیختن دستاوردهای علمی ـ فنی با اقتصاد با برنامه و بکار گرفتن تمام ظرفیت سوسیالیسم است •

نوسازی عبارتست از اتکا به خلاقیت زنده توده‌ها ، رشد و تکامل همه جانبه دمکراسی و خود گردانی سوسیالیستی ، تشویق نوآوری و ابتکار عمل ، تحکیم انضباط و نظم ، دسترس‌علنیت ، انتقاد و انتقاد از خود در همه عرصه‌های زندگی جامعه و احترام رفیع نسبت به ارزش و شایستگی شخصیت

نوسازی عبارتست از ارتقا مستمر نقش عوامل انتانسیو در رشد و تکامل اقتصاد شوروی احیا و رشد و تکامل اصول سانترالیسم دمکراتیک در اداره امور اقتصاد ملی ، گذاشتن سرتاسر شیوه‌های اقتصادی مدیریت ، احتراز از فرمان دادن و امر و نهی ، تامین انتقال تمامی حلقه‌های اقتصاد به اصول خود کفائی کامل و اشتغال نوین سازماندهی کار و تولید ، تشویق با تمام توان نوآوری و ابتکار سوسیالیستی •

نوسازی عبارتست از روی آوردن جدی به علم ، شراکت جدی پراتیک با علم به منظور دستیابی به نتایج نهائی علم ، توانائی قرار دادن هر ابداع بر پایه استوار علمی ، آمادگی و اشتیاق سوزان دانشمندان به پشتیبانی فعال از مشی حزب در جهت نوسازی جامعه در عین حال نوسازی عبارتست از دلسوزی و چاره اندیشی برای رشد و تکامل علم ، رشد کادرهای آن و مشارکت فعال آنان در روندهای تحول •

www.iranarchive.com

نوسازی عبارتست از رشد و تکامل مقدم عرصه اجتماعی، برآورده ساختن هرچه کاملتر نیازهای مردم شوروی در رابطه با شرایط خوب کار، زندگی، استراحت، آموزش و خدمات پزشکی، دلسوزی و چاره اندیشی مستمر برای ثروت معنوی و فرهنگ هر فرد وجامعه بطور کلی؛ توانائی تلفیق حل مسائل اساسی و بزرگ مقیاس حیات جامعه با حل مسائل جاری مبتلا به مردم.

نوسازی عبارتست از رهانیدن قاطع جامعه از تحریفات اخلاق سوسیالیستی، پیاده کردن پیگیرانه اصول عدالت اجتماعی؛ وحدت حرف و عمل و حقوق و تکالیف، ارج گذاری به کار صادقانه و با کیفیت و زدودن گرایشات برابرسازی در پرداخت کار، غلبه بر مصرف زدگی. (گزارش به پلنوم ک. م. ح. ک اتحاد شوروی ـ زانویه ۸۷)

یاکولف در اثر خود "دستیابی به وضعیت کیفیتاً نوین جامعه شوروی و علوم اجتماعی"، بگونه‌ای دلیرانه ضرورت یک نوزایی در کار علوم اجتماعی را مطرح می سازد.

او تصریح می کند که می بایست "دیدی نوین نسبت به چشم انداز سوسیالیسم و درکی عام از اهداف و خصلت دگرگونی های انقلابی" پی ریزی شود. باید به "ماند و بی تفاوتی، بی مسئولیتی سیاسی و حرکت بدون فکر در جهت جریان دگماتیسم و اسکولاستیک پایان داد" باید "در علوم اجتماعی فضای کاوش خلاق ایجاد شود"، "نوسازی انقلابی بدون درهم شکستن قاطع ساختارهای شماتیک و دور از زندگی و بدون دست شستن از هرآنچه که پراتیک آنرا تایید نکرده و یا بر پراتیک ناهنجاری استوار بوده که بطور عینی رکود و محافظه کاری را تقدیس می کرده است، ناممکن است."

یاکولف می گوید:

"ایدئولوری رکود و استتار رکود به شناخت دقیق از زندگی نیاز نداشت" از اینرو "نه بسط و تکامل خلاق تئوری، بلکه اسکولاستیک و تقسیم دگماتیک برخی احکام مارکسیسم ـ لنینیسم به تدریج الویت یافت" و "تصوراتی سطحی درباره سوسیالیسم و کمونیسم، تئوری بافی تجریدی و پیشگویی‌های ساختگی که از زندگی و روندهای واقعی دور بودند، اشاعه می یافتند."

یوری کراسین، یکی از اندیشه پردازان پیشرو نوسازی می گوید:

"راه طی شده را چگونه باید ارزیابی کرد؟ دیالکتیک مارکسیستی حکم برارزیابی انتقادی و سختگیرانه هم از خود این راه و هم از نتایج بدست آمده در آن می دهد. امروز حزب و تمام جامعه ما ضمن اجرای نوسازی عمیق تمامی شئون حیات اجتماعی و ضمن رهانیدن خود از بار لختی وشماها و قالب های کهنه تفکر، بار دیگر و بار دیگر به سرچشمه ها رجوع می کند و مجدداً مراحل طی شده را از نظر می گذراند تا نو را بهتر بشناسد و موثرترین شیوه های انجام وظایف انقلابی کنونی را بازیابد."

هرجا که اندیشه پردازان نوسازی در اتحاد شوروی سخن می گویند، ابعاد عظیم مسایل وروحیه انقلابی برای پیکار با آن مسائل همینگونه بازتاب می یابد.

میخائیل گارباچف، رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی بارها وبارها، نه تنها درباره خصلت انقلابی نوسازی و اهمیت سرنوشت‌ساز آن، نه تنها درباره وابستگی سرنوشت سوسیالیسم به پیروزی در پیشبرد برنامه نوسازی، بلکه همچنین برضرورت احیاء فضای کاملا انقلابی، باالهام از سالهای انقلاب اکتبروسنت بلشویکهای آن روزگار، برای پیشبرد امر انقلابی نوسازی تاکید کرده است. به آسانی می توان آمیزه انقلابی گری پرشور، نوآفرینی بی باکانه، انساندوستی و صلح خواهی پیگیرانه و صداقت کامل در گفتار و کردار را در پیشوایان جنبش انقلابی نوسازی دید.

همه این واقعیت ها بخوبی روشن می کند که جنبش نوسازی در اتحاد شوروی نه یک اقدام رفرمیستی نوبتی و مطابق معمول، بلکه یک جنبش واقعا انقلابی برای انطباق فلسفه، جهان بینی، اندیشه وروش، سیاست و آهنگ رشد و تکامل جامعه شوروی با مقتضیات پایان قرن ۲۰ و آستانه قرن ۲۱ است. این واقعیت ها نشان می دهد که بدون پیروزی جنبش نوسازی، نه تنها اتحاد شوروی بلکه جنبش کمونیستی دچار لطمه شدید آرمانی و ایدئولوریک، سیاسی و عملی خواهد شد.

دومین تلاش دگماتیسم این است که نوسازی را امری خاص اتحاد شوروی معرفی کند، و حزب خود یا کشور خود ـ در واقع خود ـ را از آن بی نیاز نشان دهد. این تلاشها همانگونه که در جنبش ما

دیده می شود به دو صورت انجام می گیرد ، از راه اعلام نظر پنهان در باره اختصاص نوسازی به اتحاد شوروی و سکوت آشکار در باره جنبه فراگیر آن ، و از راه گسستن عملی رابطه بین روند نوسازی و نواندیشی در جنبش کمونیستی با برنامه انقلاب ما .

دگماتیسم فرصت طلب که هنوز پشت کهنه شده ترین اندیشه های اعلامیه جلسه مشاوره ۶۰ سنگر گرفته و به همین اعتبار صفت " خلاق " را برالقاب خود می افزاید ، در تلاش برای مهار جنبش نوسازی و

نوزایی ، از همکاری دگماتیسم ماجراجو برخوردار است . دگماتیسم ماجراجو ، چه آنجا که بصورت یک " سازمان " تجسم عینی پیدا می کند ، و چه آنجا که گرایش غیر مسلط را در سازمان تشکیل می دهد ، چون همه چیز را بگونه ای مضحک وارانه می بیند ، روند نوسازی و نوزایی را هم وارونه می بیند . دگماتیست های ماجراجو سوای آنهائیکه بکلی خود سوسیالیسم موجود و جنبش کمونیستی را انکار می کنند ـ بشکل مضحکی تصور می کنند تاریخ دارد به عقب و به عقب تر برمی گردد و اکنون به حوالی آخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست رسیده است ، و به همین علت مسائل آن روزگار در میدان اندیشه و عمل ظاهر شده اند . اینان گمان دارند نوسازی یعنی نوکردن گذشته های دور و احیاء عصرهای سپری شده . اینان تصور می کنند نوسازی یعنی " چپ " شدن و " چپ " تر شدن ، یعنی نزدیک شدن جنبش کمونیستی به اندیشه های کودکانه و در بهترین حالت معصومانه آنها ، تصور می شود که گویا نوسازی و نواندیشی یعنی حذف دستاوردهای اندیشه (البته اپورتونیستی !) پس از انقلاب اکتبر . به همین علت این گرایش گمان دارد شعار " دیکتاتوری پرولتاریا همین فردا " شعاری است که با جنبش نوسازی پشتوانه تئوریک و معنوی جدیدی پیدا کرده است ! واقعیت آن است که دگماتیسم در هریک از اشکال عمده آن دشمن آشتی ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم و نوسازی و نواندیشی در جنبش ماست و هرگونه تلاشی برای از زیر ضرب خارج کردن یکی از اشکال دگماتیسم از راه تشدید تهاجم به شکل دیگری از آن چیزی جز مخالفت عملی با نوسازی و خدمت به دگماتیسم نیست .

عاقل ترین دگماتیستهای جنبش ما امروز تا آنجا پیش می آیند که " تاثیرات " جهانی نوسازی را می پذیرند . آنها تا آنجا پیش می آیند که می پذیرند پیامدهای نوسازی در اتحاد شوروی و یا نتایج تئوریک " تفکر جدید " در باره تحلیل اوضاع جهان تاثیراتی وسیع تر از محدوده اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دارد و ناچار جنبش کمونیستی از آن متاثر می شود . اما همچنان نوسازی را در وسیع ترین مفهوم آن نیز مختص اتحاد شوروی و یا دست بالا کشورهای سوسیالیستی می دانند و تنها " تاثیرات جنبی " آن را از این محدوده وسیع تر در نظر می گیرند .

اینکه ما نوسازی را روندی فراگیر جنبش کمونیستی و خود را نیازمند نوسازی می دانیم و یا اینکه از " تاثیرات " روند نوسازی اتحاد شوروی بر جهان و برخود صحبت می کنیم دو مقوله کاملا متفاوت و دارای نتایج حتی متضادند . اگر ما بطور کامل نوسازی را فراگیر و جنبش کارگری خودمان را نیازمند یک حرکت نو نوسازانه جدی (با ویژگیهای خود) ندانیم هرگز نخواهیم توانست حتی از تاثیرات جنبی نوسازی در کشورهای سوسیالیستی نیز ره توشه تئوریک جدی گرد آوریم .

جنبش نوسازی تا آنجا که ناظر بر تحولات مشخص اقتصادی و فرهنگی اتحاد شوروی است روشن است که جنبه خاص دارد . اما این جنبش در گستره وسیعتر خود ، جنبشی است که هم ضرورت تکامل تئوریها و نگرشهای مجموع جنبش کمونیستی را مطرح می کند و هم ضرورت نوسازی خود این جنبش و هریک از گردانهای آنرا (در سطوح متفاوت) . نوسازی هم اکنون نیز در عمل علاوه بر اتحاد شوروی در برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی جریان دارد (اگرچه با اشکال و ابعاد متفاوت و در هرکجا با خود ویژگیهای آنجا) . در جمهوری خلق چین یعنی پرجمعیت ترین کشور جهان این نوسازی از عمیق ترین عرصه های تئوری تا سیاست روز در حال گسترش و پیشروی است . برخی از اندیشه های نوسازی در حزب کمونیست چین ، در جریان نبرد با مائوئیسم تکوین یافتند و سابقه طولانی دارند . خطاهای سیاست خارجی چین و یا انحرافات ایدئولوژیک ـ سیاسی مائوئیسم در چین نباید مانع از مشاهده روندهای نو و بالنده در این کشور شود . دگماتیسم فرصت طلب در کشور ما اکنون سالهاست که سخن گفتن در باره

www.iran-archive.com

چین را تحریم کرده است و مایل نیست که حتی یک واژه مثبت نثار هیچ گوشه ای از زندگی حزب کمونیست این کشور بکند. این در حالی است که برای یک انترناسیونالیست و انسان دوست واقعی یک تحول مثبت معمولی در زندگی خلق چین از پیروزی انقلاب در چند کشور نیز می تواند اهمیت بیشتری داشته باشد، چرا که در آنجا یک چهارم بشریت زندگی می کنند.

نیروهای واقع‌بین در حزب کمونیست چین تا امروز موفق شده اند سنگرهای بزرگی را تسخیر کنند و چین را از چنگال پندارگرایی مائوئیستی نجات دهند. آخرین سنگر حزب کمونیست چین گواه روشنی بر سمتگیری پویا، امید آفرین و نوسازانه حزب کمونیست است. این کنگره تریبون بزرگ نوسازی و نواندیشی و واقع‌بینی بود. در کنگره ۱۲ حزب کمونیست چین ضرورت تکامل یافتن و نوشدن مارکسیالیسم دیالکتیک، ضرورت انطباق فلسفه و نگرش مارکسیستها با دستاوردهای عظیم علوم و تجارب عظیم بدست آمده، ضرورت نگاه واقع‌بینانه به همه مسائل جهان و مسائل چین امروز مطرح شد و مورد تائید قرار گرفت. بنابراین اظهار رهبران حزب کمونیست چین، که پایه تئوریک کنگره ۱۲ تکامل و نوسازی مارکسیسم بود. ژائوزیانگ دبیرکل جدید حزب کمونیست چین در گزارش کمیته مرکزی اظهار داشت:

"در پرتو سه ساختمان جامعه جدید، ضرورتا مواقعی پیش می آید که از بخشی از ارزیابی های پیشینیان که به دلیل محدودیت تاریخی، حاوی عناصر ذهنی و خیالی هستند صرفنظر کنیم و بر اساس شرایط جدید تئوری سوسیالیسم علمی را تکامل دهیم."

چنین اظهار نظری، آنگاه که با تاکید و تکیه بر سوسیالیسم و کمونیسم به مثابه هدف و آرمان گریزناپذیر تحولات تاریخی همراه شود، آنگاه که با ارزیابی واقعی از روند ساختمان سوسیالیسم و روند حل مسایل و مشکلات همراه شود، آنگاه که با طلیعه های نگرش نوین به عمیق ترین مسائل جهان معاصر و در راس همه مسائل صلح و مناسبات میان کشورها همراه شود، روند بالنده در حزب کمونیست چین را نشان می دهد. حزب کمونیست چین، این کشور را در مرحله ابتدائی ساختمان سوسیالیسم ارزیابی کرده و زمان لازم برای به پایان بردن این مرحله را حدود ۱۰۰ سال ارزیابی می کند. حزب کمونیست چین برضرورت تکامل ساختمان سوسیالیسم در چین، با کمک درکی واقعی از امکانات و روندها در مقیاس ملی و بین المللی تاکید می ورزد. در عرصه سیاست خارجی نیز، علیرغم موجودیت اندیشه ها و گرایش های نادرست، تحولات بسیار مثبتی در شرف تکوین است. موضع چین در دفاع از صلح جهانی برجسته‌ترین معیار این تحول است. می توان گفت برایستر روندهای فوق، امروز در سیاستهای اقتصادی، اجتماعی- اتحاد شوروی و چین همگرایی دیده می شود و موضع دولت چین در سمت بهسازی رابطه با اتحاد شوروی قرار دارد.

با توجه به آنچه آمد، تحولات چین نیز (نه به دلیل نامگذاری مشخص در خود چین، بلکه به دلیل محتوای آنها) علیرغم تفاوتهایی گاه جدی نسبت به روند دوران سازنوسازی در اتحاد شوروی، چیزی جز نوسازی نیستند. در چین نیز مثل اتحاد شوروی، انگیزه اصلی این روند هماهنگ سازی اندیشه وعمل، و هماهنگ سازی پیشروی اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی آن کشور با الزامات مرحله کنونی حرکت تاریخ است. در کشورهائی چون ویتنام و برخی از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی جنبش نوسازی آغاز شده است. اینها همه گواه بر این واقعیت است که تاریخ به نوسازی، جنبه یک جنبش فراگیر می دهد.

نوسازی در اتحاد شوروی آنجا که مسئله تبیین تئوریک وسیاسی آن در میان است بطور مستقیم به مسئله مجموع جنبش کمونیستی تبدیل می شود و جنبه عام پیدا می کند. مثلا در زمینه چگونگی سریع رشد اقتصادی ـ اجتماعی کشورهای سوسیالیستی، چگونگی تاریخ قانون ارزش، خودگردانی، مالکیت ـ خلقی و دولتی، نقش سیستم شورائی، رابطه حزب و دولت، رابطه حزب و جامعه، دمکراسی، علنیت، ـ حقوق فردی و اجتماعی در سوسیالیسم، چگونگی عملکرد عدالت سوسیالیستی در شرایط کنونی ومسئله برابری و پرداخت مزد، چگونگی پرکردن خلاء عملکرد قانون عرضه و تقاضا، رابطه متقابل سوسیالیسم و سرمایه داری و جهان سوم، مرحله کنونی تحولات دوران ما، مسئله طبقاتی و عموم بشری، تضاد و وحدت جهان، جنگ و صلح در جهان، انقلاب علمی و فنی و نقش و تاثیر آن در جهان و چگونگی جذب آن توسط سرمایه داری و سوسیالیسم، فعالیت احزاب کمونیست در شرایط شکوفایی انقلاب علمی ـ فنی

در کشورهای رشد یافته سرمایه داری، مسئله شکاف جهان سوم با جهان پیشرفته سرمایه داری وعواقب آن، مسئله چگونگی برخورد باکسب قدرت واعمال حاکمیت توسط انقلابیون و حتی درباره چشم اندازهای جدید از نظر اشغال نبرد انقلابی، تئوریهای جدیدی یا خلق شده یا در حال خلق شدن است. چنانچه به مجموعه این مسائل نگاه کنیم و مجموعه تئوریک توضیح دهنده آنها را در نظر آوریم، آنگاه ناچار خواهیم شد بپذیریم که: بحث برسر مجموعه تئوریهای بنیادینی است که می بایست روزگار ما را توضیح دهند و ما را در این روزگار متلاطم هدایت کنند. مسئله بازشناسی و بازآفرینی مجموعه آن اندیشه و دانشی است که می بایست نه تنها تمامی دوران سپری شده و بطور مشخص واپسین سالهای قرن ۲۰ را توضیح دهد بلکه انقلاب، سوسیالیسم، صلح وبشریت را از خطرات کنونی نجات دهد و جهان را به گونه ای صلح آمیز و سازنده و بشری روانه قرن ۲۱ کند.

اگر کسی واقعا بر این اندیشه باقی بماند که نوسازی روندی ویژه اتحاد شوروی است، آنگاه راهی جز این ندارد که با تئوریهای کهنه شده دهه ۶۰ در مقابل این نوسازی بایستد و در همان موقعیتی قرار گیرد که مائوئیسم در سالهای ۶۰ در آن قرار داشت.

نوسازی تنها بدین علت مطرح نشد که صرفا در محدوده اقتصاد اتحاد شوروی نارسائیهائی بروز کرد، نوسازی دلایل بسیار وسیعتری دارد. جذب انقلاب علمی فنی توسط کشورهای امپریالیستی و دگرگونیهای اقتصادی ـ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عظیم ناشی از آن و تاثیر آن بر دیگر بخشهای جهان، عقب افتادن کشورهای سوسیالیستی در برخی از مهمترین عرصه های اقتصادی، رکود در افزون در جنبشهای دمکراتیک و انقلابی جهان سوم وبالاخره ناتوانی تئوریهای گذشته برای توضیح این پدیده ها در جهان نوسازی را الهام می دادند وضروری می کردند.

آیا رهبران واندیشه پردازان جنبش نوسازی در اتحاد شوروی، خود نوسازی را امری مختص اتحاد شوروی اعلام کرده اند؟ شاید کسانی یافت شوند که بسیار مایل باشند چنین قضاوتی را بشنوند و چنین دستاویزی پیدا کنند. اما باید گفت روندها در این زمینه هم به زیان آنهاست. رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی هر روز که می گذرد بیشتر عام وخاص را در جنبش نوسازی تفکیک می کنند و جنبه های عام و فراگیر آنرا بیشتر روشن می کنند. بهترین و آخرین گواه این امر، حرفهای پیشین بزرگ به مناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر رمسگواست. میخائیل گارباچوف دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی، در همایش نمایندگان احزاب و جنبشهای انقلابی و ترقیخواه، طی یک سخنرانی بسیار مهم مسائلی را طرح کرد که در این راستا باید برآنها تاکید کنیم. او در سخنرانی خود گفت:

" ویژگیهای رشد و تکامل جهانی که طی تمام دوره بعد از جنگ انباشت می شدند و نضج می یافتند، در سالهای ۸۰ بطور بارز نمودار گردیدند: قبل از همه، ویژگیهای عصر هسته ای که مسئله خود بقای بشریت را پیش کشیده است، سپس روند بغرنج شدن روابط اقتصادی جهانی و تشدید وابستگی متقابل کشورها و خلقهای جهان، شکل گیری یکپارچگی جهان در شرایط متنوع و متضاد بودن، و بالاخره حدت گرفتن مسائل گلوبال، که خود قابلیت تطابق انسان را با خطرات، شتابها و فشارهای هستی معاصر به پیکار فرا می خواند."

این همه "مضمون ایده همزیستی مسالمت آمیز را در ابعادی جدید نمایان می سازد و از نهضتهای سیاسی طلب می کند تا بازتبیین و تحلیلی جدید از وظایف خود ارائه دهند و شماها والگوهای موجود ایدئولوژیک را رفع کنند".

میخائیل گارباچف در بخش دیگری از سخنرانی خود می گوید:

"اکنون دیگر نمی شود رشد و تکامل جهانی را صرفا از نقطه نظر مبارزه دو سیستم اجتماعی متضاد مورد بررسی قرار داد. دیالکتیک این رشد و تکامل عبارتست از وحدت، تقابل، مسابقه و همکاری کشیری از عوامل. در همین همکاری جوامع مختلف است که هریک امتحان خود را پس می دهد..."

میخائیل گارباچف در ادامه صریحا می گوید:

" همانند بسیاری از دیگر پدیده های جهان معاصر، جنبش کمونیستی به نوسازی و تحولات کیفی نیازدارد". برای ما کمونیستهای ایرانی، تجربه برنامه راست روانه حمایت از جمهوری اسلامی و شکست آن کمتر از تاثیر الهام بخش جنبش نوسازی اتحاد شوروی ضرورت نوسازی را مطرح نمی کند. این

www.iran-archive.com

کدام درک از جهان، کدام تئوریها و کدام آموزشها بودند که برنامه ما را تا درجه برنامه شکوفاسازی جمهوری اسلامی تنزل دادند؟ اگر مغز ما یاری نمی داد چرا قلب ما گواهی نداد؟ چرا تئوریهای ما به ما اخطار نکردند؟ چرا این تئوریها چنین مشی ای را توجیه می کردند و توضیح می دادند؟ نگاهی به تئوریها و تحلیلهای ما ابعاد وسیع خطاها و کاستی ها را نشان می دهد، نگرش ما درباره جهان، درباره سطح رشد سوسیالیسم و سرمایه داری و مسئله توازن قوا، درباره دیالکتیک رابطه توازن قوای بین المللی و ملی، درباره راه رشد، دمکراسی، آزادی، قدرت سیاسی، درباره مالکیت و دولتی و چگونگی پیشبرد آن، درباره نقش خرده بورژوازی و خرده مالکی / در صنعت و نقش و آینده آن و چگونگی جذب انقلاب علمی و فنی از سوی اقتصاد ایران و چگونگی رشد تکثرت اقتصاد کشور و چگونگی رابطه رشد و عدالت و رابطه عدالت با برابری و رابطه انقلاب و رفاه توده ها و... بدون شک در همه این زمینه ها به آسانی می توان آثار اندیشه ذهنی گرا، دگماتیست و کهنه را نشان داد (و باید بطور مشخص نشان داد) بدون نقد این اندیشه ها و بازسازی نگرش ما به این مسائل صحبت برسر دستیابی به برنامه بی خطا و کم خطا یک تعارف بی سواد گول زن است. در هیچ کجای جهان رژیمی کهنه تر و واپسگراتر از رژیم "ولایت فقیه" به قدرت نرسید و در هیچ کجا کمونیستها اینگونه به حمایت از رژیمی غیر انقلابی برنخاستند و سرانجام در هیچ کجا ارتجاع آن رژیم و شکست این خط مشی اینگونه فاش نشده است. اینهمه برای کورها هم به اندازه کافی روشن می کند که در میان جنبشهای غیر حاکم، هیچ جنبشی به اندازه جنبش کمونیستی ایران نیاز به بازبینی و نوسازی همه جانبه خود ندارد.

آخرین نکته ای که باید پیرامون ایستادگی دگماتیسم در برابر نوسازی و نواندیشی گفت شاید مهم ترین و رایج ترین شگرد آن باشد، تلاش برای محدود و محصور کردن مضمون نوسازی در حصار دگمهای کهن. دگماتیسم می گوید: "مواظب باشید"! "تند نروید"! "دور نروید"! "دست به اصول نزنید"! "به سیم خار دار دست نزنید"! "آنجا تیول سوسیال دمکراتهاست"! "اینقد رنوسازی و دمکراسی نگویید"! و...

این علائم خطر به هیچ خطر مشخصی اشاره نمی کنند مگر خطر شکستن همان دگمهائی که باید بشکنند. دگماتیسم حد اکثر می پذیرد که درون حصار دگمهای قدیم نوسازی انجام گیرد، در چنین شرایطی قدم به قدم بالا و پایین این حصارها را با علائم خطر پر می کند:

چه افراطی؟ کدام زیاده روی؟ آیا نه این است که "به جز حزب کمونیست اتحاد شوروی (که به دلیل موقعیتش در جنبش کمونیستی می تواند این بار سنگین را برد و بر گیرد) حزب دیگری حتی بخش ناچیزی از مسائل امروزین نوسازی را مطرح می کرد همین دگماتیسم او را به "افراط" و یا انحراف متهم می کرد؟ آیا نه این است که حزب کمونیست اتحاد شوروی و هیچ حزب دیگری بی آنکه این "خطر" ها را به جان بخرد نمی توانست پای در راه نوسازی بگذارد؟

دگماتیسم گاهی منطق فوق را با استدلالهائی از این دست تکمیل می کند: "بگذار ببینیم روند به کجا می رسد"، "مسئله سنگین تر از توان ماست"، "باید بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم" و... این حرفها نیز هرکجا که بیان شوند همان هدفها را دنبال می کنند؛ تهدید مضمون نوسازی و گریز از نوسازی. درک و شناخت جنبش نوسازی بدون شرکت عملی در آن و بدون مشخص کردن سهم خود در این جنبش و بدون روشن کردن وظایف نوسازانه خود ممکن نیست و یا در حرف باقی می ماند.

نوزایی و نواندیشی در جنبش کمونیستی به هیچ حد و حصار تصنعی نمی تواند محدود و محصور شود. تا آنجا که نوزایی و نواندیشی برای سوسیالیسم و بخاطر تسهیل راه دستیابی به سوسیالیسم، و برای صلح و بخاطر تسهیل راه دستیابی به صلح پیش می رود هیچ محدوده و حصار از پیش تعیین شده ای نمی تواند برسر راه آن قد علم کند. نوزایی و نواندیشی در مفیاس جنبش کمونیستی باید برود تا فلسفه را بر علم، جهان بینی را بر واقعیت و برنامه را بر موقعیت جهان ما انطباق دهد. این بندان معناست که در پیوند فلسفه ما با علم، در پیوند برخی عناصر جهان بینی ما با واقعیت، و در پیوند برنامه و مشی عمومی جنبش ما با موقعیت گسستهای خطرناکی پدید آمده است. این بدان معناست تا هر راستای این انطباق چه بسا یک اصل کهنه اعلام شود و اصلی تازه جای آنرا بگیرد. اندیشه ای که تصور کند هیچ اصلی هیچ گاه کهنه نمی شود و هیچگاه نمی تواند تغییر کند و تکامل یابد، چه بخواهد

www.iran-archive.com

وچه نخواهد تا حد متافیزیك سقوط می کند . برای دیالکتیك هیچ چیز بی تکامل و تغییر نیست . آن‌چه مقدس است انسان و زندگی‌ست .

ادامه دارد

امیر

عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی سازمان

www.iran-archive.com

دمکراسی و انقلاب

اینک جریانات اصلی جنبش کمونیستی ایران ، همگی متفق القولند که انقلاب ایران در مرحله گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و استقرار جمهوری دموکراتیک بورژوائی قرار ندارد و نیز هیچکدام از آنها رسما اعلام نکرده‌اند که انقلاب ایران در مرحله سوسیالیستی و برقراری حاکمیت پرولتاریا (دموکراسی پرولتری) است . ظاهرا همه قبول دارند که انقلاب آتی در کشور ما انقلاب ضد امپریالیست ـ دموکراتیک در راستای سوسیالیسم است.

یکی از مباحث اصلی و در واقع اصلی ترین بحث میان نیروهای جنبش ما اینست که در کشور ما کدام دموکراسی بمثابه شکل دولت گذار و بمثابه نوعی از آن میتواند زمینه عینی و ذهنی لازم را برای ایجاد "دموکراسی هر چه گسترده تر" (دموکراسی پرولتری) و آغاز نوسازی سوسیالیستی کشور فراهم کند . به زبان دیگر کدام دموکراسی میتواند انقلاب دموکراتیک را در راستای سوسیالیسم هدایت و رهبری کرده و زمینه را برای ایجاد دولت پرولتری و گذار به سوسیالیسم فراهم سازد دموکراسی خرده بورژوائی ؟ دموکراسی خلقی ؟ یا نوع دیگر.

برای اینکه وارد بحث مشخص بشویم و نیز قبل از اینکه به این موضوع بپردازیم ، لازمست نگاهی اجمالی به تکامل تاریخی دموکراسی نظری بیفکنیم. چرا که دموکراسی پدیده تاریخی است و در هر مرحله معینی از تکامل تاریخ و با توجه به ویژگی های آن ، دچار دگرگونی شده است و ما باید درک روشنی از سطح رشد و کیفیت " دموکراسی " در مرحله کنونی تکامل دوران معاصر در کشورهای نظیر کشور ما داشته باشیم.

در عین حال ، برای دستیابی به پاسخ های علمی و همه جانبه به مسایل مطروحه در جامعه و جنبش ما ، ضرورت دارد به تجارب چند دهه گذشته جنبش کمونیستی توجه لازم را داشته باشیم. ما نمیتوانیم با تکیه بر تمامی همان مبانی و احکام ناظر بر برنامه و استراتژی جنبش کمونیستی ایران ، با چشم پوشیدن به تجارب چند دهه گذشته و نادیده گرفتن تحولات کیفیتاً نوینی که در جنبش کمونیستی جهانی میگذرد به برنامه و استراتژی علمی و همه جانبه دست یابیم.

حقیقت اینست که پرداختن به موضوعات فوق دارای سنگینی است و از اینرو ، وظیفه ، نه یک ضرورت بلکه وظیفه همه رفقاست. ولی بزرگی مسئله نمیتواند و نباید ما را از گام گذاشتن در راستای دستیابی به حقایق ، در راستای پاسخ یابی و پاسخگوئی به مهمترین مسائل جنبش ، بترساند . جنبش ما و در این میان سازمان ما دارای آنچنان ظرفیتی است که بتواند در راستای دستیابی به حقایق ، برنامه و استراتژی علمی و همه جانبه و انقلابی گام بردارد و به آن دست یابد. من با توجه به امکانات و فرصت موجود سعی میکنم بطور فشرده به برخی از جنبه‌های مسئله بپردازم.

" دموکراسی در مبارزه‌ای که طبقه کارگر علیه سرمایه‌داران برای رهائی خویش انجام میدهد اهمیت عظیم دارد . ولی دموکراسی به هیچوجه حدی نیست که نتوان از آن فراتر رفت ، بلکه فقط یکی از مراحل راه گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری و از سرمایه‌داری به کمونیسم است" . (۱)

در دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در جمهوری دموکراتیک بورژوائی ، اگر

(۱) ـ لنین ـ دولت و انقلاب ـ ص. ۴۱۱ (۲) ـ لنین ـ دوتاکتیک ص. ۹۴

www.iran-archive.com

دموکراتیسم کم و بیش کامل جاری بود ولی همیشه در چارچوب تنگ استثمار سرمایه‌داری محصور بود و از اینرو همیشه در ماهیت امر ، دموکراتیسم برای اقلیت استثمارگر بود . با پیدایش امپریالیسم ، دموکراسی بورژوائی بمثابه شکل دولت ، از نظر تاریخی و طبقاتی رسالت خود را برای هدایت تاریخ در راستای تکامل از دست داد .

اوایل قرن بیستم ، لنین با ارائه تحلیل علمی و همه جانبه از اوضاع بین المللی و ملی علیرغم اینکه انقلاب روسیه را ، بورژوائی ارزیابی میکرد ، ولی با اینحال بورژوازی را فاقد خصلت انقلابی برای رهبری آن میدانست. وی می‌گفت : " شعار ما ، یعنی دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان .... میکوشد به این انقلاب شکل هائی بدهد که حداکثر سودمندی را بحال پرولتاریا داشته باشد . بالنتیجه از انقلاب دموکراتیک بمنظور موفقیت آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم ، حداکثر استفاده را بنماید " (۲)

لنین از این موضوع که " بورژوازی من حیث المجموع طرفدار انقلاب است و در باره آزادی سخن میگوید و روز بروز بیشتر بنام مردم و حتی انقلاب صحبت میکند " به این نتیجه نرسید که پس زنده باد جمهوری دموکراتیک بورژوائی .

بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ، نوع ویژه‌ای از " دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان تحت رهبری اس ارها و منشویکها (نماینده دموکراسی محدود و سازشکار خرده بورژوائی) پدید آمد . لنین با عطف توجه به محدودیت ، سازشکاری و ناپیگیری این دموکراسی ، شعار " همه قدرت بدست شوراها " را مطرح ساخت. " دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک ... " موجود

اگر چه عالیترین شکل دموکراسی موجود در جهان بود ولی در چارچوب دموکراسی خرده بورژوائی باقی مانده و با بورژوازی سازش کرده بود . لنین کاملا بر این امر واقف بود که محصور شدن این دموکراسی زیر سلطه دموکراسی بورژوائی و در چارچوب تنگ و محدود و سازشکار دموکراسی خرده بورژوائی به معنای توقف و مرگ آنست. چرا که " دموکراسی خرده بورژوائی قادر به نگهداری حکومت نیست و همواره فقط پرده ساتری است برای دیکتاتوری بورژوازی و فقط پله ای است برای رسیدن بورژوازی به قدرت مطلقه " شعار همه قدرت بدست شوراها اگر چه متحقق نشد ولی به لحاظ تئوریک این موضوع را بیشتر روشن ساخت که " دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان " با کیفیت و شکل گوناگون مطرح است.

با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تاریخ بشریت برای اولین بار با " دموکراسی طراز نوین جهانی "[1] یعنی دموکراسی پرولتری به مفهوم واقعی آن مزین گشت. دولتی پدیدار گشت که " بیشتر دموکراتیک " بود . در اینجا " کمیت به کیفیت بدل گردید " در اینجا دموکراتیسم با خروج جامعه از نظام بورژوائی و " آغاز نوسازی سوسیالیستی " همراه بود .

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و پیدایش دوران نوین تا آغاز جنگ جهانی دوم ، بطور گذرا و موقتی چند دولت تشکیل شد ولی نتوانست پایدار بمانند . ما در این دوره با تشکل جدید و تثبیت شده دولت انقلابی در خارج از اتحاد جماهیر شوروی مواجه نیستیم از آنجا که دولت هائی پدید آمده در اتحاد شوروی مستقیما زیر رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست پیروزمند شوروی قرار داشتند و دارای ویژگیها و قانونمندیهای خاصی بودند ، ما در این مبحث به آن نمیپردازیم .

در پروسه جنگ جهانی دوم و پیروزی سوسیالیسم بر فاشیسم ، اشکال جدید دولت در بطن انقلابات دموکراتیک پرورده میشدند . در این پروسه ، انقلابات دموکراتیک در کشورهای نارشد

۱ــ لنین . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۱۲ ص ۱۵/۲، ۳، ۴ ، به ص ۱۱۵ دولت و انقلاب آثار منتخب ۱۲ جلدی مراجعه شود .

یافته مثل ویتنام و نسبتا رشد یافته مانند کشورهای اروپای شرقی ، در اشکال بسیار متنوع و کاملاً متفاوت نسبت به اوایل قرن بیستم تبارز یافتند .

انقلاب دموکراتیک و همگانی در این کشورها پیروز شد و دولت انقلابی دموکراتیک زیر هژمونی طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ تشکیل گردید . بگفته هوشی مین " برای اولین بار در تاریخ خلقهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ، حزبی که فقط ۱۵ سال از عمر آن میگذشت انقلاب را با موفقیت رهبری کرد و قدرت را در سراسر کشور در دست گرفت " . (۱)

پیروزی انقلاب ضد امپریالیست ـ دموکراتیک تحت رهبری احزاب کمونیست به لحاظ تئوریک ، مسائل کاملا مهمی را پیش روی کمونیستها قرار داد و گنجینه مارکسیست ـ لنینیست را پر بارتر کرد .

دموکراسی خلقی که در اروپای شرقی و در ویتنام و کره بوجود آمدند ، با دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان " تحت رهبری خرده بورژوازی سازشکار که در اوایل انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه پدیدار شد کیفیتا متفاوت بود . در حقیقت در این کشورها " حاکمیت دموکراتیک خلق ، حاکمیت دوران گذار است که باید رشد و تکامل کشور به سوسیالیسم را تامین کند " (۲) . این دموکراسی ، نه دموکراسی خرده بورژوائی و نه دموکراسی پرولتری بود . این دموکراسی از نوع دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان " و شکل نوینی از آن بود که نسبت به آنچه که در اوایل انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه بوجود آمده بود تکامل یافته تر و بغرنجتر بوده است . بدین سان " دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان " با کیفیت و شکل نوین و متعالی تر پدیدار گشت . چیزی که تاریخ بخود ندیده بود .

بغرنجی " دموکراسی خلق " در اینجا بود که دولت تحت رهبری حزب کمونیست بود ، در عین حال سوسیالیستی نبود این حاکمیت از یکسو با شعارها و برنامه دموکراتیک و همگانی در راس انقلاب دموکراتیک قرار گرفته بود و در عین حال رسالت و وظیفه فراهم کردن شرایط عینی و ذهنی برای گذار به دموکراسی پرولتری ، و آغاز نوسازی سوسیالیستی را بعهده داشت .

حاکمیت دموکراتیک خلق ، حاکمیت مبتنی بر اراده مشترک کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی ترقیخواه بود که در برخی از کشورها منافع بورژوازی ملی دموکرات را نیز تامین میکرد ، در عین حال زیر هژمونی طبقه کارگر و حزبش قرار داشت .

دموکراسی خلق اگر چه در هریک از کشورها تحت تاثیر شرایط خارجی و داخلی ، دارای ویژگیهای معینی بودند ولی علیرغم اینها در عمومی ترین مختصاتی که فوقا برشمردیم مشترک بودند .

" دموکراسی خلق " شکل جدید و نوع جدید دولت بود که تا آن زمان پدید نیامده بود . برخی صاحب نظران جنبشهای رهائیبخش ملی نتوانستند عمق دیالکتیک جاری در بطن انقلابات دموکراتیک دوران معاصر را دریابند . آنها نتوانستند بپذیرند که حزب کمونیست در رهبری یک انقلاب دموکراتیک و دولت برآمده از آن قرار بگیرد و انقلاب سوسیالیستی نباشد . و انقلابات دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر را نوعی انقلاب سوسیالیستی ارزیابی کردند . در صورتیکه " تمام تجربه نشان داده است که تاریخ هرگز در هیچ راستائی از طریق ساده تر شدن پیش نرفته است ، برعکس هر فرماسیون و هر سیستم اجتماعی اقتصادی ، و سیاسی به لحاظ درونی بغرنجتر از نمونه های پیشین خود از کار در آمده است " (۳) . " دموکراسی خلق نمونه بغرنجتر و تکامل یافته تر

---

(۱) ـ کمینترن و خاور ص ۴۷۰

(۲) ـ از گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان به کنگره پنجم حزب (دسامبر ۱۹۴۸) آثار منتخب کشورگی دمیتریوف ج ـ ۲ ـ ص ۶۳۲ ـ ۶۳۸

(۳) ـ یادونوف . مقاله " دستیابی به وضعیت کیفیتا نوین ... " مندرج در نشریه " کمونیست " شماره ۸ سال ۱۹۸۷

دموکراسی بود .

بعد از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم و در پروسه فروپاشی سیستم ذهن استعماری نزدیک به ۱۰۰ کشور از قید استعمار آزاد شدند ما در این دوره با اشکال بسیار متنوع و گوناگون دولت مواجه هستیم. در کوبا ، بعد از سرنگونی رژیم باتیستا ، اول ژانویه ۱۹۵۹ حکومت موقت با شرکت نمایندگان بورژوازی لیبرال تشکیل گردید این حکومت به خیمت امتناع از تحول انقلابی به سود خلق در ماه فوریه همان سال تحت فشار توده ها مجبور به استعفا گشت دولت انقلابی و دموکراتیک به رهبری فیدل کاسترو تشکیل گردید . دستگاه دولتی ذهنه درهم شکست. ارگانهای حاکمیت نوین انقلابی استقرار یافت و شرایط گذار به مرحله سوسیالیستی را فراهم ساخت. اینبار دولت کارگران دهقانان و زحمتکشان در شکل دیکری پدید آمد که اگر چه ماهیتا با حاکمیت دموکراتیک خلق دهه ۴۰ تفاوتی نداشت ولی دارای ویژگیهای معینی بود . برجسته‌ترین ویژگی این دموکراسی این بود که یک گروه کوچک کمونیستی، که هنوز بصورت سازمانی شکل نگرفته بود در راس جنبش، ۲۶ ژوئیه و فراتر از آن بعنوان نماینده خلق ، در رهبری، انقلاب دموکراتیک قرار گرفته و دولتی متکی بر کارگران و دهقانان و ... تشکیل داده بود . این اولین بار در تاریخ بود که دولت انقلابی و دموکراتیک تحت رهبری، یک گروه کوچک کمونیستی تشکیل شده بود که انقلاب را در راستای سوسیالیسم هدایت و رهبری، میکرد .

برخی از صاحب نظران نتوانستند این رویداد بزرگ تاریخی را بدرستی تفسیر و تعریف کنند . پذیرش این واقعیت که در شرایط وجود حزب سوسیالیست خلق کوبا (حزب کمونیست) ، یک جریان کمونیستی کوچک ، بتواند با کاریست خلاق مارکسیسم ـ لنینیسم در کوبا ، در راس خلق و انقلاب و دولت برآمده از آن قرار گیرد بدور از حصار ذهن آنها بود . در نتیجه بجای پذیرش، کمونیست بودن رهبری، انقلاب و دولت ، آنرا نفی کردند ، و این تصور را بوجود آوردند که گویا رهبری انقلاب نه در دست کمونیستها بلکه در دست دموکراتهای انقلابی بوده که بتدریج به مواضع حزب صبه کارگر فرا روئیده است. فیدل کاسترو و ... بارها تاکید کرده اند که : " اگر ما در مبارزه خلق متکی بر اصول مارکسیسم ـ لنینیسم نبودیم نمی‌توانستیم انقلاب کنیم ... در واقع انطباق اصول ما را به کسب حاکمیت انقلابی موفق کرد ... تمام مقصد استراتیک ما ، در مورد بدست گرفتن حاکمیت در آن شرایط بر بسیج کارگران و دهقانان در ابتدا علیه دولت و سپس علیه سیستم پیریزی شده بود . برای تهیه و تنظیم این تجربه ما باید به تئوری اتکاء میکردیم. مارکسیسم ـ لنینیسم برای ما چنین تئوری بود ... " . با پیروزی انقلاب کوبا و تشکیل دولت انقلابی و دموکراتیک متکی بر کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی تحت رهبری کمونیستها ، نوع دیگری از "دموکراسی خلق" با ویژگیهای خاصی پدید آمد .

بعد از پیروزی سوسیالیسم بر فاشیسم ، در پروسه پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم و فروپاشی سیستم ذهن استعماری ، در یک سلسله از کشورهای عقب مانده ، دموکراسی ملی بمثابه شکل دولت گذر از ساختار ماقبل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری پدید آمد . دموکراسی ملی در این دوره آمیزه ای، از دموکراسی بورژوائی و خرده بورژوائی بود ، که گاها با دموکراسی عمیق تر و وسیع تری همراه بود. تحت رهبری، این دموکراسی در تعداد زیادی از کشورها ، استقلال سیاسی بوجود آمد و در ساختار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور ، دگرگونیهای عمیقی رخ داد . در این کشورها دموکراسی ملی بمثابه شکل دولت گذار ، قبل از تثبیت دارای خصایل انقلابی و ترقیخواهانه بود و توانست کشور را از ساختار ماقبل سرمایه داری به مرحله طراز بالاتر ارتقاء داده ، چهره کشور را تغییر و به اقتصاد کشور رونق ببخشد . اما علیرغم همه اینها ، این دموکراسی ، به شیوه های رهبری انقلابی و دموکراتیک تکیه نداشت. برای حل مسائل اقتصادی و اجتماعی کشور نه به آبتکار عمل توده ها " بلکه شیوه های بوروکراتیک و از بالا متوسل میشد . این دموکراسی تامین کننده منافع

اطلیت بود نه اکثریت مردم. برخلاف تصور برخی صاحب نظران جنبشهای رهائیبخش ملی دسته " دموکراسی ملی " را در مرحله کنونی تکامل دوران معاصر "... بیانگر وضع آینده توده های عظیم خلقهای آسیا و آفریقا و تا حدود معینی برخی کشورهای آمریکای لاتین[۱] میدانستند و حتی آنرا دموکراسی انقلابی مینامیدند. دموکراسی ملی بیانگر وضع آینده توده ها نیست. در کشورهائی که دموکراسی ملی بمثابه شکل دولت گذار بوجود آمد و تثبیت گردید، بورژوازی ملی به هدف خود رسید اما انقلاب دموکراتیک در نیمه راه متوقف گردید. و توده ها به مبارزه خود علیه امپریالیسم و علیه ستم و استثمار ادامه دادند.

همزمان با پیدایش "دموکراسی ملی"، نوع دیگری از دموکراسی تحت عنوان " دموکراسی انقلابی " در کشورهای با ساختار ماقبل سرمایه‌داری بوجود می‌آیند که دارای تفاوتهای اساسی با دموکراسی ملی است. لازم به ذکر است که دموکراسی ملی و دموکراسی انقلابی در واقعیت زندگی در جوامع با ساختار ماقبل سرمایه داری به دلایل گوناگون از جمله بعلت تدوین نیافتگی ساختار اقتصادی واجتماعی آنها و کند بودن پروسه شکل گیری طبقات و اقشار اجتماعی، نیروی اجتماعی دموکراسی ملی و دموکراسی انقلابی دو نیروی عملا جدا شده از هم با صف بندی مشخص نیستند اما آنچه که در تحلیل نهائی اینها را از یکدیگر تفکیک میکند این است که دموکراسی ملی بلحاظ تاریخی و طبقاتی متعلق به جبهه‌ای به رهبری بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی علیه امپریالیسم و نظام ماقبل سرمایه داری برای استقلال و دگرگونیهای اقتصادی واجتماعی در راه سرمایه داری است. که در مراحل اولیه و قبل از تثبیت، بطور محدود به منافع توده ها نیز توجه دارد.

" دموکراسی انقلابی " بمثابه شکل دولت گذار، ابزار جبهه وسیع دهقانان، زحمتکشان کارگران و جناح ترقیخواه بورژوازی ملی است و دارای این ظرفیت است که در یک شرایط معین و مقرون جامعه را در مسیر تامین استقلال و دموکراسی برای مردم زحمتکش علیه امپریالیسم و ساختار ماقبل سرمایه‌داری با سمتگیری سوسیالیستی و هدایت و رهبری می کند. در شرایط استقرار دموکراسی انقلابی، دموکراتیسم، بطور بالقوه با خروج جامعه از ساختار ماقبل سرمایه داری و آغاز سمتگیری سوسیالیستی ارتباط تنگاتنگ دارد. ولی داشتن چنین ظرفیتی به هیچ عنوان به این معنا نیست که دموکراسی انقلابی سرنوشت محتومش، پذیرش سوسیالیسم علمی و اتحاد سمتگیری سوسیالیستی است. بی پایه بودن این ایده، در چند دهه گذشته به اثبات رسیده است. دموکراسی انقلابی به شرطی واقعا دموکراتیک و واقعا انقلابی عمل می کند و به شرطی میتواند سمتگیری سوسیالیستی را آغاز و ادامه بدهد که جریانات مارکسیستی ـ لنینیستی نقش تلیدی و مرکزی در آن و در جامعه داشته باشند. " دموکراسی انقلابی " بمثابه شکل دولت انقلابی و دموکراتیک و نوعی از آن زمانی می‌تواند واقعاً نقش دولت گذار از ساختار ماقبل سرمایه‌داری با سمتگیری سوسیالیستی را ایفا کند که رهبری جریانات مارکسیستی ـ لنینیستی در آن تامین گشته توده ها واقعا در اداره امور دولت حضور داشته باشند و دوستی اتحاد با کشورهای سوسیالیستی و دیگر نیروهای انقلابی و دموکراتیک جهان نظرا و عملاً پذیرفته شود. دولت انقلابی و دموکراتیکی که هسته اصلی آن مارکسیست‌لنینیست نیست و فاقد خصوصیات فوق است نمیتواند انقلاب دموکراتیک را با سمتگیری سوسیالیستی هدایت و رهبری کند.

---

(۱) ـ ر ـ الیانفسکی ـ منبع کتاب سمتگیری سوسیالیستی (تئوری وپراتیک) ص ۶۸ انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (منشعب از سازمان)

تجربه چند دهه گذشته به وضوح نشان داد که هر گاه در کشورهای مذکور ، دموکراسی انقلابی "تحت رهبری مارکسیست لنینیست ها قرار گرفته ، تا حد تشکیل حزب پیشاهنگ زحمتکشان فرا روئیده و در کنار کشورهای سوسیالیستی و دیگر نیروهای انقلابی قرار گرفته است ، سمتگیری سوسیالیستی آغاز و تداوم یافته است. ما در دو سه دهه گذشته با نمونه های یمن جنوبی ، اتیوپی ، آنگولا ، موزامبیک و ... مواجه هستیم.

در چند دهه گذشته هیچ کشوری در میان کشورهائیکه سمتگیری سوسیالیستی را برگزیدند ، نبوده که مناسبات سرمایه داری در آن به مناسبات غالب بدل شده باشد . باید این واقعیت را در نظر داشت که در آن بخش از کشورهای آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین که از جهت سرمایه داری به حدی رسیده اند که مناسبات سرمایه داری به مناسبات غالب بدل گردیده است ، برای هدایت انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم ، دموکراسی عمیق تر ، پیگیرتر ، انقلابی تر و وسیعتری نسبت به " دموکراسی انقلابی " ضرورت پیدا کرده است.

www.iran-archive.com

" دگماتیسم و ساده اندیشی " درجنبش ما

متاسفانه در طی چند دهه گذشته ،برخی تصورات سطحی پیرامون سوسیالیسم و کمونیسم مبتذل کردن برخی احکام مارکسیسم ــ لنینیسم ، تبدیل آنان به آئین خشک و جامد،ارائه تحلیل اغراق آمیز از سطح رشد سوسیالیسم واقعا موجود ، فقدان ارزیابی واقعی از ظرفیت های مشخص امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی اغراق در توازن قوا بسود سوسیالیسم و نیروهای انقلابی ، تاثیرات منفی معینی را در زمینه مبانی نظری استراتژی و تاکتیک کمونیستها در کشورهای نارشد یافته و نسبتا رشد یافته بجای گذاشته است.

رفیق گارباچف در پلنوم ژانویه ۱۹۸۷ کمیته مرکزی ح . کمونیست اتحاد شوروی گفت : " نظرات تئوریک پیرامون سوسیالیسم عمدتا در سطح سالهای ۳۰ ــ ۴۰ یعنی زمانیکه جامعه وظایف کاملا متفاوتی را به انجام میرساند باقی مانده بود . سوسیالیسم رشد یابنده ،دیالکتیک های مرحله تضادهای آن ، وضعیت واقعی جامعه به موضوع پژوهش های عمیق علمی تبدیل نشدند . احکام لنینی درمورد سوسیالیسم بگونه‌ای مبتذل تفسیر میشدند وعمق و اهمیت شان غالبا سلب میگردید " وی اضافه‌میکند " تصورات سطحی پیرامون کمونیزم ،غیب گوئی های گوناگون و افکار تجریدی معینی رواج پیدا کرده‌بود این امر به نوبه خود نقش تاریخی سوسیالیسم را ناهش میداد و نفوذ ایدئولوژیک و سوسیالیسم را تضعیف میکرد .

اما دگماتیسم حاکم بر ما ، سعی دارد عنوی وانمود کند که گویا این ساده کردنها و تصورات سطحی پیرامون سوسیالیسم و کمونیسم ،امری مربوط به جامعه شوروی بوده و ارتباطی با جنبش کمونیستی ایران بمثابه جزئی از جنبش جهانی کمونیستی نداشته و ندارد . این بینش بی آنکه به مباحث انتقادی در جنبش کمونیستی و بویژه در اتحاد شوروی پیرامون درک نادرست از مسائل تئوریک توجه داشته و به نقد خلاقانه و شجاعانه نظریات و پراتیک گذشته خود برخیزد ،سعی دارد با همان افکار دگماتیستی و ذهنیت حاکم بر جنبش کمونیستی ایران به توضیح جهان و جامعه امروزی ما پرداخته وبرنامه خود را برای جنبش ارائه دهد .

البته بدیهی است که بخشی از مسائل مطروحه از جانب رفقای حزب کمونیست شوروی و احزاب برادر حاکم ،خاص‌جامعه شوروی و سایر جوامع‌سوسیالیستی است، اما درکنار این واقعیت ، حقیقت بس‌مهم دیگری نیز وجود دارد وآن اینکه هم تفسیر مبتذلانه برخی احکام لنینی درمورد سوسیالیسم و تصورات سطحی پیرامون کمونیسم و ... ابعاد جهانی داشت و هم مسائل تئوریک مطرح شده از سوی این رفقا اهمیت جهانی دارد .

حقیقت اینست که این ساده کردنها و غیبت گوئی ها ، تاثیرات منفی معینی را درزمینه مبانی نظری استراتژی و تاکتیک کمونیستها در کشورهای نارشد یافته و نسبتا رشد یافته بر جای گذاشت. من دراینجا قصد بررسی همه جوانب این تاثیرات در همه زمینه ها را ندارم . از اینروی فقط به برخی جنبه ها وتجاربی که مستقیما به بحثهای استراتژی و تاکتیک جنبش کمونیستی ایران مربوط است می پردازم .

در سطح جهانی ، برخی صاحب نظران جنبش رهائی بخش تا آنجا به ساده کردن مسائل پرداختند که " دموکراسی ملی را بیانگر وضع‌آینده توده های عظیم خلقهای آسیا ،آفریقا و تا حدودی معینی برخی کشورهای آمریکای لاتین (۱) اعلام کردند و از این تئوری درست که " در زمان ما سمت

---

(۱) ــ ص ۶۸ سمتگیری سوسیالیستی از انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران به نقل از مسائل آسیا و آفریقا نوشته ر ــ الیانفسکی

www.iran-archive.com

سمت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می کند که این نتیجه نادرست رسیدند که در مقیاس جهانی هژمونی پرولتاریا تامین شده است و بدون تامین هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه امکان قرارگرفتن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فراهم گشته است. ک. بروتنس در مجله کمونیست (شماره ۱۷، سال ٦٤) در این باره بصراحت می نویسد:

" سیستم سوسیالیسم که نیروی پیشرو انقلاب جهانی است، نفوذ دیکتاتوری بین المللی پرولتاریا را ایجاد می کند .... طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی نسبت به توده های دهقانی و نیمه پرولتاریا مستعمرات سابق در جنبش پیشاهنگ پرولتری نیرومندی است که در پرتو آن دامنه امکانات تاریخی انقلابات ملی در کشورهای نوخاسته وسعت یافته است و دورنمای واقعی برای پیروزی کامل این انقلابات پیدا شده است." با این ارزیابی ها بود که تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری" در دهه ٦٠ و ٧٠ بمثابه تنها الگو برای تمامی کشورهای نارشد یافته و نیزکشورهای تصیر کشور ما که مناسبات سرمایه‌داری در آن به مناسبات غالب بدل گشته بود، پذیرفته شد و نیز انقلابات دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر نوعی انقلاب سوسیالیستی قلمداد گردید. نگاهی به اسناد منتشره از سوی سازمان‌های کمونیستی ایران، در این زمینه بخوبی بیانگر این حقیقت است که چه آنهائی که نظریه " راه رشد غیرسرمایه‌داری " به رهبری طبقه کارگر را برای جامعه سرمایه‌داری ایران قبول دارند و چه آنهائی که این راه را بدون رهبری طبقه کارگر می‌پذیرند و این تئوری را کارپایه فعالیت عملی خود قرار میدهند، شدیدا تحت تاثیر اینگونه اندیشه ها بوده اند و هستند.

ما با پذیرش برنامه و خط مشی حزب توده ایران، آشکارتر و صریحتر از آن به دفاع از این نظرات و تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری " در جامعه سرمایه‌داری ایران پرداخته مدعی شدیم که: " مفهوم سرکردگی طبقه کارگر در دورانی که انتقال هژمونی سرمایه‌به هژمونی کار در گستره سیاره در دستور روز قرار گرفته ... در همان چارچوب های قدیمی نمی‌گنجد ..... روند ایجاد این هژمونی در داخل یک کشور حوزه انقلاب و رهائی بخش از روند پیشرفت و تعمیق انقلاب در آن کشور تفکیک ناپذیر است و روند پیشرفت و تعمیق از امر هژمونی جهانی پرولتاریا جدا نیست.

اصولا برقراری هژمونی پرولتری در پایگاه های وسیعی از کره مسکونی ما و توسعه تعمیم جهانی این هژمونی، به قشرهای وسیع دهقانان و زحمتکشان میدان داده است تا زمانیکه رهبری جنبش ضدامپریالیستی را در دست می‌گیرند و وظایف دموکراتیک انقلاب را در مسیر جداسازی جامعه از سیستم سرمایه داری جهانی جدا کنند. (۱)

این درک اغراق آمیز از سطح رشد سوسیالیسم واقعا موجود که: " مرحله جدید در نظام جهانی سوسیالیسم آغاز شده است، اتحاد شوروی در ساختمان جامعه کمونیستی را در همه زمینه ها با موفقیت به پیش میبرد و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی پایه های ساختمان سوسیالیستی پایه های ساختمان سوسیالیسم را با موفقیت بنیان می گذارند و بعضی از آنها هم اکنون به دوره ساختمان سوسیالیستی پیشرفته وارده شده اند (۲)، نمیتوانست تاثیرات منفی خود را بر جنبش کمونیستی از جمله جنبش کمونیستی کشور ما نگذارد. تصادفی نیست در دوسه دهه گذشته " احزاب کمونیست با برخی استثنائات چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه در کشورهای

(۱) ــ جنبشهای رهائی بخش ملی در عصر ما و مساله انتخاب راه رشد. انتشارات سازمان

(۲) ــ اسناد جلسات مشاوره احزاب کمونیست. کنفرانس ۱۹٦۰

www.iran-archive.com

جهان سوم نتوانستند به سازمان توده‌ای مبدل گردند و پشتیبانی قسمت بزرگی از طبقه کارگر و زحمتکشان را برای خود تامین کنند". (۱)

بر اثر این برداشتهای سطحی و ساده کردن های سوسیالیسم و احکام لنینی بود که رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اوایل انقلاب با هدف آوردن قدرت سیاسی" در صدد پیاده کردن سوسیالیسم در جامعه ای با مناسبات مسلط فئودالی برآمد که امروز پس از گذشت ۸ سال رهبری این حزب بدرستی به اصلاح خط مشی گذشته پرداخته و سیاست واقع بینانه‌ای را در پیش گرفته واعلام کرده است که " انقلاب ما نه پرولتری و نه سوسیالیستی است. (۲)

هم چنین قابل توجه است که امروز پس از گذشت سالها از استقرار سوسیالیسم در ویتنام کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام نیز در کنگره ۶ خود در ماه دسامبر ۱۹۸۶ اعلام کرد: " ما به ضعفها و اشتباهات جدی که برای ما مدتهای مدید در عرصه دیدگاههای اساسی، مشی ها رهنمودهای استراتژیک و کار تشکیلاتی وجود داشته است، شجاعانه معترضیم و صادقانه به تحلیل آنها می‌پردازیم (۳).

آموختنی است که حزب کمونیست چین نیز ۳۸ سال بعد از انقلاب و نسب قدرت سیاسی بعد از ۳۸ سال تلاش سنگین برای پیاده کردن سوسیالیسم در کشور، به این نتیجه میرسد که: " کشور ما در مرحله اولیه ساختمان سوسیالیسم با ویژگیهای چین است" و نماینده کمیته مرکزی حزب کمونیست چین " رن سیانو بینا " پیش‌بینی میکند " کشور چین در اواسط سده بعد به سطوح متوسط رشد اقتصادی میرسد ". (٤)

جای بس خوشحالی و خوشوقتی است که امروز در جنبش جهانی کمونیستی بویژه در کشورهای سوسیالیستی روند بازنگری به گذشته برای زدودن افکار دگماتیستی و ذهنه وانحرافات گذشته وگشودن راه آینده با قاطعیت به پیش میرود. در حالیکه تجارب چند دهه گذشته و تحولات عظیم در حال گسترش همه و همه ضرورت بازسازی مبانی نظری برنامه، استراتژی و تاکتیک را از ما می طلبد و ما نمیتوانیم با تکیه بر همان طرز تفکر حاکم بر جنبش کمونیستی ایران در چند دهه گذشته روند های کلیدی و بغرنجیهای تکامل جهان و جامعه امروز خودمان را دریابیم و پیشاپیش مردم قرار بگیریم. برخی ها هنوز هم براین باور هستند که نه انحراف ایدئولوژیک در کار بود" نه احکامی را مبتذل کردیم، نه دگماتیسم بر ما و حزب توده ایران حاکم است وگویا فقط خط مشی سیاسی مان غلط بوده است. هنوز هم بر این باور هستند که این تحولات که در جنبش کمونیستی جهانی می گذرد مربوط به جنبش کمونیستی ایران نیست. مربوط به شوروی و ... است.

متاسفانه ما هنوز هم به ساده کردن ها و غیب گوئی ها مشغول هستیم. برخی از رفقا کار را به جائی رسانده‌اند که براحتی اعلام می‌کنند که اگر کمونیست ها در دولت بر آمده از انقلاب دموکراتیک نیروی هژمون باشند، حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار خواهد داد. یا در اختیار گرفتن بخش دولتی اقتصاد و گسترش آن و تصاحب سرمایه های بزرگ " بخش سوسیالیستی " را ایجاد خواهد کرد که این بخش به سرعت نقش عمده را در اقتصاد کشورها ایفاء خواهد کرد. (۵)

---

(۱). الکساندر بووین ایزوستیا ۱۹۸۷

(۲). کنفرانس حزبی ح د خ افغانستان ــ پراودا ــ ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷. ۳-

(۴). روزنامه پراودا ص ۵ ــ ۲۱ اکتبر ۱۹۸۷

(۵). "... چرا حاکمیت کارگران و زحمتکشان به رهبری پرولتاریا حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار نخواهد داد؟ آیا این حاکمیت قصد ندارد بخش دولتی اقتصاد را در اختیار گرفته و آنرا گسترش دهد و آیا قصد ندارد سرمایه‌های بزرگ را تصاحب کند؟ ... اگر ما در دولت نیروی متفوق باشیم همه این اقدامات، اقداماتی با ماهیت سوسیالیستی است و بخش سوسیالیستی به سرعت نقش عمده را در اقتصاد ایران ایفاء خواهد کرد" بولتن ش ۲ ــ ص ۶۲ مقاله " درباره استراتژی و تاکتیک سازمان " نوشته رفیق خسرو.

ساده کردن سوسیالیسم تا حد "تصاحب بخش دولتی"، تصاحب سرمایهٔ بزرگ

"درصورت تامین هژمونی دمونیستها در دولت برآمده از انقلاب دموکراتیک و نیز ادعای اینکه تحت هژمونی ما، بخش سوسیالیستی بسرعت نقش عمده را در اقتصاد کشور ایفا خواهد کرد، جز ساده کردن تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم نیست. مارکسیسم ـ لنینیسم در توضیح دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم براین احکام علمی استوار است که "دیکتاتوری پرولتاریا یا دموکراسی پرولتاریا یعنی برابری تمام اعضاء جامعه در رابطه آنان با تملک وسایل تولید، یعنی برابری کار، یعنی برابری مزد ..." . حاکمیت پرولتاریا یعنی دموکراسی پرولتری یعنی همگانی کردن وسایل تولید، یعنی کار مستقیم و بلاواسطه از سرمایه داری به سوسیالیسم، برای استقرار چنین نظامی، آغاز چنین نظام، باید شرایط عینی و ذهنی لازم فراهم کرد. باید اکثریت عظیم مردم آگاهی و آمادگی لازم را کسب کنند. صحیح نیست به این تصور دامن زده شود که صرفا با تامین رهبری دمونیستها و عبقه کارگر قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک، نوساری سوسیالیستی در ابتدای کار قرار خواهد گرفت و "سکتور سوسیالیستی" بسرعت نقش عمده را در اقتصاد کشور ایفا خواهد کرد. حقیقت اینست که تصورات سطحی پیرامون سوسیالیسم و دمونیسم، ارزیابی کاملا اغراق آمیز از سطح رشد سوسیالیسم واقعاموجود، از توازن قوا در جهان و ... در چند دهه گذشته به این ساده نگری منجر گردید که گویا انقلاب دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر، نوعی انقلاب سوسیالیستی هستند. تئوری و تجربه بما این اجازه را نمیدهد که مسئله آغاز ساختمان سوسیالیسم را صرفا به تامین رهبری طبقه کارگر و حزب وی در انقلاب دموکراتیک و دولت برآمده از آن گره زده و از نقش جدی سایر عوامل عینی و ذهنی چشم پوشی کنیم. در چند دهه گذشته انقلابات متعددی رخ داده که با وجود هژمونی دمونیستها در آن، انقلابات سوسیالیستی نبودند و وظایف ساختمان سوسیالیسم در ابتدای کار در برابر آنها قرار نگرفت. آنها فقط شرایط را برای گذار به سوسیالیسم فراهم ساختند و بعد از طی این مرحله وارد سوسیالیسم شدند. از جمله این انقلابات، میتوان به انقلابات ویتنام، کره، کشورهای اروپای شرقی اشاره کرد.

براستی، اگر فردا، رهبری صاحبان چنین طرز تفکری در انقلاب دموکراتیک ایران تامین گردد و به "ایده آل" خود برسند چه خواهند کرد؟ آیا دست به اقدامات زودرس نخواهند زد؟ آیا "از قدرت سیاسی استفاده بد" نخواهند کرد؟ آیا بجای تامین دموکراسی و گسترش آن که لازمهٔ گذار به دموکراسی پرولتری و به سوسیالیسم است، آنرا دور نخواهند زد. سوسیالیسم را به شیوه "چینی" که در چنین پیاده کردند، پیاده نخواهند کرد؟ آیا اقداماتی نظیر اقدامات رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اوایل انقلاب بعمل نخواهند آورد؟

حقیقت اینست که سوسیالیسم، چیزی نیست که بتوان صرفا با کسب قدرت سیاسی در انقلاب دموکراتیک، بتوان آنرا از ابتدا در دستور قرارداد. نمیتوان اراده گرایانه به واقعیات جهان و جامعه فرمان حرکت داد. بنظر میرسد که دیگر زمان آن فرارسیده است و بسیار هم دیر گشته است که مبانی نظری ناظر بر برنامه و استراتژی جنبش دمونیستی ایران را، یکبار بطور عمیق و همه جانبه و وسیع مورد نقادی قرار داد، به خودمان جرئت اندیشیدن بدهیم تا بتوانیم به ضرورتهای برآمده از دل واقعیت جهان و جامعه امروزی و به شیوه امروزی پاسخ بدهیم.

خیالبافان و دگماتیستهائی پیش نخواهیم بود اگر تصور کنیم که در مرحله انقلاب دموکراتیک در کشور ما، با تامین هژمونی ما در حاکمیت برآمده از انقلاب، اکثریت توده های ایرانی به استقبال "برابری همه در برابر وسایل تولید"، همگانی کردن وسایل تولید" لغو حق بورژوائی بر وسایل تولید، برابری کار و مزد، به استقبال، پیشروی سریع و عمیق صنعتی کردن و اتمیزه کردن و کاربست دست آوردهای انقلاب علمی و فنی، به ایجاد انضباط آگاهانه و دموکراتیک و ... میروند و بخش سوسیالیستی ایجاد و بسرعت به بخش عمده بدل میگردد.

اگر قبول داریم که دموکراسی پرولتری و سوسیالیسم ، یعنی " برابری همه در برابر وسایل تولید " یعنی "همگانی کردن وسایل تولید " یعنی شرکت گسترده ترین توده ها در امور دولتی و کشورداری ، یعنی لغو حق بورژوائی بر وسایل تولید ، یعنی ... باید به این سئوال پاسخ دهیم که اگر جبهه دموکراتیک که پیشاهنگ طبقه کارگر در راس آنست (جبهه ای که هنوز جبهه سوسیالیستی نیست) ، اگر توده های میلیونی که با آرمان ها و اهداف و آگاهی مختلف و متفاوت در مرحله دموکراتیک زیر رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر قرار گرفته ، آمادگی پذیرش سوسیالیسم و پیاده کردن اصل سوسیالیستی " از هرکس به اندازه استعدادش به هرکس بمطابق کارش" را نداشته باشند ، آیا پیشاهنگ طبقه کارگر صرفا با تکیه بر اهرم رهبری در قدرت سیاسی و تکیه بر قدرت سیاسی حق دارد سوسیالیسم را به این جبهه و این مردم تحمیل کند ؟ یا اینکه می باید بدور از هرگونه سوبژکتیویسم و ولونتاریسم در راه ایجاد شرایط عینی و ذهنی لازم برای گذار به سوسیالیسم تلاش کند .

تجارب چند دهه گذشته بویژه در کشورهائیکه کمونیستها در رهبری انقلاب و قدرت سیاسی قرار گرفتند و نیز رشد و تکامل سوسیالیسم و جهان در مجموع مسایل بغرنج و جدیدی را مطرح ساخته که ما نمیتوانیم بدون توجه به آنها ، سمت عمومی استراتژی خود را به درستی طراحی کنیم . جنبش ما سالهاست که در چنبره این ساده کردنها و برخوردهای دگماتیک گرفتار آمده است . جنبش ما باید شجاعانه و برای پایان دادن به این وضعیت برخیزد . ما باید پاسخ صریح ، روشن ، علنی و شجاعانه ای برای این موضوع داشته باشیم که چرا جنبش کمونیستی ایران نتوانسته و هم اکنون نیز باتوجه به وسیعترین زمینه برای کار انقلابی و سازمان ـ دهی در کشور ، به یک جنبشی با نفوذ وسیع توده ای و نیرومند بدل گردد ؟ چرا حزب توده ایران از یک حزب بزرگ با نفوذ میلیونی در دهه ۲۰ به یک حزب کوچک جدا از توده بدل گشته است؟ چرا نفوذ معنوی عظیمی که سازمان در مدت ۸ ساله فعالیت خود بویژه در سالهای ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ در میان مردم بدست آورد ، کاهش یافته است؟ چرا دیگر سازمانها همچنان کوچک و جدا از توده مانده اند ؟ آیا بخاطر شفافیت ایدئولوژیک است؟ آیا بخاطر کاربست خلاق مارکسیسم ـ لنینیسم بر اوضاع جهان و جامعه است؟ از نظر من اینها حقیقت نیستند . ما معتقد هستیم که احزاب و سازمان های کمونیستی بخاطر شفافیت و علمیت ایدئولوژی ، بخاطر اینکه برنامه و سیاستشان تامین کننده و منعکس کننده وسیعترین اقشار و طبقات انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه علیه طلم و ستم و استثمار داخلی و خارجی در مرحله دموکراتیک است ، بخاطر روح بشردوستانه بخاطر داشتن روح خلاق و رزمجویانه ، قابل نفوذ ترین احزاب و سازمان ها در میان توده های میلیونی هستند . ما نمیتوانیم و نباید ناکامیهای خودمان را به حساب شفافیت ایدئولوژی و صحت برنامه و خط مشی خرده بنویسیم . ما نمیتوانیم ناکامیهای حزب توده ایران و دیگر سازمانهای کمونیستی را به حساب این عوامل بگذاریم . این نوع برخورد ، جز پائین آوردن ارزش مارکسیسم ـ لنینیسم ارزش برنامه و مشی علمی و انقلابی حزب طبقه کارگر ، و ارزش و نقش حزب طبقه کارگر چیز دیگری نیست . علاوه براین ما نمیتوانیم و نباید عوامل نظیر تبلیغات ضد کمونیستی امپریالیزم و ارتجاع داخلی ، وجود دیکتاتوری خشن در جامعه بمدت دهها سال ، عقب ماندگیهای ذهنی توده ها ، وجود مذهب و ... را عوامل اصلی و عمده ناکامیهای خود بشماریم . ناکامیهای ما قبل از همه ریشه در برداشتهای سطحی ما از مارکسیسم ـ لنینیسم ، در تصورات سطحی ما از سوسیالیسم و کمونیسم ، در کج کارشدن جنبش کمونیستی در سوبژکتیویسم و دگماتیسم ، در برنامه و مشی انحرافی جنبش کمونیستی ایران جستجو کرد .

متاسفانه جنبش ما آنچنان در چنبره این انحرافات گرفتار آمده است و این انحرافات آنچنان بر وجود ما نشسته و آنچنان در جنبش ما رسوخ کرده است که حاضریم بدون کوچکترین توجه به تحولات عظیمی که در جهان می گذرد ، بدون توجه به تحول عظیمی که در کشور ما گذشت و می گذرد ، تمامی پاسخ های پیچیده ترین مسایل انقلابات دوران معاصر را مستقیما از روی آثار کلاسیک و اسناد مشاوره چند دهه قبل بیرون بکشیم . سالها

www.iran-archive.com

بحث کنیم که کسب قدرت سیاسی به رهبری کمونیستها همان انقلاب سوسیالیستی است. تصادفی نیست که نمیتوانیم روندهای نوین را آنگونه که در بطن زندگی و بر بستر پرویه کلیدی و عینی تکامل دوران معاصر و جامعه خودمان جاریست، لمس کنیم و دریابیم. تصادفی نیست که رفقای حزب توده و سازمان ما با پذیرش "راه رشد غیر سرمایه داری" به دفاع از خمینی برخاستیم و رفقای منشعب از ما بارد "راه رشد غیر سرمایه داری" از او دفاع کردند. این اصلا تصادفی نیست که رفقای راه کارگر، هنوز هم نتوانسته‌اند امر اتحاد با دیگر نیروهای جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک را برای خود حل کنند و هنوز هم اندر خم یک کوچه هستند. این انحرافات ما را مجبور میسازد بجای پاسخ یابی و پاسخگوئی علمی و انقلابی به ضرورتهای عینی برآمده از زندگی و واقعیات زنده جهان و جامعه امروز، به بحث های عریض و طویل اسکولاستیکی بپردازیم. سالها چشممان را به واقعیات جهان و جامعه بسبندیم و همچنان براین باور بمانیم که تمامی مبانی نظری حاکم برنام و استراتژی حزب توده ایران و سازمان درست بوده، براین باور بمانیم که در جامعه سرمایه داری ایران "راه رشد غیر سرمایه داری" راه رهائی طبقه کارگر و زحمتکشان برای گذار به سوسیالیسم است. سالها سازمان را در این بحث درگیر بسازیم که انقلاب بهمن در نیمه دوم بهمن سال ۱۳۶۱ شکست خورده است و شعار سرنگونی رژیم، در همان سالی که ما ارائه کردیم، شعار درستی بود.

انحرافات و ساده کردنها هنوز جان سخت هستند و در اشکال گوناگون در سازمانهای مختلف بروز می‌کنند. یکی با این استدلال که تامین رهبری طبقه کارگر در دولت برآمده از انقلاب دموکراتیک یعنی حاکمیت پرولتاریا و به محض تحقق آن "حتما برخی وظایف سوسیالیستی را در ابتدا در برابر خود قرار خواهد داد" و "بخش سوسیالیستی" را ایجاد و "بسرعت به بخش عمده بدل خواهد کرد"، "حاکمیت انقلابی خلق" را هدف استراتژیک خود اعلام می‌کند و بدینصورت در تفکر کهنه و راست در جا می‌زند و از مبارزه واقعی در راه انقلاب دموکراتیک طفره میرود. دیگری با گنجاندن "سکتور سوسیالیستی"[1] در برنامه حاکمیت دموکراتیک خلق و در واقع جایگزینی دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی با انقلاب دموکراتیک و حاکمیت دموکراتیک خلق، هم در استراتژی و هم در تاکتیک در سکتاریسم در جا میزند و بدینسان از مبارزه واقعی در راه انقلاب دموکراتیک باز میماند. و سومی با اعلام اینکه "جمهوری دموکراتیک خلق" یعنی حکومت انقلابی کارگران و اقشار تحتانی خرده بورژوازی شهر و روستا زیر رهبری پرولتاریا"[2] همچنان بر سکتاریسم در استراتژی و تاکتیک خود پای می‌فشارد و تنها میماند. (تاکید از نگارنده است)

ولی با شادی فراوان باید این حقیقت را بیان کرد که در یکی دو سال گذشته، تغییرات جدی در جهت شکستن دگماتیسم و سکتاریسم در جنبش کمونیستی ایران پدید آمده است و هر روز دامنه وسیعتری پیدا میکند. در عرصه تشکیل جبهه واحد، امروز اکثر جریانات، روی تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیست، دموکراتیک تاکید دارند و در راه تشکیل آن گام برمیدارند. اگر تا دیروز شرکت در جبهه بدون تاکید بر وظیفه استراتژیک - مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر مجاز بود، و یا بدون تامین هژمونی کمونیستها در آن غیر مجاز بود، خوشبختانه امروز کمتر جریانی چنین حرفهائی می‌زند. پلنوم وسیع فروردین ماه ۱۳۶۵ کمیته مرکزی

۱ــ به برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (منشعب از سازمان) مراجعه شود.

۲ــ به نشریه سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) شماره ۴۱ــ ۴۲ مراجعه شود.

www.iran-archive.com

سازمان گام مهمی در این راستا بود • سازمان فدائیان خلق ایران (منشعب از سازمان) و سازمان آزادی کار ایران (فدائی) نیز در راه شکستن دگماتیسم و سکتاریسم خود و جنبش کمونیستی گامهای مثبتی برداشته اند • تلاش و مبارزه برای رهائی از این انحراف در سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) و در حزب توده ایران نیز همچنان با شدت تمام ادامه دارد •

کدام دموکراسی ، کدام پیشروی "

پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان بدرستی انقلاب آتی در کشورمان را ، انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم ارزیابی کرد • تحلیل دیالکتیکی مبتنی بر واقعیات جهان و جامعه امروز ما و تجارب چند دهه گذشته نشان میدهد که در مرحله کنونی تکامل دوران معاصر و در مرحله کنونی فراگرد تکاملی انقلاب ایران ، ابتکار تاریخ در کشورما در دست طبقه کارگر است • طبقه کارگر به لحاظ عینی در فراگرد پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم نقش کلیدی و پیشبرنده دارد • اما این تحلیلها و تجارب این حقیقت را نیز نشان میدهد که که طبقه کارگر تنها در اتحاد و ائتلاف با دیگر اقشار و طبقات انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه است که قادر است نقش و رسالت خود را به درستی ایفا کند • اتحاد این اقشار و طبقات و تامین رهبری طبقه کارگر در این اتحاد دو شرط قانونمند برآمده از بطن واقعیات جهان و جامعه امروز ما برای پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم است• پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم در گرو تحقق اتحاد نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه و تامین رهبری طبقه کارگر در این اتحاد است •

نه اتحاد این اقشار و طبقات بدون تامین رهبری طبقه کارگر در آن قادر است انقلاب دموکراتیک را حفظ و تحکیم بخشد و در راستای سوسیالیسم هدایت و رهبری کند ، و نه رهبری طبقه کارگر بدون تحقق این اتحاد تامین میگردد • اینست دیالکتیک زنده اتحادهای طبقاتی و رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک کشور ما •

پلنوم وسیع فروردین ماه ۱۳۶۵ کمیته مرکزی سازمان بدرستی اعلام کرد که پیشرفت پیگیر و به فرجام رساندن انقلاب در گرو تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب و قدرت سیاسی است و با عطف توجه به همین ضرورت عینی ، مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک را اساسی ترین وظیفه سازمانی اعلام کرد در عین حال پلنوم وسیع با درک دیالکتیک اتحادها و امر رهبری طبقه کارگر در کشورما و نیز با توجه به شرایط کنونی جامعه ، اعلام کرد : " در شرایط کنونی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آماج مقدم جنبش است• تامین اتحاد گسترده‌ای از نیروهای انقلابی ، دموکرات و مترقی کشور که خواهان صلح ، دموکراسی و سرنگونی رژیم هستند در یک جبهه واحد ضرورت عاجل دارد • اتحاد نیروهای محرکه انقلاب شالوده این جبهه است• " حقیقت اینست که طبقه کارگر ایران ، هم به دلایل تاریخی و طبقاتی و هم به دلایل مشخص و نیز به دلیل منافع صنفی اش ، تنها طبقه ایست که میتواند و میخواهد منافع ترقیخواهانه دهقانان ، تولید کنندگان خرد ، پیشه‌وران ، کسبه ، تهیدستان شهر و روستا ، کارمندان و روشنفکران دموکرات و ترقیخواه ، بورژوازی دموکرات و ترقیخواه را در انقلاب دموکراتیک تامین کند • طبقه کارگر تنها طبقه‌ایست که میخواهد و میتواند تامین کننده عمیق ترین ، وسیعترین و انقلابی‌ترین دموکراسی در جامعه باشد• حقیقت دیگر اینکه هیچیک از اقشار و طبقات دیگر نمیتوانند تامین کننده منافع ترقیخواهانه همه اقشار و طبقات انقلابی ، دموکرات و ترقیخواه باشند • تامین واقعی منافع ترقیخواهانه این اقشار و طبقات در گرو تحقق اتحاد آنها و تامین رهبری طبقه کارگر در آنست•

www.iran-archive.com

حاکمیت دموکراتیک خلق ، تجسم یعنی تحقق این اتحاد و تامین رهبری طبقه کارگر در آن است. حاکمیت دموکراتیک خلق به لحاظ طبقاتی حاکمیت دهقانان ، تهیدستان شهر و روستا ، تولیدکنندگان خرد ، پیشه‌وران ، کسبه ، کارمندان و روشنفکران مترقی ، بورژوازی دموکرات و ترقیخواه است که رهبری در طبقه کارگر در آن تامین گشته است. حاکمیت دموکراتیک خلق ، حاکمیت نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه در برابر و برعلیه ضد انقلاب ، امپریالیسم ، سرمایه داران بزرگ و زمینداران بزرگ است. حاکمیت دموکراتیک تامین کننده دموکراسی برای همه نیروهای انقلابی دموکراتیک و ترقیخواه است. این حاکمیت ، آزادی فعالیت سیاسی احزاب و سازمان های سیاسی ، آزادی فعالیت اقتصادی و سیاسی لایه های از بورژوازی که در رشد و گسترش اقتصاد ملی موثرند مادام که در برابر انقلاب و خلق قرار نگیرند تامین میکند. این حاکمیت ، حاکمیت پرولتاریا نیست. حاکمیت یک حزب و یا سازمان معین نیست.

ما با چنین درکی از دیالکتیک انقلاب ایران ، هدف اصلی استراتژیک طبقه کارگر ایران را در این مرحله پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم میدانیم و معتقدیم که " دموکراسی خلق ، بمثابه شکل دولت گذار ، تنها دمکراسی ، مطمئن و توانا برای حفظ ، تحکیم و پیشروی انقلاب دمکراتیک در راستای سوسیالیسم است " و از این رو با تمام قوا در این راه مبارزه می کنیم. بعبارت دیگر " حاکمیت دموکراتیک خلق " هدف اصلی استراتژیک طبقه کارگر ایران در این مرحله از انقلاب است.

مبارزه در راه تحقق اتحاد نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه و مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر دو جزء مهم و غیر قابل تفکیک هدف استراتژیک ما و هر دو از اساسی ترین وظایف استراتژیک ما است.

هدف استراتژیک ما یعنی پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم ، تنها زمانی متحقق خواهد شد که ما بتوانیم این دو وظیفه را یعنی عینیت بخشیده و متحقق سازیم. مبارزه در راه تشکیل جبهه گسترده‌ای متشکل از همه نیروهای انقلابی ، دموکرات و ترقیخواه و مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر در آن ، دو جزء یک نقشه استراتژیک و دو وظیفه مهم استراتژیک است که در خدمت هم و مکمل هم هستند این دو به هیچ عنوان در برابر یکدیگر نیستند ، ما لحظه ای نباید یکی را تابع دیگری بدانیم.

مسدود گذاشتن حاکمیت دموکراتیک خلق به بهانه تشکیل جبهه ، و یا عدم شرکت در جبهه به بهانه اینکه " حاکمیت دموکراتیک خلق " مورد نظر ما نیست ، به هیچ عنوان مجاز نیست ما نمیتوانیم با دست شستن از هدف اصلی استراتژیک در جبهه شرکت نکنیم. در عین حال ما حاکمیت " مورد نظر خودمان را بعنوان پیش شرط به هیچ جبهه‌ای و هیچ نیروی پیشنهاد نخواهیم کرد. ما مخالف برخورد ولونتاریستی و ماکیاولیستی با امر رهبری در جبهه هستیم.

حقیقت اینست که نه صرفا با اعلام ضرورت رهبری طبقه کارگر در جبهه و انقلاب و اعلام ضرورت تشکیل " حاکمیت دموکراتیک خلق " کسی یا جریانی آنرا ما قبول خواهد کرد و نه با اعلام ضرورت جبهه ، جبهه تشکیل خواهد شد تا رهبری ما هم تامین گردد.

این دیگر روشن شده است که صرفا با پیشاهنگ نامیدن خودمان هیچیک از اقشار ، طبقات و نیروهای سیاسی ، ما را بعنوان پیشاهنگ قبول نخواهند کرد ، پذیرش رهبری ما که جای خود دارد. امر رهبری در جبهه و انقلاب و حاکمیت انقلابی ، چیزی نیست که بتوان آنرا در مشاوره و مذاکره با دیگر نیروها بدست آورد و یا آنرا به کسی یا جریانی حقنه کرد. رهبری طبقه کارگر و پیشاهنگ وی چیزی نیست که بتوان آنرا از دیگر جریانات مطالبه کرد یا برای شرکت در جبهه سیاسی آنرا پیش شرط گذاشت.

برای تامین رهبری طبقه کارگر در اتحادهای طبقاتی و جبهه سیاسی ، ما نه تنها باید خود طبقه کارگر را بر نقش تاریخی و تکلیف خود در جامعه و انقلاب آتی واقف سازیم و آنرا سازمان بدهیم و متشکل سازیم ، بلکه باید دیگر اقشار و طبقات انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه را از طریق تبلیغی ، ترویجی و سازماندهی مبارزات روزمره آنها ، از طریق نشان دادن قهرمانیها ، جانبازیها و صداقت در راه آرمانی آنان ، از طریق نشان دادن لیاقت ، درایت ، توانائی و کاردانی در امر رهبری مبارزات آنها ، متقاعد

سازیم که واقعا شایسته رهبری مردم و انقلاب هستیم • رهبری تنها زمانی به یک حزب یا سازمانی سپرده خواهد شد که توده های میلیونی مردم به صحت استراتژی و تاکتیک ، به صلاحیت و توانائی و صداقت آن در امر رهبری پی برده باشند و آنرا به پذیرند •

ما نمیتوانیم صرفا با اعلام حاکمیت دموکراتیک خلق بمثابه هدف اصلی استراتژیک خود ، بمثابه تنها دموکراسی توانا برای تامین منافع ترقیخواهانه اقشار و طبقات انقلابی ، دموکرات و ترقیخواه ، چنین حاکمیتی را به توده های مردم و نیز به نیروهای سیاسی چپ گسترده بقبولانیم • صحت هدف استراتژیک در نزد ما به معنای تامین آن و تحقق آن در واقعیت نیست • ما ضمن تبلیغ و ترویج آن ، باید برای دست یابی به آن ، راهها ، شیوه ها ، تاکتیکها و نقشه هائی را جستجو کنیم که در هرگام ، ما را به هدف مان نزدیک سازد • قطعا چنین راهها و شیوه ها و تاکتیکها باید به واقعیات جامعه و جنبش متکی باشد •

واقعیت اینست که جنبش ما هنوز به آن درجه از رشد نرسیده که بتوانیم توده های میلیونی مردم و نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه را حول شعار حاکمیت دموکراتیک خلق ، بسیج نمائیم • جنبش ما تا رسیدن به این حد فرسنگها فاصله دارد • اگر واقع بینانه به جنبش نظری بیفکنیم به سادگی درخواهیم یافت نه هیچ نیروئی حاضر نیست حاکمیت و برنامه مورد نظر دیگر نیروهای سیاسی را کاملا بپذیرد • اصرار بر اینکه همه نیروها باید یک شکل حاکمیت و یک برنامه را در شرایط کنونی بپذیرند ، آنهم حاکمیت و برنامه مورد نظر مثلا ما را ، تنها به معنای عدم درک روشن و مشخص از سطح رشد جنبش ، عدم درک پیچیدگیهای انقلاب ، و نیز بدور از رایت سیاسی است • منطق عینی جنبش ما و مصالح طبقه کارگر ایجاب میکند که ما بسه دنبال اشکالی بگردیم که بتواند نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه را از این پراکندگی اسفبار نجات بخشد • پیدا کردن این اشکال و متحقق ساختن آن موفقیت بزرگی در راستای هدف استراتژیک طبقه کارگر است • در شرایط کنونی مشروط کردن تشکیل جبهه گسترده سیاسی به پذیرش حاکمیت و برنامه مورد نظر هریک از جریانات یا سازمان های سیاسی ، و منوط کردن تشکیل جبهه به حل این مسئله اساسی ، بجز عدم درک وظایف ، عدم درک شرایط کنونی و عدم انجام وظیفه مهم و استراتژیک معنای دیگری ندارد جز پیوستن به ایران ، باید با برخورد دموکراتیک با امر هژمونی در جبهه و انقلاب ، پرچم مبارزه با برخوردهای کهنه بورژوا مآبانه ، ولونتاریستی و ماکیاولیستی با امر هژمونی را برداریم • ما باید مبلغ این باشیم که سازمان ها و احزاب و گروه ها و محافل ترقیخواه میتوانند با حفظ هویت ایدئولوژیک ، سیاسی و تشکیلاتی خود ، ضمن تبلیغ و ترویج حاکمیت و برنامه مورد نظر خود ، حول شعار صلح ، دموکراسی و سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقت انقلابی و دموکراتیک در یک جبهه واحد متشکل شوند •

پلنوم وسیع فروردین ماه ۱۳۶۵ کمیته مرکزی سازمان بدرستی اعلام کرد که : " در شرایط کنونی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آماج عمده جنبش است • تامین اتحاد گسترده ای از نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و مترقی کشور که خواهان ، صلح و دموکراسی و سرنگونی رژیم هستند ، در یک جبهه واحد ضرورت عاجل دارد • "

از نظر ما مبارزه در راه تامین اتحاد همه نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و ترقیخواه در یک جبهه واحد برای سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقت انقلابی و دموکراتیک در خدمت هدف استراتژیک پرولتاریای ایران و حلقه اصلی در دستیابی به این هدف است •

مجید

عضو هیات سیاسی و دبیر کمیته مرکزی

آبان ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

درباره مساله مرزبندی در جنبش کمونیستی

دیالکتیک رابطه معیارهای ملی و بین المللی در ارزیابی جنبش کمونیستی

اکنون تعیین مرزهای هویت و نحوه نگرش به امر وحدت در جنبش کمونیستی ایران و ارزیابی از نیروهای مختلف آن به محوری عمده در بحث‌های درون سازمانی بدل شده است. این بحث‌ها تحت عنوان اظهار نظر حول "قطعنامه وحدت" یکی از محورهای مباحث بولتن کنگره را نیز تشکیل می‌دهد. در این مقاله کوشش می‌شود پس از ارائه تعاریفی در مورد مقولاتی که در این بحث نقش کلیدی دارند، نظرگاه راهبر و مواضع سازمان در این زمینه با اتکا به اسناد رسمی انتشاریافته پی گرفته شود و در مورد دیدگاه ناظر بر این اسناد، و برخی گرهگاه‌های ذهنی موجود در این عرصه اظهار نظر شود.

مبنای مرزبندی چیست؟

برای پاسخ متدیک به مسئله مرزبندی در جنبش کمونیستی ابتدا می‌بایست بر سر مقولاتی چند اتفاق نظر داشت. این مقولات عبارتند از: ایدئولوژی، تئوری، خط مشی و برنامه. تداخل این مفاهیم و مقولات و اغتشاش ذهنی در این مورد، از جمله علل برخوردهای غیر علمی و اختلاف نظر در این زمینه است.

تعریف و تبیین این مقولات را با اتکا به منابعی که نام آنها در پایان مقاله ذکر شده است با توضیح ایدئولوژی آغاز می‌کنم:

شعور اجتماعی با دو ویژگی تجلی می‌یابد: خودانگیخته و یا آگاهانه. بر اساس شکل تجلی، می‌توان آن را در دو سطح روان اجتماعی و ایدئولوژی تعریف نمود. برخلاف روان اجتماعی که بازتاب شعور عادی مردم و ناشی از روابط اقتصادی و تولیدی و شرایط اجتماعی زندگی مردم، تجربیات عملی و آگاهی تاریخی تجلی یافته در ذهن آنان است، ایدئولوژی نظام کم و بیش همگون و هماز از فرضیه‌ها، تئوری‌ها، و نظرات و نحوه نگرش به مسائل و مقولات سیاسی، حقوقی، فلسفی، اخلاق، زیبایی‌شناسانه و مذهبی است که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، ویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی را منعکس کرده و مواضع، علایق و اهداف یک طبقه مشخص اجتماعی را بیان می‌کند و به منظور حفظ یا تغییر ساختمان اجتماعی موجود پدید می‌آید.

مارکسیسم ـ لنینیسم ایدئولوژی طبقه کارگر است. مارکسیسم ـ لنینیسم به عنوان ایدئولوژی طبقه کارگر نقش وجدان بیدار و آگاه طبقاتی کارگران را ایفا می‌کند و طبقه کارگر را در رهایی خود و دیگر اقشار خلق رهنمون می‌سازد.

مقوله تئوری بر مبنای تبیین شناخت تئوریک توضیح داده می‌شود. شناخت بشر از واقعیت

www.iran-archive.com

عینی خارج از ذهن را می‌توان به دوسطح تجربی و تئوریک تقسیم نمود برخلاف شناخت تجربی که اساسا بر تجربه (مشاهده و آزمایش) متکی است درسطح شناخت تئوریک، شیئی درغالب ارتباطات وقوانینی که نه تنها به طریق تجربه بلکه به وسیله اندیشه مجرد نیز آشکار می‌گردند، منعکس می‌شود. مارکسیسم ـ لنینیسم در ارائه شناخت از جنبه‌ها و اجزای مختلف فراگرد زندگی اجتماعی تئوری‌های مجرد و مشخص مربوط‌به هریک ازجنبه‌ها و اجزاء آن را پدید آورده است و این تئوری‌ها بنا بر قانون‌مندی پوینده تکاملی دانش، تکامل و تدقیق می‌یابند و خواهند یافت. ماتریالیسم تاریخی، اقتصادسیاسی، تئوری‌دولت، تئوری امپریالیسم، تئوری انقلاب سوسیالیستی و غیره‌ازاین جمله‌اند. تمامی این تئوری‌ها به عنوان اجزای ارگانیک سوسیالیسم علمی، در مجموع‌پدید آورنده ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم هستند. مارکسیسم‌ـلنینیسم نظام گسترده و به‌هم پیوسته‌ای‌ازتئوری‌های اجتماعی است.

حاصل انطباق مارکسیسم ـ لنینیسم بر تمامیت جهان امروزین ما، ارائه شناخت از دوران نابودی سرمایه‌داری و گذاربه سوسیالیسم است. این اولین و مقدم‌ترین گام درگذار مارکسیسم لنینیسم ـ به عنوان یک تئوری‌ـازسطح مجرد به مشخص درجهان امروزین ماست. حاصل این گذار، در وهله اول، توضیح تئوریک مهمترین فراگردها و تبیین انواع انقلابات عصر ماست. باتوضیح این مطلب بر اساس "تئوری سیستم‌ها" تئوری مشخص مزبور درزیرسیستم دیگری فی‌المثل درحوزه انقلابات ضدامپریالیستی دمکراتیک، خود تئوری مجرد، با سطح تجرید پایین‌تر و مشخص بودن بیشتر را نسبت به مرحله قبل تشکیل می‌دهد. این توضیح از نظر اهمیت آن در تشریح رابطه بین ایدئولوژی و تئوری و در ارتباط‌با آنها برنامه و سیاست (خط‌مشی) که درسطوربعدی مقاله به آن پرداخته خواهد شد، اهمیت می‌یابد.

خط‌مشی یا سیاست عبارتست از نتیجه پیوند شناخت مشخص تئوریک با پراتیک. سیاست مستقیما در عرصه عمل قابلیت کاربرد دارد. حاصل فراگرد انطباق شناخت مارکسیستی‌ـلنینیستی بر شرایط معین زایش سیاست یا خط‌مشی علمی مستقل طبقه کارگر است. استقلال سیاست طبقه کارگر در یک "سیستم" مفروض، به معنی تمایز و منحصر به فرد بودن آن نیست وبالنتیجه این یا آن سیاست پرولتاریا به خودی خود آن عاملی نیست که بتواند کاملا نقش وجه ممیزه پراتیک انقلابی طبقه کارگر را نسبت به دیگر اقشار و طبقات جامعه بازی کند. درمیان بخش‌هایی از اقشار و طبقات خلق گرایش به تقلید وپذیرش این یا آن سیاست وخط‌مشی این یا آن حکم و استنتاج تئوریک طبقه کارگر در عرصه‌های معینی وجود دارد تقلید و انطباق مشی اقشار و طبقات غیر پرولتری نسبت به طبقه کارگر، نسبی‌و مشروط‌به مرحله‌ای خاص و سیستمی معین است. بدین لحاظ خط‌مشی به‌هیچ وجه نمی‌تواند معیاری برای مرزبندی جنبش کمونیستی‌با نیروهای خارج از آن و تنها معیار وحدت در

www.iran-archive.com

درون آن باشد.

ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم وجه ممیزه طبقه کارگر با دیگر اقشار و طبقات غیرپرولتری جامعه در عرصه شعور اجتماعی است و بعد جهانی دارد. ایدئولوژی طبقه کارگر، مارکسیسم ـ لنینیسم، را نمی‌توان با هیچ پسوند ایرانی، روسی و... توصیف کرد. ایدئولوژی مرزهای جهانی جنبش کمونیستی را تبیین می‌کند اما کدام مقوله می‌تواند وجه ممیزه طبقه کارگر در عرصه پراتیک انقلابی و در بعد ملی باشد؟ نام این مقوله برنامه است.

در حالی که سیاست (خط‌مشی) محدود به سیستم معینی از پراتیک انقلابی است، برنامه ناظر بر پراتیک انقلابی طبقه کارگر تا رسیدن به کمونیسم است. به عبارت دیگر، در اینجا سیستم در کلی‌ترین شکل خود مطرح می‌شود. در حالی که خط‌مشی بیانگر سمت اصلی عمل انقلابیست برنامه نظامی تفضیلی، همه‌جانبه و فراگیر از پراتیک انقلابی می‌باشد اگر سیاست و خط‌مشی حاصل انطباق تئوری بر جامعه است برنامه نتیجه انطباق تمامیت نظام تئوریک مارکسیسم ـ لنینیسم بر جامعه است. همین خصلت همه‌جانبگی و فراگیری تفضیلی و جاری شدن آن در کلی‌ترین وجه سیستم پراتیک انقلابیست که امکان تقلید دقیق آن را از همه دیگر بخش‌های جامعه می‌گیرد. برنامه آن چنان نظامی از اهداف و روش‌های پراتیک انقلابی طبقه کارگر است که چنانچه در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به اجرا درآید به ناگزیر به تحقق سوسیالیسم منجر می‌شود به همین جهت نیز نمی‌تواند در همه جوانب خود از طرف نمایندگان سیاسی اقشار و طبقات غیرپرولتری جذب و پذیرفته شود. برنامه که در یک کشور معین یگانه است، همه عناصر ایدئولوژی طبقه کارگر را بر شرایط مشخص ملی منطبق کرده و در همه عرصه‌ها پاسخگوست و از همه آنها یک کل منسجم و موزون و یک پارچه علمی پدید می‌آورد ـ بدین ترتیب برنامه به مثابه ایدئولوژی تعیّن‌یافته، یا به بیان دیگر ایدئولوژی به شکل عینیت یافته آن، اساس و محور وحدت پیشاهنگ پرولتاریا و نیروهای مختلف آن و وجه ممیزه پراتیک انقلابی طبقه کارگر در پهنه جامعه است.

باید توجه کرد که در عرصه ملی بر برنامه، به عنوان اساس و مبنای همیشگی و ضرور وحدت کمونیست‌ها تاکید می‌شود وگرنه، نه‌تنها خط مشی بلکه حتی اختلاف بر سر یک تاکتیک و یک ارزیابی معینی نیز در لحظاتی تاریخی می‌تواند به انشقاق و افتراق در میان کمونیست‌ها منجر گردد.

به بیان دیگر تحقق وحدت برنامه که خود مبین وجود وحدت ایدئولوژیک است، سنگ پایه و شرط ضرور وحدت سازمان‌های کمونیست درون یک کشور اما نه شرط کافی برای آن است. برای انجام وحدت علاوه بر برنامه، وجود وحدت خط مشی، اساسنامه و منش تشکیلاتی واحد، روانشناسی وحدت، رزم مشترک و پایبندی به اجرای برنامه و... نیز قابل تاکید است.

***

www.iran-archive.com

اکنون بر بنیاد مطالب پیش گفته به نقد آن چه که تاکنون در نشریات سازمان به عنوان معیار مرزبندی و مبنای وحدت جنبش کمونیستی ارائه شده است بپردازیم.

در مقاله "درباره مساله مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما" مندرج در نشریه کار شماره ۹۷ بهمن ۵۹ آمده بود: "در پاسخ به این مساله که وحدت نظر روی کدامین مسایل می‌تواند ضامن حفظ وحدت سازمانی کمونیست‌ها باشد، دو نگرش کاملا متفاوت وجود داشت یک نگرش معتقد بود که وحدت سازمانی زمانی حفظ می‌شود و تداوم می‌یابد که نیروهای آن روی مسایل مبرم، ملموس و عملی جنبش به وحدت نظر دست یابند ـ این جریان اینطور ادعا می‌کرد که تنها از این طریق است که معلوم می‌شود در سازمان ما "وحدت ایدئولوژیک" وجود دارد یا نه... این نظر پیشنهاد می‌کرد "قبل از پرداختن به کلیات" باید تحلیل از حاکمیت و تاکتیک کمونیست‌ها در برخورد به آن به بحث گذاشته شود ... نگرش دوم می‌گفت اساس وحدت کمونیست‌ها ایدئولوژی است. یعنی بر مبنای پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری شکل می‌گیرد." و "ما هرگز معیارهای فراکسیون اقلیت را که مرز حزب کمونیست با جریان‌های وابسته به سایر نیروهای اجتماعی را در تحلیل حاکمیت، در عرصه سیاست و در نوع تاکتیک جستجو می‌کرد، نپذیرفتیم" و در ادامه... "مبانی و معیارهای وحدت کمونیست‌های ایران همان مبانی و معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی جهانی است."

در این جملاتی که از سند مزبور که از این پس برای رعایت اختصار آن را مقاله "مرزبندی ..." می‌نامم نقل شد، داوری‌هایی درست همراه با خطاهایی جدی مشاهده می‌شود. خطاهایی که ضربات سنگینی را نیز به سازمان ما و جنبش کمونیستی ایران وارد آورده است. مقاله "مرزبندی ..." به درستی بر ایدئولوژی به مثابه اساس وحدت کمونیست‌های جهان تاکید کرده است. این حکم مقاله مرزبندی که با درک مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری به مثابه اساس وحدت کمونیست‌ها، "گامی نوین در روند تکامل اندیشه سازمانی برداشته شد" و "... چشمان ما به جهان گشوده شد. نگاه ما به روی جهان به روشنی به ما آموخت که انترناسیونالیزم پرولتری واقعا وجود دارد فقط باید چشم بگشاییم تا شکوه و عظمت دورانساز آن را دریابیم." اصولی و واقعی است. نگاهی بر جایگاه کنونی سازمان و مقایسه‌ای با نگرش آن زمان خود در این زمینه و با نگرش دیگر نیروهای جنبش کمونیستی ایران نیز بر صحت آن دلالت دارد. اما خطاهای جدی مقاله "مرزبندی ..." در محدوده‌ایی که به بحث این نوشته مربوط می‌شود را می‌توان در بیان این حکم خلاصه نمود که اعلام می‌دارد: "مبانی و معیارهای وحدت کمونیست‌های ایران همان مبانی و معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی جهانی است." مقاله مرزبندی ..." با توضیح نگرش "اقلیت" که تحلیل از حاکمیت و تاکتیک را معیار وحدت و مرزبندی کمونیست‌ها می‌دانست در برابر آن ایدئولوژی را

www.iran-archive.com

به عنوان تنها معیار و مبنای وحدت کمونیست‌های ایران قرار میدهد. در این میان آنچه فراموش می‌شود برنامه است گویا در فرهنگ مارکسیسم مقوله‌ای به نام برنامه وجود نداشته است. پس از آن و تاکنون نیز با ارائه درکی کم و بیش خط مشی گونه از برنامه، برنامه و اساسنامه به دنبال مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری به عنوان مبانی وحدت کمونیست‌های ایران "اضافه" می‌شوند. این اصل مسلم به‌کلی نادیده گرفته می‌شود که در عرصه یک کشور معین، برنامه یک حزب کمونیست در معنای واقعی و بسیطی که تعریف شد، خود مهمترین عرصه تجلی و تجسم مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری و یا انحراف از آن است.

واقعیتی است که ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم اساسا مقوله‌ای جهانی است و بر این مبنا اساس وحدت کمونیست‌ها در سطح جهان را تشکیل می‌دهد. اعتقاد هر نیرو به مارکسیسم ـ لنینیسم و انطباق آن بر تمامیت جهان امروزین یعنی کسب و ارائه شناخت در چارچوب دوران گذار به سوسیالیسم، معیار و محکی است که بر اساس آن می‌توان هر نیرو را ارزیابی نمود که در کجای جهان ایستاده است، با چه نیروهایی در پیوند و با کدام نیروهای تاریخی ـ اجتماعی در نبرد است. ایدئولوژی انطباق یافته بر شرایط دوران در سطح جهان مرز بین مارکسیست ـ لنینیست‌ها با آن نیروهایی در جنبش جهانی کمونیستی را که از ایدئولوژی طبقه کارگر انحراف جسته‌اند تعیین می‌کند. مارکسیسم لنینیسم در انطباق با پراتیک انقلابی کلی در سطح جهان، برنامه بنیادین بخش آگاه طبقه کارگر بین المللی را برای نابودی نظام اجتماعی ـ اقتصادی سرمایه‌داری و همه نظامات پیش از آن، گذار به سوسیالیسم و پیشرفت در راه ساختمان جامعه جهانی کمونیستی پدید می‌آورد. این برنامه، یعنی برنامه بخش آگاه طبقه کارگر بین المللی، تعیّن یافته ایدئولوژی طبقه کارگر در سطح جهان، معیار اصولیت و یا انحراف و ارتداد نیرویی است که خود را مارکسیست ـ لنینیست می‌داند و آن معیاری است که همرزمان ما را، آنان که با ما در کلی‌ترین خطوط همزبانند، آنان که می‌توانیم با اتکا بر انترناسیونالیزم پرولتری با اتکا به زبان و اصول مشترک، بازو در بازو مبارزه علیه امپریالیسم، در راه سوسیالیزم و کمونیزم و در راه تقویت مبارزه جهانی طبقه کارگر و در راس آن مبارزه طبقه کارگر پیروزمند در کشورهای سوسیالیستی را به پیش ببریم، تعیین می‌کند. اما در بحث کنونی ما ناتمام گذاشتن حکم در همین نقطه و بیان تنها همین نیمه حقیقت، خود ضد حقیقت است. معیار ارزیابی جنبش کمونیستی در جهان به هیچ وجه نمی‌تواند عینا به عرصه ملی تعمیم داده شود. مارکسیسم ـ لنینیسم، کل یگانه و واحدی را تشکیل می‌دهد که هم در عرصه بین المللی و هم در عرصه ملی ممکن است زیر پا نهاده شود.

مارکسیست ـ لنینیست بودن و اعتقاد واقعی هر سازمان کمونیستی به مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری در یک کشور معین در عمده‌ترین وجه در تعیّن برنامه‌ای ایدئولوژی آن ـ

www.iran-archive.com

ـ که هم عرصه ملی و هم بین‌المللی را شامل می‌شود ـ ، در انطباق خلاق ایدئولوژی بر شرایط هر جامعه معین و تلاش در جهت به واقعیت در آوردن این برنامه یعنی پراتیک آن قابل ارزیابی است . در توضیح این مطلب تمرکز توجه به نکات زیر ضروری است : در سطح جهان ، مرزبندی جنبش جهانی کمونیستی با یک حزب کمونیست معین تنها حول مقولات تئوری و ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم می‌تواند اصولی باشد هیچ حزب کمونیست و هیچ مجموعه‌ای از احزاب کمونیست با حزب کمونیست معینی در کشور دیگر حول سیاست و برنامه آن مرزبندی نمی‌کنند . از زمان انحلال کمینترن به‌مثابه مرکز رهبری واحد جنبش جهانی کمونیستی که مساله تدوین برنامه و نیز خط مشی برای احزاب کمونیست کشورهای مختلف توسط جمعی از رهبران جنبش کمونیستی منتفی گشته است ، و به دلیل اصل عدم دخالت احزاب برادر در امور یکدیگر ، و هم چنین به دلیل عدم امکان شناخت ویژگی‌ها ، آرایش سیاسی و عملکردهای نیروهای مختلف طبقاتی و پیچیدگی تحلیل روندهای اجتماعی جاری در هر یک از کشورها ، توسط کمونیست‌های کشوری دیگر ، پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم و هم‌پیوندی در مهمترین عرصه‌های مبارزه عملا جاری کمونیست‌ها در سطح جهان ، برای تشخیص مرزهای هویت و وحدت جنبش جهانی کمونیستی و ارزیابی از هر نیرو کفایت می‌کند . (قابل تاکید است که در اینجا مراد فقط ذکر اساسی‌ترین معیار برای تعریف مرزهای جنبش کمونیستی جهانی است . شکی نیست قضاوت و داوری در مورد اصولیت یا انحرافی و اپورتونیستی بودن خط‌مشی و برنامه یک حزب کمونیست ، استنتاج تئوریک از عملکرد آن و تبادل تجربه و نظایر آن توسط کمونیست‌های کشورهای دیگر نیز صورت می‌پذیرد) همین معیار یعنی پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم و هم‌پیوندی با مبارزه طبقه کارگر بین‌المللی برای تعریف و تعیین چارچوب و مرزهای جنبش کمونیستی در عرصه ملی نیز صادق است . بدین‌قرار که اعتقاد یک نیرو به مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری خود به معنای قرار گرفتن آن نیرو در چارچوب جنبش کمونیستی یک کشور معین است . درجه پایبندی و اصولیت و یا انحراف در تجهیز به مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری را از ارزیابی برنامه آن می‌توان دریافت .

مارکسیسم ـ لنینیسم در یک سازمان سیاسی که ایدئولوژی طبقه کارگر را به عنوان تئوری راهبر خود در پیشبرد انقلاب اجتماعی شناخته است ، نمی‌تواند خارج از چارچوب یک برنامه معین که همچنانکه ذکر شد هم عرصه ملی و هم عرصه بین‌المللی را شامل می‌شود تجلی یابد . ارزیابی یک حزب جدا از تعیّن برنامه‌ای ایدئولوژی آن و تنها به ظرف اعلام اعتقاد به یک ایدئولوژی عینا همان است که معتقد باشیم مفاهیم سفیدی ، بلندی ، انسان ، میز و شفافیت جدا از مصادیق عینی آنان وجود دارند . نام فلسفی آن ایده‌آلیسم ذهنی است . اعتقاد به وجود کلیات و مثل افلاطونی ، این‌بار در هیات تئوری‌های مارکسیستی است . تئوری‌های مارکسیستی ـ لنینیستی به

www.iran-archive.com

مثابه عالی‌ترین درجات انتزاع شناخت تئوریک جوامع بشری زمانی حضور واقعی داشته و امکان می‌یابد به نیروی مادی بدل شود که در پهنه یک کشور معین زمینی شده عینیت یابد و از عرصه تئوری مجرد به عرصه تئوری مشخص و پراتیک گام بگذارد. در پروسه این گذار از مجرد به مشخص است که تعلقات، گرایشات و انحرافات طبقاتی و خطاهای معرفتی نیز امکان عینیت یافتن می‌یابند. اگر می‌پذیریم که پراتیک معیار حقیقت است، حقیقت مارکسیسم ـ لنینیسم هر حزب را تنها در عینیت یافته آن یعنی برنامه‌اش و در اجرای آن می‌توان و می‌بایست به محک گذاشت.*

در همین روند گذار از مجرد به مشخص است که در مواردی نفی کلی یا جزیی تئوری‌های مارکسیستی ـ لنینیستی و حتی ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم به منصه ظهور می‌رسد. در تعیّن برنامه‌ای ایدئولوژی که گامی از عرصه تجرید دور شده و بر عرصه مشخص تکیه زده شده است می‌توان با اتکا بر مشخص خطا را شناخت، انحراف را دریافت و بر ارتداد انگشت گذاشت. در این مرحله است که می‌توان مچ احزاب مدعی مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری را گرفت که اینکه تو می‌گویی در این وجوه و یا اساسا نافی مارکسیسم ـ لنینیسم است. اما هنوز برای تکمیل این

---

* در اینجا ذکر یک نکته هرچند با بحث عمومی مقاله رابطه مستقیم ندارد، دارای اهمیت است برنامه طبقه کارگر نه‌تنها معیار و محک مرزبندی و وحدت در جنبش کمونیستی در عرصه ملی بلکه مبنای تنظیم رابطه با نیروهای سیاسی متعلق به اقشار و طبقات دیگر و معیار اتحادهای سیاسی طبقه کارگر نیز هست. یکی از متدهای تحلیلی غلطی که با بررسی ریشه‌های خطای ما در گذشته عیان می‌گردد، در عدم درک همین امر نهفته است. ما در گذشته با تحلیل مرحله انقلاب، تعریفی تاریخی از خلق ارائه می‌کردیم و از تعریف خلق به نحوه رابطه با نیروهای سیاسی که آن اقشار و طبقات خلقی را نمایندگی می‌کردند و یا به زعم ما نمایندگی می‌کردند می‌رسیدیم ما رابطه خود را با سازمان‌های سیاسی طبقات و اقشار مختلف، بر اساس موجودیت اجتماعی و خود آن قشر یا طبقه معین می‌کردیم. این روش بدون شک بازهم به خطای ارزیابی از نیروهای مختلف و انحراف از سیاست اصولی منجر خواهد گشت. با استفاده از این متد در رابطه با یک سازمان خرده‌بورژوایی با هر نوع عملکرد آن، چاره‌ای جز اتخاذ سیاست "اتحاد و انتقاد!" باقی نخواهد ماند. اصولی این است که با مبنا قرار دادن برنامه طبقه کارگر، برنامه، عملکرد، تاثیرات و نقش هر یک از نیروهای سیاسی در پیشبرد و یا تقابل با برنامه طبقه کارگر، مورد ارزیابی قرار گرفته و مبنای تنظیم رابطه با آن گردد. به عبارت دیگر نباید از عینیت طبقه و یا قشر اجتماعی نحوه رابطه با سازمان‌های سیاسی آن اقشار و طبقات را نتیجه گرفت بلکه بر زمینه تحلیل طبقاتی عمومی از جامعه بر مبنای برنامه طبقه کارگر، عملکرد، برنامه، تاثیر و نقش هر نیروی سیاسی را و در هر مقطع از زمان ارزیابی کرده و با آن تنظیم رابطه کرد.

www.iran-archive.com

پروسه گام کیفی دیگری در پیش است و آن گذار از عرصه اندیشه به عرصه عمل است. برای ارائه ارزیابی کامل از یک سازمان سیاسی کمونیست، خدمشی و پراتیک انقلابی آن نیز باید مورد تحلیل قرار گیرد. تفاوت یک جمع آکادمیک مارکسیست لنینیست و با تجمعی از روشنفکران طبقه کارگر یا یک سازمان سیاسی پرولتری در همین عرصه بازتاب می‌یابد در این عرصه است که درجه انطباق حرف با عمل، برنامه با پراتیک انقلابی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

خلاصه کنم: بین معیارهای بین المللی تعیین هویت و مرزهای جنبش کمونیستی و معیارهای ملی آن دیالکتیک ویژه‌ای حاکم است. ایدئولوژی، مارکسیسم ـ لنینیسم انطباق یافته بر دوران گذار به سوسیالیسم که انترناسیونالیزم پرولتری را به مثابه خصیصه‌ای اصلی با خود همراه دارد، مرزهای جهانی جنبش کمونیستی را با همان طیف بندی، تنوع و گستردگی آن تعیین می‌کند. مرزهایی که پیرامون نیروهای کمونیست هر کشور نیز امتداد یافته و بر آنها محیط است. مرزهایی که در درون هر کشور نیز همان وسعت جهانی را داراست و برنامه انطباق و اصولیت ایدئولوژی را مدلل ساخته و آن را عینیت می‌بخشد. ایدئولوژی تکامل یافته و منطبق گشته بر دوران مرزها را تعیین می‌کند و حضور هر نیرو را در نبرد برای آماج‌های عام و همگانی جنبش بین المللی کمونیستی و برنامه در سطح ملی اصولیت و یا درجه انحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم را مدلل ساخته ایدئولوژی را تعیّن و تجسم می‌بخشد. و به عنوان نتیجه و حکم و با تاکید می‌توان گفت برخلاف مقاله "مرزبندی..." "مبانی و معیارهای وحدت کمونیست‌های ایران همان مبانی و معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی جهانی" نیست بین این دو به هیچ وجه رابطه این همانی برقرار نیست.

باید افزود در میان نیروهایی که در چارچوب جنبش کمونیستی یک کشور می‌گنجند، بدون مبنا قرار دادن برنامه، ترازبندی امر وحدت بر اساس درجات انتزاعی و یا مشخص بودن مجادلات و اختلافات موجود نیز غیر اصولی و غلط است. چرا که هم جهان ما کل به هم پیوسته و واحدی را تشکیل می‌دهد و هم مارکسیسم ـ لنینیسم. در شرایط درهم تنیدگی و رابطه دیالکتیکی، بین وظایف ملی و انترناسیونالیستی کمونیست‌ها و یگانگی و هم پیوندی روندها در سرتاسر جهان، شکلی از زیر پا نهاده شدن اصول مارکسیسم ـ لنینیسم چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین المللی نمی‌تواند بر اشکال دیگری از آن رجحان داده شود.

***

مارکسیسم ـ لنینیسم یک جهان بینی علمی است و به دلیل همین ویژگی هم چون سایر رشته‌های علوم به همراه سیر تکامل تاریخی، گسترش و تکامل می‌یابد. به همین دلیل نمی‌توان آن را همچون یک شریعت جامد تکامل یافته تا زمان کلاسیک‌های مارکسیست درک کرد. در زمان ما ایدئولوژی جهان شمول طبقه کارگر خود را در انطباق خلاق تئوری‌های مارکسیستی ـ لنینیستی بر دوران گذار از

www.iranarchive.com

سرمایه داری به سوسیالیسم به نمایش می گذارد.

سازمان ما در فاصله سال های ۵۸، ۵۹ و ۶۰ توانست گام هایی کیفی در جهت کسب درک کامل تر و وسیع تری از تکامل خلاق مارکسیسم بردارد و در این راه بر بسیاری روحیات و تفکرات ناسیونال کمونیستی خود غلبه کند اما محور قابل تاکید و اساسی این است که تعیّن برنامه ای ایدئولوژی ما اثبات نمود که درکی انحرافی و دگماتیک از تئوری های انقلابات ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک کسب کرده بودیم. علل متعدد معرفتی، طبقاتی و تشدید کننده به انحراف برنامه ای ما یاری رساند. در اینجا قصد ذکر علل ریشه های خطاهای مادر تجهیز به برنامه "در راه شکوفایی جمهوری اسلامی" نیست. هدف این است که توامان بودن و دیالکتیک شکرف رابطه بین بازشدن چشم ما به جهان، شناخت مضمون دوران و انترناسیونالیزم (هر چند مشحون با خطا و درهم اندیشی)، اعتماد و اتکا ما به جنبش جهانی کمونیستی به مثابه دستاوردی گران بها، از یک سو و از سوی دیگر انحراف برنامه ای، انحراف فاجعه باری که ما را در کنار رژیم ضد مردمی خمینی قرار داد، توضیح داده شود. در شرایط کنونی درک رابطه بین این دو که دقیقا انعکاسی از دیالکتیک رابطه بین معیارهای ملی و بین المللی وحدت و مرزبندی در جنبش کمونیستی است از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چرا که عدم درک لنینی از هر یک از این دو جنبه بازهم در سطوح و اشکال دیگر می تواند فاجعه آفرین باشد، چه از سمت نیروی توجیه گر خط "خط امامی" شدن ما به مثابه مهمترین و بزرگترین نیروی جنبش چپ، فاجعه ای که ما را متحد رژیمی قرار داد که می بایست در تقابل با آن می بودیم، و چه همچنین از سوی دیگر، از سمت سازمان هایی که با اتکا به این فاجعه می کوشند دستاوردهای هم پیوندی ارجمند ما با جنبش جهانی کمونیستی را به زیر علامت سئوال کشند.

نیروی نخست می کوشد با اتکا بر ارتقا و پیشرفت نسبی ایدئولوژیک سازمان بر برنامه رفرمیستی "در راه شکوفایی جمهوری اسلامی" که خود بدون شک مبین درک انحرافی از تئوری های جنبش جهانی کمونیستی و یا اخذ تئوری های انحرافی جنبش نیز هست سایه افکند. تلاش نیروی دوم در نادیده انگاشتن دستاوردهای نظری و عملی ما در پیوند با جنبش جهانی کمونیستی و عدم درک همزمانی دیالکتیک رابطه وجود این دستاوردها در عین انحراف برنامه ای، اگر صرفا ناآگاهانه و یا واکنشی طبیعی در مقابل برنامه رفرمیستی و انحرافات گذشته تلقی گردد، مبین سطحی نگری در برخورد با وقایع و روندهای تاریخی و سیاه و سفید دیدن پدیده هاست. آقانامیف می نویسد ـ "تلاش در جهت ایده آلیزه کردن تاریخ و دست کم گرفتن و "ساده کردن" گذشته، گذشته ای که همیشه پیچیده، چند بعدی، متضاد و فاجعه آمیز بوده است ناپسند و گاهی مضر است. درخواست مارکس و انگلس را در مورد به کار گرفتن "رنگ های رامبراند" هنگام تجسم گذشته و برخورد سخت آنها را با هرگونه تعبیر باب میل و مورد پسند از گذشته، به یاد آوریم." (۱)

www.iran-archive.com

به امر مرزبندی در جنبش کمونیستی ایران بازگردیم. علیرغم درک ارائه شده در مقاله مرزبندی پی‌جویی امر وحدت سازمان ما و حزب توده ایران خود به روشنی نقش برنامه به‌مثابه معیار ضرور مرزبندی و وحدت در عرصه ملی را بازمی‌تاباند برخلاف آنچه که در پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ ذکر شده که: "کمیته مرکزی سازمان تحت تاثیر این درک از وحدت، بدون برخورد انتقادی لازم با برنامه و مشی حزب توده ایران به منطبق کردن برنامه و مشی سازمان با آن پرداخت"، ما قبل از آن خود به برنامه ای همسان برنامه حزب هر چند تدوین نشده تجهیز شده بودیم که حرکت شتابان به سوی وحدت با حزبرا امکان پذیر ساخت.قبل از آن وبعنوان پیش شرط به تعبیرمقاله " در راه‌وحدت "روند"فراروئی سازمان به یکی از کردان‌های مدافع انقلاب وجمهوری اسلامی" طی شده بود. عملکرد و پراتیک اجتماعی ما از مدت‌ها قبل از تدوین برنامه "در راه شکوفایی جمهوری اسلامی" در چارچوب آن به اجرا درمی‌آمد. روند فاصله‌گیری کنونی سازمان و حزب توده ایران که با آغاز به برخورد انتقادی ما نسبت به خط‌مشی و برنامه گذشته وتدوین برنامه جدید و تکیه و اصرار حزب توده ایران بر همان برنامه و خط‌مشی انحرافی و اپورتونیستی، ایجاد و گسترش یافته است خود مبین نقش برنامه به مثابه معیار مرزبندی و وحدت سازمان‌های کمونیستی در عرصه یک کشور معین است.

اندیشه ای که می‌کوشد دورشدن سازمان ما از حزب توده ایران را نه نتیجه حرکت ما در جهت فاصله‌گیری از برنامه رفرمیستی و انحرافات گذشته بلکه نتیجه فاصله‌گیری از "مبانی وحدت بخش کمونیست های جهان" قلمداد کند نیز شیپور را از سر گشادش دمیده است. در حقیقت این نیرو دفاع از همان مواضع‌وانحراف را هدف قرار داده است.

در راستای نفی این انحراف مطلقا نباید این را از نظر دور داشت که در عرصه برنامه، خط‌مشی و تشکیلات، امکان بروز اپورتونیسم، بدون آنکه ضرورتا به ارائه یک سیستم ایدئولوژیک اپورتونیستی‌تکامل یافته باشد کاملا متصور است این واقعیتی است که اپورتونیسم به لحاظ‌تاریخی و در نهایت ملی نیست. همتای خود را در عرصه بین المللی می‌یابد و با آن متحد می‌گردد، اما این بدان معنا نیست که اپورتونیسم در هر جا و در هر لحظه و از همان آغاز پیدایش بین المللی است. فراموش کردن جنبه عام و تاریخی این حکم منجر به تطهیر انواعی از اپورتونیسم و یا اپورتونیسم معینی در مرحله ای از عمر آغازین آن می‌شود. اپورتونیسم از همان آغاز اپورتونیسم است اما در نهایت بین المللی می‌گردد. می‌توان برای اجتناب از جدل لفظی، اپورتونیسم را در شرایطی که هنوز به یک سیستم ایدئولوژیک اپورتونیستی بدل نشده است، انحراف اپورتونیستی اطلاق کرد اما این امر ذره ای از خطرناک بودن وضرورت مبارزه با آن نمی‌کاهد. انحراف اپورتونیستی ممکن است پیش از آنکه به عرصه تئوری گسترش یابد در همان عرصه پراتیک چنان اثر مخربی از خود بر جای گذارد که در برهه ای بحرانی و تعیین کننده ضربات سهمگین و غیر قابل جبرانی بر جنبش

www.iranarchive.com

انقلابی و منافع جنبش طبقه کارگر وارد آورد.

قضاوت درباره هر حزب کمونیستی نیز نه بر مبنای اعتقاد کلی به مارکسیسم ـ لنینیسم بلکه در رابطه با برنامه و نحوه پاسخ آن در لحظات و تندپیچ های تاریخی صورت می‌پذیرد. بنگرید که در کتاب تئوری و تاکتیک جنبش کمونیستی چاپ ۱۹۸۵ مسکو، یک حزب کمونیست (حزب سوسیالیست نیکاراگوئه چگونه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد ـ برنامه و سیاست جبهه از سوی برخی کمونیست‌های نیکاراگوئه که به نبرد مسلحانه همراه با اقدامات سیاسی ـ توده‌ای پیوسته بودند حمایت شد. غلبه اپورتونیسم راست بر حزب کمونیست‌های نیکاراگوئه (حزب سوسیالیست نیکاراگوئه) موجب انشعاب حزب مزبور در نقطه عطف مبارزه گشت. حزب سه پاره که هر یک برنامه و استراتژی و تاکتیک خویش را داشتند تقسیم شد به عبارت دیگر موجودیت حزب کمونیست به پایان رسید اما گروه قابل توجهی از کمونیست‌های نیکاراگوئه بر اشتباهات اپورتونیستی چیره شده و به نبرد مسلحانه و حرکت‌های توده‌ای پیوستند و بدین سان در پیروزی انقلاب نیکاراگوئه نقش بازی کردند. (۲)

حزب کمونیست السالوادور که توانست با طرد اپورتونیسم از صفوف خود سرنوشت دیگری را برای خود رقم زند و هم‌چنین حزب سوسیالیست کوبا به هنگام پیروزی انقلاب کوبا با ویژگی‌های خاص خود نمونه‌ها و دلایل دیگری هستند بر صحت این مدعا که قضاوت در مورد یک حزب در رابطه با برنامه و خط‌مشی و در عرصه پراتیک و انقلاب فراروی آن صورت می‌پذیرد. در عین حال باید افزود آن‌گاه که اپورتونیسم به عرصه تئوری راه می‌یابد شاهد نمونه‌هایی چون حزب کمونیست استرالیا (این حزب بر اثر مبارزه ایدئولوژیک حزب سوسیالیست استرالیا دیگر موجودیت ندارد) حزب کمونیست ایتالیا، اسپانیا و... هستیم. این حقایق و فاکت‌ها ثابت می‌کنند که حضور یک حزب در خانواده احزاب کمونیست به هیچ وجه آن را در برابر اپورتونیسم و یا انحراف اپورتونیستی روئین‌تن نمی‌کند، اما تا آنجا که اپورتونیسم به عرصه تئوری و ایدئولوژی راه نیابد مبارزه با آن در عرصه ملی به پیش می‌رود. تعطیل کردن مبارزه با اپورتونیسم به صرف این حکم که اپورتونیسم در نهایت جنبه بین‌المللی دارد و باید همتای آن را در سطح جهان یافت یا به صرف این حکم که چون حزبی از سوی احزاب کمونیست کشورهای دیگر به عنوان حزب طبقه کارگر آن کشور شناخته می‌شود لذا موضع‌گیری در برابر سیاست و برنامه آن به معنی موضع‌گیری در برابر جنبش بین‌المللی کمونیستی است سیاستی خطا و غیر مارکسیستی ـ لنینیستی است. این سیاست در واقع وجه مبارزه جنبش کمونیستی با اپورتونیسم متجلی شده در سیاست و برنامه در عرصه ملی را به کنار می‌گذارد. از سوی دیگر، گسترش مبارزه با انحراف در عرصه ملی به موضع‌گیری علیه دیگر احزاب کمونیست بر این اساس که چرا دیگر احزاب کمونیست بر روی سیاست و برنامه حزبی معین موضع نمی‌گیرند، نیز سوی دیگر انحراف است. انحراف نخست با برخورد لیبرالی و ناسیونال ـ نهیلیستی به اپورتونیسم

www.iran-archive.com

در عرصه ملی میدان می‌دهد. و انحراف دوم، بر پایه‌ای ناسیونال کمونیستی، طبقه کارگر کشور خویش را در کنار انواع جریانات انحرافی یا ضدکمونیستی در عرصه بین المللی قرار می‌دهد. این هر دو برخورد انحرافی در مقابل برخورد علمی و متدلوژیک با مسأله مرزبندی قرار دارند. دیالکتیک میان استقلال و وحدت احزاب کمونیست چنان است که مرزبندی با اپورتونیسم در تئوری و ایدئولوژی، را در عرصه بین المللی و مرزبندی با اپورتونیسم در برنامه و سیاست (پراتیک) را در عرصه ملی به پیش می‌برند. بر این اساس در مورد حزب توده ایران نیز به هیچ عنوان نمی‌توان با تکیه بر بنیادهای ایدئولوژیک آن و حضورش در خانواده احزاب برادر، برنامه و مشی رفرمیستی آنرا از دیده پنهان داشت و یا "تر از بالاتر وحدت" با آنرا نتیجه گرفت. همچنانکه نمی‌توان با تکیه بر انحرافات و اپورتونیسم آن در شرایطی که به ارائه یک سیستم ایدئولوژیک اپورتونیستی منجر نشده است خارج از دایره جنبش کمونیستی بودن آن را نتیجه گرفت. این هر دو قضاوت نشان از عدم درک دیالکتیک مرزبندی در عرصه ملی و بین المللی دارد.

در پایان این نوشته نمود دیگری از عدم درک برنامه به مثابه مهمترین معیار و محک مرزبندی در جنبش کمونیستی در عرصه ملی را متذکر می‌شوم نمودی که در شرایط کنونی اهمیت یافته است و آن اینکه با کاربرد تعبیر مذهبی حب علی و بغض معاویه معیار مرزبندی قرار می‌گیرد. گفته و ناگفته، مکتوب و شفاهی نحوه نگرش نسبت به حزب توده ایران به‌جای برنامه معیار مرزبندی در جنبش کمونیستی ایران می‌گردد. گفته می‌شود که بگو نسبت به حزب توده چه می‌اندیشی تا بگویم چه هستی. این متد که هم از سوی حزب توده ایران اشاعه می‌یابد و هم بر زمینه نفرت بسزای عمومی از مواضع گذشته در حمایت از جمهوری اسلامی توسط برخی نیروهای سیاسی دیگر دامن زده می‌شود، از سوی هر دو قطب مخالف در این زمینه به یکسان به کار گرفته می‌شود. یک قطب اگر حزب را اپورتونیست بشناسی تورا انقلابی و دارای بینش پرولتری می‌نامد و دیگری اگر بر انحراف و اپورتونیسم انگشت بگذاری تورا ضد انترناسیونالیست می‌شناسد که اگر خواسته باشیم از ادبیات خود حزب استفاده کنیم القاب عامل امپریالیسم و غیره نیز بر آن افزوده می‌شود. یکی از اثبات حزب به نفی نافی آن می‌رسد و دیگری نفی حزب را اثبات انقلابی و پرولتری بودن نفی کننده می‌داند. نتایج متفاوت اما روش یکی است. باید با تاکید گفت که نه آن اثبات و نه این نفی نمی‌توانند معیار وحدت و معیار مرزبندی باشند. این هر دو معیار، ایدئولوژی و برنامه را به عنوان مبنای تعیین هویت و مرزبندی زیر پا می‌نهند. این هر دو معیار، پرچم‌های دروغینند. به‌زیر این پرچم‌های دروغین هر تجمع نیرو و صف آرایی نه پایاست و نه واقعی. از هم پاشیدگی درونی و تکه تکه شدن حزب و روند گسترش یافته و تعمیق یابنده نفی بینش گذشته در سازمان ما و در سطح جنبش، کاذب بودن پرچم نخست و انشعابات گسترده منفصلین از حزب و نظرات در زمینه‌هایی

www.iran-archive.com

متضاد موجود در سازمان‌های مختلف مارکسیست ـ لنینیست هم سخن در نفی حزب و "بینش توده ای" دروغین بودن پرچم دوم را به اثبات می‌رساند. علم و پراتیک چندساله اخیر نفی برنامه و عملکرد و مشی حزب را به اثبات رسانده است اما هیچ نفی به خودی خود اثبات نیست. پرچم شدن این نفی نیز از اصولیت برخوردار نیست. اثبات واقعی و پرچم پرولتاریا همانا مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است که خود را در عرصه ملی در برنامه و خط‌مشی طبقه کارگر و ابزارهایی که برای تحقق آن مهیا می‌کند (تشکیلات و ...)، متجلی می‌سازد. این پرچم مانا و پیروزمند و مرزبندی و وحدت حول آن اصولی و پایدار است.

***

بر اساس مطالب گفته شده، مبارزه در راه وحدت کمونیست‌های ایران و تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران و قطعنامه وحدت را می‌توان بر بنیاد و با مشخصات زیر اصولی دانست:

حزب واحد طبقه کارگر ایران، برپایه آموزش‌های مارکسیسم ـ لنینیسم و حول برنامه‌ای روشن مبتنی بر دوران گذار جهانی به سوسیالیسم و شرایط مشخص جامعه ایران، با توجه به تجربیات مبارزاتی در کشور و مجموع تجربیات مبارزاتی جهانی تشکیل می‌یابد.

حزب واحد طبقه کارگر ایران، حزبی است انترناسیونالیست، حزبی است در همبستگی عمیق با اردوگاه سوسیالیسم، جنبش جهانی کمونیستی و مبارزات پرولتاریای جهانی و همه خلق‌ها علیه امپریالیسم و ارتجاع.

شرط مقدم برای مشارکت داشتن در امر تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران، داشتن شرکت عملی در امر آگاه‌سازی و سازماندهی کارگران و زحمتکشان ایران است.

برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران، نخست باید به برنامه و اساسنامه واحد و روشنی دست یافت و برای این منظور باید مبارزه ایدئولوژیک مسئولانه و جهت‌داری را پیش برد. هدف این مبارزه ایدئولوژیک، طرد انحرافات مختلف در اشکال رفرمیسم و سکتاریسم و دیگر اشکال اپورتونیسم راست و "چپ"، ناسیونال کمونیسم و تزلزل در پیوند با اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم، و هر جلوه‌ای از بروز ضدیت با لنینیسم است.

سازمان ما با تمام وجود در راه تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران، مبارزه می‌کند و بر این اعتقاد است که کمونیست‌های ایران باید تلاش عمده خود را مبتنی بر حرکت به سوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر بنمایند. اشکال مختلف مشاوره، همکاری و اتحاد عمل بین سازمان‌ها و گروه‌هایی که به مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، و ضرورت تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران اعتقاد دارند، روند تشکیل حزب را تسهیل می‌کند. برای دستیابی به زبان مشترک، تجربیات مشترک و عواطف مشترک و برای بالا بردن قدرت تاثیر نقش کمونیست‌های ایران، باید در راستای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر این مشاوره‌ها، همکاری‌ها و اتحاد عمل‌ها را گسترش بخشید. اتحاد عمل

www.iranarchive.com

در میان نیروهای مارکسیست ـ لنینیست در ایران از زاویه گسترش بخشیدن به دامنه تاثیر گذاری آنها بر روی حوادث جاری و افزودن بر ثقل پرولتری جنبش نیز ضروری است.

نادر

شهریور ۱۳۶۶

منابع و مآخذ:

ـ اصول فلسفه مارکسیستی ـ لنینیستی چاپ پروگرس ۱۹۸۵

دائره المعارف بزرگ شوروی

ـ ایدئولوژی به مثابه شعور اجتماعی ـ فلسفه در اتحاد شوروی چاپ پروگرس ۱۹۷۷

(۱) ـ مقاله "گذشته و ما" نوشته آفاناسیف ـ انقلاب و سوسیالیسم ۱۴

(۲) ـ تئوری تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی چاپ پروگرس ۱۹۸۵ نویسندگان این بخش از کتاب ی. م. کوکوشکین، اس. سمنوف.

www.iran-archive.com

بررسی خط مشی گذشته از موضع طبقه کارگر یا از موضع اقشار سنتی

ارزیابی از خط مشی گذشته همچنان یکی از مسائل مهم مورد اختلاف در سازمان ماست. خط مشی گذشته نه یك تاکتیك انحرافی بلکه مجموعه‌ای از انحراف در استراتژی، در تاکتیك، در متدها و بینش هاست. از این نظر اختلاف نظر بر سر گذشته، اختلاف پیرامون مسائل مبرم حال و آینده نیز هست و مادام که بحث بر سر استراتژی، تاکتیك، نحوه برخورد به طبقات، زندگی حزبی و ... در سازمان باقی است، بحث خط مشی گذشته نیز باقی خواهد بود. بررسی خط مشی گذشته مبارزه با آن بینشها و اسلوب هائی است که به "انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" انجامید. این بررسی از آنرو ضرور است که اگر این انحرافات طرد نشوند، در شرایط دیگر "انحراف به راست" دیگری را پدید خواهند آورد و ضربت دیگری بر پیکر جنبش کمونیستی وارد خواهند ساخت. این انحراف در بینش هنوز در سازمان ما وجود دارد.

یکی از ارکان اساسی در مسئله خط مشی گذشته، نحوه نگرش به دستگاه روحانیت شیعه، بررسی آن (حداقل از انقلاب مشروطیت به این سو) و نیز بررسی حیات و فعالیت خمینی از دوره رضاخان تا انقلاب بهمن است. بدون این بررسی، خط مشی گذشته و در کل انقلاب ایران را نمی توان تحلیل کرد. پای بندی به دیالکتیك مارکسیستی این بررسی را طلب می‌کند.

در شماره اخیر بولتن "مقاله ای با نام "درباره تز ارتجاع سیاه" انتشار یافت. این مقاله از آن نظر در خور توجه است که نقطه نظرات برخی رفقا درباره تئوری "ولایت فقیه" علل قدرت گیری روحانیت ماهیت طبقاتی حاکمیت جمهوری اسلامی، سیاست ما نسبت به آن و ... را بیان کرده است.

ما در بخش اول نوشته حاضر، بطور فشرده سیر حرکت دستگاه روحانیت را از انقلاب مشروطه به این سو نشان خواهیم داد و روند حرکت خمینی از دوران رضا خان تا مقطع تدوین تئوری ولایت فقیه را به اجمال خواهیم گفت. در بخش دوم وسوم به برخی انحرافات بینشی رفقا درباره تحلیل تاریخی، برخی اصول اساسی در برخورد به مبارزه طبقاتی و نیز تاکتیکها و ... خواهیم پرداخت.

۱- نگاهی به سیر حرکت روحانیت از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمن

(در ردیابی علل وزمینه های تکوین "ولایت فقیه")

"روحانیت" نیروی عظیمی را در شرق تشکیل میدهد*. این نیرو از دوران صفویه، بویژه از آستانه انقلاب مشروطیت تاکنون نقش برجسته ای در تمام کشاکشهای سیاسی ـ اجتماعی ایران ایفا کرده است. ولی جز محدودی تحلیل ها که از سوی سوسیال دمکراسی و حزب کمونیست ایران صورت گرفته سازمانهای کمونیستی ایران تاکنون تحلیل تاریخی، طبقاتی، ایدئولوژیك صریحی از این نیرو ارائه نداده‌اند. بینش راست همواره از این تحلیل شانه خالی کرده و این امر خود به اپورتونیسم خدمت کرده است. بینش راست همواره با این نیروی عظیم و پر نفوذ، بر اساس "مصالح" و "سیاست روز" برخورد کرده است. ما خواهیم کوشید نشان دهیم که ولایت فقیه همچون هر اندیشه دیگری محصول پروسه معینی بود و در خلاء پدید نیامد. برخلاف آنچه که تاکنون از سوی بینش انحرافی وانمود شده است خمینی قبل ۴۲ نیز وجود داشت و حرکت او در ۴۲ و تلاش او برای تدوین ولایت فقیه و حکومت اسلامی ادامه تلاشهای او در سالهای قبل بوده است.

*ـ روحانیت وتوده های مومن دو پدیده متفاوتند ومارکسیسم دو برخورد متفاوت با این دو پدیده متفاوت را حکم می کند، تاکید بر ماهیت ارتجاعی دستگاه روحانیت وحرکات او به معنی انکار وجود برخی افراد روحانی که برخلاف "روحانیت" بسوی ترقیخواهی وآزادی طلبی روی آورده‌اند، نمی باشد. ولی به بهانه این عناصر نمی توان از تحلیل مارکسیستی دستگاه طفره رفت.

تذکر این نکته ضروری است که نوشته حاضر مدعی ارائه کامل وهمه جانبه تحلیل تاریخی قرن اخیر جامعه ایران وتصویر جامع دستگاه بغرنج روحانیت شیعه در ایران نیست. آنچه که مورد نظر است سعی در نشان دادن سیر حرکتی است که به ولایت فقیه انجامید.

www.iran-archive.com

روحانیت شیعه در آستانه انقلاب مشروطیت قشر خاصی از طبقه زمینداران بزرگ را تشکیل میداد. علاوه بر اموال غیر منقول دیگر، اراضی بیکرانی تحت‌عنوان اراضی موقوفه در تملک روحانیت بود. میزان این اراضی با توجه به برخورد دولتها با دستگاه روحانیت نوسان می‌کرد. علاوه بر اراضی موقوفه، هر کدام از روحانیون بزرگ (مراجع و...) مالک اراضی خصوصی نیز بودند و از طریق استثمار فئودالی دهقانان و در مواقعی با ایجاد قحطی های مصنوعی و... زحمتکشان را غارت می‌کردند.

علاوه بر قدرت مادی، روحانیت نقش مرجع عالی قانونگذاری را در کشور ایفا می‌نمود و کلیه امور مربوط به قضا و آموزش بر عهده آنان بود. دستگاه دولت و روحانیت همچون رقیب بهم می‌نگریستند. هر چند در سالهای قبل (از دوره امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار) اقداماتی جهت محدود ساختن قدرت مادی و معنوی روحانیت انجام گرفت ولی این اقدامات به جائی نبرد و قدرت این نهاد بویژه در ربع سوم قرن نوزدهم رو به افزایش نهاد. "یک دولت بود و یک شریعت... در یک سو ناصرالدین شاه حکم می‌راند" بنام دولت و یکسو ملایان فرمان می‌راندند بنام شریعت و ایندو همیشه با هم در نهان و آشکار کشاکش می‌داشته‌اند. ملایان هرچه به فرمانروائی خود افزوده‌ندی آنرا پیشرفت شریعت نام نهادندی" (۱) روحانیون علاوه بر کشاکش با قدرت دولتی "از هر چیز نربی میرمیدندی" (۲) نفوذ سرمایه‌داری و فرهنگ بورژوایی (غربی) در کشور آنها را وحشتزده می‌ساخت و به عکس‌العمل وامیداشت. خصلت "ضد بیگانه" ی روحانیت... در مواردی بخشهائی از آنرا با برخی بخشهای بورژوازی نوپای ایران (که تجارت و ربا از جمله خصوصیات آن بود)، هم موضع می‌ساخت بورژوازی نو پا تجار با زار برای حفظ موجودیت خویش از خطر سرمایه و کالای غرب از این خصلت روحانیت بهره می‌گرفتند.

در آستانه انقلاب، به جهت وابستگی اکثر کشورهای مسلمان نشین به استعمار غرب (مسیحیت)، مسلمان بودن به یک معنی تجسم میهن پرستی و ناسیونالیسم محسوب می‌گشت و پان اسلامیسم عموما همچون ضد امپریالیسم جلوه گر می‌شد. این عامل و نیز جدا نشدن اندیشه اجتماعی ـ سیاسی از تفکر دینی موجب نیرومندتر گشتن نفوذ و اعتبار قشر کثیر العده روحانیون می‌گشت. روحانیت در چنین شرایطی ـ در شرایط نیرومندی و تحدید منافع از سوی دولت و "بیگانه" ـ پای به انقلاب مشروطه نهاد.

با شروع جنبش بخشی از روحانیت از همان اوایل در کنار استبداد قرار گرفت (فضل‌الله نوری، امام جمعه...) بخش دیگر دشاد وش زمینداران لیبرال و بورژوازی، با هدف محدود کردن قدرت حکومت مطلقه شاه در جنبش شرکت جست. (بهبهانی و طباطبائی و...) "روحانیت هر چند با برخی خواستهای مردم همراهی کرد ولی منافع صنفی خویش را فراموش نکرد. او پیشاپیش بخاطر تشدید نفوذ خود در حیات سیاسی کشور مبارزه می‌کرد". با پایان یافتن مرحله اول انقلاب (تصویب قانون اساسی و متمم آن) روحانیت بهمراه بورژوازی ـ که تا حدودی به مشروطه خود رسیده بودند ـ در رخوت و ترس و هراس از جنبش زحمتکشان در برابر انقلاب قرار گرفت. روحانیت به اهداف خویش رسید. بنوشته یکی از اعضای نخستین گروه سوسیال دمکرات ایران (تبریز): "روحانیت دیگر نمی‌توانست با مردم همراهی کند. این گسست آشکار در مجلس پدید آمد که پس از افتتاحش سخت به نبرد با سرمایه خارجی پرداخت و بحدمت مامورین بلژیکی در پست و گمرک خاتمه داد. اما همینکه مجلس خواست به اصلاحات داخلی بپردازد، دست روی دست گذاشت. مردم متوجه عقب‌گرد روحانیت شدند، عقب‌گردی که در مدت کمی خشمگینانه‌ترین واکنش را در میان فقرا برانگیخت" (۴).

در جریان انقلاب مشروطه روحانیت توانست با توسل به انواع شورشها، فشارها، توسل به دولت استعمار زده... منافع خویش را در قانون اساسی، قانونی کند. روحانیت موفق شد مانع از آن گردد که تمام اهالی کشور در برابر قانون متساوی الحقوق اعلام گردند، تحصیل اجباری گردد و آزادی مطبوعات رسمیت یابد. هیچکدام از اینها نمی‌توانست پاسخگوی نیاز آنها باشد. روحانیت دریافته بود که بدون شرکت در دولت و بدون کسب حق نظارت بر قوانین، رو به جائی نخواهد برد. ارتجاع

روحانی اصل زیر را برای افزودن به قانون اساسی پیشنهاد کرد و برای انجام آن به هر رذالتی دست زد. این اصل چنین بود:

"باید در هر عصری از اعصار، مواد احکامیه آن (مجلس) مخالفتی با قوانین مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام... نداشته باشد." اهرمی که روحانیت برای کنترل قوانین مطرح می‌کرد این بود که: "در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین وفقها و متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تاسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شریعه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد... این ماده ابدا تغییر پذیر نیست". (۵)

این فرمول در اثر فشارهای ارتجاع روحانی در متمم قانون اساسی (ماده دوم) گنجانده شد. بر طبق این ماده پنج فقیه موظف میگشتند قوانین مصوبه مجلس را بازبینی کنند و در صورت غیر شرعی تشخیص داده شدن آن، مصوبه مجلس قانونیت نمی‌یافت. روحانیت که اقتدار دوران صفویه را از دست داده بود حق شرکت در قدرت همراه سلاطین را یافت و خواهیم دید که بعدها در دوره تدوین تئوری ولایت فقیه، نقش این سلاطین را نیز بخود اختصاص داد. بهر حال پس از سالهای ۱۹۰۷ از یکسو مبارزات زحمتکشان برهبری سوسیال دمکراتها افزایش یافت (در آذربایجان و گیلان) از سوی دیگر روحانیت برهبری آیت الله بهبهانی* تمام طبقات ارتجاعی جامعه را برای مبارزه با انقلاب متشکل ساخت. بهبهانی رهبر حزب ضد انقلابی "اعتدالیون" روز نهم رجب ۱۹۲۸ توسط ٤ تن از سوسیال دمکراتها وبراساس طرح حیدرخان عمواوغلی ترور شد. ولی روحانیت توانست در کنار ارتجاع دربار و استعمار و بورژوا ملاکان آخرین قانون انقلاب را در تبریز در سال ۱۹۱۱ خفه کند (٦)

هنگامی که از نقش دستگاه روحانیت در دوره انقلاب مشروطه سخن می‌گوئیم باید یادآور شویم که براساس آثار موجود:

"روحانیون خرده پا هرچند در برخی مواقع در درگیری مردم با حاکمیت، جانب مردم را می‌گرفتند ولی در اکثر مواقع علیه هرگونه تشبثی برای نوگرایی... مبارزه می‌کردند وبدستور علما باتضییق علیه افراد دارای افکار ترقیخواهانه، برای حفظ ارتجاعیترین و پوسیده‌ترین عادات وسنن می‌کوشیدند." (۷)

وبه نوشته احمد کسروی در اوایل جنبش "هنوز" بسیاری از پیشنمازان... با آزادیخواهان می‌بودند. چیزی که هست همه اینها جز چند گاهه نمی بود. همان پیشنمازان نیز کم‌کم و یکایک کناره گرفتند ونماند در میان مشروطه خواهان مگر آنکه یکباره از پیشه ملایی و از درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند." (۸)

طالقانی که به‌روشن اندیشترین روحانی شهره شده است در توضیح علت دوری روحانیت از جنبش مشروطه، در مقدمه‌ای بر کتاب "تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملة" علامه نائینی، چنین نوشت:

"با آنکه برای در هم شکستن مقاومت استبداد، علما و توده مسلمان پیشقدم بودند، حال که مجلسی برپا شد، یکعده از سبکسران از فرنگ برگشته وخود باخته سخنان و ظواهر زندگی اروپایی بمیدان افتادند. گاهی سخن از آزادی زن بمیان آوردند. گاهی کلمه حریت و مساوات را با مقصد خود تفسیر می‌کردند. همه اینها موجب آزردگی و بدبینی عده‌ای از علما و مسلمانان گردید." (۹)

هرچند در انقلاب مشروطیت، حیثیت روحانیت در اذهان توده‌ها سخت آسیب دید ولی این نهاد توانست با گنجاندن اصل دوم متمم، پیروزی بزرگی بچنگ آورد.** این اصل چنانکه خواهیم دید آن رشته سیاهی است که سرتاسر مبارزه روحانیت شیعه در ایران را از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن بهم پیوند داد.

---

* بهبهانی که تا تصویب قانون در راس جنبش بود، کسی بود که استعمال تنباکو را در برابر دریافت یکهزار لیره از انگلستان حلال کرد، جیره‌خوار دربار بود، اراضی وسیعی داشت و به ارتشا و تفوغن شهره بود (به صفحات ۱۹۰ - ۱۸۳ کتاب "حیدرخان عمواوغلی چکیده" کتاب "نوشته رضازاده ملک" رجوع شود)

** با اینحال رژیم خمینی بمثابه تجلیل کنندگان شیخ فضل الله و ادامه دهندگان راه آن، انقلاب مشروطیت را بجهت بازکردن دیدگان خلق و... "دفع فاسد به افسد" می‌داند.

روحانیت در دوران رضا خان ـ تداوم مبارزه برای اجرای اصل شورای فقها

روند رویدادها در سالهای پس از انقلاب - بموجب قانونمندی پویه تاریخ - به زیان دستگاه روحانیت بود. اصل دوم متمم جامه عمل نپوشید. در اواخر دهه دوم، گسترش جنبشهای دمکراتیک در شمال کشور، وقوع انقلاب اکتبر در روسیه، درهم ریختگی اوضاع کشور و... دستگاه روحانیت را نیز همچون زمینداران بزرگ، بورژوا ملاکان، بازرگانان وابسته به بازارهای بین‌المللی، تجار بزرگ شهرها، امرای قشون و... هراسان ساخت. همه این نیروها به "مشت آهنینی" محتاج بودند که با توسل به آن، خود را از خطر برانندها امپریالیسم نیز ناچار بود بجهت همجواری ایران با کشور اکتبر تغییراتی در سیاست خویش بدهد. او نیز به مشت آهنین نیازمند بود. روحانیت نیز مانند دیگران، مشت آهنین را در سیمای رضاخان یافت و به پشتیبانی از او برخاست. رضاخان نیز برای تحکیم موقعیت خویش، به پشتیبانی از روحانیون و حوزه‌های علمیه روی آورد.

بنوشته حیدرخان عمواوغلی در این دوره ۲۰٪ از کل اراضی زیر کشت کشور در دست روحانیت بود (۱۰) و بنوشته پیشه‌وری ۱۵٪ از کل اراضی قابل کشت به آنان تعلق داشت (۱۱)

در اوایل اقتدار رضاخان مسئله جمهوری‌خواهی در ایران مطرح گشت. توده‌ها و عناصر روشنفکر خواستار لغو سلطنت و استقرار جمهوری بودند. حزب کمونیست ایران نیز از این شعار پشتیبانی میکرد. (۱۲). از سوی دیگر رضاخان برای لغو سلسله قاجار و رئیس جمهور شدن شخص خود از این شعار حمایت می‌نمود. او در اندیشه آن بود که آتاتورک ایران شود. فساد قاجار و ارتباط احمد شاه با شیخ خزعل، جمهوریخواهی را افزایش می‌داد ولی روحانیت و فئودالهای آریستوکرات علیه جمهوریخواهی بپا خاستند. زیرا جمهوری با "اسلام و منافع دستگاه روحانیت در منافات است". تحت فشار روحانیت و مذاکرات بین این دستگاه و رضاخان، او از شعار جمهوری دست برداشت و با جلب پشتیبانی روحانیت در جهت فراهم آوردن زمینه برای سلطنت خویش حرکت کرد. رهبری جریان روحانیت در مبارزه برضد جمهوری را آیت‌الله عبدالکریم اصفهانی، آیت‌الله حائری (استاد خمینی) و علامه نائینی و مدرس مشهور در دست داشتند. بدستور نائینی (که حزب او را از جمله روحانیون مبارز بشمار می‌آورد) تمثال علی ابن ابیطالب بعنوان تشکر به گردن رضاخان انداخته شد. روحانیت طرفدار سلطنت رضاخان بود. در مجلس موسسانی که به این منظور تشکیل یافت، کاشانی، یزدی، بهبهانی، آشتیانی و... بنمایندگی روحانیون، رضاخان را به سلطنت برگزیدند.

بنابه دلایلی که جای بحث آن در اینجا نیست رضاخان دست به اصلاحاتی زد که موجب تضعیف روحانیت می‌گشت (اصلاحات حقوقی بر اساس قوانین اروپایی - اجباری شدن آموزش ابتدائی، محدود شدن اختیارات محاکم شرع و ...) از تعداد مدارس روحانی و محصلین علوم دینی کاسته شد.

بدنبال اجباری شدن خدمت نظام وظیفه ـ که رضاخان و امپریالیسم انگلیس برای ایجاد ارتش منظم پیش‌نهاده بودند ـ شورشهای کارگران و دهقانان علیه رضا شاه در مخالفت با خدمت اجباری بطور گسترده برپا شد. این شورشها روحانیت را به فکر بهره‌برداری از نارضایتی توده‌ها، جلب آنان بدنبال خویش، بمنظور حفظ منافع خود انداخت. روحانیت شیعه به رهبری مدرس و آیت‌الله حاج آقا نورالله نجفی پرچم مبارزه برافراشت. بنوشته روزنامه جمهوری اسلامی: روحانیت شیعه "به بهانه قانون نظام اجباری، مابین مردم تهییجات موثری نمود و توانست مردم را یکپارچه علیه دستگاه سلطنتی پهلوی بشوراند." در شهریور ۱۳۰۶ ملایان شهرهای مختلف در قم گرد آمدند و با تلگرافی به رضا شاه خواستهای زیر را مطرح کردند:

"۱- جلوگیری از اصلاح و تعدیل نظام وظیفه اجباری

۲- اعزام ۵ نفر از علما مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه در مجلس.

۳- جلوگیری کامل از منهیات شرعیه

۴- ابقا و تثبیت "محاضر شرعیه"

۵ - تحمیل یکنفر ناظر شرعیات از طرف روحانیت در وزارت فرهنگ
۶ - جلوگیری از نشر اوراق مضله و تحلیل مدارس بیدانگان" (۱۲).
تحت فشار روحانیت رضاشاه همه کلیه خواستهای روحانیت تن در داد و اتحاد میان این دو از نو استحکام یافت.(۱۴)

در سال ۱۳۱۴ فرمان لغو حجاب از سوی رضاشاه صادر شد. زنان اجازه تحصیل در مدارس عالی و شرکت در برخی کارهای اداری را یافتند. مدارس مختلط تشکیل شد. محدودیتهایی برای محدود ساختن موقوفات انجام گرفت. روحانیت دیگر بار برآشفت. رضاشاه هر مخالفتی را قاطعانه سرکوب می‌کرد. منتهی سرکوب جنبش کمونیستی کاردری و جنبشهای دهقانی هدف محو آنان را تعقیب می‌کرد ولی هدف از سرکوب روحانیت در برابر اصلاحات، امحاء آن نبود، رضاشاه به افیون توده‌ها نیاز داشت.

جنبش روحانیت تحت رهبری مدرس (روحانیت مبارز) سرکوب شد. و بدنبال مقاومت رضاخان و عزم راسخ او برای برخی اصلاحات، روحانیت بد و بخش تقسیم گشت بخشی بحد مت رژیم درآمد و در اوقاف و عدلیه و دفاتر ثبت اسناد و... بکار پرداخت (از جمله حائری زاده و شیخ اسدالله ممقانی، سید احمد بهبهانی، میرزا هاشم آشتیانی و...) ولی بخش دیگر تحت رهبری مدرس از پای ننشست و به "مبارزات حق طلبانه" خود "قاطعانه" ادامه داد و از این نظر مدرس نیز همچون فضل الله نوری از نظر رژیم جمهوری اسلامی از بنیانگذاران روحانیت مبارز محسوب میشود.

با توجه به مندرجات "کشف الاسرار" و با استناد به نوشته های پیروان خمینی می توان گفت که خمینی در این دوره از موضع دفاع از منافع صنفی روحانیت در کنار مدرس و نوراله نجفی قرار داشته است. او که در سال ۱۲۸۰ در خانواده‌ای روحانی بدنیا آمده بود، در ست در هنگامه جمهوری و مخالفت روحانیت با آن، به حوزه علمیه اراک تحت رهبری حائری یزدی وارد شد*، از سال ۱۳۰۵ تحت مستقیماً در محضر حائری تلمذ کرد و از سال ۱۳۱۵ شمسی از جمله سرشناسان حوزه علمیه قم محسوب میشد (۱۵). او از همان زمان سیاست را بادین تلفیق می کرد. خمینی در سال ۱۳۲۳ یعنی درست پس از سقوط رضاخان کتاب کشف الاسرار را انتشار داد. این کتاب نشان دهنده آن بود که وی از همان آغاز، تکامل تز شورای فقها و دفاع از آن را در اندیشه داشت او می نوشت:

"تنها حکومتی که خرد آنرا حق می داند و با آغوش گشاده و چهره باز آنرا می پذیرد حکومت خدا است ... ما نمی گوئیم که حکومت حتماً باید با فقیه باشد، حکومت باید با قانون خدایی اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمی گیرد. (۱۶)

او شاهان را به شرکت دادن روحانیت در قدرت فرامی خواند و شرکت آنان در قدرت دولتی را بسود سلاطین می شمرد و علامه مجلسی، علامه حلی، شیخ بهایی و... را بمثابه نمونه ذکر می کرد. (۱۷)

● روحانیت در سالهای ۱۳۳۲ — ۱۳۲۰ و بعد

با سقوط دولت رضاشاه در شهریور ۲۰، ایران پا به یکی از پرجنب و جوش‌ترین دورانهای تاریخ معاصر خود نهاد. در نتیجه از میان رفتن استبداد رضاشاهی تمام طبقات و اقشار و نیروهای اجتماعی در طلب حقوق خویش بمیدان آمدند. روحانیت نیز وارد صحنه گشت ولی تحول در اوضاع ملی و بین المللی او را بعمل جدیدی را هنمایی می کرد. این تحول حتماً عبارت از این بود که طبقه کارگر، دهقانان، زحمتکشان شهری — که عمدتاً زیر رهبری حزب توده ایران قرار داشتند — و سیعاً در صحنه مبارزات اجتماعی شرکت داشت و نفسا حطری عظیم برای طبقات ارتجاعی، در رأس امپریالیسم، محسوب می گشتند. از طرف دیگر پیروزی ارتش سرخ مدام بر هراس ارتجاع و برنیرو و نفوذ حزب توده ایران و کمونیسم می افزود.

در این دوره روحانیت از نظر برخورد به مسایل سیاسی جامعه به دو دسته تقسیم می گشت. دسته اول بخشی بود که به جناح سیاسی شهرت داشت و دخالت در امور سیاسی را جایز نمی شمرد (دسته

---

* خمینی به تقویم میلادی در سال ۱۹۰۰ در خانواده روحانی در خمین بدنیا آمد. او از ده سالگی به آموختن قرآن پرداخت و در ۱۶ سالگی به اراک — نزد آیت الله حائری در آنجا برفت.

بروجردی که پس از مرگ آیت الله اصفهانی به جای او برگزیده شد) و دسته "سیاسی" که رهبری آن در دست کاشانی* بود . در هرحال اوضاع جدید موجب می گشت که روحانیت موقتا کینه خود از دستگاه پهلوی را فراموش کند و در میدان جدید برزمد . ارتجاع دربار ، زمینداران ، بورژوا ملاکان ، امرای ارتش دست در دست محافل روحانی به مبارزه علیه جنبش دموکراتیک و بویژه علیه حزب توده ایران که جنبش عمومی خلق زحمتکش را نمایندگی می کرد ـ برخاستند . همه محتاج هم بودند . بروجردی با "عدم دخالت در سیاست" در این مبارزه شرکت می جست و کاشانی که به جهت طرفداری از آلمان در زندان متفقین بود ـ با موضع فعال ضد شوروی و ضد توده ای و ...

مناسبات سازمان روحانیت با جنبش دموکراتیک آذربایجان ـ و نیز کردستان ـ از فرازهای مبارزه روحانیت در این دوره محسوب می شوند . دستگاه روحانیت در این دوره در کنار امپریالیزم و ارتجاع فعالانه علیه این جنبش شرکت کرد و فتوای "قتل" داد . هنگامیکه دهها هزار تن از کارگران و دهقانان و زحمتکشان آذربایجان کشتار شاه بخون می غلتیدند ، سیل تلگرافهای مراجع عالی روحانی و روحانیون متوسط با مضمون تشکر از رژیم و ارتش غیور شاهنشاهی سرازیر گشت و عظمت و سعادت اعلیحضرت از خداوند مسئلت گردید .

پس از سرکوب جنبش آذربایجان ، فشار علیه حزب توده ایران گسترش یافت و در ۱۵ بهمن ۲۷ با تیراندازی ناصر فخرآرائی به شاه به اوج رسید . دستگیری وسیع توده ای ها شروع شد ، حزب منحله اعلام شد . حکومت نظامی برقرار گشت ولی از طرف دیگر

"سیل تلگرافات رجال سیاسی و روحانیون معروف به تهران سرازیر شد و از همه اوراد و ادعیه شکرگزاری کمک گرفته شد و آشپزخانه هایی در مساجد و تکایای تهران و شهرستانها بکار افتاد و مردمان گرسنه و فقیر جنوب تهران را بعنوان شام در مساجد و تکایا جمع کردند و پس از خوردن و ... ، دعا و ثنا و روضه و دعای ندبه برای سلامتی ... شاه ... براه می افتاد و سرآخر با فحش و ناسزا به حزب توده ایران ... خاتمه می یافت و این کار ماهها ادامه یافت ." (۱۸)

روزنامه ها از سویی خبر دستگیری توده ایها و از سوی دیگر تلگرامهای علما و مراجع بزرگ از جمله بروجردی را چاپ می کردند و چنانکه خواهیم دید خمینی نزدیکترین مشاور بروجردی در این دوران بود . یکی از مشخصه های دوره دوم دهه ۲۰ شرکت فعال کاشانی در کشاکشهاست . کاشانی در اواخر دوره رضا شاه بسوی آلمانها رفت ، پس از پایان جنگ در برابر امپریالیسم انگلیس بسوی ایالات متحده آمریکا سمت گیری کرد ، وی رهبری جناح راست جبهه ملی ایران (متشکل از گروه مذهبی خود او ، مظفر بقائی و حائری زاده) را برعهده داشت این جناح که بگفته ایوانف " حافظ منافع روحانیون ، مالکین و بورژواهای ضد انگلیسی بود ، فعالانه علیه دموکراتها و کمونیستها اقدام می کرد . این جناح ... خود وابسته به امپریالیستهای آمریکا ـ بود و سعی میکرد مسئله نفت را بسود آمریکا حل و فصل نماید ." (۱۹)

بنوشته ایوانف پس از وقایع ۳۰ تیر ۳۱ و بالا گرفتن جو ضد آمریکائی و رد پیشنهادات آمریکا از سوی مصدق و عدم شرکت او در توطئه های امپریالیستی و پس از حرکت مصدق برای محدود کردن اختیارات خاندان پهلوی کاشانی و طرفداران او به اردوی دشمنان مصدق و جنبش پیوستند **

زمانی که در سال ۳۱ بدنبال فشار جنبش ضد فئودالی دهقانان و ... مصدق تصمیم گرفت ۲۰٪ از بهره مالکانه بسود دهقانان کم شود و عوارض و سیورسات مالکانه در روستا حذف گردد ، روحانیت و ملاکان مشترکا علیه آن بپا خواستند و زمانیکه مصدق برای نظارت بر موقوفات حضرت معصومه در قم ، مشکوة را بعنوان نماینده بجای ابوالفضل تولیت (مالک بزرگ قم و اراک) به قم فرستاد . روحانیت قاطعانه مقاومت کرد و پس از تظاهرات شدید طلبه ها در قم و زد و خورد با پلیس نماینده مصدق را به حرم راه ندادند و این نیز به

---

* کاشانی در این دوره بجهت طرفداری از فاشیسم آلمان در زندان متفقین بود و علت رد اعتبارنامه او از سوی مجلس چهاردهم نیز همین امر بود .

** متاسفانه جریانات سیاسی و نویسندگان مختلف ، زمانیکه درباره وقایع این دوره آثاری انتشار داده اند ، اگر قصد شان محکوم کردن ح ت ا بوده ، پس مصدق را تبرئه کرده اند و اگر تحلیل توجیه انحرافات حزب را تعقیب میکرد ، تمام بار گناه شکست جنبش بر گردن مصدق نهاده شده است منظور در اینجا دفاع از مصدق نیست .

گسترش دشمنی روحانیت با مصدق و پیوند روحانیت با دربار کمک کرد (۲۰)

در این دوره کاشانی و بروجردی و کل دستگاه روحانیت ـ علیرغم برخی اختلاف نظرها، هرآنجاکه پای مبارزه با جنبش خلق و یا پای مصالح صنفی خود آنان بمیان می آمد، متحدانه عمل کرد. روحانیت هرچند در فضای پس از سقوط رضاخان توانست با استفاده از مذهب بخشی از توده ها را به دنبال خویش بکشد ولی این نیرو در مقابل نیروی حزب توده ایران و کل نیروی دمکراسی بسیار اندک بود. روحانیت هنوز اهمیت اتکای فعال به نیروی توده ها و طرق آنرا در نیافته بود. ضرورت بعدها این مهم را به او آموخت.

خمینی در این دوره در کنار آیت الله اصفهانی (تا سال مرگ او یعنی ۱۳۲۳) و سپس در کنار بروجردی قرار داشت. او پس از مرگ اصفهانی برای مرجعیت بروجردی تلاش فراوان کرد. کارنامه سیاه او در این دوران سبب اصلی جمع شدن تمام کتب و آثار او در این دوره از سوی پیروانش است. عمال و پیروان او همواره سال ۴۲ را مبدا ظهور او محسوب میکنند. * اسناد موجود نشان میدهد که او در این دوره در مقام مدرس بلند پایه حوزه علمیه قم صاحب آوازه ای بوده است.

خمینی در سال ۲۳ "کشف الاسرار" را انتشار داد. او در این کتاب پیگیری خود در حفظ منافع روحانیت را نشان داد و وفاداری خود به سلطنت، بشرط رعایت موازین شرعی و شرکت روحانیون در قدرت دولتی را اعلام کرد. (۲۱)

سندی دیگری که در دست ماست بیانگر نحوه برخورد او با مساله مجلس موسسان (اسفند ۱۳۲۷) است. میدانیم که پس از واقعه تیراندازی بشاه و منحله اعلام شدن حزب توده ایران، شاه بقصد تحکیم پایه های خویش قصد تشکیل مجلس موسسان و تکمیل و تغییر مواد قانون اساسی کرد. اظهارات شاه درباره مشروطیت و قانون اساسی روحانیت را بیمناک نمود. شایعه گشت که هدف شاه اینست که رسمیت تشیع از قانون اساسی حذف شود. گروهی از مدرسین و روحانیون برجسته حوزه علمیه قم در نامه ای با امضا خمینی، گلپایگانی، خادمی و سید محمد یزدی نگرانی خود را اعلام کردند و خواستار دخالت بروجردی گشتند. (۲۲). بروجردی در پاسخ به نامه خمینی و ... اطلاع داد که: "... جناب آقای وزیر کشور و آقای رفیع از طرف اعلیحضرت ابلاغ نمودند که نه تنها در مواد مربوط به دیانت تصرفی نخواهد شد بلکه در تحکیم و تشیید آن اهتمام خواهد شد." (۲۳)

خمینی در این دوران از دشمنان سرسخت مصدق بود او در سخنرانی ۳۰ خرداد سال ۶۰ صراحتا گفت که:

"آنروزها مردم عینک به چشم زدند که آیت الله است، من وقتی این منظره را دیدم به یکی از روحانیون گفتم: "دیگر مسئله شخص مطرح نیست. مصدق باید برود. اگر بماند به اسلام سیلی میزند." (۲۴)

او در این دوره از قوام میخواست که علیه مصدق به اقدام دست زند، زیرا "حکومت مصدق بسود کمونیستها است" (۲۵)

آنچه که در این دوره از حیات و فعالیت خمینی بچشم میخورد، پیوستن او بجناح "سیاسی" دستگاه روحانیت و حساسیت او نسبت به مسایل سیاسی و دوراندیشی او از زاویه صیانت اسلام و اعتبار روحانیت است از این نظر فعال بودن کاشانی، که طرفدار سرسخت حکومت تئوکراتیک بود بیشتر مورد پسند خمینی واقع میگشت. او از فعالیت تروریستی "فدائیان اسلام" و نواب صفوی طرفداری میکرد.

هرچند روند تحولات در ایران پس از جنگ دوم جهانی و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خمینی را بشدت نگران میساخت ولی به گفته پیروانش او به جهت انفعال بروجردی ـ که مرجع خمینی بود ـ دست به اقدامی نزد؛ ولی از این انفعال ناراضی بود. بنوشته مریدانش او به جهت رعایت حرمت سلسله مراتب روحانی "روی ژرفبینی و دوراندیشی ویژه خود هیچگاه علیه مرحوم بروجردی عملی انجام نداد و همواره به مقام ایشان ارج می نهاد". (۲۶)

در این دوره بروجردی که همچنان مجتهد دربار بود، به نوشته خود مریدان خمینی محبت ویژه ای به خمینی داشت.

---

* متاسفانه تاکنون حزب توده ایران نیز هرگز به قبل از ۴۲ اشاره ای نکرده است و این امر درباره بینش راست درون سازمان نیز صادق است.

www.iran-archive.com

" آیت‌الله بروجردی گرارا می‌فرمودند : قصد دارم در موقعیت مناسبی زیر بازوی جوانی را بگیرم که برای اسلام و مسلمین می‌تواند مثمرثمر باشد " واشاره به خمینی می‌کرد (۲۷) • بروجردی علاوه بر مشورت و تبادل نظر با خمینی بر سر مسایل مهم سیاسی، " ناهی نیز از ایشان دعوت بعمل می‌آوردند که در گفتگویی با مقامات مهم دولتی درباره امر مهمی شرکت نماید و از جانب ایشان با نماینده دولت و مقامات دولتی گفتگو کند " (همانجا) مرگ بروجردی خمینی را از قید سلسله مراتب روحانی خلاص کرد و اولین حرکت او پس از بروجردی، اخطار به شهربانی قم به جهت تاسیس سینما و شراب فروشی در این شهر بود (۲۸) خمینی در چنین اوضاعی پای به دهه ۴۰، دهه تحولات می‌نهاد •

● ظهـــــور خمینـــــــــی ۱۳۵۷ ــ ۱۳۴۰

از آغاز نفوذ استعمار در ایران تا پایان جنگ دوم، روابط استعمار و امپریالیسم با ایران بر پایه حفظ مناسبات ماقبل سرمایه داری قرار داشت • در دوران پس از جنگ و بویژه پس از زوال تای ۲۸ مرداد دگرگونیهایی در سیاست امپریالیسم امریکا ــ که به امپریالیسم مسلط در ایران تبدیل گشته بود ــ پدید آمد • هر چند امریکا براساس اصل چهارم ترومن، از سال ۱۳۲۸ سیاست فعالتر و نوینی در رابطه با ایران در پیش گرفته و این امر به رشد نفوذ امپریالیسم و سرمایه داری وابسته نیز انجامیده بود، ولی سیاست نواستعماری امپریالیسم امریکا و استراتژی نوین آن، دگرگونیهایی در کشور را ضروری می ساخت • از طرف دیگر بحران اجتماعی ایران را فراگرفته بود، جنبش‌های دهقانی در تمام سالهای ۴۰ ــ ۳۲ ادامه داشت • وضعیت موجود حالتی انفجاری آفریده بود • موقعیت استراتژیک ایران ــ همسایگی با اتحاد شوروی، مسئله نفت ...، اوضاع داخلی کشور و تجربه انقلاب دیگر بر هراس امپریالیسم می افزود، آنرا به چاره اندیشی وضرورت انجام برخی اصلاحات در ایران ناگزیر میساخت • کندی میگفت که : " هیچ مقدار گشون واسلحه نمیتواند به رژیمهایی که نمیتوانند اصلاحات اجتماعی کنند ثبات واستواری ببخشد ... ماهرانه ترین مبارزات ضد پاتیزانی نمیتواند در نقاطی که مردم دچار نوایی هستند وبه این جهت از پیشرفت خرابکاران (کمونیستها) نگرانی ندارند، با موفقیت روبرو گردد " (پیام به کنگره، ۲۵ مه ۱۹۶۱)

محافل طرفدار امریکا نیز اعتقاد داشتند که برای رهائی از خطر سرخ " باید از ۱۰ ریال سه ریالش را داد تا ۷ ریال دیگر حفظ شود " امپریالیسم اصلاحات از بالا را در نظر داشت • این اصلاحات هم خطر خیزش توده ای را برای مدتی به تعویق می انداخت و هم راه را برای نفوذ سرمایه امپریالیستی و تسلط آن بر کشور، بازتر می نمود •

در تاریخ ۲۰ دی ماه سال ۴۰ لایحه اصلاحات ارضی از تصویب گذشت • تصویب این لایحه روحانیت را به لرزه در آورد • بموجب این لایحه نه تنها مناسبات فئودالی به مثابه بهشت روحانیت و تامین کننده نفوذ مادی و معنوی آن در معرض فنا قرار میگرفت، بلکه املاک و موقوفات و املاک خصوصی روحانیون نیز به مخاطره میافتاد • در این دوره ۱۲ درصد از کل روستاهای ایران بعنوان موقوفه در دست روحانیت بود (۶ هزار از ۵۰ هزار روستا) (۲۹) • لایحه اصلاحات ارضی روحانیت را بلرزه در آورد زیرا آغاز راهی بود که روحانیت پایان آنرا می توانست درک کند •

حرکتی که در جهت تغییر ساختار اقتصادی کشور آغاز شده بود رونمای ویژه همان ساختار را نیز می طلبید نخستین گامها تغییر برخی مواد قرون وسطایی و نهادن مواد بورژوایی بجای آن بود • روز ۱۶ مهر ماه ۱ لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در هیئت دولت به تصویب رسید، به زنان حق رای داده شد*، شرط اعتقاد به اسلام از شروط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف گشت و در مراسم سوگند به امانت و صداقت، بجای قرآن " کل کتب آسمانی " رسمیت یافت •

روحانیت که به بهای مصایب و قربانی‌های فراوان توانسته بود " مشروعیت " را در قانون اساسی

* بر اساس بینش اسلام و روحانیت، اعتقاد به نیمه انسان بودن زن و بی حقوقی او، رکنی از ارکان اسلام است • زن " مستضعف " (ناقص‌العقل) است و نفی این اصل کفر و ارتداد محسوب می‌شود •

مشروطیت بگنجاند ،لایحه را " بمنزله اعلام جنگ علیه قرآن و اسلام " (۲۰) مورد حمله قرار داد • مورخ خمینی نوشته است که اگر خمینی نمی‌غرید " دیری نمی‌پایید که شاه شدیدترین و شکننده ترین ضربه‌ها را به پیکر اسلام وارد می‌ساخت و انتقام اصحاب اوستا ،تورات و انجیل را از قرآن می‌گرفت ••• و محو قانون اساسی و وضع قوانین ارتجاعی و ضد مردمی بآسانی انجام می‌پذیرفت " (همانجا ص ۱۰۶)

بمجرد انتشار مصوبه در جراید روحانیت اختلافات میان خود را بسویی نهاد و خمینی بیدرنگ علمای طراز اول قم را به نشست فراخواند و ساعتی بعد جلسه ای با شرکت خمینی شریعتمداری وگلپایگانی در حجره عبدالکریم حائری تشکیل شد •

براساس مصوبه اجلاس ،مقررشد با تلگرامی به شاه لغو مصوبه خواسته شود ،با مطلع ساختن دل روحانیت از نظر راس هرم مبارزه با آنان سازمان داده شود و برای مقابله باید یکر حرکات رژیم وهدایت مبارزه حداقل هر هفته یکبار نشست ها انجام گیرد • این نشست فرازی نبود • متن تلگرام به شاه با اصرار خمینی چاپ و پخش شد در تلگراف به علم ــ که چند روز بعد مخابره شد ــ روحانیت هشدار داد که مصوبه "مخالفت شرع اقدس مبین صریح قانون اساسی است ••• علمای اعلام ایران و اعتاب مقدسه و سایر مسلمین ساکت نخواهند ماند " (همانجا ص ۱۵۴ ــ ۱۵۳) خمینی در تلگرافی به شاه (۱۵ آبان) به او هشدار داد که اجازه ندهد دولت علم بدشمنی خود با اسلام ادامه دهند و تمام کارهای خلاف دین و قانون را علیحضرت نسبت دهند " • اعتشاشات ادامه یافت•

تجار بازار که بدلایلی تاریخی پیوند دیرینه با مذهب و روحانیت داشتند (بورژوازی کلریکال) به حمایت از خمینی برخاستند و متن اعلامیه ای از آنان با امضای نمایندگان ۱۶ تن از بزرگان رشته های مختلف تجارت در همان ایام انتشار یافت ••• در ۱۹ دی ماه ۶۱ اصل " انقلاب سفید" از سوی شاه به رفراندم گذاشته شد • موج اعتراض بالا گرفت• نماینده روحانیت با شاه دیدار کرد و او را متقاعد نمود ولی شاه عقب نشست و هشدار داد که اگر اصلاحات انجام نگیرد کمونیستها بر سر کار خواهند آمد • بخشی از روحانیت متمایل به عقب نشینی بود و بخشی خواهان مبارزه (روحانیت مبارز) و خمینی در راس روحانیت مبارز قرار داشت • او هشدار می داد که ۶ ماده انقلاب سفید بانگاه به تصویب نامه قابل مقایسه نیست و اگر اقدام نشود علمای اسلام و روحانیت راه نیستی و انحراف خواهد پیمود و خدای ناخواسته از میان خواهد رفت " (همانجا ص ۲۲۷ ــ ۲۲۵) خمینی رفراندم را غیر اسلامی و تحریم کرد زیرا بنظر او اکثریت قاطع اهالی کشور شرعاً حق رای دادن ندارند زیرا به شرع آشنا نیستند و فقط فقها دارای حق رای هستند و آنها نیز بی چون وچرا مخالفند (همانجا ص ۹ ــ ۳۳۲) • تظاهرات تهران را فراگرفت شاه آمادگی خود را برای گفتگو با روحانیت اعلام کرد و به قم رفت ولی روحانیت دیدار با او را تحریم کرده بود •••

در راس حرکت روحانیت در این دوره علاوه بر خمینی ،اعلایی ،بهبهانی ،شریعتمداری ،میلانی و خوانساری نیز حضور داشتند • ولی خمینی قاطع‌تر از دیگران پیش میرفت•

دستگاه روحانیت از همان آغاز در مبارزه با اصلاحات شاهی با زمینداران بزرگ وارد اتحاد گشت• از جمله قایم مقام الملک رفیع ــ از زمینداران بزرگ که در دوره‌های قبل رابطه در بار با روحانیت برهبری بروجردی بود ــ با روحانیت تماس گرفت • نتیجه این تماس‌ها حرکت جدیتر روحانیت علیه اصلاحات ارضی و ازجمله صدور اعلامیه مشهور خوانساری بنام " حلال محمد حلال الی یوم قیامه و حرامه حرام الی یوم قیامه " در محکومیت اصلاحات ارضی بود • بنوشته رفیق بیژن، بهبهانی توسط پسرخود جعفر بهبهانی با جناحهای مختلف و مخالف اصلاحات ارضی تماس گرفت • بهبهانی در میان بازاریخصوص مردم جنوب شهر و میدانی ها نفوذ مذهبی داشت• طیب حاج رضایی و اراذل دسته او از طرفداران و مریدان بهبهانی بودند " (همانجا ص ۱۱۲) " رهبران ایلات و عشایر فارس نیز با ارسال طومار و نامه به مقامات روحانی قم آمادگی خود را برای فداکاری و جانبازی در اسلام کردند " (۳۲)

خمینی در ماه رمضان در اعتراض به اهانت رژیم به روحانیت ،آنها را به " اعتصاب " نماز جماعت و وعظ و تبلیغ در سراسر کشور فراخواند • شاه اعلام می کرد نه زنان را جزو مجبورین و دیوانگان محسوب کرد نه یک لکه ننگ اجتماعی است و یزدی این " آخرین ننگ اجتماعی " از میان خواهد رفت • همانند نه خمینی از احساسات مذهبی توده ها ،رکود اقتصادی و••• برای برانگیختن آنان علیه شاه بهره می گرفت ،

شاه نیزبرای سرکوب خمینی خود را " دموکرات" جلوه می داد • شاه ، روحانیون (خمینی و •••) را " شپش" ،"عنصرفرومایه " و ••• نامید وآنها را تهدید کرد که اگر از خواب غفلت برنخیزند بزودی " به زندگی کثیف شان " خاتمه خواهد داد •

خمینی عید نوروز ۴۲ را عزا اعلام کرد واعلامیه مشهور" روحانیت امسال عید ندارد " را انتشار داد • این اعلامیه تماما اعتراض به محدود شدن اسلام وروحانیت است• او" یهود امریکا وفلسطین " را بجهت دشمنی آنان باقران وروحانیت مورد حمله قرار می داد • دراین اعلامیه برای تحریک مردم گفته می شد که دولت دختران ۱۸ ساله را به سربازی خواهد برد • در درگیریهای فیضیه قم میان پلیس وطلبه ها ، مدرسه فیضیه آسیب دید • خمینی اعلامیه " شاهدوستی یعنی غارتگری " را صادر کرد • برخلاف آنچه که بعدها وانمود شد • ،منظورخمینی ازغارتگری ،غارت فیضیه قم بود ونه غارت توده های خلق ازسوی شاه• (متن کامل اعلامیه درص ۳۸۱ منبع بالا) بدنبال حوادث فیضیه،سران عشایرفارس که مسلحانه بارژیم می جنگیدند ،باانتشاراعلامیه ای ازخمینی حمایت کردند • در دیدارنمایندگان اعزامی رژیم باخمینی اوتاکید کرد که بارژیم شاهنشاهی هیچگونه مخالفتی ندارد ومخالفتش تنها بالوایح ششگانه است ••• او نطق مشهورعاشورای ۴۲ را باهمان مضامین فوق الذکروازموضع حمله به رژیم ضد اسلام وضد روحانیت وحمله به " اربابان اسرائیلی " آن پایان داد • باکشتارخونین ۱۵ خرداد دوراول نبرد پایان یافت•

اصلاحات نواستعماری وگسترش سرمایه داری وابسته ،پای امپریالیسم ومستشاران آنرابیش ازپیش به ایران می گشود • باتصویب لایحه مصونیت مستشاران خارجی درایران خمینی مجددا به مخالفت برخاست • همانگونه که ازاعلامیه اوعلیه " کاپیتولاسیون " پیداست برای خمینی همچنان پایمال شدن اسلام وقران وروحانیت درزیرپای " اجانب" ویهود عامل اصلی اعتراض است* اوبه ارتش ،" سیاسیون" " بازرگانان "،علما ،طلاب حوزه های علمیه نجف ،قم و••• اعلام خطرکرد واز" سران ملل اسلام" علمای نجف وقم ،"سلاطین ملل اسلامی " وازخود " شاه ایران " استمداد طلبید • اودرسخنرانی خود بازیاد اصل دوم متمم قانون اساسی افتاد :

« برحسب نص صریح قانون ،طبق اصل ۲ متمم قانون اساسی تامجتهدین درمجلس نظارت نداشته باشند قانون هیچ اعتباری ندارد • ازاول مشروطه تابحال کدام مجتهد نظارت داشته ، اگرپنج نفر مجتهد دراین مجلس بود •••توی دهن اینها میزد "(همانجاص ۷۲۵)

اصلاحات ارضی مهم ترین عاملی بود که کل روحانیت ومنجمله خمینی رابه تقابل جدی باشاه واداشت• اصلاحات ارضی علاوه برتخریب پایگاه مادی این نهاد ،به موقوفات نیزآسیب می زد • دفاع سرسختانه ازاسلام وحرمت روحانیت (اعتراض به تساوی حقوق زن ومرد ،اعتراض به حذف شرط مرد بودن درانتخاب شدن وانتخاب کردن و•••)مضمون اساسی اعلامیه های اوراتشکیل میداد • دربرخی ازاعلامیه ها به بازارووضع کساد آن اشاره شده است،درمواردی که علیه اسرائیل وامریکا مطالبی بیان شده ،علت اساسی آن حمایت آنان ازرژیم ودشمنی آنان بااسلام وروحانیت ،می باشد • استفاده ازاحساسات مذهبی مردم باگریزبه صحنه کربلا ویاباتوصیف ماهرانه حوادث فیضیه و•••جای ویژه ای درحرکات این دوره ازفعالیت خمینی رابخود اختصاص می دهد •

درجنبش سالهای ۴۳ــ ۴۰ علاوه برروحانیون وطلاب ،بازاریان کسبه ،دوره گردها ،دستفروشها و کارگران کارگاههای سنتی شهری ،مثل نانوا ،آهنگر ،حلبی ساز ،خیاط و••• شرکت کردند • بنوشته رفیق بیژن " قشرهای محروم شهری ،بطورکوربه جنبش کشانده شدند " علت اصلی حمایت آنها از خمینی عامل مذهب ورکود اقتصادی بود • دهقانان اطراف تهران نیزبحرکت درآمدند • دهقانان ورامینی که ازسوی رژیم کشتارشدند " عازم جهاد بادشمنان دین بودند " روحانیت ازنارضایتی توده ها ازاستبداد ،رکود اقتصادی ،وفشاراقتصادی بهره گرفت وبااستفاده ازافیون مذهب آنان رابدنبال خویش کشاند•

---

*پیروان خمینی درسالهای بعد ،کوشیدند چنین وانمود سازند که علت تبعید خمینی،این اعلامیه ،یعنی اعلامیه علیه حضورمستشاران خارجی درایران بود • هرچند پس ازانتشاراین اعلامیه رژیم اوراتبعید کرد ولی علت تبعید مجموعه موضع گیریها وحرکات خمینی ازسال ۴۰ به اینسوبود •

در سالهای ۴۳ ـ ۴۰ کل روحانیت به مبارزه علیه رژیم برخاست • ولی درگیری رژیم با روحانیت به معنی عدم نیاز آن به مذهب ونهاد روحانیت نبود • او نیز برای مقابله با خطر کمونیسم به این افیون نیازمند بود • او روحانیتی را می خواست که خود را با اوضاع جدید وفق دهد •

دستگاه روحانیت در این دوره به دو بخش تجزیه گشت:

۱ ـ جریانی که به سرمایه ورژیم او ـ هرچند با اکراه ـ گردن نهاد (جریان شریعتمداری)

۲ ـ جریانی که از موضع دفاع از منافع صنفی خویش ایستادگی کرد و به مبارزه ادامه داد (جریان خمینی

رژیم جریان اول را برسمیت شناخت و امکانات فراوان برای گسترش فعالیت در اختیار آنان نهاد ولی جریان دوم همچنان در اپوزیسیون ماند و به مبارزه خود با رژیم ادامه داد ولی علیرغم جریان اول نیز استقلال خویش را حفظ نمود •

مستقل از اراده خمینی وشریعتمداری و••• پس از اصلاحات ارضی ، مناسبات فئودالی بمثابه مناسبات مسلط از میان رفت • این امر سبب می شد که با توجه به پیوندهای دیرینه این دستگاه با طبقات معینی از جامعه و با توجه به تغییر در آرایش طبقاتی کشور ـ کردار هر بخشی از روحانیت با عملکرد و مطالبات اقشار و طبقات معینی انطباق یابد و در نتیجه پیوندی میان آنان پدید آید • در سالهای پس از رفرم ، فئودالها بمثابه تکیه گاه اصلی روحانیت در مناسبات سابق ، زوال یافتند. تجار بازار ایران (تجاری که هم بدلایل تاریخی پیوندی دیرینه با مذهب و روحانیت داشتند ، هم در طلب سهم بیشتر از غارت ، با شاه درگیر بودند و هم با سرمایه وسوداگر " بیگانه " سرستیز داشتند) به اساسی ترین تکیه گاه خمینی وخمینی به زبان مذهبی برای بیان خواستهای آنان مبدل گشت•

● "ولایت فقیه " راه برون رفت از "بحران"

دیدیم که از اوایل قرن حاضر ، قدرت روحانیون که زمانی با دستگاه دولتی رقابت میکرد ، مدام رو به تنزل رفت • به همان میزان که سرمایه وفرهنگ آن در کشور نفوذ میکرد به همان اندازه نیز از نفوذ روحانیت کاسته میشد • بخش "آگاه" روحانیت ماده دوم متمم قانون اساسی را به قانون افزود • ولی این ماده نیز که زمانی خواسته حداکثر روحانیت بنیادگرا ومتعصب محسوب میشد ـ نتوانست او را از زوال تدریجی نجات دهد • زیرا هرگز اجرا نگشت • فئودالیسم ، موقوفات ، "محاضر شرعیه " ، محاکم شرع ، مدارس دینی و•• مدام رو به زوال میرفت • تلاشهای مدرس ونجفی وکاشانی و••• برای جلوگیری از این روند از طریق تامین اصل دوم متمم ـ یعنی قرارگرفتن خود دستگاه روحانیت بر راس قوه قانون گذاری ـ ثمری نداد • استمداد خمینی از سلاطین دول اسلامی بی نتیجه ماند • خمینی دریافت که جز قرار گرفتن خود دستگاه در راس قوه قدرت دولتی راهی دیگر نیست • تئوری ولایت فقیه در حال تکوین بود• اجزای این تئوری در مبانی ایدئولوژیک روحانیت شیعه (قران، احادیث و•••) وجود داشت خمینی در سالهای ۴۳ ـ ۴۸ ایده هایی درباره اسلام وحاکمیت مطرح کرد • زندگی در عراق ومشاهده خرابی روزافزون اوضاع "عالم اسلام ومسلمین " وتجاوز رو به گسترش "اجانب " به مسلمین ، به او فهمانید که فقط به ایران نباید محدود ماند • "پان اسلامیسم" بنوعی دیگر ظهور میکرد • در شرایط تشدید دم افزون مبارزه طبقاتی در جامعه، خمینی ـ بمثابه رهبر تبعیدی روحانیت بنیادگرا ، خود را ناگزیر از آن می یافت که با برنامه مدون حرکت کند •

خمینی از اول بهمن ماه سال ۴۸ سلسله درسهایی را تحت عنوان "ولایت فقیه " آغاز کرد • این درسها بصورت جزواتی انتشار یافت و در مجموعه ای بنام "حکومت اسلامی " گردآوری شد • خمینی در کتاب ـ یاد شده کوشید با استناد به اخبار واحادیثی از آثار فقهای کهن ، اثبات نماید که برخلاف نظریات رایج اسلام فقط احکام طهارت وخمس و••• نیست ، اسلام فقط قانونگذاری را برعهده نگرفته است بلکه جاری ـ کردن قوانین نیز برعهده فقهاست • نمونه مورد استناد خمینی دوران خلافت بود• او محمد را بمثابه نمونه حاکمیت اسلام معرفی میکرد :"در زمان رسول الله اینطور نبود که فقط قانون بگذرانند ، دست می بریدند ، حد میزدند ، رجم (سنگسار) میکردند ، همه اینها را خود رسول اکرم میکرد • خلیفه برای این امور است" • (کتاب "حکومت اسلامی " یا "ولایت فقیه")• او می افزود : "ما خلیفه میخواهیم تا اجرای قوانین کند •••

احکام اسلام اقتضا میکند تشکیل حکومت داده شود ." اونه از جمهوری بلکه از خلافت سخن میگفت.

خمینی هنگامیکه سلسله درسهای "ولایت فقیه" را شروع کرد هنوز درک روشنی از حکومت اسلامی نداشت . اوسلسله درسهای خود را بعنوان طرح خطوط اساسی "حکومت اسلامی" ویا قصد بحث شدن برروی آنها وتکمیل آن انتشار داد . خمینی ارگانهای دولتی را به سه بخش تقسیم میکرد ۱ــ قوه تصمیم گیرنده که فقهایند . ۲ــ مجلس (پارلمان) حق قانونگذاری ندارد . این ارگان موظف است طرحها وبرنامه‌هائی تهیه کرده وبه فقها تقدیم کند وشورای فقها* درباره انطباق یا عدم انطباق آن با شرع نظر دهند** درصورت مخالفت فقها مصوبات مجلس قانونیت نخواهد یافت . ۳ــ قوه مجریه که باید تحت نظر فقها عمل کند .

خمینی هنگامیکه تئوری ولایت فقیه را مطرح میکرد هرگز وهرگز تصورنمی کرد که ۸ سال دیگر این تئوری تحقق خواهد یافت. اوچنین حکومتی راهدف استراتژیکی می دانست که باید "نوه ها" به آن تحقق می بخشیدند . خمینی به روحانیت توصیه می کرد "خیال نکنید ما نمی توانیم. استعمارگران از ۴۰۰ــ۳۰۰ سال پیش زمینه تهیه کردند ، ازصفرشروع کردند تا این جارسیدند . شما هم ازصفر شروع کنید ." (ازکتاب ولایت فقیه) اومبارزه علیه رژیم ، علیه "بیگانگان" ، علیه "یهود وصهیونیسم" ، روحانی نمایان (آنان که به رژیم گردن نهاده بودند) و... راازوظایف روحانیت می دانست. آنان رافرا میخواند که ازسلاطین کشورهای اسلامی قطع امید کنند وبه خود دل بندند .

خمینی جامعه رابه دوبخش یعنی "طاغوت" و "مستضعفین" تقسیم میکند ، مستضعف در معنای اسلامی آن "ناقص‌العقل" ، "صغیر" ، "مهجور" وفاقد حق تصمیم گیری وفاقد قوه تشخیص نیک ازبد وشرعی ازغیرشرعی است.*** "مستضعف" (صغیر) به "قیم" وبه "ولی" نیازمند است . این "ولی" کسی جزفقیه نیست. ولایت ویژه فقیه است. "قیم ملت باقیم صغار ازنظروظیفه وموقعیت هیچ فرقی ندارد" (ولایت فقیه ص ٦٤) . "فقها" "زیدگان" اند وتوده ها "فرومایه گان" **** این اندیشه (زیدگان وفرومایه گان) ازقرآن استخراج شده است. (این تئوری بصورت متکاملش

* "شورای نگهبان" کنونی همان شورایی است که در "ولایت فقیه" پیش‌بینی میشد.

** مقاله "درباره تزارتجاع سیاه" رژیم کنونی ایران راتلفیقی "ازتئوکراسی وپارلمانتاریسم" دانسته است. "تئوکراسی" ــ بویژه بشکل ولایت فقیه ــ و "پارلمانتاریسم" ناقض‌همدیگرند . این حکم مقاله "درباره تزارتجاع سیاه" بمعنی عدم درک واقعی ودقیق تئوکراسی نوع ولایت فقیه است. "رای ، شورای نگهبان است"

*** هرچند کلمه "مستضعف" بعدها ، بویژه در دوره انقلاب ازسوی رژیم فریبکارانه به معنی "تهیدستان" نیزبکاررفت وحزب نیزبه این توهم دامن زد ولی منظورهمان معنای اسلامی آن است وهمواره درعمل به آن معنا بکارگرفته شد .

**کمیته مرکزی حزب توده ایران "درنامه سرگشاده درباره قانون اساسی وتدوین متمم آن" نوشت:

"اگراصول مربوط به حاکمیت (یعنی اصول مربوط به ولایت فقیه ، رهبر وشورای نگهبان و غیره) منحصرابرای دوران حیات امام خمینی تدوین شده بود ، حزب توده ایران کمترین تردیدی درصحت آنها نمی داشت . ولی قانون اساسی برای دوران درازبرای نسل آینده تدوین میشود ولذا این پرسش مطرح است که : آیادردوران های آینده نظیرآمام خمینی رابعنوان مرجع تقلید ورهبرمورد قبول وبلامنازع توده های ملیونی مردم ، هرچندگاه یکبارمیتوان یافت ؟ واگرنتوان یافت تمرکزاین همه قدرت واختیارکه مستقیم وغیرمستقیم ... به یک فرد تفویض گردیده زمینه فراهم نخواهد کرد حاکمیت فردی جایگزین حاکمیت خلقی گردد ؟" (اسناد واعلامیه های حزب ... ص ۲٦۲ــ تاکید روی امام خمینی ازحزب وتاکیدات دیگرازماست)

حزب درپیشنهاد یکه برای "مورد توجه قرارگرفتن" ازسوی خبرگان مطرح کرد ، مخالفتی بااصل ولایت فقیه ، شورای نگهبان و "غیره" نکرد (رجوع کنید به همان منبع) حزب اصل ولایت فقیه ، شورای نگهبان و... رانپذیرفت . نگرانی حزب فقط آن بود که پس مرگ طراح این تئوری جانشین اونتواند این اصول رابدرستی و وهمچون خمینی بکاربندد.

اکنون در ایران بکار بسته میشود) • آنچه که خمینی میخواست این نبود که روحانیون فقط " انحصار قدرت" را در دست داشته باشند • مقصود اجرای احکام فقه غنی اسلام واحکام قران در جامعه بود • خمینی جاری کردن احکام اسلام را هدف از "انحصار قدرت" می دانست• پیروان او از انقلاب سخن می گفتند ولی آنرا بمعنی بازگشت به صدر اسلام معنی میکردند : " انقلاب یعنی برگشت ،قران کریم انقلاب را بمعنی بازگشت معنی میکند • انقلاب اسلامی بازگشت به حالات اولیه مسلمین است، چه در مرثیه خوانی اش باشد، چه در کشور داری اش باشد وچه در قضایش باشد " (۳۳) • این انقلاب باید به همه جهان صادر شود • این بازگشت به صدر اسلام نه دو قرن پس از مرگ محمد ،بلکه در قرن بیستم در یک جامعه سرمایه داری باید انجام میگرفت. واقعیات عینی از طرفی ولی فقیه را به خادم سرمایه داران تبدیل میکرد وتعابیر دیگری از احکام فقهی می طلبید واز طرف دیگر علاوه بر ستم سرمایه ،ستم های دیگری را به طبقه وتوده وخلقها وزنان وغیره تحمیل میکرد • (آنچه که اکنون در ایران می گذرد بخشی از این اسلامی کردن است وبخش دیگر هنوز انجام نگرفته است

خمینی وپیروان او پس از تدوین تئوری "ولایت فقیه" به جذب هرچه بیشتر " مستضعفین " ومبارزه سیاسی روی آوردند• آنگاه که برخلاف انتظار خمینی جنبش توده ای اوج گرفت وتوده ها به انقلاب حقیقی (ونه انقلاب بمعنی بازگشت) برخاستند ،در اثر عوامل مختلف ،از جمله انحراف وانفعال وضعف پیشاهنگ طبقه کارگر (ضعف مفرط عامل ذهنی) خمینی در راس جنبش قرار گرفت •••

۲ـ ● درباره برخی انحرافات بینشی ●

ما نشان دادیم که هدف دستگاه وروحانیت شیعه در ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن ، همواره ودر هر مقطع، در درجه اول مبارزه در راه تامین منافع مادی ومعنوی خویش بود ودر هر مقطعی او در این مبارزه با بخشی از طبقات استثمارگر جامعه هم منافع می گشت• ما کوشیدیم نشان دهیم آنچه که روح الله خمینی تحت عنوان تئوری ولایت فقیه عرضه کرد تکامل اندیشه مبارزه در راه این حقوق ومنافع ودر جهت عالیترین شکل تلفیق دین ودولت یعنی استقرار عالیترین نوع حاکمیت تئوراتیک بود • خمینی آن اندیشه هایی را تکامل داد که بخش های آگاه " و" مبارز" و" ارتدکس " روحانیت ایران همواره از مشروطیت تا سال ۵۷ بخاطر آن رزمیدند وبخرنجی نیروهای اجتماعی ،در این رزم آنان نیز داخل بود • روحانیت در تلاش برای حفظ منافع مادی ومعنوی خویش ،توده وسیع خلق را با وعده بهشت حاکمیت ولایت فقیه وعدل علی فریفت ودر این فریب اپورتونیسم وانحراف وانفعال "پیشاهنگان طبقه کارگر" نیز به سهم خود نقش قابل توجهی ایفا کرد •

حال نظری به مقاله "درباره تزارتجاع سیاه " بیافکنید • این مقاله که "درباره ارتجاع سیاه" نوشته شده است در تحلیل ۸۰ سال از جامعه ایران وعلل قدرت گیری سازمان روحانیت فقط در دو مورد ،آن هم هنگام بحث از سال ۴۲ تنها به اصطلاح " تجدید اعتبار اسلام وتامین منافع صنفی روحانیت" بدون کوچکترین تامل برروی آن اشاره ای میکند وبس •*

مقاله هنگام بحث از انقلاب مشروطیت ،علاوه بر انحرافات متعدد (درباره اهداف ،علل شکست ،نیروهای شرکت کننده و••• ") حتی کلمه ای نیز درباره دستگاه روحانیت بمیان نمی کشد • این سکوت درباره انقلابی انجام میگیرد که بدون تحلیل وتوجه به نقش روحانیت حتی سخن گفتن از آن نیز ممکن نیست• مقاله به هنگام بحث درباره دوران رضاخان،نه تنها از مبارزه نهاد روحانیت در راه شورای فقها و••• سخنی نمی گوید بلکه به تلویح، مدرس را نیز از اتهام ارتجاعی بودن مبرا میسازد (ما بعدا این نکته را توضیح خواهیم داد •) رفیق نویسنده در سالهای پس از شهریور ۲۰ نیز درباره این نیروسکوت میکند وتنها در یک مورد به اشاره ای گذرا به گرد آمدن بخشی از روحانیون حول کار پایه مصدق اکتفا می نماید •علت این سکوت چیست ؟ شاید گفته شود که هدف تحلیل ردیابی حرکت خواستاران " رشد سرمایه داری از پایین"

* مقاله مورد بحث در آغاز مدعی آن شده است که گویا از اسناد پلنوم ۶۵ (درباره ارزیابی از خط مشی گذشته) دفاع میکند • ولی تم اصلی آن دفاع از همان بینشی است که پلنوم آنرا " انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر" ارزیابی کرد • ما در اینجا قصد توضیح تناقضات پلنوم وتناقضات احکام مقاله مورد بحث با مصوبات پلنوم را نداریم این خود محتاج مقاله دیگریست • ولی بعنوان نمونه میتوان ارزیابی پلنوم از روحانیت پیرو خمینی واهداف آن را با احکام مقاله "درباره تزارتجاع سیاه" مقایسه کرد •

است ونه چیزد یگر • پذ یرفتنی نیست• زیرا حتی‌بمصرف مترقی بودن این خواست درهمه دوره ها ،بساز نمی توان ازهدف رهبری این " خواستاران رشد سرما یه داری ازپایین" یعنی " تجد ید اعتبار اسلا م برای تامین منافع صنفی " خود سخنی نگفت • مگرنه این است که خرد مقاله،خمینی رامبارزراه"تجد ید اعتبار اسلام وتامین‌منافع اقشارسنتی" می داند واساسا مقاله د ربا ره خمینی ود ستگاه روحانیت است ؟ ما علت این سکوت راتوضیح خواهیم داد •

● الـــف ــ خـــط امـــام از دوره رضاخان تا انقلاب بهمـــن

د رمقاله گفته شد ه است‌که د رد وره رضاخان " اقشاروابسته‌به ساختارسنتی اقتصاد که رشد سرما یه دا ری ازپایین را می طلبیند به پاسد اری ازعقاید واید ئولوژی سنتی یعنی اسلام روی آورد ند تاد رزیرسپر د فاعی آن زمینه رابرای رشد مستقل وازپایین بورژوازی هموارکند " (بولتن ،ص۱۶) ومامی دانیم که ایـــن سپرد فاعی یعنی پرچم " عقاید واید ئولوژی سنتی یعنی اسلام " د رآن د وره د ر د ست مد رس ونوراللـــه نجفی قرارد اشت وتحت‌این پرچم بود که شورشهایی د رد وران رضاخان انجام گرفت •

د ربحث د وران سالهای ۳۲ــ ۲۰ گفتـه میشود : "جنبش‌وسیع‌ازکسبه ،بازاریان ،دانشمند ان ، وپیشه وران وبخشی ازروحانیون حول کارپایه مصد ق ود رچهارچوب نهضت‌ملی کرد ن نفت‌پد ید آمـد." (ص۱۷) مقاله اند کی بعد ترتاکید می کند که علت‌این پیوستن ،اقشاروابسته به نظام اقتصاد ی سنتـــی تلاش‌برای امکان رشد " این اقشارد مکراتیک" بود ه است• ومادربخش‌تحلیلی نشان د اد یم که ایـــن بخش‌ازروحانیون جزکاشانی وپیروان روحانی خط‌اونبود ند • حال یاباید ازیک طرف پذ یرفت کـــه روحانیت وآیت‌اللهکاشانی جزواقشارد مکراتیک محسوب میشد ند و یاباید حد اقل قبول کرد که کاشانـــی نیزد موقعیتی همچون خمینی د رراس‌این اقشارد مکراتیک قرارد اشت• پس‌بد ین ترتیب مد رس وکاشانـــی هرد وپرچم د ارمبارزه‌اقشارطالب رشد سرما یه د اری ازپایین بود ه اند • ومی د انیم که مقاله مبارزه برا ی "تجد ید اعتبار اسلام" یعنی تامین منافع صنفی روحانیت ومبارزه برای تامین منافع اقشارسنتی راارتجاعی نمی‌داند (۱۹) • مقاله آشکارامی گوید :

" بخش‌اصلی آن (یعنی بخش‌اصلی روحانیت ــ جریان خمینی) ازموضع‌تجد ید اعتبار اسلا م که تامین منافع‌صنفی روحانیت‌رادرپی د اشت ومنافع‌اقشارسنتی به مبارزه باشاه روی آورد• این واقعیت های تاریخی خصلت‌غیرعلمی بود ن تزاپوزیسیون ارتجاعی راروشن میسازد "(صفحـه ۱۹ ــ تاکید ات ازماست) •

استد لالی د رمیان نیست • مبارزه برای حاکمیت رلسی فقیه‌برقراری سیستم حکومتی د وران خلافـت و مبارزه برای " رشد سرما یه د اری از پائین " د ر شرایط تسلط سرما یه د اری و وجود انحصارها و مبارزه برای " احیای نقش‌گذ شته بازار " (ص۱۸) ارتجاعی نیست و مترقی است و با این منطق باید ایـــن نیرو را به تلاش‌وسیع‌برای اد امه این مبارزه تشو یق‌نمود و خمینی را برای تکامل تئوری این مبارزه یعنـی بخاطر تد وین ولایت فقیه ستود و از مد رس وکاشانی اعاد ه حیثیت‌کرد زیرا آنان نیز به اعتراف خـــود مقاله،با همین هد ف مبارزه می‌کرد ند ولی تاکنون انقلابیون آنانرا مرتجع‌ارزیابی می‌کرد ند !! ایـــن یکی از نتایج منطقی تحلیل مورد بحث است •

● ب ــ آیامبارزه برای تجد ید اعتبار اسلام و تامین منافع‌صنفی روحانیت ، مبارزه برای احیاءنقش گذ شته بازار ومبارزه برای رشد سرمایه د اری از پائین ارتجاعی نیســـت؟

مقاله د ربحث د هه ۴۰ می‌نویسد :

" این تحولات روحانیت‌را به سه شاخه تقسیم کرد ••• بخش‌اصلی آن از موضع‌د فاع‌از تجد ید اعتبار اسلام که تامین منافع‌صنفی روحانیت‌را د رپی د اشت ومنافع‌اقشارسنتی به مبارزه با شا ه روی آورد • این واقعیتهای تاریخی خصلت‌غیر علمی بود ن تزارتجاع‌سیاه را روشن می سازد• " (ص۱۹ ــ تاکید از ماست)

معنی " د فاع‌از تجد ید اعتبار اسلام و تامین منافع‌صنفی روحانیت " روشن است و زمان آنرا بـــه عیان نشان د اد ولی د فاع‌از منافع و اقشار سنتی " به چه معناست ؟

www.iran-archive.com

مقاله پس‌از بر شمردن ترکیب " اقشار سنتی " به صراحت می‌گوید که آنها برای حفظ ساخت قدیمی اقتصاد دارای خط‌ر نابودی مبارزه می‌کرده‌اند ولی این مبارز، " بمنظور حفظ این ساختارها برای همیشه نبود • بلکه آنها می‌خواستند از طریق حفظ آنچه که دارند و در چارچوب آن بسوی آنچه که آرزو می‌کنند حرکت کنند "*(ص ۱۸ بولتن ٤ ــ تاکیدات از نگارنده) • آنچه که آرزو می‌کردند چه بود ؟ مقاله توضیح می‌دهد که بخشی از این اقشار " خواهان براندازی رژیم و گروههای انحصاری و قطع دخالت خارجیان بود تا رشد سرمایه داری از پائین را تامین کنند " و بخش دیگر " خواهان لیبرالیسم اقتصادی یعنی احیای نقش‌گذشته بازار بودند " (همانجا) و سپس می‌افزاید که " اسلام ••• ایدئولوژی این نیروها بود و روحانیت ••• با آنها پیوند تاریخی داشت " (همانجا) موضوع روشن است : سه نیرو دست‌اتحاد بهم داده‌اند ، هرکدام اهداف خاص خویش‌را تعقیب می‌کنند و در عین حال منافع آنان با منافع دیگری در پیوند است • اتحاد بمنظور حفظ ساختار اقتصادی قدیمی و مبارزه در چارچوب آن برای تبدید اعتبار اسدم و برقراری حاکمیت تئوکراتیک ولایت فقیه ، مبارزه برای رشد سرمایه داری از پائین و احیای نقش‌گذشته بازار.** این اتحاد ــ با توصیفی که خود مقاله نموده است ــ روز روشن برای حفظ مناسبات مسلط ارباب رعیتی ، برای حفظ اقتدار مادی و معنوی روحانیت مبارزه می‌کند تا از نظر تاریخی به سوی " آنچه که آرزو می‌کند " حرکت‌کند و این دوران آرزو شونده ، دوره‌ای جز دوره‌پایا فئودالیسم و آغاز گسترش سرمایه داری کلاسیک نیست زیرا در این دوران است که سرمایه داری از پائین رشد خواهد کرد و بازار رونق خواهد یافت • از سوی دیگر نظام سیاسی ــ حقوقی این دوران نیز باید تئوکراتیک و تامین کننده منافع صنفی روحانیت باشد •••

مارکسیسم ــ لنینیسم هرگز مبارزه صنعت خرد با صنعت بزرگ یا استراتژی گسترش صنعت خرد را مبارزه‌ای " ترقی " خواهانه ندانسته است • لنین بارها و منجمله در - احته‌ای با یکی از منشویک ها در مورد مسئله ارضی ، صریحا می‌گفت :

" ما سلوف درک نمی‌کند که حمایت از مالکیت کوچک در صنعت ، هرگز نمی‌تواند کار سوسیال دموکراتها باشد ، زیرا این فعالیت بطور قطع و بطور ثابت ارتجاعی است ••• مارکس هرگز از صنعت کوچک در مقابل صنعت بزرگ حمایت نکرد " (٣٤)

مارکسیستها مبارزه تجار بازار ــ این انگلی ترین بخش بورژوازی ــ بخاطر" احیای نقش‌گذشته بازار" (یعنی بازگشت به کهن) را جز مبارزه ارتجاعی نام دیگری نمی‌دهند •

مقاله بویژه در شرایطی مبارزه برای ولایت فقیه ، مبارزه برای" احیای نقش‌گذشته بازار " و " رشد سرمایه داری از پائین " را مترقی می‌داند که بر اساس مصوبات پلنوم ٦٥ " بر اثر رفرم های شاه در دهه ٤٠ مناسبات سرمایه داری در پیوند ارگانیک با امپریالیسم جهانی بسرعت رشد کرده و به مناسبات غالب در کشور ما مبدل گشت ، تضاد کار و سرمایه به تضاد اصلی جامعه تبدیل شد." فقر و تهیدستی یک نیرو هرگز تعیین کننده انقلابی بودن آن نیرو نیست • محک انطباق اهداف و برنامه آن با راه تکاملی جامعه است • آیا راه تکاملی جامعه ما در سالهای ٥٧ ــ ٤٢ ، تجدید اعتبار اسلام بمنظور تامین منافع صنفی روحانیت ، احیای نقش‌گذشته بازار و رشد سرمایه داری از پائین را می‌طلبید ؟ پاسخ چیست؟

اندکی نیز روی تجدید اعتبار اسلام و تامین منافع صنفی روحانیت ، مکث نماییم • مارکسیست ها هرگز و در هیچ دوره‌ای مبارزه برای این تجدید اعتبار را مترقی نمی‌دانند • مبارزه برای جدایی دین از دولت از جمله اصول برنامه‌ای ماست • می‌دانیم که تلفیق دین و دولت ، با شدت و ضعف ، در تاریخ تظاهر کرده است و هدف خمینی از این تجدید اعتبار ، عالی ترین (یعنی وحشیانه ترین و ضد انسانی ترین) نوع دولت تئوکراتیک بود • آیا ارتجاعی ندانستن این مبارزه لغزش از آموزش سوسیالیسم

* تحلیل مقاله درباره ترکیب نیروهای پشتیبان خمینی و اهداف آنان از مبارزه مورد تائید کامل نگارنده نیست • منظور ما در اینجا نشان دادن مته و بینش انحرافی رفقا درباره " ارتجاع سیاه " است •

** البته به ترکیب این نیروها باید زمینداران محالف اصلاحات و سران عشایر را نیز افزود ، زیرا آنها نیز بگواهی تاریخ جزو پشتیبانان خمینی بودند •

علمی نیست ؟

لنین که انقلابات رهائیبخش ضد امپریالیستی دو دهه نخست قرن حاضر را تجربه کرده ، روند انقلاب مشروطیت ایران را مستمرا تعقیب وتحلیل نموده بود و موقعیت روحانیت وپان اسلامیسم را در جوامع عقب مانده بخوبی می دانست ، در کنگره دوم کمینترن خطاب به احزاب کمونیست این کشورها با تاکید می گفت: " اولا ...

ثانیا : مبارزه علیه روحانیون وسایر عناصر مرتجع وقرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذند ، ضرورت دارد .

ثالثا : مبارزه علیه پان اسلامیسم وجریانات فکری نظیر آن که می کوشند جنبش رهائیبخش ضد امپریالیسم اروپا وامریکا را با تحکیم موقعیت خانها ، ملاکان وآخوندها توام سازند ، لازم وضروراست" (۳۵ ـ تاکید از نگارنده)

این روح مارکسیستی در تمامی آثار لنین ـ که به نوعی به مسئله نهاد روحانیت ودین مربوط است متجلی است. لنین حساب جنبش رهائیبخش را از حساب پان اسلامیسم وروحانیت پیوسته به جنبش جدا میکرد .

مارکسیسم لنینیسم بمثابه جهان بینی طبقه کارگر مبارزه برای تئوکراسی را ارتجاعی می داند ، عدول از این امر، معنایی جز سقوط به موضع همان اقشار سنتی ندارد .

● ت ـ معیار انقلابی و ترقیخواه بودن یک نیرو در چیست ؟

"معیار پیشآهنگ طبقه کارگر برای انقلابی بودن یک نیرو چیست؟ " این پرسش از همان آغاز تردید نسبت به صحت خط مشی گذشته در سازمان مطرح گشت . چگونگی پاسخ به این سوال دارای اهمیت اصولی بود . دیگر روشن شده بود که ملاک پایه توده ای نیست ... ضرورت ایجاب میکرد که درباره خمینی نه از سال ۵۷ بلکه از سالهای قبل ارزیابی ارایه شود . ونخستین شرط ارزیابی صحیح روشن نمودن معیار ترقی وارتجاع بود .

درکی که در گذشته در سازمان ما رواج یافت این بود که : چون تضاد عمده جامعه ما در زمان شاه ، تضاد خلق با رژیم شاه بود . پس هر مبارزه ای با این تضاد عمده مبارزه ای انقلابی بود ، پس لاجرم مبارزه خمینی نیز مبارزه ای انقلابی و خود او جزو نیروهای انقلابی محسوب میگشت . این منطق ساده نگرانه هنوز نیز در سازمان ما وجود دارد ومقاله "درباره تز ارتجاع سیاه" نیز علیرغم صغرا وکبراهای متفاوت از آن منطق دفاع میکند . این بینش و منطق هلاکت بار است:

جامعه پدیده بغرنجی است . نیروهای مختلف اجتماعی با اهداف مختلف وارد صحنه نبرد طبقاتی می گردند . در جامعه سرمایه داری فقط طبقه کارگر نیست که با "تضاد عمده" به نبرد برمیخیزد . نیروهائی نیز ظهور میکنند که حتی با اهداف ارتجاعی (رجعت به کهن ، کسب امتیازات بیشتر برای طبقات در حال زوال و ...) با دشمن ما درگیر می شوند .

تنها "آینده" نیست که با "حال" میرزمد ، "گذشته" نیز با "حال" در نبرد است واین نبردها گاه حتی بصورت نبردهای عظیم نیز رخ مینمایند . با "آنچه که هست" می توان هم از زاویه دفاع از "آنچه که بود" به مبارزه برخاست وهم از موضع "آنچه که باید باشد". تنها آن مبارزه ای مترقی وانقلابی است که در راستای آینده انجام گیرد . دیالکتیک مبارزه طبقاتی از نقطه نظر مارکسیسم ـ لنینیسم چنین است . دشمن دشمن من می تواند دوست من باشد و می تواند دشمن من باشد . در مبارزه طبقاتی نمی توان با توسل به منطق صوری ، با اتکا به منطق "دو دو تا چهار تا" شرکت جست و پیروز گشت .

مبارزه برخی از فئودالها و مدرس با رضاشاه مبارزه ارتجاع با ارتجاع دیگر بود ولی مبارزه حزب کمونیست ایران مبارزه انقلاب با ارتجاع . واز اینرو کمونیستهای ایران هرگز شیخ خزعل و مدرس را بجهت مبارزه با رضاشاه انقلابی ، ترقیخواه ومتحد خود محسوب نکردند . در روسیه از سویی حزب ضد انقلابی کادتها با تزار درگیر بود واز سوی دیگر حزب بلشویکها . ولی لنین کادتها را مترقی نخواند . هنگامیکه کورنیلف علیه دولت موقت قیام کرد ، لنین او را متحد خود ننامید . زیرا منطق مارکسیستی چنین حکم می کرد . با امپریالیسم و سرمایه داری

ازموضع ارتجاعی هم میتوان نبرد کرد. لنین می گفت:

"ما حق نداریم از هر مبارزه علیه امپریالیسم پشتیبانی کنیم، از مبارزه طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم پشتیبانی نخواهیم کرد. ما از قیام طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم و سرمایه داری جانبداری نخواهیم کرد." (۳۵ تاکید از نگارنده)

روند مباحث بازنگری به متدها را طلب میکرد. بینش کهنه ناگزیر گشت به اهداف مبارزه نیز توجه کند: فرمول زیر صادر گشت.

"منافع توده ها مبارزه برای براندازی رژیم شاه را ایجاب میکرد، آنجا که روحانیت علیه رژیم مبارزه میکرد این مبارزه بطور عینی مترقی بود، آنجا که روحانیت برای انحصار رهبری در دست خود و علیه کمونیستها و نیروهای مترقی مبارزه می کرد این مبارزه ارتجاعی بود..." (مقاله درباره تز ارتجاع سیاه ص ۲۰ ـ بولتن ٤ ـ تاکید از من است)

پس مبارزه روحانیت هم مترقی بود و هم ارتجاعی. پس وجه غالب باکدام بود؟ مقاله پاسخ میدهد:

"تا زمانیکه رژیم سلطنتی سرنگون نشده بود، مبارزه بطور عینی مترقی روحانیت وجه غالب مبارزه را تشکیل می داد..."

متد همان متدی است که گفتیم. نتیجه همان نتیجه ایست که قبلا گرفته می شد. منتهی تلاش برای تئوریزه کردن انحراف و اصولی جلوه دادن آن، خود زاینده انحرافات دیگر است: مقاله "درباره تز ارتجاع سیاه" مبارزه را آنچنان از هدف مبارزه تفکیک میکند که یکی مترقی و دیگری ارتجاعی از کار در می آید! مبارزه در پیوند ارگانیک با هدف قرار دارد. "تاکتیکها جزیی از استراتژی هستند، تابع آنند و به آن خدمت می کنند" با کدام متد مارکسیستی می توان اثبات نمود که مبارزه در راه هدف ارتجاعی ـ حتی اگر با دشمن طبقه کارگر نیز انجام نپذیرد مبارزه ای انقلابی و مترقی است. تشابه فرمال تاکتیک نیروی ضد انقلابی با تاکتیک سازمان پیشرو طبقه کارگر، دلیلی بر انقلابی بودن آن تاکتیک یا نیرو نیست. بگذارید با متد رفقا در برخی رخدادهای تاریخ شرکت کنیم: "آنجا که کادتها علیه تزار و آنجا که کورنیلوف علیه کرنسکی مبارزه می کرد این مبارزه بطور عینی مترقی بود و آنجا که برای درفتن قدرت و علیه بلشویکها و نیروهای مترقی مبارزه می کرد، این مبارزه ارتجاعی بود." با این تحلیل "آنجا که سلطنت طلبان با رژیم خمینی مبارزه می کنند مبارزه آنان بطور عینی مترقی است و آنجا که برای استقرار مجدد سلطنت و علیه کمونیستها، این مبارزه ارتجاعی است!!؟ مبارزه خمینی با رژیم شاه جزیی از مبارزه او برای ولایت فقیه و علیه کمونیستها بود.

شاید گفته شود که مقاله این مبارزه را بطور "عینی" مترقی ارزیابی کرده است. باید پرسید کدام "عینی"؟ روشن است که رفقا عینی را بجای اصطلاح "هسوبی" بکار می برند ولی تضاد فاهمین "سو" است که مبارزه خمینی را ارتجاعی می ساخت و نه مبارزه مجرد و بی "سو" مفهومی ندارد.

جنایتکاری با سلاحی در دست برای کشتن زندانبان بر خاسته تا خود بجای او نشیند و خود به شکنجه آنان ـ حتی بشدت ـ مشغول گردد. هنگامی که این جنایتکار با زندانبان در نبرد است، منافع زندانیان نیز نابودی زندانبان و آزادی را ایجاب می کرد: "آنجا که جنایتکار برای کشتن زندانبان مبارزه می کرد این مبارزه بطور عینی مترقی بود و آنجا که برای از سرگیری شکنجه و تشدید آن مبارزه می کرد این مبارزه ارتجاعی بود و تا زمانی که زندانبان کشته نشده است وجه غالب این مبارزه وجه مترقی آن بود"؟!!...

به ادامه مقاله توجه کنید:

"حکومت جدید ارتجاع سرنگون شده و مقاومت آنرا سرکوب می کرد و در نتیجه ارتجاعی نبود. اما همین حکومت جنبش ملی خلقهای تحت ستم را سرکوب می کرد و در برابر حرکت مستقل توده کارمندا

www.iran-archive.com

دانشجویان و کارگران می‌ایستاد و در برابر تعرض روبه گسترش دهقانان علیه بزرگ مالکان موضع بینابینی گرفته بود • در نتیجه انقلابی نبود ..." (بولتن ص ۱۹)

نیازی به توضیح نیست، منطق و متد و بینش نسبت به مبارزه طبقاتی انحرافی است • بدفته خود مقاله " برای روحانیت و اقشار سنتی انقلاب بپایان رسیده بود • " (ص ۲۰) جنبش ملی خلقها را سرکوب می‌کرد و ... ولی چون هنوز برای تثبیت پایه‌های خود با بقایای رژیم شاه مبارزه می‌کرد ارتجاعی نبود • آیا با انتقال قدرت بدست ولی فقیه می‌توان حاکمیت جدید را ارتجاعی نامید ؟ • پاسخ مقاله منفی است • حاکمیت روی هواست •

" با رفراندوم قانون اساسی که رژیم تئوکراتیک را قانونی می‌کرد، پروسه گذار حکومت جدید به حکومت ارتجاع آغاز شد*. "

یعنی دوره گذار از آذر ماه ۵۸ آغاز شده و

" این گذار با تصفیه بنی‌صدر از قدرت و کشتار خرداد سال ۶۰ به پایان رسید • " (همانجا)

اینست ماحصل مقاله، رژیم خمینی تا سال ۶۰ ارتجاعی نبوده است • نتیجه‌ایست که بینش راست مدتهاست بر آن اصرار می‌ورزد • حزب توده ایران نیز وقایع ۳۰ خرداد، ۷ تیر و ۶ شهریور را که منجر به عزل بنی‌صدر و مرگ بهشتی و رجایی و ... گشت بعنوان زمینه ساز تغییر کیفی در حاکمیت می‌داند • تفاوت در چند روز است •

حال با این تحلیل، سیاست ما از فردای انقلاب تا ۳۰ خرداد چه باید می‌بود ؟ مقاله سکوت می‌کند • زیرا اینجاست که سیاست "اتحاد و انتقاد" به ناچار مطرح خواهد گشت •

۳ـ ● درباره برخی تاکتیک‌ها ●

این بینش بغایت انحرافی در سازمان ما وجود داشته که هرنیروی در زمان شاه، خمینی را مرتجع میدانست و اهداف او را افشا می‌کرد، ناگزیر موضع دفاع از شاه قرار میگرفت • مقاله " در باره تز ارتجاع سیاه " این حکم را با بیانی دیگر فرموله کرده است :

" اگر در وره انقلاب کمونیستهای ایران به این نتیجه میرسیدند که روحانیت ارتجاعی است، در آنصورت ناچار می شدند سیاستی را اتخاذ کنند که در آن واحد هم ارتجاع سلطنتی و هم "ارتجاع روحانیت را هدف مبارزه قرار دهند ... این سیاست کمونیستها را به موضع دفاع از حکومت بختیار سوق میداد یا به شرکت در جنبش بیعلاقه می کرد • حتی ممکن بود آنان را در برابر انتقال قدرت قرار دهد • این ... سیاست به انفراد کمونیستها می انجامید • " (ص ۲۰)

سپس می افزاید :

" زمانیکه کمونیستها نیروی کوچکی را تشکیل میدادند، ایستادگی آنان در برابر انتقال قدرت (به خمینی) با شکست روبرو می شد و حکومت جدید برقرار میشد، در اینصورت ادامه منطقی آن ایستادگی در فردای پیروزی قیام، اتحاد با سیاست سرنگونی و اعلام این سیاست بود • آیا این سیاست میتوانست سازمانهای اصلی جنبش دموکراتیک را به یکدیگر نزدیک کند ؟ "

احکام و سوالات مقاله را در سه محور بررسی کنیم :

● الف ـ آیا "مصلحت"ها سیاست را و سیاست اصول را تعیین میکنند ؟

مقاله به بیانی دیگر معتقد است برای اجتناب از انفراد و انزوا باید از افشای خمینی پیش طبقه و توده خودداری میشد و با توجه به اینکه بعلت کمی نیروی کمونیستها بهر صورت حاکمیت جدید برقرار میشد پس باید برای نزدیک شدن سازمانهای جنبش دموکراتیک، خمینی را افشا نمیکردند و سیاستشان سیاست براندازی نمی بود •

---

*مبنا قرار دادن "قانونی" شدن یک دولت برای آغاز پروسه گذار یا کلا ارتجاعی شدن آن، انحراف در بینش نسبت به مقوله " دولت " است •

www.iran-archive.com

باید گفت، کمونیستها هرگز از فرمول " جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ چیز" ، پیروی نمی کنند وهرگز برای " مصالح " وگسترش نفوذ، سیاه را سفید جلوه گر نمی سازند وآنگاه که تودهٔ فریب خورده وخود باخته به نیرویی ایمان یافت ، کمونیستها موظفند در آگاهگری طبقه وتوده با انعطاف وظرافت ودقت عمل کنند ولی هرگز استراتژی خود را دگرگون نمی سازند ودگرگونه جلوه نمی دهند • تاکتیک های بلشویکها در برخورد به مسئله دولت موقت نمونه ای از این پای بندی قاطعانه به استراتژی وانعطاف در تاکتیک بود•

وانگهی می دانیم که همین سازمان مازمانی نیروگرفت وزمانی اعتماد بخش های وسیعی از طبقه کارگر و••• را جلب کرد که در اپوزیسیون بود وزمانی مدام نیرو از دست داد که به توجیه سیاست های رژیم روی آورد • آنگاه بخشی از توده ها از او روی برتافت وبخشی (هرچند اندک مدت وبرای مدت اندک) نه از کانال ما بلکه مستقیما به نیروهای طرفدار رژیم پیوست • مقایسه آرایی که سازمان در انتخاب سال ۵۸ بدست آورد با آرای سال ۵۹ گویاتر از هر تحلیلی است•*

● ب ــ آیا سیاست افشای همزمان ارتجاع سلطنتی وخمینی، کمونیست ها را بدفاع از بختیار سوق میداد؟

اگر آن فرمول متافیزیکی " دشمن دشمن من دوست عینی من است " را بپذیریم ناچار باید به این پرسش پاسخ مثبت دهیم • ولی گفتیم که آن منطق ، منطق انحرافی است• بگذارید از زبان تجارب سخن گوییم:

می دانیم که لنین کادتها وکل احزاب بورژوازی لیبرال در روسیه را ضد انقلابی می نامید • او این ارزیابی را صدها بار تکرار کرده است• با اصطلاحات رایج در میان ما لنین در آن واحد هم اینرا ضد انقلاب می خواند هم آنرا • منتهی لنین می دانست که نوک تیز حمله متوجه آن ارتجاعی است که هم اینک قدرت در دست اوست• او می نوشت:

" ما لیبرالها وکادتها را به ضد انقلابی بودن متهم می سازیم • حداقل یک نمونه از این اتهامات را نشان دهید که با نیروی بیشتری علیه دست راستی ها متوجه نشده باشد •

ما لیبرالها را به " ناسیونالیسم " و " امپریالیسم " متهم می سازیم ، از این گونه اتهامات، حداقل یک نمونه را نشان دهید که با نیروی بیشتری علیه دست راستی ها متوجه نشده باشد•••• در روزنامه های ما یک نمونه (از این اتهامات) را نمی توانید پیدا کنید که در آن واحد برضد دست راستی ها نباشد •" (۳۷ تاکید دوم از نگارنده)

لنین بجهت ضد انقلابی نامیدن بورژوازی لیبرال روسیه وشدیدترین افشاگریها علیه آنان طرفدار و مدافع تزاریسم نگشت!!

هنگامیکه کورنیلوف به قیام مسلحانه علیه دولت موقت ضد انقلابی دست زد • حزب لنین نه کورنیلوف را به جهت مبارزه با دولت موقت مترقی نامید ، نه از دولت موقت پشتیبانی کرد ونه از افشای هر دوی آنها در آن واحد دست شست • لنین با تاکید بر عدم پشتیبانی از مبارزات طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم در موضع دفاع از سرمایه داری وامپریالیسم قرار نگرفت • لنین درباره برخورد به قیام کورنیلوف علیه کرنسکی نوشت:

---

* بنوشته آقایف: " در انتخابات مجلس خبرگان ••• مجاهدین ۳۰۰ هزار ، فدائیان حدود ۱۰۰ هزار وحزب توده ایران ۴۷ هزار رای آوردند • در انتخابات مجلس در مارس سال ۸۰ تعداد آرائی که بدست آوردند بترتیب ۵۳۰ هزار ، ۲۲۰ هزار و ۵۹ هزار بود • مجاهدین ۷۸ ٪ ، فدائیان ۱۲۰ ٪ وحزب توده ایران ۲۵ ٪ رشد داشتند اینچنین رشد فدائیان را باید بدلیل شرکت مسلحانه در جنبش خود مختاری کردها ••• در عدم محافظه کاری و••• دانست••• اما بزودی شهرت سازمان رو به کاستن می گذارد واین با مواضع سازمان نسبت به " رژیم اسلامی " در ارتباط است" (آقایف• رادیکالیسم چپ، دموکراتیسم انقلابی وسوسیالیسم علمی در کشورهای خاورزمین • بولتن راه کارگر شماره ۱ ص ۱۹)

** منظور لنین از " دست راستی ها " احزاب حکومتی است• (نگاه کنید به " احزاب سیاسی در روسیه " منتخب آثار یکجلدی فارسی ص ۳۴۱)

"ما حتی حالا هم نباید از دولت کرنسکی پشتیبانی کنیم. این کار بی پرنسیپی است. می پرسند مگر نباید با کورنیلوف پیکار کرد؟ البته که باید پیکار کرد! اما این با آن فرق دارد. اینجا مرزی هست که بعضی از بلشویکها ضمن سقوط به ورطه "سازشکاری" وضمن دل بستن به روند حوادث از این مرز می گذرند.

ما با کورنیلوف مانند سپاهیان کرنسکی خواهیم جنگید و می جنگیم ولی از کرنسکی پشتیبانی نمیکنیم... پس تاکتیک ما پس از قیام کورنیلوف چه تغییری کرده است،

این تغییر در آنست که ما شکل مبارزه خود را با کرنسکی تغییر می دهیم. ما ذره ای از خصومت خود نسبت به وی نمی کاهیم و کلمه ای از گفته های خود برضد او را پس نمی گیریم و از وظیفه سرنگون ساختن کرنسکی صرفنظر نمی کنیم." (لنین ج ۵ از منتخب آثار ۱۲ جلدی ص ۲۱۱ تاکید از لنین)

ولی با متد رفقا لنین باید از کرنسکی پشتیبانی می کرد....

ما موظف بودیم از یکسو مبارزه مردم علیه رژیم را سازمان دهیم و از سوی دیگر ماهیت و چند و چون اهداف و برنامه خمینی را نیز افشا کنیم. طبیعتا نوک تیز حمله ما و نیروی اصلی آن متوجه مبارزه و افشای رژیم می بود. افشای ماهیت خمینی با توجه به اعتماد و ایمان عظیم توده اغفال شده و سرگیجه گرفته قطعا و ناگزیر باید صبورانه، ظریف و طبق برنامه انجام می گرفت. جوار شرکت در مبارزه فعال و آگاهانه در جنبش و بموازات ترغیب توده ها به مبارزه فعالتر، موظف بودیم توده ها را بزیر پرچم خود فراخوانیم و آنان را به اندیشیدن درباره "جمهوری اسلامی" سوق دهیم. ما موظف بودیم در آن شرایط توده ها را به ناتوانی خمینی در پاسخ گویی به خواسته هایشان آگاه سازیم. تاکتیک های ما می بایست نه در خدمت افزایش توهم توده ها بلکه در جهت مبارزه با آن تنظیم می گشت. روشن است که اگر جنبش کمونیستی بجای افتخار به "۱۸ سال پشتیبانی پی گیر" از خمینی از همان سالهای ۴۰ خمینی را افشا می کرد، نه توهم توده ها در آستانه انقلاب آنقدر عظیم می بود و نه پس از قیام ۲۲ بهمن کار افشاگری از صفر شروع می شد. در اینصورت سیر رویدادها، توهم توده ها را درهم می شکست. ما باید همچون لنین می گفتیم:

"حالا ما در اقلیت هستیم و توده ها فعلا به ما اعتماد ندارند. ما توانایی آنرا داریم که صبر کنیم: وقتی که دولت خود را به توده ها نشان داد آنها به ما خواهند پیوست. تزلزلات دولت می تواند آنها را از خود دور کند و آنها بسوی ما سرازیر خواهند شد و ما آنوقت با توجه به تناسب نیروها خواهیم گفت دوران ما فرا رسیده است." (۳۸)

بطور قطع اگر سازمانی سیاست مستقل پرولتری را ترک کند و قبل از انتقال قدرت، از ترس "منزوی" شدن به صف متوهمین بپیوندد و بر توهم آنان بیفزاید، در آنصورت هرگز توده هایی که از حاکمیت جدید دور می شوند برا حتی به او نخواهند پیوست. زیرا او خود به توهم آنها افزوده بود.

در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ بلشویکها که موفق نشدند بیهودگی دادخواهی از "پدر تاجدار" را به کارگران تفهیم کنند، خود نیز همراه آنان بسوی کاخ زمستانی رفتند. تزار ۱۴۰ هزار کارگر دادخواه را به گلوله بست و هزاران تن کشته و زخمی شدند. این ایمان به تزار بود که در میان کارگران تیرباران گشت و آنگاه بلشویکها در اعلامیه کوتاهی چنین نوشتند:

"ما سوسیال دموکراتها پیشاپیش به شما گفته بودیم که با التماس و تمنا از تزار و عمال او چیزی عایدتان نخواهد شد... گفته بودیم که آنها دشمنان خون آشام شما هستند و نه دوستانتان. اینرا خودتان در عمل دیدید، پس به ما بپیوندید. بگذارید خون ریخته شده هدر نرود" (۳۶)

و این بود مکانیزم "نفوذ" در میان طبقه و توده.

www.iran-archive.com

دیدیم که مقاله " درباره تزار تجاع سیاه معتقد است که ارتجاعی دانستن روحانیت به قرارگرفتن درموضع دفاع ازبختیار می انجامد و "ادامه منطقی" آن ایستادگی درفردای پیروزی قیام، اتحاد سیاست سرنگونی واعلام آن بود " (ص ۲۰)

مابی پایگی احکام اولیه این حکم راهم بلحاظ متدیك وهم ازنظرتجارب تاریخی نشان دادیم. حال ببینیم آیا ادامه منطقی ارتجاعی دانستن روحانیت اعلام سیاست سرنگونی ازفردای پیروزی قیام بود ؟

نخست باید مشخص کرد کدام منطق مورد نظراست؟ اگرمنظورآن منطقی است که مقاله با آن رخداد ها راتجزیه وتحلیل کرد و به اتخاذ تاکتیك پرداخت، آری. باآن منطق باید سرنگونی اعلام می گشت. ولی ما نشان دادیم که آن منطق، منطق دیالکتیکی نیست. آن منطق، منطق صوری استکه آن حتی در ساده ترین پدیده ی اجتماعی نمی توان اعتماد کرد. کاربست آن منطق درجامعه بغرنج هلالت بار است ونمونه هلالت باربودن نیزهمین نتیجه ایست که گرفته شده است.

نه رفقابا توجه به روانشناسی توده دهها ی میلیونی واعتماد آنها به حاکمیت جدید نباید شعارسرنگونی اعلام می شد. همسان گرفتن اتخاذ یك سیاست واعلام آن ساده نگری است. آیاباید سیاست سرنگونی اتخاذ می شد ؟ آری، طبق نوشته خود مقاله انقلاب برای رهبری حاکمیت "بپایان رسیده بود" "مانع پیشرفت انقلاب بود "، "جنبش ملی خلقها را سرکوب می کرد" .... " آنتی دموکراسی وآنتی سوسیالیزم مشخصه اصلی آن بود، دشمن طبقه کارگروتوده زحمتکش بود ... ومیرفت که جامعه را به "کندیدگی" بکشاند ویا استقرارولایت فقیه، قرون وسطایی ترین دولت معاصررا قانونیت بدآورد. پس ازطرفی نشستن به انتظار قانونی شدن رژیم، استقرارارگانهای قهرعزل بنی صدر و... وسپس اتخاذسیاست سرنگونی، سرسوزنی باخرد علمی ومبنش طبقاتی سازگاری نمی داشت وازطرف دیگراعلام سیاست سرنگونی ازفردای قیام کار سفیهانه وعدول ازقوانین مبارزه می بود.

به تجربه بلشویسم نظری افکنیم. درفوریه سال ۱۹۱۷ طبقه کاردرروسیه دراثرفقدان آگاهی وتشکل کافی حاکمیت را به دست بورژوازی ضدانقلابی داد، با مقاله "درباره تزارتجاع سیاه" چون بلشویکها کادت ها راازقبل ضدانقلابی می دانستند، "ادامه منطقی آن ایستادگی درفردای پیروزی قیام، اتخاذ سیاست سرنگونی واعلام آن بود" ولی بلشویکها چنین نکردند. حزب بلشویك سیاست براندا ختن دولت بورژوازی را اتخاذ کرد ولی درآغاز، اعلام نکرد *.

بلشویك ها سیاست سرنگونی اتخاذ کردند زیرا دولت موقت بورژوازی نه میتوانست صلح دهد ونه میتوانست نان دهد ونه میتوانست آزادی دهد. اعلام نکردند زیرا اکثریت شوراهای کارگران، دهقانان وسربازان به خطا ازآن پشتیبانی می کردند. بلشویکها بازبان دیگری سخن گفتند. لنین " درفردای پیروزی قیام" بمجرد دریافت خبرانقلاب، درا علامیه ای بانام " به رفقایی که دراسارت رنج می کشند " نوشت:

" ... این دولت موقت ازنمایندگان سرمایه داران لیبرال وزمین داران بزرك تشکیل یافته است. ... حکومت جدید می خواهد جنگ غارتگرانه راادامه دهد. این حکومت مزدورسرمایه داران روس انگلیس وفرانسه می باشد ... حکومت جدید نمیخواهد زمینهای ملاکان رابسود خلق مصادره کند ... نمیخواهد به روسیه آزادی دهد ... درهرجاکه امکان یافتید متشکل شوید ... " (۴۰)

اوحزب رابه عدم اعتماد به دولت موقت عدم پشتیبانی ازآن وتسلیح پرولتاریا فراخواند. لنین نوشت:

" ... ازاینجاد یگرباید واضح باشد که چرارفقای مانیزاینقدر دچاراشتباه هستند وقتی مسئله رابطور ساده مطرح نموده ومی گویند : آیاباید فوراد ولت موقت رابرانداخت؟

---

* اعلام سیاست سرنگونی درفرهنگ سازمان ما طرح شعار "سرنگون باد ..." است ومانیزاآن مفهوم بکار می بریم.

www.iranarchive.com

پاسخ میدهم ۱) آنرا باید برانداخت ، زیرا این یک دولت ائتلافی بورژوایی است نه حکومت تمام مردم ، این دولت نه صلح ونه نان می تواند بدهد ونه آزادی کامل ، ۲) آنرا نمیتوان اکنون سرنگون ساخت زیرا این دولت بوسیله سازش با شوراهای نمایندگان کارگران وقبل ازهمه شورای پتروگراد خود را روی پا نگاهداشته است ..." (۴۱ ــ تاکید ازماست)

لنین بلشویکها را به گسترش فعالیت وبه مبارزه عظیم فراخواند . زمانی شعار" تمام حاکمیت به دست شوراها" را مطرح ساخت ... وآنگاه که شرایط فراهم گشت سیاست سرنگونی اعلام گشت. حزب بلشویک آن هنگام افرادی راکه به توهم توده ها می افزودند محکوم می کرد ،ولی فرمول منشویک ها واس ارهای این بود که " هرقدرحکومت موقت وظایف انقلاب رانجام دهد بهمان اندازه هم باید ازاو پشتیبانی نمود اگرحکومت بخواهد پا به عقب بگذارد وبسوی نظامات کهن برود باید اورانتقادکرد . بهیچوجه نباید در رفذیراندا ختن آن بود " (۴۲)

بلشویکها این فرمول رافریب توده ها میدانستند .واین نیزتجربه ای ازتاریخ !

پس برخلاف مندرجات مقاله " درباره تزارتجاع سیاه" کمونیستهایی که خمینی راارتجاعی می دانستند نه درموضع دفاع از شاه ویختیارقرارمی گرفتند ،نه ازشرکت درجنبش روی برمی تافتند ،ونه ادامه منطقی تحلیل آنها صدورشعار مرگ برخمینی " و " زنده باد مبارزه خلق درراه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" درفردای پیروزی قیام" میبود . درصورت پایبندی به مواضع پرولتری در دیگرعرصه ها ،ادامه منطقی مرتجع دانستن خمینی : حفظ استقلال طبقاتی پرولتاریا ،اجتناب ازافزودن برتوهم توده ،تلاش وسیع برای سازماندهی طبقه وتوده ،تلاش برای تشکیل جبهه نیروهای انقلابی دموکراتیک وغیره میبود . واین امر مانع ازغلتیدن بزرگترین سازمان جنبش کمونیستی ایران به فاجعه "انحراف براست ازسیاست مستقل طبقه کارگر" می گشت ...

★ ★ ★

تبهکارپوسیده مغزی بنام" روح الله الموسوی الخمینی " دیگردرایران ظهورنخواهدکرد تاسال ۴۲ بشود . ودرسال ۱۳۵۷ شمسی درراس جنبش قرارگیرد این رویداد دیگرتکرارنخواهد شد . پس بررسی خط مشی گذشته ازچه رویرای سازمان دارای اهمیت حیاتی است ؟ ازاین روته شیوه های رفع انحرافات خود رابیاموزیم : بررسی خط مشی گذشته بررسی آن بینش ها ،آن متدها ومنطق هایی است که به اپورتونیسم و" انحراف براست ازسیاست مستقل طبقه کارگر" انجامید. اساسی ترین وظیفه مادربحث پیرامون خط مشی گذشته ،شناخت وطردآن بینش ها واسلوب ها وجایگزین کردن نحوه تفکرلنینی است. زیرا انحراف دربینش ها ومتدها درشرایط دیگری ،دیگرباره می تواند به فاجعه نوینجرگردد .

اکبر ــ آبان ۶۶

منابع

۱ــ کسروی . تاریخ مشروطه ایران ص ۱۳۰
۲ــ همانجا
۳ــ دارا شنکو"روحانیت شیعه درایران معاصر" (بزبان روسی) ص ۴۰
۴ــ آرشاویر چلنگریان . "ریشه های اقتصادی اجتماعی انقلاب ایران" (تبریز ۱۹۰۹) اسناد تاریخی جنبش ... ج ۹ ص ۶۱
۵ــ کسروی ۳۱۷ــ۳۱۶
۶ــ نگاه کنید به م. س. ارداوی "تبریزنامه آلبوم" جلد ۲ بزبان آذربایجانی ۲۸۷
۷ــ تاریخ مختصرآذربایجان جنوبی (۱۹۱۷ــ ۱۸۲۸) ــ بزبان آذربایجانی ص
۸ــ کسروی ۳۰ ص ۳۴۸ــ ۳۴۷
۹ــ " تنبیه الامه وتنزیه المله" مقدمه طالقانی ص ۱۲

www.iran-archive.com

۱۰ــ تزهای حید رحان عموا وغلـــــی
۱۱ ــ پیشه وری • منتخب آثار ص ۱۶۷ (آذربایجانی)
۱۲ ــ طبری • جامعه ایران در دوران رضا شاه
۱۳ــ روزنامه جمهوری اسلامی ٤ دی ٦٥
۱٤ــ سلطانزاده • پایه های اجتماعی ــ اقتصادی سلطنت رضاشاه
۱٥ــ روحانی • بررسی وتحلیلی از نهضت امام خمینی ج ۱ ص۲٦ (بعد ازاین روحانی •••)
۱٦ــ "خمینی • "کشفالاسرار" ص ۲۸۱
۱۷ــ همانجا ص ۱۸۷
۱۸ــ رسول مهریان • گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران • ص۲۱۲ (بعد از این مهریان •••)
۱۹ــ ایوانف • تاریخ نوین ایران ص ۱۷۲
۲۰ــ رسول مهریان ••• ص٤۲٦ ــ ٤۳٥
۲۱ــ کشف الاسرار ص ۱۸۷
۲۲ــ مهریان ••• ص ۲۲۰
۲۳ــ خاطرات زندگی بروجردی ص۹۲ (نقل از مهریان ص۲۲ــ۲۲۱)
۲٤ــ "کار" اقلیت شماره ۱۲۷ ــ ۲٥ شهریور ٦۰
۲٥ــ همانجا
۲٦ــ روحانی •••ص ۱۰۰ ــ ۹۹
۲۷ــ همانجا ص ۱۰۱
۲۸ــ همانجا
۲۹ــ ساختار اقتصادی ایران • سازمان پیروان بیانیه ۱٦ آذر ص۷
۳۰ــ روحانی •••ص۱٤۸
۳۱ــ بیژن جزنـی • تاریخ سی ساله ایران ج ۲ ص۱۱۲
۳۲ــ روحانی ••• ص۱۸۲
۳۳ــ اطلاعات ۷ مهـــر ٦۱
۳٤ــ لنین مجموعه آثار ج ۱٥ ص۲٦
۳٥ــ لنین "درباره انترناسیونالیسم پرولتری" ص۱۷٦
۳٦ــ لنین • کاریکاتوری از مارکسیسم
۳۷ــ لنین • مجموعه آثار چاپ پنجم ج ۱٥ (آذربایجانـی) ص٤۱۲
۳۸ــ لنین • ج ٥ منتخب آثار ۱۲ جلدی فارسی ص ۷۷
۳۹ــ نقل از کتاب درسی مدارس ابتدایی اتحاد شوروی
٤۰ــ لنین • مجموعه آثار • چاپ چهارم ج ۲۳ ص۲۱٦ ــ ۳۷۸ (بزبان تاجیکی)
٤۱ــ لنین • ج ٥ منتخب آثار ۱۲ جلدی ص۲۸
٤۲ــ تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی ص ۲۳٥ (دربرخی چاپها ۲٤۷)

www.iran-archive.com

بازهم درباره هژمونی و دیکتاتوری

چنین به نظر می‌رسد که اکنون دیگر مباحث درون سازمان در مسیری ضرور، درست بر سر یکی از گره‌های نظری یعنی برسر مفهوم هژمونی متمرکز شده است. از بحث پیرامون این مفهوم گریزی نیست. توافق یا تخالف بر سر این مفهوم می‌تواند به دسترسی به بسیاری توافقهای بعدی بر سربرنامه ما برای انقلاب دمکراتیک یا به دو برنامه متمایز بیانجامد. از همین جاست که من مکث بیشتربراین مفهوم را ضروری و مفید می‌دانم و در زیر می‌کوشم با مراجعه به "لنین و اسناد معتبرجنبش جهانی کمونیستی" تمایزی را که در مقاله "درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا" از هژمونی و دیکتاتوری به دست داده شده تشریح و مستدل تر سازم.

در مقاله "درباره ..." هژمونی را "توانایی طبقه کارگر تحت رهبری خویش ـ حزب کمونیست ـ برای هدایت و پیشبرد جنبش انقلابی و دفع خواسته‌ها، شعارها و اشکال مبارزه طبقه کارگر برای مرحله معینی از انقلاب" تعریف کرده و آن را از هرآن مفهوم دیگری که به هر نحوی از انحا با "رهبری درحاکمیت سیاسی" یگانی دارد اساسا متمایز دانسته و تعبیر اخیر را با دیکتاتوری یدی گرفته‌ام.

قابل ذکر است که درمقابل این دید رفقای دیگرد دیکتاتوری پرولتاریا راحکومتی که تنها "تحت رهبری طبقه کارگر باشد" ندانسته و درتعریف آن "برد و عامل ـ ترکیب طبقاتی متحدین طبقه کارگر (با رهبری طبقه کارگر بر این ترکیب ـ افزوده من) و وظایف این دیکتاتوری" تکیه میکنند و وظایف نیز "نه آنچه به برخوردهای تاکتیکی و عقب‌نشینی‌ها و تعرض‌ها مربوط می‌گردد بلکه سمت ماهیت وبرنامه است. بر این اساس این رفقا جمهوری دمکراتیک خلق، به مثابه شعار استراتژیک مرحله‌ای را حاکمیتی که در آن "حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در راس اتحاد طبقه کارگر دهقانان تهیدستان (؟)، خرده بورژوازی و روشنفکران خلقی قرارداشته" و وظایف ضد امپریالیستی ودمکراتیک ـ و در تعبیر دیگری ـ وظایف دمکراتیک و انتقالی در دستور انقلاب باشد" تعریف می‌کنند.

می‌خواهم مجدا و منحصرا به این سوال که "آیا تعابیرنخست از هژمونی و دیکتاتوری لنینی ساند؟ بپردازم اما پیش از پرداختن به بحث اصلی این نکته را نیز متذکر شوم که در همان مقاله "درباره ..." در ایضاح نسبی اشتراکات هژمونی و دیکتاتوری تاکید کرده‌ام که ـ بین هژمونی و دیکتاتوری اشتراک وجود دارد ... دیکتاتوری متضمن این توانایی، یعنی توانایی هدایت انقلاب، درحاکمیت سیاسی نیز هست" و نتیجه گرفته‌ام. "دیکتاتوری حاکمیت

www.iran-archive.com

یا شکل تعالی یافته هژمونی برعرصه قدرت سیاسی است ۰ " پس باید روشن باشد که دیگر هر گونه "برتری کمی" یا "تفوق" یا " داشتن سهم شیر " یا " داشتن دست بالا در حاکمیت را نمی‌توان دیکتاتوری نامید ۰ رهبری در حاکمیت سیاسی یعنی دیکتاتوری نمی‌تواند بدون داشتن برتری کمی در آن نیز تامین شده باشد اما در هرحال ــ به بیان فشرده لنین ــ " پرولتاریا به عنوان طبقه رهبر ، فرمانروا باید بتواند سیاست را طوری هدایت کند که در نخستین وهله فوریترین و حاد ترین مساله را حل نماید "

ضمنا شاید گفته شود که نمی‌تواند حاکمیتی وجود داشته باشد که اگر چه پرولتاریا رهبری آنرا کسب کرده است اما قادر نیست همواره در نخستین وهله فوریترین و حادترین مساله را حل کند ۰ باشد ، در این صورت این نیز همان دیکتاتوری پرولتاریاست که هنوز چندان که باید و شاید ، تحقیق نشده است ۰ مثل هر دیکتاتوری پرولتاریایی دیگر و " پیدایش آن " ۰

حال به اصل مطلب می‌پردازیم و از " دوتاکتیک ۰۰۰ " شروع می‌کنیم ــ " اندیشه اساسی " " دوتاکتیک " ــــ " هژمونی و نقش رهبری کننده پرولتاریا در نبردهای مبعاتی است " " لنین مجبور بود در خصوص هژمونی طبقه کارگر با مفاهیم نظری و سیاسی که موقعیت تیروهای طبقاتی را وارونه جلوه می‌داد مقابله کند " ۰ یکی از این جریانات منشویسم بود ۰ " منشویکها مضمون بورژوا ــ دمکراتیک انقلاب ۰۷ــ۱۹۰۵ را مطلق نمودند ۰۰۰ آنها ادعا نمودند که نقش رهبری باید همچون تمام انقلابات بورژوایی پیشین به نحو اجتنابی به بورژوازی تعلق گیرد ۰ لنین ضمن اینکه تائید می‌کرد که مضمون انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک است اما از این نتیجه را نمی‌گرفت که نقش رهبری باید به بورژوازی تعلق گیرد ۰ بلکه بر اساس تحلیل و بررسی انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک در دوران امپریالیسم و در ارتباط با اوضاع احوال بین‌المللی به این نتیجه می‌رسید که " طبقه کارگر روسیه باید تمام توان خود را به کار برد تا مبارزه انقلابی را چنان گسترش دهد که با تکیه به آن قادر به ایفای نقش رهبری و پیش‌برنده انقلاب تمام خلقی روسیه گردد ۰ " ــ برای ایفای این نقش اتحاد طبقه کارگر با دهقانان ضروری بود ۰ حاصل این اتحاد و آن رهبری پیروزی قطعی بر تزاریسم و تحقق دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان بود ۰ آیا لنین از این رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی را می‌فهمید ؟ پاسخ منفی است ۰ لنین عقیده داشت که شرکت نمایندگان طبقه کار در حکومت انقلابی نه تنها ممکن بلکه در شرایط مساعد حتی ضروری است ۰ پس تا آنجا که مساله بر سر حکومت موقت انقلابی است و نه سر پرولتاریا در آن ، لنین این نقش را به شرکت در آن محدود می‌کند ۰ حتی ضرورت همواره ای نیز برای شرکت قائل نیست اما دیده می‌شود که گفته می‌شود ــ

www.iran-archive.com

" حکومت انقلابی نه حاکمیت آلترناتیو است و نه جمهوری . این حکومت از نظر لنین تنها ابزار استقرار چنین دیکتاتوری (دیکتاتوری دمکراتیک ـ انقلابی کارگران و دهقانان به حساب می آید . "[1]

من مبدأ به این نکته خواهم پرداخت که حکومت انقلابی موقت از نظر لنین نه ابزار استقرار دیکتاتوری بلکه ارگان سیاسی این دیکتاتوریست ، اما .. فعلا می پذیرم که استنتاجی در مورد حکومت انقلابی موقت الزاما استنتاج درستی در مورد دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان نیست باشد اما عنوان قطعنامه منشویکها " در باره به کف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت است و سر آغاز کلام لنین با منشویکها انتقاد از همین عنوان است و تا چه اندازه گویا ـ " قطعنامه کنفرانس به مساله " به کف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت " اختصاص داده شده است ...

در حقیقت امر " به کف آوردن قدرت " از طرف سوسیال دمکراسی همان انقلاب سوسیالیستی است و هر گاه این کلمات به معنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمی تواند داشته باشد . ولی هر گاه منظور از این کلمات بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد ، در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از " به کف آوردن قدرت " بطور کلی نیز صحبت شود ؟"[2]

چنانکه دیده می شود " بکف آوردن قدرت " از طرف سوسیال دمکراسی آنروزها و کمونیست های امروز همان انقلاب سوسیالیستی است . من تاکنون توضیحی در باره این گفته صریح و عادی لنین ، که علیه ترتسکی هم گفته نشده و نیازی به مسخ آن هم نیست ، از جانب رفقایی که معتقدند " دیکتاتوری پرولتاریا حکومتی که تنها تحت رهبری طبقه کارگر باشد نیست " ندیده ام . از این رو ناگزیرم پاسخ احتمالی این رفقا را حدس بزنم (و صد البته استدلالهای بعدی ام را مستقل از هر پاسخ احتمالی دنبال خواهم کرد) . پاسخهای احتمالی می توانند چنین باشند .

۱ ـ بکف آوردن قدرت همان رهبری طبقه کارگر بر حاکمیت سیاسی نیست

۲ ـ تحت عنوان جمهوری دمکراتیک خلق بکف آوردن قدرت به معنای صریح و عادی آن استعمال نمی شود ،

۳ ـ منظور از " جمهوری دمکراتیک خلق " بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک است ،

٤ ـ منظور از بکف آوردن قدرت انحصار در قدرت است . در جمهوری دمکراتیک خلق قدرت در انحصار طبقه کارگر نیست ،

... "

www.iran-archive.com

اعم از اینکه پاسخ ، هر یک از موارد فوق باشد یا چیز دیگری ، دنباله نقل قول برای اثبات منظور روشن و کافی است . " هرگاه منظور از این کلمات به کف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد ، در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از به کف آوردن قدرت بطور کلی نیز صحبت شود؟

آیا روشن نیست که دیگر مطلب تنها به ایضاح نقش طبقه کارگر در حکومت انقلابی موقت محدود نشده و صحبت از به کف آوردن قدرت برای انقلاب دمکراتیک یعنی برای یک دوره کامل است ؟ و آیا توجه برانگیز و نتیجه بخش نیست که به نظر لنین آنچه زاید است و صحبت از آن علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی بی معناست به کف آوردن قدرت است ؟

تصور می‌کنم هم آن روشن است و هم این توجه برانگیز و نتیجه بخش . رفقا! به پرسشهای متعددی که این گفته ایجاد می‌کند پاسخ دهید !

من دیگر در باقی قسمتهای " دو تاکتیک ... " پرسه نخواهم زد و مطلب را تا اینجا ولی نه در محدوده توافق موقت فوق ـ دایر بر وجود تمایز بین دولت موقت و دیکتاتوری دمکراتیک ـ خلاصه می‌کنم ـ لنین در " دو تاکتیک ... " ضرورتی برای به کف آوردن قدرت " در انقلاب دمکراتیک توسط پیشاهنگ پرولتاریا قایل نیست . به بیان دیگر دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان متضمن رهبری طبقه کارگر بر حاکمیت سیاسی مبین این دیکتاتوری نیست . اما اندیشه اساسی او متوجه هژمونی و نقش رهبری کننده پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک است .

مساله اینجاست که برخی از رفقا اعتقاد دارند حکومت موقت انقلابی همان دیکتاتوری دموکراتیک نیست و نتیجتا نمی‌پذیرند که منظور از رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ، همان رهبری در حاکمیت (دیکتاتوری) دموکراتیک کارگران و دهقانان نیست . پس لنین را در اثر دیگری از از آثار متعددش دنبال کنیم . به سراغ " دیکتاتوری انقلابی ـ دمکراتیک کارگران و دهقانان " ـ جزوه مختصری که در گرگماگرم اختلافات بلشویکها و منشویکها بر " سر دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک روسیه " یعنی در اوریل ۱۹۰۵ نگاشته شده می‌رویم .

" خیر ، امروز خطر سیاسی واقعی که سوسیال دمکراتها را تهدید می‌کند در آنجایی نیست که نوایسکرائستها به دنبالش می‌گردند . آنچه باید موجب ترس و وحشت ما باشد نه آینده دیکتاتوری انقلابی ـ دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان ، بلکه روح دنباله رو ـ ایسم و رخوتی است که بر روحیه حزب پرولتاریا اثر تخریبی شدیدی دارد ، و بیان خود را در قالب انواع تئوریهای " تشکل به مثابه پروسه " ، " تسلیح به مثابه پروسه " و چه ها که نه ، باز می‌یابد به عنوان مثال ، کار آخر ایسکرا را در نظر بگیرید که در صدد برآمده است بین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان تمایزی علم کند . آیا این

نمونه ای از اسکولاستیسم بیجان نیست؟ آنها که دست به اختراع چنین تمایزاتی می‌زنند کسانی هستند که قادرند جملات زیبایی بهم ببافند اما از فکر کردن مطلقا قاصرند. میان این دو مفهوم در واقع تقریبا هیچ رابطه ای برقرار است که میان شکل حقوقی و محتوای طبقاتی. اگر بگوئیم " دولت موقت انقلابی " بر جنبه قانون اساسی قضیه تاکید کرده‌ایم، بر این حقیقت تاکید کرده‌ایم که این دولت ناشی از قانون نبوده بلکه ناشی از انقلاب است و دولتی است مختصر و متعهد به فراخواندن مجلس موسسان آینده. لکن صرفنظر از شکل، صرفنظر از منشاء، صرفنظر از شرایط، یک چیز بهر حال روشن است: اینکه دولت موقت انقلابی باید از حمایت طبقات معینی برخوردار باشد. در ذهن داشتن همین حقیقت ساده کافیست تا تشخیص دهیم که دولت موقت انقلابی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد. به این ترتیب تمایزی که ایسکرا قایل شده جز آنده حزب را به عقب، به منازعات بی‌حاصل به کشاند و از انجام وظیفه تحلیل منافع طبقاتی در انقلاب روسیه دور سازد، اثری ندارد. " ۳

من دیگر به تکه دیگری در این اثر و یا اثر دیگری از چندین اثر لنین ــ مثلا در همین کتاب " چند مقاله از لنین " به دو اثر " سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی " و "ارزیابی انقلاب روسیه (۱۹۰۵) " ــ که در آنها مستقیما و مشخصا پیرامون مفهوم تا زمان نگارش تحقق نیافته دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان نوشته شده است مراجعه نمی‌کنم. گمان می‌کنم همین مقدار برای ارائه جمعبندی زیر کافی باشد. لنین پیروی قطعی بر تزاریسم را با تحقق دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان میسر می‌داند و بین این دیکتاتوری و دولت موقت انقلابی تمایزی قایل نمی‌شود و دولت موقت انقلابی را دولتی می‌داند که باید از حمایت طبقات معینی برخوردار بوده و ... و به پرولتاریا چنین آموزش می‌دهد: " نه رفقا! هزار بار نه! نترسید از اینکه با شرکت شرکتی پرتوان و تا به آخر به همراه بورژوا ــ دمکراتهای انقلابی در یک انقلاب جمهوریخواهانه ــ و در صورت لزوم با شرکت در دولت موقت انقلابی حاصل از قیام، زیرا ممکن است چنین شرکتی ضرورت یابد* ــ خویشتن را بیالائید. "

به علاوه لنین کسانی را که دست به اختراع تمایز بین " دولت موقت انقلابی و " دیکتاتوری ــ دمکراتیک ... " می‌زنند کسانی می‌داند که " قادرند جملات زیبایی به هم ببافند، اما از فکر کردن مطلقا قاصرند. " لنین، گوئیا پیامبرانه با پیش‌بینی آنچه امروز در برابر ما میگذرد، قایل شدن چنین تمایزی را به عنوان مثالی از آن روح دنباله رو ــ ایسم و رخوتی به نقد می‌کشد که " بیان خود را در قالب انواع تئوریهای " تشکل به مثابه پروسه " تسلیح به مثابه پروسه " و چهها

* افزوده من، برگرفته از قسمت دیگری از نوشته لنین:

www.iran-archive.com

که نه ،باز می‌یابد . " در انتهای این نوشته باختصار خواهم گفت که شعار جمهوری دموکراتیک خلق نیز تئوری پیروزی به مثابه پروسه ایست که روحش دنباله روی از خرده بورژوازی است .

اما این نیز آخرین باری نیست که لنین به صراحت در باره دیکتاتوری دموکراتیک ... ومحض در این باره می‌نویسد . گرچه انقلاب ۱۹۰۵ شکست خورد اما دیری نپائید که انقلاب بار دیگر سر برافراشت . در ۲۷ ام فوریه ۱۹۱۷ " زیر ضربات توده‌های مردم که از بلشویکها الهام می‌گرفتند سلطنت رومانف‌ها سرنگون شد " شوراها بوجود آمدند و این بار " برخلاف دوران انقلاب ۱۹۰۵ که شوراها به طور جدا ازهم وجود داشتند این بار وحدت رزمی کارگران و سربازان ... به شکل یک سازمان انقلابی واحد به نام شورای نمایندگان کارگران و سربازان درآمد.

" شوراها ارگان اتحاد کارگرن و دهقانان ، ارگان قیام و ارگان حاکمیت کارگران و دهقانان بودند که در اثر انقلاب به پیروزی رسیده بودند . " لیکن موازی با این شوراها که مظهر دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان به شمار می‌رفت ، حکومت موقت دیگری نیز پدید آمد که ارگان حاکمیت بورژوازی و ملاکان بود . " موج خرده بورژوائی ترکیب اکثریت شوراها را تعیین نمود و برتری را در آنها به نمایندگان اس‌ارها ومنشویکها داد . در آن هنگام که بلشویکها در راس توده ها بر ضد تزاریسم می‌جنگیدند اس‌ارها و منشویکها از روزی مردم شتابان استفاده کرده بر فراز موج انقلاب خود را برهبری شوراها رساندند . اختلاط فوق العاده خاصی از دو دیکتاتوری: دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان که داوطلبانه قدرت را به بورژوازی واگذار می‌کرد ، که داوطلبانه خود را ضمیمه بورژوازی می‌ساخت پدید آمد . "

" همه قدرت بدست شوراها . " این بود شعار لنین و او در پاسخ به کسانی که می‌گفتند " ... نقشه کلی رفیق لنین از آنجایی که از این فرض حرکت می‌کند که انقلاب بورژوا دموکراتیک تمام شده و بر انتقال بلافاصله این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تاکید دارد، برای ما پذیرفتنی نیست " می‌گفت :

من نگفتم " تزار نه بلکه یک دولت کارگری " ، ... من گفتم که هیچ دولت دیگری (که سد دولت بورژوایی شود) نمی‌تواند در روسیه وجود داشته باشد به جز شوراهای نمایندگان کارگران ، کارگران کشاورزی، سربازان و دهقانان، من گفتم که اینک قدرت در روسیه می‌تواند از گوچکف ولوف فقط به این شوراها منتقل شود ، و در این شوراها همانطور که اغلب اگر بخواهیم یک اصطلاح علمی مارکسیستی ، یک توصیف طبقاتی و نه یک توصیف عامیانه و حرفه‌ای را به کار بریم این دهقانان و سربازان در واقع خرده بورژوازی است که مسلط است . " ٤

در همین مقاله و در پاسخ به همان کسان است که او این سوال را طرح می‌کند .

" چه کسی می‌داند که آیا هنوز هم در حال حاضر ممکن است که یک " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان " ویژه که از دولت بورژوایی جدا باشد در روسیه ظاهر شود ؟ و سپس می‌افزاید :

" اگر این هنوز هم ممکن باشد ، آنگاه یک راه و فقط یک راه به سوی آن وجود دارد ، یعنی دایی بلافاصله قاطع و برگشت‌ناپذیر عناصر کمونیستی پرولتری از عناصر خرده بورژوا . " ٦

و می‌پرسد :

" چگونه می‌توان خرده بورژوازی را ـ اگر حتی الان بتواند قدرت را در دست گیرد ، ولی این را نخواهد ، بطرف قدرت " هل " داد ؟ ٧

و پاسخ می‌دهد :

" این را فقط می‌توان از طریق جدا کردن حزب پرولتری کمونیستی ، از طریق انجام مبارزه طبقاتی فارغ از ترسویی این خرده بورژواها انجام داد . فقط از راه استحکام پرولترهایی که جدا از نفوذ خرده بورژوازی هستند ، در عمل و نه فقط در حرف ، می‌توان زمینه را زیر پای خرده بورژوازی آنقدر داغ کرد که مجبور شود تحت شرایط خاصی قدرت را به دست گیرد . " ٨

از این همه نقل قول چه می‌توان فهمید ؟ هیچ چیز مگر : مبارزه طبقاتی پرولتری فارغ از ترسویی خرده بورژواها را انجام دهید . ، این امر می‌تواند ، و تنها این راه است که می‌تواند ، زمینه را زیر پای خرده بورژوازی آنقدر داغ کند مجبور شود قدرت را بدست گیرد و این نیز به معانی تحقق آن " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان " ویژه‌ایست که می‌تواند از دولت بورژوایی جدا باشد . و آیا در این نکته بحثی هست که ویژگی این دیکتاتوری هم در این است که می‌تواند از دولت بورژوایی جدا باشد ؟

در دیگر نوشته‌های لنین ، چه قبل و چه بعد از ١٩١٧ ، نیز اشارات و تصریحات فراوانی در این باره وجود دارند اما گمان می‌کنم موارد فوق برای این نتیجه گیری کفایت کنند که دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان متضمن رهبری طبقه کارگر بر حاکمیت سیاسی مبین این دیکتاتوری نیست و رهبری طبقه کارگر در هر حاکمیتی نه یک دیکتاتوری دموکراتیک بلکه یک " دیکتاتوری سوسیالیستی است . اکنون دیگر می‌توان از این همه حرف لنین این حرف او را هم نتیجه گرفت .

" دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از رهبری سیاست توسط پرولتاریا . پرولتاریا ، به عنوان طبقه رهبر ، فرمانروا ، باید بتواند سیاست را طوری هدایت کند که در نخستین وهله وفوریترین و حادترین مساله را حل نماید . " ٩

www.iran-archive.com

در جمهوری دمکراتیک خلق هم پرولتاریا جز این نمی‌کند .
معمولا این استنتاج سه پرسش ضروری را بدنبال دارد . در زیر می‌نویسم ، به‌گونه‌ای که این پرسشها را برای خود پاسخ گفته‌ام ، مطلب را تشریح کنم :

۱ــ آیا با این ترتیب نباید پیشاپیش هدف کسب قدرت توسط پرولتاریا بلافاصله پس از سرنگونی را منتفی دانست یا به عبارت دیگر آیا بین " مبارزه برای کسب قدرت در مرحله انقلاب دمکراتیک " و " کسب قدرت توسط پرولتاریا یعنی انقلاب سوسیالیستی " تناقضی هست ؟

چنین نیست . صرفنظر از اینکه احتمال کسب قدرت توسط پرولتاریا چه میزان باشد و اعم از اینکه توازن قوا چه باشد و چه بتواند باشد ، پرولتاریا پیشاپیش هدف کسب قدرت در انقلاب دمکراتیک ، حتی اگر بلا فاصله پس از سرنگونی حکومت ارتجاعی باشد ، را از نظر دور نمی‌دارد و آنرا منتفی نمی‌داند . در صورت وجود چنان توازن قوایی که کسب قدرت را برای پرولتاریا میسر سازد ــ و مقدر هم نیست چنین توازنی حاصل نشود ، ویتنام چین و شوروی گواهند ــ به این مهم دست می‌یازد . تحقق این امر البته به معنای مثلا ارزیابی اشتباه از مرحله انقلاب بلکه به معنای فراروئی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است . باید در نظر داشت که سرنگونی حاکمیت ارتجاعی نیز یک وظیفه ، بلکه وظیفه اساسی انقلاب دمکراتیک است و با تحقق آن یک وظیفه اساسی انقلاب دموکراتیک عملی شده و همزمان انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرا روئیده است . لنین تاکید میکرد که دیوارچینی بین این دو انقلاب وجود ندارد و ایجاد فاصله ای بین این دو جز با درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد او با دهقانان تهیدست از جمله بدترین جریانات در مارکسیسم است .

درجه مناسب آمادگی پرولتاریا و اتحاد او با دهقانان می‌تواند در هر مقطعی از سیر انقلاب دمکراتیک و از جمله در روندی که به سرنگونی حکومت ارتجاعی منتهی می‌شود حاصل گردد . در اینجا تذکر یک نکته نیز ضروری است . در بسیاری موارد لنین عبارت انقلاب سوسیالیستی را در معنای محدود آن یعنی " اقدامات سوسیالیستی " یا " مجموعه اقدامات سوسیالیستی " بکار میبرد و تمامی روندی را که به کسب قدرت توسط پرولتاریا منجر میشود در نظر ندارد . از این رو نباید شرایط آماده برای کسب قدرت توسط پرولتاریا ــ یعنی انقلاب سوسیالیستی به مفهوم عام ــ را با شرایط آماده برای عملی کردن سوسیالیسم ــ یعنی انقلاب سوسیالیستی به مفهوم خاص ــ یکی و همان تلقی کرد .

www.iran-archive.com

بر این پایه است که می‌توان تائیدات لنین را دایر بر اینکه " هدف مبارزه ما چون سابق سرنگونی تزاریسم و کسب حاکمیت سیاسی توسط پرولتاریا ست "یا ... هدف مبارزه تصرف قدرت توسط پرولتاریاست ... " دریافت .

۲ـ چگونه می‌توان از فراروی انقلاب بر انقلاب سوسیالیستی ، در صورتیکه قدرت بلافاصله پس از سرنگونی بدست پرولتاریا افتاده باشد ، سخن گفت در حالیکه هیچیک از وظایف انقلاب دموکراتیک انجام نشده باشد. به عبارت دیگر نقش وظایف انقلاب در تعیین مراحل آن چیست ؟

اولا در این گونه از طرح مساله مفهوم ناقصی از وظایف انقلاب ارایه می‌شود . مگر سرنگونی حاکمیت ارتجاعی در مرحله انقلاب دمکراتیک هم یکی از وظایف انقلاب دموکراتیک نیست که با انجام آن هنوز نتوان بانقلاب سوسیالیستی فرارفت ؟ همانگونه که در بالا اشاره شد چنین است . لنین بارها و بارها از سرنگونی تزاریسم بعنوان یک وظیفه اساسی انقلاب نام می‌برد و تاریخ ج.ک.ا.ش می‌نویسد :

" لنین در سال ۱۹۱۵ ... نوشت که انقلاب آینده از لحاظ خصلت خود انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک خواهد بود و وظیفه مستقیم آن همچنان بر انداختن تزاریسم و از میان برداشتن همه و هرنوع باز مانده روابط سرواز است . " ۱۰

و در جایی دیگر ، در تائید تحول در مرحله انقلاب پس از سرنگونی تزاریسم :

" با سرنگونی تزاریسم مرحله‌ای در تاریخ کشور پایان یافته و مرحله نوی آغاز شده بود . اوضاع و احوال تازه نیز الزام می‌کرد که حزب سمت نو ، برنامه استراتژیکی نو ، تاکتیک نو و شعارهای نوی انتخاب نماید . و . ای . لنین راه حل این مسایل را بدست داد . وی در همان نخستین روزهای انقلاب ... نوشت که انقلاب هنوز به آخر نرسیده و تنها نخستین مرحله آن پایان یافته است ، کارگران باید قهرمانی نشان دهند و پیروزی انقلاب را در دومین مرحله آن تامین کنند" ۱۱

ممکن است گفته شود که صحبت لنین بر سر سرنگونی تزاریسم است و نه تزار و بنابر این غرض سرنگونی آن عواملی که تزار و تزاریسم میزایند نیز هست . این درست است و درست بهمین اعتبار است که می‌توان فی‌المثل بحث لنین را در " درباره تاکتیها " با " بلشویکهای قدیمی " دریافت و یا دلیل اینکه چرا لنین بورژوازی لیبرال را ضد انقلابی ارزیابی میکرد باز شناخت . (این دلیل چیزی نیست جز اینکه : " این طبقه منافعش با منافع تزاریسم در هم آمیخته بود . بورژوازی که از قاطعیت انقلابی پرولتاریا هراسان بود نمی‌توانست نیروی محرک انقلاب باشد و نبود . هرقدر دامنه انقلاب بیشتر گسترش می‌یافت بورژوازی نیز به همان اندازه جنبه اپوزیسیونی خود را از دست می‌داد ، تا جائیکه به خاطر محو انقلاب با تزاریسم

www.iran-archive.com

بتوافق مستقیم رسید و بالاخره به جبهه ضد انقلاب پیوست . " به بیان دیگر بورژوازی نیرویی نبود که تزاریسم را برانداز د ولو که تزار برانداخته شده باشد) . ایضا بهمین اعتبار است که می‌توان به این اعتراض احتمالی که " باین ترتیب اگر خمینی یا ج . ا . سرنگون شود و دولتی مثلا سلطنت طلب جایگزین شود باید نتیجه بگیریم انقلاب تکمیل شده " پاسخ گفت . از چنین سرنگونی‌ای نمی‌توان نتیجه گرفت که انقلاب تکمیل یا پیروز شده است زیرا گرچه خمینی سرنگون شده اما " خمینی‌ایسم " ــ مراد جنبه اقتصادی ــ سیاسی ج . ا . است و نه حقوق ــ ایدئولوژیک آن ــ سرنگون نشده است .

اما مگر در حاکمیت تحت رهبری پرولتاریا ، ولو اینکه همین الان و بلافاصله پس از سرنگونی تزار باشد عوامل موجد و موجز تزاریسم باز هم می‌توانند تزار و تزاریسم بیافرینند ؟ پاسخ مثبت به این سوال یعنی که یا آن رهبری پرولتاریا خیلی هم رهبری نباشد و یا آن پرولتاریا چندان هم پرولتاریا نباشد . با سرنگونی " تزار " و افتادن مدرت بدست پرولتاریا تزاریسم نیز سرنگون می‌شود یعنی وظیفه اساسی انقلاب دمکراتیک انجام نشده و تو اما انقلاب به انقلاب سوسیالیستی فرارویده است .

ثانیا ، مفید خواهد بود اگر دست به تفکیکی بین " ارجنبه اقتصادی " و " از جنبه سیاسی مساله بزنیم . (منظور محدود کردن وظایف یا جنبه‌های انقلاب به اقتصادی و سیاسی نیست ، اختیار زاویه‌ای برای ایضاح مطلب است) . مارکس میگفت . " بر اقتصاد نمی‌توان چیزی را تحمیل کرد . " این حرف در حوزه عملکرد ماتریالیسم تاریخی یا در دوره‌های نسبتا بلند مدت و بلند مدت اعتبار قطعی دارد . در این حوزه اقتصاد تعیین کننده و یا اساسی است اما لنین میگفت ــ " انقلاب تحولی است ناگهانی ، . . . " و در این تحول ناگهانی : " مساله اساسی حاکمیت سیاسی است . " انقلاب به حوزه‌ای تعلق دارد که در آن سیاست اساسی است . باین ترتیب می‌توان گفت که وظایف انقلاب دمکراتیک مجموعه تحولاتی ضرور در یک جامعه تا نیل آن جامعه به سوسیالیسم است یا به بیان دیگر مجموعه آن تحولاتی که بی‌انجام ، آنها سوسیالیسم تحمیلی بر اقتصاد یک جامعه مفروض خواهد بود . ضرورت مرحله دمکراتیک انقلاب یعنی ضرور انجام تحولات معینی اساسا و نه تماما ، در عرصه اقتصاد . روشن است که این ضرورت باز تاب خود را در نیروهائیکه می‌توانند آن تحولات را عملی کنند ، در صف بندیهای طبقاتی گشوده ، و در سیاست خواهد یافت . " سیاست چیده اقتصاد است " اما این بازتاب یا چیدگی غالبی

www.iran-archive.com

النعل بالنعل نیست و از جمله اینکه در سیاست این امر میسر است که فاصله‌ای بین حاکمیت ارتجاعی و حاکمیت پرولتاریا بروز نکنند . برای جلوگیری از سوءتفاهیم احتمالی باید تاکید کرد که این فقدان فاصله به‌معنای اینکه پرولتاریا می‌تواند در مرحله انقلاب دموکراتیک به‌تنهایی حاکمیت ارتجاعی را سرنگون کند نیست بلکه برعکس ذیسهمی سایر طبقات در امر سرنگونی خود یکی از اصلی ترین اعتبارات دموکراتیک بودن انقلاب است ، خود تائید این حکم است که " سیاست چکیده اقتصاد است . " یکبار دیگر این گفته لنین را بخوانیم .

" دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده‌ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است . گذشته آن حکومت مطلقه ، سرواژ سلطنت و ممتازیت است . در مبارزه با این گذشته ، در مبارزه با ضد انقلاب " وحدت اراده " پرولتاریا و دهقانان ممکن است . زیرا وحدت منافع وجود دارد . آینده آن مبارزه با مالکیت خصوصی ، مبارزه کارگر روز مزد با صاحب کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است . اینجا وحدت اراده غیر ممکن است . " ۱۲

حاکمیت برهبری پرولتاریا ، در انقلاب دموکراتیک ، حاکمیتی است که تاریخا گذشته دیکتاتوری دمکراتیک ... " را تحقق بخشیده و آینده آنرا به اکنون تبدیل کرده است . اما ضرورت گذر از سایر تحولات دمکراتیک هنوز باقی است . هنوز باید " در انتظار قشربندی طبقاتی در روستا نشست " و موجبات آنرا فراهم آورد " هنوز باید " با دهقانان بطور اعم بلوک موقتی تشکیل داد " و نسبت به دهقانان میانه‌حال ، یک سلسله گذشت کرد " زیرا :

" ... انقلاب عمومی دهقانی یک انقلاب بورژوایی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده بدون یک سلسله گذارها و طی مراحل گذاری غیر ممکن است . " ۱۳

توجه میدهیم که سخن لنین متوجه پرولتاریای بلشویکی روسیه و درباره تبدیل انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی پس از اکتبر ـ نوامبر ۱۹۱۷ است .

ثالثا ، چنانکه در ثانیا اشاره شد ، اقتصاد بازتاب خود را در سیاست خواهد یافت . این بازتاب آئینه وار نیست و تمام اجزا و آحاد و مناسبات موجود در اقتصاد عینا در سیاست منعکس نمی‌شوند . تضاد بین سیاست و اقتصاد در بسیاری از مقاطع یک و هر جامعه واقعیت دارد و تنها در بلند مدت است که این دو بر هم انطباق می‌یابند . با این احوال در اینجا می‌خواهیم بر انطباق این دو تاکید کنم و نه بر افتراقشان . در بالا گفته شد که ضرورت یک انقلاب دموکراتیک در جامعه مفروض ، از ضرورت گذر آن جامعه از یک دوره تحولات دموکراتیک تا نیل به سوسیالیسم نتیجه نمی‌شود . این ضرورت پایه‌ایست که در پرتو آن نیروهایی که در انجام آن تحولات ذینفع خواهند بود ، آنها که به انجام این تحولات توانا خواهند بود و تا حدودی حتی توازن طبقاتی این نیروها نیز روشن می‌شود .

www.iran-archive.com

• این مجموعه و عوامل

ثانوی متعددی در قدرت سیاسی این دورهٔ تحولی تجلی می‌یابند • قدرت سیاسی تجسم فشرده انقلاب یا ماهیت آنرا مشخص می‌سازد • با این توضیحات می‌توان گفت وظایف یک انقلاب یا همان تحولات ضرور نه بطور مستقیم بلکه از مسیر حاکمیت سیاسی یا در گذر از منشور حاکمیت سیاسی مرحله انقلاب را تعیین می‌کند • تحول در حاکمیت سیاسی مبین انقلاب دموکراتیک چیزی نیست جز انجام یکی از آن تحولات ضرور برای ورود به مرحله‌ای دیگر • یعنی گذر به مرحله بعدی انقلاب •

" مساله اساسی انقلاب مساله حاکمیت دولتی است • ماهیت هر انقلابی از روی این نشانه اصلی مشخص می‌گردد که انقلاب بر ضد چه طبقه‌ای انجام می‌گیرد و حاکمیت دولتی بدست چه طبقه‌ای می‌افتد • " ۱٤

لازم به توضیح نیست که حصول رهبری طبقه کارگر بر حاکمیت سیاسی در جریان انقلاب دموکراتیک ملزم از اینکه این رهبری در کدام مقطع از انقلاب حاصل شود ــ نه فقط به معنای این است که حاکمیت دولتی بدست طبقه کارگر افتاده است بلکه همچنین بدین معناست که دیگر انقلاب بر ضد سرمایه انجام خواهد گرفت • پافشاری بر این نکته که چنین رهبری هنوز نمی‌تواند علیه سرمایه اقدام کند و یا انکار این حقیقت که این حاکمیت علیه سرمایه اقدام خواهد کرد ، به معنای این است که بین دو انقلاب دیوار چین بکشیم اصل را بر آنی و آتی بگذاریم و یا از یک "دولت سرمایه شکن " بخواهیم که سرمایه را نشکند •

۳ــ قولهایی از لنین و دیگران دایر بر اینکه " هدف مبارزه تصرف قدرت توسط پرولتاریا است که بوسیله دیگر طبقات انقلابی کمک می‌شود " و از این دست را چگونه می‌توان توضیح داد • ؟

استنتاج مبتنی بر این قولها ، دایر بر اینکه حاکمیتی برهبری طبقه کارگر می‌تواند دیکتاتوری پرولتاریا نباشد ، معمولا حاوی یکی از خطاهای زیر است •

اولا مواردی که استنتاج متکی بر قولهایی است که در آنها بر ضرورت رهبری طبقه کارگر بر (یا در) انقلاب دموکراتیک تاکید شده است • در تمامی این موارد که رهبری دقیقا به مفهوم " رهبری جنبش انقلابی " و نه " رهبری حاکمیت سیاسی " بکار رفته است • به نمونه ای از لنین مراجعه کنیم •

www.iran-archive.com

" حزب ما محکم بر این نظر ایستاده است که نقش پرولتاریا نقش رهبر انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک است ، که اقدامات مشترک پرولتاریا و دهقانان را برای پیروزی رساندن آن ضروری است ، که به جز تصرف قدرت سیاسی توسط طبقات انقلابی غیر ممکن است . " ۱۵

بروشنی دیده می شود که صحبت از " نقش پرولتاریا نقش رهبر انقلاب است " اما " پیروزی انقلاب جز با تصرف قدرت سیاسی توسط طبقات انقلابی ناممکن است " می باشد . کدام ملاحظه است که باعث میشود لنین از رهبری انقلاب توسط پرولتاریا ولی از تصرف قدرت سیاسی توسط طبقات انقلابی بگوید جز اینکه او دو عبارت " رهبری انقلاب " و " رهبری سیاست " را به یک معنا بکار نمی برد . ؟ استنتاج فوق الذکر به خطا این دو را یکی می گیرد .

ثانیا مواردی که لنین یا دیگران از هدف مبارزه در انقلاب دموکراتیک بطور کلی می نویسند چنین مواردی را هنگامی می توان بدرستی درک کرد که آنها را در کنار نظرات لنین در باره " پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک " ، " دیکتاتوری دمکراتیک ... " ، " دولت موقت انقلابی " ، ... و به عبارت دیگر در باره " هدف مبارزه در انقلاب دموکراتیک " بطور مشخص قرار داد . موارد فوق الذکر بر هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بطور کلی نظر دارند این هدف تصرف قدرت سیاسی است . امری که با حصولش نه فقط انقلاب دموکراتیک تکمیل شده است بلکه به انقلاب سوسیالیستی نیز قرار وئید است . " ما طرفدار انقلاب مداومیم . ما در نیمه راه متوقف نمیشویم " . در خط بهمین اعتبار است که ما نیز باید هدف پرولتاریا را تصرف قدرت سیاسی اعلام کرده و از هم اکنون هم در این جهت مبارزه کنیم . استنتاج فوق الذکر کلی را جایگزین مشخص میسازد و در باره بسیاری از آثار لنین که از نقش طبقه کارگر در " دیکتاتوری دمکراتیک ... " ، و نه از هدف مبارزه در انقلاب دموکراتیک ، سخن می گوید سکوت می کند و یا دست به ایجاد تمایز بین " دولت موقت انقلابی " و " دیکتاتوری دمکراتیک ... " می زند .

ثالثا در مواردی این استنتاج مبتنی بر " میان کش " کردن جمله از لنین یا دیگران و تعبیر خود خواسته آن جمله است مورد ذکر شده در صفحه ۱۳ پولتن ۳ ، به نقل از رساله بسیار ارزشمند کمونیستهای آلمان ، نمونه ای مناسب است . در مقاله " ترتسکی را به شیوه لنین بیاموزیم " نوشته شده است " بی پایگی این نظر که هر حکومتی تحت رهبری پرولتاریا را بشکلی از دیکتاتوری پرولتاریا می داند " اثبات شود و باین منظور به تکه ای و در آن تکه به جمله از کتاب " دیباچه ای بر آثار جاویدان " تاکید میشود . جمله مورد نظر این است :

" ۰۰۰ رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک پیش شرط ضرور برای تحلیل اشکال قدرتی بود که در آن طبقه کارگر نقش تعیین کننده را ایفا می‌نمود ۰ " ۱۶

چنانکه دیده می‌شود صحبت از تحلیل اشکال قدرت است ۰ بجا بود اگر رفیق نگارنده " تروتسکی را ۰۰۰ " تفسیر خود را از آنچه اثر برجسته دو انترناسیونالیستهای آلمان در مورد نقش طبقه کارگر در " حکومت انقلاب دموکراتیک " میگوید نیز بیان می‌کرد و ساکت نمیماند ۰ اینک آنچه " دیباچه ۰۰۰ " در این باره میگوید ۰

لنین آموزش مربوط به دولت را در " دو تاکتیک ۰۰۰ " بسط داد ۰ او ثابت کرد که طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک قادر است نه فقط از طریق مبارزه توده‌ای " در پائین بلکه هم چنین از طریق شرکت در حکومت " در بالا به حرکت تاریخ شتاب بخشد ۰ " ۱۷

دیباچه ۰۰۰ سپس مفهوم خود را از این حکومت چنین بیان می‌کند :

" ۰۰۰ موضوع بر سر شرکت در یک حکومت موقت انقلابی می‌باشد ۰ ، حکومتی که از درون مبارزه جنبش انقلابی و تحت رهبری طبقه کارگر و حزب او استقرار یافته باشد ، حکومتی که پا را از افق پارلمانتاریسم بورژوایی فراتر بگذارد ، گام به گام پیرنیارهای گذار به انقلاب سوسیالیستی را پی‌ریزی نماید ۰ لنین هدف شرکت در چنین حکومتی را قبل از همه در دفع ضد انقلاب و حفظ منافع مستقل طبقه کارگر می‌بیند " ۱۸

آیا روشن نیست که بنظر دو انترناسیونالیستهای آلمان نیز حکومت موقت انقلابی (دیکتاتوری دموکراتیک ۰۰۰) حکومتی است که نه تحت رهبری طبقه کارگر باشد بلکه در اثر رهبری جنبش انقلابی توسط پرولتاریا ایجاد و مستقر شده باشد ؟ نیز اینکه بنظر دو انترناسیونالیستهای آلمان نیز لنین نقش پرولتاریا در این حکومت را به " شرکت " محدود میسازد و این آن شکل حکومتی است که رهبری پرولتاریا در انقلاب پیش شرط ضرور تکامل آن است بنحویکه پرولتاریا در آن نقش تعیین کننده ایفا نماید ؟

نمونه دیگری از همان مقاله " تروتسکی را ۰۰۰ " را ذکر کنیم ۰ مقاله به نوبه خود به انقلاب ویتنام استناد دارد ۰ مقاله نه نسبتا بلندی از نوشته ترونگ‌شین را پیرامون به عهده گرفتن ابتدا وظایف انقلاب دموکراتیک و سپس وظایف انقلاب سوسیالیستی توسط دموکراسی توده‌ای ویتنام می‌آورد ولی درباره این نتیجه گیری فشرده و نیرنگ ترونگ‌شین در همان نقاب و در همان بخش سکوت می‌کند این است نتیجه گیری ترونگ‌شین :

" تاریخ سه مشخصه زیر را برای دولت دیکتاتوری پرولتاریا شناخته است ۰ نمون پاریس

، شوراهای روسیه ، دموکراسی توده‌ای در بعضی کشورهای آسیایی و اروپای شرقی . در کشور ما ، دیکتاتوری پرولتاریا بشکل دموکراسی توده‌ایست . " ۱۹

سرانجام رفیق در ادامه‌نوشتن برای اثبات مدعایش به این جمله از تروتسکی ختم میکند .

" در تاریخ جامعه بشری دیکتاتوری کارگران و دهقانان (و نه فقط ح . د . خ) جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست . " ۲۰

معترضه داخل پرانتز از خود رفیق است . باین ترتیب رفیق در واقع و مستقیما می‌خواهد چنین استدلال کند . " تروتسکی در جمله منقول ننوشته ح . د . خ . جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست ، بلکه دیکتاتوری کارگران و دهقانان بشکل را جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریا دانسته است " و عاهرا استدلال غیر از این نمیتواند باشد . " پس در دیکتاتوری کارگران و دهقانان نیز رهبری طبقه کارگر وجود دارد و گرچه جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست اما همان نیست . " رفیق توجه نمی‌کند که شروع این جمله " در تاریخ جامعه بشری " است . آری در تاریخ جامعه بشری دیکتاتوری دمکراتیک جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست اما لنین کجا گفته دولت موقت انقلابی که همان دیکتاتوری دمکراتیک است و کمونیستها نباید از شرکت در آن بترسند . جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست ؟ اینک در تاریخ جامعه بشری انقلاب رهایی بخش جز انقلابات پرولتری محسوب میشوند اما گمان نمی‌کنم بر این اساس رفیق نصر داشته باشد که انقلاب بهمن یک انقلاب پرولتری شکست خورده است .

* * *

اینک در سازمان ما بحث پیرامون هژمونی با اندکی تروتسکی همراه شده است . من نیز با افشای تروتسکی ، اما نه در گرماگرم اتهامات ، مواضع و امیدوارم بوظیفه ذیسهمی در این زمینه عمل کنم . اما آنچه اکنون از من برمی آید این است که از رهایی که معتقد به شعار ح . د . خ . اند و آنرا " دیکتاتوری دمکراتیک و انقلابی خلق (تحت رهبری پرولتاریا) تعریف می‌کنند که " بر پایه اتحاد بین نیروهای معینی ، برای مبارزه علیه دشمن معینی و به خاطر انجام وظایف معینی و در سطح معینی از بلوغ شرایط ذهنی پدید می‌آید " و می‌افزایند که این وظایف ، وظایف دموکراتیک و انقلابی است و نه وظایف سوسیالیستی " ، بخواهم که تمایز تروتسکیستی را با تروتسکی و تروتسکیستها آنگونه که در کتاب " برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی " انترناسیونالیستی ترجمه برهاروهایی تحت عنوان " کشورهای عقب افتاده و برنامه درخواست های انتقالی " آمده است و نیز آنگونه که در کتاب " بین‌الملل چهارم " اثر

پیرفرانک مستخرج از سند اصلی "کنگره تجدید وحدت" (مسطور کنگره تجدید وحدت تروتسکیستها منعقده در سال ۱۹۶۳) تحت عنوان "انقلاب ضد استعماری" تشریح شده است بیان دارند. ناگزیر هستم بر این خواست اصرار داشته باشم، هنگامیکه می‌بینم رفیق نویسنده مقاله "تروتسکی را ..." که "معتقد است و برپایه این اعتقاد عمل می‌کند که برای شناخت درست ترتسکی باید به لنین و اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی مراجعه کرد." با استناد به قسمتی از کتاب "دیباچه ای ..." که در آن از اهمیت عملی ناچیز نظرات ترتسکی در مقاله با خطر منشویکها و خطرناک شدن ترتسکیسم بخصوص بعد از انقلاب اکتبر صحبت شده است نتیجه میگیرد.

"به این ترتیب می‌بینیم که اختلاف اساسی لنین با ترتسکی، برخلاف هیاهوهای گمراه کننده، مربوط به بعد از انقلاب اکتبر است. زمانی که دیگر دیکتاتوری پرولتاریا مستقر شده و سخن هم "از ائتلاف حکومت کارگری دهقانان" و اختلاف برسر رهبری آن نمی‌توانست وجود داشته باشد." ۲۱

بدین ترتیب من، که وعده شناخت تروتسکی با مراجعه به لنین و اسناد معتبر جنبش کمونیستی را هم دریافت کرده‌ام، باید ببینم که قبل از انقلاب اکتبر اختلاف اساسی بین لنین و تروتسکی وجود نداشته است. بین شعار "دیکتاتوری دمکراتیک ..." و تراژ ده حکومت کارگری "که خود رفیق تائید می‌کند تحریف اندیشه مارکس درباره انقلاب مداوم بوده و تروتسکی آنرا در ۱۹۰۵ مطرح کرده بوده اختلاف اساسی‌ای وجود ندارد (تاکید از من است) خلاصه من باید به خیلی شناختها از ترتسکی برسم که چه لنین و چه اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی خلاف آنرا آموزش میدهند. آیا رفیق میپذیرد که با همان نتیجه گیری کوچک در کوشش اش برای شناختن و شناساندن تروتسکی، "صحبت" کرده است؟ و آیا رفیق میپذیرد که در جمع بندیش هنگامیکه تائید وجود اختلاف اساسی بین لنین و تروتسکی قبل از انقلاب اکتبر و تاکید بر وجود اختلاف بین این دو بر سر رهبری را "هیاهوهای گمراه کننده" میخواند در واقع این هیاهوها را به لنین و اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی نسبت میدهد؟ من نیز معتقدم که برای شناخت درست تروتسکی باید به اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی مراجعه کرد و به نظر می‌رسد باید جمله را چنین تکمیل کرد." و فعلا آن چه را که رفیق درباره تروتسکی گفته معیار و مبنا قرار نداد."

* * *

تکمله ضروری: بنظر می‌رسد که "در گرماگرم انواع اتهامات" رفقایی که معتقد نیستند

دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان حاکمیتی تحت رهبری پرولتاریا نیست در برابر این "اتهامات" قرار دارند که "آنها رهبری انقلاب دموکراتیک و دولت انقلابی توسط طبقه کارگر را نفی می‌کنند؟" به یک جمله از لنین می‌چسبند و آنرا مسخ می‌کنند و از آن پرچم سفید میسازند". پس ببینید چه نسبتی جمله لنین را مسخ "می کنند و از آن پرچم سفید میسازند". در مقاله "باز هم درباره استراتژی انقلابی و مسائل مربوط" چنین میخوانیم صحبت بر سر دولت موقت انقلابی است که به ماهیت آنتر ناتیو است و نه جمهوری، میدانیم که لنین از نظام جانشین تزاریسم و دیکتاتوری دموکراتیک، و انقلابی کارگران و دهقانان را در نظر داشت و نه دولت موقت انقلابی را و چنین دولتی را هرگز با این دیکتاتوری یکی نگرفت. این دولت از نظر لنین تنها ابزار استقرار چنین دیکتاتوری بحساب می‌آمد". اما ما چیز دیگری میدانیم.

میدانیم که تاریخ ما ثابت کرد دولت موقت انقلابی را ارگان سیاسی دیکتاتوری دموکراتیک میداند و دیدیم که لنین با صراحت شگفت انگیزی که در واقع چندان شگفت انگیز نیست میامیزد تا نسخه حتمی برای بحث بر سر هر موضوعی از منظر تئوریک فراهم کرده باشد - از یگانگی دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری دموکراتیک سخن میگوید. همچنین دیدیم که لنین کسانی را که بیایند و تمایز قایل میشوند به بیفکری "متهم" کرد.

آیا روشن نیست که وقتی رفیق نویسنده مقاله "باز هم نکاتی..." می‌تواند مسخ نه یک جمله بلکه یک یا چند اثر کامل لنین تلقی شود، و می‌تواند تحریف لنین تلقی شود؟

از صرف دیگر هنگامی که رفیق در واقع درک خود را از دولت موقت انقلابی به عنوان ابزار استقرار دیکتاتوری دموکراتیک بیان میدارد، منطق خود را از مسیر استدلالی انقلاب نیز آشکار می‌کند. بیائید فرض کنیم پس از سرنگونی جمهوری اسلامی یک دولت موقت انقلابی پدید آید منصف رفیق، و البته منصف بسیاری از دیگران که معتقد به شعار جمهوری دمکراتیک هستند نیز جز این نخواهد بود که چون این حکومت ابزار استقرار دیکتاتوری دمکراتیک است و حاکمیت دموکراتیک با تامین رهبری طبقه کارگر بر آن حاصل میشود، پس انقلاب دموکراتیک هنوز پایان نیافته است و هنوز نباید برای انقلاب سوسیالیستی رزمید. "آخر بطور ممکن است کسی هم برای تامین رهبری در رساندن دموکراتیک - که برغم رفیق دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود - برزمد و هم برای دیکتاتوری پرولتاریا؟ در چنین صورتی چنین کسی هدف مشخص رزم خود را در چارچوب تشکیل انقلاب دموکراتیک محدود خواهد کرد، اما آنکس که دولت موقت انقلابی

www.iran-archive.com

را همان دیکتاتوری دمکراتیک میداند با تحقق دولت موقت انقلابی انقلاب دمکراتیک را تکمیل شده ارزیابی خواهد کرد و " درست بمیزان نیروی خود، پرولتاریای آگاه ومتشکل، جرئت بسوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز و بلافاصله آغاز می‌کند زیرا عرصه‌دار انقلاب مداوم است و در نیمه راه متوقف نمیشود " . این مبارزه بسبک بلشویکها ست و آن مبارزه بسبک " بلشویسمهای قدیمی " و آیا روشن نیست که مبارزه بسبک بلشویکهای قدیمی " می‌تواند به برافراشتن چه " پرچم سفید با عظمتی " بیانجامد ؟ آیا روشن نیست که " جمهوری دمکراتیک خلق " همان تئوری " پیروزی بمثابه پروسه " است ؟

روشن کردن جهت دیگری از این " پرچم افراشتن‌ها " یعنی برافراشتن پرچم " سرخ تیره توسط شعارچ . دخ . دار دسواری نیست . صرفنظر از آنچه که در متنی " راه کارگر " ، " ۱۶ آذر " و دیگران فی‌المثل در " اتحادهای عینی " شان مشهود بوده است ، به این سفر رفیق پیرامون بروز اشتباهات فجایع جبران ناپذیر در جمهوری دمکراتیک افغانستان توجه کنیم :

در جمهوری دمکراتیک افغانستان بر پایه چنین درکی که " اگر ما در دولت نیروی متفوق باشیم این دولت، دولت دیکتاتوری پرولتاریاست و باید وظایف سوسیالیستی را در پیش روی خود قرار دهد ، اشتباهات و فجایع جبران ناپذیری صورت گرفته برهمه روشن است . " من اطلاع ندارم که کمونیستهای افغانی زمانی / گاهی است دست به پاز دنهای " راه کارگر " را در این روزها برای خلاصی از این منطق نمونه بیاوریم / معتقد بوده‌اند که چون دولت دیکتاتوری پرولتاریاست باید وظایف سوسیالیستی را در پیش روی خود قرار دهد " یا خیر ، اما روشن است که رفیق چنین اعتقادی دارد . اما لنین رهبر اولیه دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا اقدام احتمالی پرولتاریای بلشویکی بلافاصله پس از اکتبر ـ نوامبر ۱۹۱۷ ، یعنی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا را برای تبدیل انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی بدون یک سلسله گذارها و طی مراحل گذاری غیر معدود دانسته و آنرا تحریف پلانکیستی مارکسیسم و دوشرافلیت برای تحمیل اراده خود برا کثریت توصیف می‌کند کمونیستهای افغانی نیز می‌توانستند باور داشته باشند دولتشان دولت دیکتاتوری پرولتاریاست اما " وظایف سوسیالیستی را در پیش روی خود قرار ندهند . " رفیق باور دارد که دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه سوسیالیستی را پیش روی خود قرار میدهد ولنین درست همین باور را تحریف پلانکیستی مارکسیسم مینامید ضمنا زاویه نظر رفیق به اشتباهات مذکور نیز قابل توجه است . کیفیت کسب قدرت توسط کمونیستهای افغانستان توجه تحلیلی رفیق را برنمی‌انگیزد اما اقدامات پس از آن آری . اشتباهات برپایه تلقی کمونیستهای افغانی از دولتشان و تبعیات این تلقی توضیح داده میشوند و نه برسر مبنای این واقعیت که آنها قدرت را در مسیر تامین هژمونی و برا ثر اعتلا و آن در جنبش انقلابی کسب نکردند و پس از آن نیز تا مدتها توسعه

www.iran-archive.com

کاملی برای تامین این هژمونی بعمل نیاوردند . چرا رفیق این زاویه را بر نمی‌گزیند ؟ زیرا هژمونی به‌مفهومی که رفیق از آن دارد کسب قدرت را برجسته میسازد و از عنصر واقعی آن که توانایی رهبری جنبش انقلابی است غمض عین میکند . آیا روشن نیست که " تحریف بلانکیستی مارکسیسم " ، کوشش برای تحمل اراده اقلیت بر اکثریت " و " غمض عین نسبت به لزوم تامین رهبری بر جنبش انقلابی — که در کار سازمانگرانه و آگاهگرانه در بین توده‌های کارگر و دیگر اهالی منجلی میشود و نه الزاما در هرگونه کوشش برای کسب قدرت — " می‌توانند به برافراشتن چه پرچم سرخ تیره پرشوکتی بیانجامد ؟ *

حال باید پرسید " چه کسی لنین را مسخ می‌کند " ، " چه کسی پرچم سفید می‌افرازد " ... ؟ اما به اعتقاد من رفیق و دیگر رفقای هم‌نظر وی ، نه تروتسکیستاند ، نه بیفکر ، نه بلانکیست ، نه لنین را مسخ می‌کنند ، نه پرچم سفید و سرخ تیره بر می‌افرازند ، ... بلکه رفقا — و من نیز — هنوز لنین را به‌تکمیل نخوانده و نیاموخته‌ایم . و رفیقی که مینویسد لنین هرگز (تاکید از خود رفیق است) دولت موقت انقلابی را با دیکتاتوری یکسان نگرفت تنها این را اثبات می‌کند که هنوز " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان " را نخوانده است و نه هیچ چیز بیشتری غیر از این . باشد که در دوره‌ای که در آنیم بیشتر لنین را بخوانیم " و بیاموزیم .

علی

مهر ۱۳۶۶

* نمایش خیره‌کننده همه پرچمها را هم میتوان در این گفته رفیق درباره دولت موقت انقلابی منعکس دید . " پرولتاریا از دولت موقت آزادی کامل ، سرکوب ضد انقلاب و مطالبات فوری خود را طلب خواهد کرد . " دولت موقت ، فقط دولتی نیست که پرولتاریا خواسته‌های معینی را از آن طلب کند (وزیر طلب خط تاکید بکشد) بلکه ، چنانکه تاریخ ح.ک.ا.ش. میگوید دولتی است که

" ... باید برنامه حداقل حزب کارگری سوسیال دموکراسی را اجرا کند یعنی جمهوری

www.iran-archive.com

دمکراتیک را اعلام دارد هشت ساعت کار در روز را برقرار سازد ، اراضی زمینداران را مصادره کند ، بتمام معنی روسیه‌ئی نوین سرنوشت بدهد یا انقلاب را به جلو ببرد " ۲۲

پیرامون این مفهوم دمکراتیک تمهای آنان را نیز از این جهت مشخص کرده‌ام ۰ (مراجعه کنید به شماره ۱۸ در متن) ۰ آیا روشن نیست ؟

فهرست مآخذ

۱ــ بولتن اسکرا ، شماره ۳ ، صفحه ۳۹

۲ــ منتخب یک‌جلدی آثار لنین ، صفحه ۲۴۵

۳ــ چند مقاله از لنین ، مقاله " دیکتاتوری دمکراتیک ۰۰۰ " ، صفحه ۳۴

۴ــ چند مقاله از لنین ، مقاله " درباره تاکتیکها " ، صفحه ۱۳۲

۵ــ ۶ ، ۷ ، ۸ــ همانجا

۹ــ منتخب یک‌جلدی آثار لنین ، صفحه ۸۰۳

۱۰ــ تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، صفحه ۲۲۵

۱۱ــ همانجا ، صفحه ۲۳۷

۱۲ــ به نقل از بولتن اسکرا ، شماره ۱ ، صفحه ۵

۱۳ ــ منتخب یک‌جلدی آثار لنین ، صفحه ۶۵۷

۱۴ــ تاریخ ح ۰ ک ۰ ا ۰ ش ۰ ، صفحه ۲۴۰

۱۵ــ به نقل از بولتن اسکرا ، شماره ۳ ، صفحه ۱۲

۱۶ــ دیباچه‌ای بر آثار جاویدان ، صفحه ۳۷

۱۷ــ همانجا ، صفحه ۴۲

۱۸ ــ همانجا ، صفحه ۴۳

۱۹ ــ ترون شین ــ چگونه حزب ما مارکسیسم لنینیسم را در شرایط نوین بکار بست ، صفحه ۴۵ صفحه ۴۵

۲۰ــ به نقل از بولتن اسکرا ، شماره ۳ ، صفحه ۱۲

۲۱ ــ بولتن اسکرا شماره ۳ ، صفحه ۷

۲۲ــ تاریخ ح ۰ ک ۰ ا ۰ ش ۰ صفحه ۱۰۳

www.iran-archive.com

دو تلگرام در مورد امر وحدت جنبش کمونیستی ایران

درباره ضرورت وحدت :

میزان موفقیت مبارزه پرولتاریا و پیشآهنگ آن هم در راه خواستهای دموکراتیک عمومی و هم در راه منافع آنی طبقه کارگر با میزان تشکل و اتحاد آنان بستگی مستقیم دارد. لنین بارها اهمیت وحدت پیکارجویانه طبقه کارگر را متذکر شده و تاکید کرده است : "کارگران پراکنده هیچ اند و کارگران متحد همه چیز". ضرورت وحدت طبقه کارگر از اشتراک منافع و مقاصد طبقاتی و نقش این طبقه در مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی ناشی میگردد. علاوه براینها در شرایط کنونی جامعه ما که استبداد سیاه قرون وسطایی برجامعه حکمفرماست و رژیم درندهای آزادیخواهی و عدالتخواهانه را با سرنیزه و شکنجه و اعدام پاسخ میدهد، مبارزه برای تامین وحدت رزمنده طبقه کارگر که نقش اصلی و تعیین کننده را در بین مجموعه خلق دارد، ضرورتی مبرم دریافته است.

در شرایط کنونی جامعه ما بویژه ضروری است تاکید شود که رابطه پیشاهنگ با کارگران و توده های زحمتکش و رابطه بین مجموعه گردانهای جنبش کمونیستی میهنمان بسیار اسفبار و دردناک است. از یکسو عملکرد تاریخی و مشخص هریک از جریانهای مارکسیستی ـ لنینیستی در قبل و بعد انقلاب آشکار شدن تناقضات و اشتباهات جدی برنامه ای و سیاسی و خط مشی آنها، تاثیرات مخربی برجنبش گذاشته و باعث شده که هیچکدام از آنها نتوانند مرکز جاذبه کارگران و زحمتکشان شده و آنها را در مبارزه متشکل و هدایت نماید. و از سوی دیگر تشتت، چند دستگی جنبش کمونیستی به نوبه خود مانع بکارگیری مجموعه امکانات جنبش کمونیستی برای بسیج کارگران و متشکل نمودن آنها در مبارزه ضد امپریالیستی دموکراتیک خلقی و ضد تئوکراتیک میهنمان شده است. خروج از این وضع اسفبار از وظایف مبرم کمونیستهاست. ظاهرا در مورد این ضرورت هیچیک از جریانهای جنبش کمونیستی میهنمان (سازمان ـ حزب توده ایران ـ راه کارگر ـ جریان فدائی، سازمان آزادی کار، منفصلین از حزب توده ایران، جناحی از اقلیت) شک و تردید ندارند و جملگی برمبرم بودن آن تاکید می کنند. هر چند تاکید کلی بر ضرورت وحدت رزمنده پرولتاریا گامی به پیش است، اما اگر این تاکیدات با تدابیر عملی و راههای اصولی همراه نباشد، علیرغم عامه پسند بودن شعار، میتواند بی ثمر خواهد بود. صریحتر بگوییم دیگر زمان آن سپری شده که فقط به شعارهای کلی نظیر "پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر" و یا "پیش بسوی وحدت پیشآهنگ در حزب واحد طبقه کارگر" بسنده کرد. اکنون زمان آن رسیده است که مبانی و راههای وصول به این وحدت بطور مشخص مذکر گردد و گامهای عملی در این راستا برداشته شود. حرکت در راستای تامین وحدت جنبش کمونیستی را گرچه عوامل نامساعدی همانند فرقه گرائی و سکتاریسم راست و "چپ" کند می کند اما در کنار آن عواملی نیز هستند که استفاده صحیح از آنها، می تواند در چیره شدن بر عوامل نامساعد فوق مثمر ثمر باشد. بعبارت دیگر گرچه مشخصه اصلی جنبش کمونیستی میهنمان در این مقطع تاریخی، تشتت و چند دستگی آن است، لیکن در کنار این چند دستگی و تجزیه و مدافعه، روند دیگری نیز در عمق جاری است و آن، روند وحدت، روند نزدیکی در جنبش کمونیستی است، غیر دیالکتیکی خواهد بود. هرگاه فقط جنبه تفرقه در جنبش کمونیستی را ببینیم ولی آن مجموعه تحولاتی را که بخصوص در چند سال اخیر در جهت مثبت رخ داده است، نبینیم، درست با توجه به همین وضعیت، ضروری است که بدور از هرگونه فرقه گرائی و برخورد دگماتیستی با امر وحدت، در راه تحقق شرایط آن مبارزه شود.

مساله تامین وحدت، تعیین محیارها و مبانی وحدت، یکی از بحثهای محوری در سازمان بوده و هست در همین رابطه هم در گذشته و هم در حال حاضر نقطه نظرات متفاوتی وجود داشته و بویژه در این دوره از مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی این اختلافات بنحو عریانتری ظاهر شده و معلوم گشته است که در این عرصه نیز مانند سایر عرصه ها دو درک متفاوت وجود دارد یکی درکی است که عمدتا بر بینش

گذشته تکیه دارد که در مقالات "درباره وحدت جنبش کمونیستی ایران" و "اپورتونیسم یا انحراف براست" و "وحدت اصولی یا وحدت صوری" منعکس شده است و دیگری در کی است که به بینش نود رسازمان تعلق دارد که تلاش دارد در این عرصه نیز با برخورد خلاق به گذشته و با نقد شجاعانه گذشته و با برخورد با نقطه نظرات انحرافی در گذشته، راه آینده جنبش کمونیستی را بگشاید زیرا معتقد است بدون برخورد با نظرات انحرافی گذشته در مورد معیارها و مبانی وحدت نمیتوان بطور اصولی و سازنده مبارزه راه وحدت بود. لذا ضروری است که مروری دوباره بر اسناد آن دوره صورت گیرد، تا انحرافات مدافعان بیش از پیش آشکار گردد.

نگاهی گذرا به تاریخچه مباحثات وحدت:

درباره چگونگی انجام امر وحدت، مبانی و راههای وصول به آن، در سازمان ما، از اوایل پیدایش آن پیوسته بحث بوده است. در اینجا فقط به مباحثاتی اشاره میشود که قبل و بعد از انشعاب اقلیت از سازمان تا به امروز با مضامین و اشکال متفاوت در سازمان جریان داشته است.

قبل از اینکه اقلیت از سازمان ما انشعاب نماید، دو گرایش در رابطه با وحدت درون سازمانی و همچنین در رابطه با ماهیت حاکمیت و سیاست مسلط رقبا، آن بوجود آمد و آنرا دچار بحران جدی نمود. جناح اقلیت سازمان که اپورتونیسم راست را خطر عمده جنبش کمونیستی می دانست راه برون رفت از بحران را اساساً تدوین برنامه میدانست. و معتقد بود که: "اولین گام مهم ... در جهت وحدت جنبش کمونیستی ایران کوشش برای ارائه راه عملی جهت مبارزه سازمان یافته در سطح نیروهای کمونیستی بر سر مبرم ترین مسایل مبارزه طبقاتی و تاریخی کارگران در ایران است" (کار اقلیت ـ خرداد ماه ۵۹ ـ شماره ۶۲ ـ نگرش دوم، که نگرش اکثریت سازمان نیز بود: معتقد بود که: اساس وحدت کمونیستها ایدئولوژیک است. یعنی برمبنای پذیرش مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری شکل میگیرد "(مقاله مرزبندی در جنبش کمونیستی کار ۹۷) این دیدگاه بحران سازمان را نه در نداشتن برنامه و اساساً بلکه ناشی از "بروز تناقضات ایدئولوژیک و شکسته شدن مرزبندیهای قبلی ... و عدم وجود حدود صریحاً مشخص ایدئولوژیک" (۱) میدانست به همین جهت مدافعان این دیدگاه در مبارزه ایدئولوژیک با اقلیت با صراحت تمام اهمیت برنامه و اساسنامه را بعنوان یکی از اساسی ترین معیارهای وحدت نفی کرده و با اشاره به تاریخچه مباحثات درون سازمانی، نوشتند، "مادعوت از نیروهای کمونیست را برای وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک را وحدتی بی اساس و شکننده می دیدیم" (۲)

مقاله در ادامه همان مطالب را هم صریحتر و روشنتر برنامه کمونیستها را تا حد برنامه همگانی پایین آورده و آنرا از ایدئولوژی کمونیستها کاملاً جدا میکند. و در پاسخ به اقلیت مینویسد: "ما وحدت بر اساس برنامه و تاکتیک را وحدتی همگانی میدیدیم که میتواند طیف اجتماعی وسیعتری را بپوشاند. ما میدانستیم که مبانی وحدت در حزب طبقه کارگر را وحدت در جبهه خلق از اساس با هم متفاوت است" (۳)

در اینجاست که اساس انحراف فکری ما در مورد اهمیت برنامه آشکار میشود. صراحتاً گفته میشود که وحدت بر اساس برنامه و تاکتیک" و "وحدت همگانی" "است که "میتواند طیف اجتماعی وسیعتری را بپوشاند" مفهوم واقعی حکم فوق جدا نمودن برنامه از ایدئولوژی است. این بینش براین باور نیست که برنامه هر نیروی سیاسی، الزاماً از بینش آن نیرو، از جهان بینی آن نیرو، نشأت میگیرد و بر آن متکی است.

اگر دیدگاه اقلیت با عمده کردن مسائل مبرم به نقش ایدئولوژی در تنظیم برنامه کم اهمیت میداد دیدگاه دیگر با مطلق نمودن ایدئولوژی، با جدا فرض نمودن برنامه از ایدئولوژی، عملاً ایدئولوژی را از زندگی سیاسی و تشکیلاتی سازمان حذف مینمود و به یک مشی کاملاً بیروح و بیجان تبدیل مینمود. ـ مدافعین این دیدگاه در پاسخ به اقلیت که میگفتند راه حل بحران سازمان، پاسخ به مسائل عملی جنبش و تدوین برنامه است، راه حل بحران سازمان را در وحدت نظر حول مبانی نظری بطور کلی میدانستند، و مدعی بودند که "آنانکه به آموزشهای مارکسیسم ـ لنینیسم و اصول انترناسیونالیسم پرولتری وفادار میمانند، قطعاً قادرند که اختلاف نظر میان خود را از میان بردارند" (۴). این دیدگاه ـ

کاری نداشت که وحدت نظر روی مبانی ایدئولوژیک چگونه تحقق خواهد یافت و سنگ محک آن چیست و به همین خاطر جریاناتی را که بر وجود مرزبندی در جنبش کمونیستی ایران تاکید داشتند "یاوه" گو نامیده و تصریح نمود که : "صحبت کردن از جنبش کمونیستی ایران" در عین حال اشاره کردن به مرزبندی های درون آن تا چه حد بی پایه و "یاوه" است" (۵) نتیجه این شد که سازمان ما باکم بها دادن به نقش اساسنامه و برنامه و نیز به پراتیک انقلابی و مدافعین دیدگاه اقلیت باکم بها دادن به نقش ایدئولوژی در تامین امر وحدت، راه خطا پیمودند. امروز وقتی با دیدی انتقادی به گذشته نگاه میکنیم بروشنی این حقیقت را درمییابیم که نتنها هیچکدام از ما تمام حقیقت را بیان نمی کردیم بلکه برعکس هرکدام از ما، (البته به نسبتهای متفاوت) درکنار اشکالات عدیده، گوشه هایی از حقیقت را بیان میکردیم حقیقت از تلفیق درست و علمی انقلابی این حقایق و پالایش اشکالات طرفین بحث می توانست بدست بدست آید. (در مورد رابطه برنامه با ایدئولوژی و تئوری انقلابی و پراتیک انقلابی در بخشهای بعدی پرداخته شده است.)

همانطور که انتظار میرفت، زندگی خیلی زود نادرستی هردو نظر را آشکار ساخت. باز هم بحران سیاسی ایدئولوژیک، تشکیلاتی دامن هردو جریان را گرفت. تعدادی از رهبران انشعاب اقلیت، بدلیل اختلافات ایدئولوژیکشان از اقلیت کناره گرفتند و در سازمان ما نیز جریان ۱۶ آذر شکل گرفت و بالاخره در این مورد نیز کار به انشعاب و جدایی کشیده شد. سازمان ما اینبار نیز بجای بررسی علل واقعی انشعاب، انشعاب را امری قانونمند دانست و آنرا تئوریزه نمود. نتیجه تکامل سازمان اعلام کردو در مقاله "در راه وحدت" چنین نوشت: "رشد بعدی سازمان و فراروئی آن به یکی از گردانهای مدافع انقلاب و جمهوری اسلامی زیست آنان در سازمان باقی نگذاشت و بقایای آنها امروز متاسفانه خواسته و ناخواسته، عملا بطور کامل در ردیف دشمنان انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران قرار داشتند..."

پیشرفت این مبارزه و تعمیق و تثبیت آن... به شگل گیری فراکسیون توطئه گر کشتگر ـ هلیل رودی و به انفراد و طرد نظرات آنها منجر گردید" (۶)

در مبارزه ایدئولوژیک باجریان ۱۶ آذر بود که منظور واقعی از تکامل سازمان اعلام گشت تا این مقطع منظور از تکامل سازمان بطور کلی پذیرش م.ل. و انترناسیونالیسم پرولتری بود ولی در مقطع مورد بحث، در مقاله "در راه وحدت" یکباره اعلام شد که : "در آخرین تحلیل مضمون اساسی این مبارزه (مبارزه ایدئولوژیک) در تمام دوران مورد بحث در وجه عام مبارزه ای بوده است در جهت نزدیکی به مواضع حزب توده ایران" (۷) به این ترتیب روشن گشت که منظور از تکامل سازمان پذیرش درکی است که از سوی حزب توده ایران از مارکسیسم ـ لنینیسم ارایه می گشت و مبارزه ایدئولوژیک در وجه عام مبارزه ای بوده است در جهت نزدیکی به مواضع حزب توده ایران. در حقیقت با اعلام این مطلب مواضع حزب توده ایران بمثابه ایدئولوژی فرض شد که نزدیکی به آن مضمون اساسی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی را تشکیل میداد. در مقاله آنسوی چهره انشعاب خیلی صریحتر و روشنتر حزب توده ایران را بجای ایدئولوژی نشاندیم و تکامل سیاسی ایدئولوژیک سازمان را منوط به پذیرش حزب توده ایران کردیم. : "وحدت سازمان ما با حزب توده ایران، ... برگه زرینی از پرونده تکامل ماست... هرگونه سنگ انداختن و توطئه گری در راه این وحدت تاریخی، تلاش برای متوقف ساختن و منحرف کردن روند تکامل ما و بنابراین توطئه علیه موجودیت طبقاتی سازمان پرافتخارماست." (۱۰) در تداوم این فکر بود که به نفی سازمان رسیدیم و نیروهایی را که از حزب توده ایران بدلیل عدم صلاحیت رهبریشان از حزب جدا می شدند و به فعالیت مستقل میپرداختند، محکوم کرده و آنها را یاران ناپیگیر طبقه کارگر نامیدیم "تجربه ۱۲ ساله ما، حتی مجموعه تجارب تلخ و شیرین همین حد از تشتت فکری و سازمانی که در سه ساله اخیر

---

* شکی نیست که انشعاب این گروهها از سازمان به زیان جنبش کمونیستی میهنمان بود. همچنین دهها آنها علیرغم برخی حقایق دارای خطاهای جدی سیاسی و ایدئولوژیک بودند و مبارزه سازنده و اصولی با این خطاها، دگماتیسم، سکتاریسم و اپورتونیسم امری ضروری و مبرم بود.

سازمان وجود داشت، بطورقطع مارامطمئن می سازد که کسانیکه بعد ازشکست ۳۲ ازحزب خود نومید نشدند ، راه آنراترک نکردند ... صدیق ترین وفداکارترین یاران خستگی ناپذیر طبقه کارگرند " (مقاله درراه وحدت) . مقاله ازاین هم فراتررفته حمله رامتوجه بنیانگذاران سازمان می کند وتلاش کسانیراکه میخواستند باایجاد سازمانهای مارکسیستی ـ لنینیستی درراه اهداف طبقه کارگروزحمتکشان فعالیت انقلابی راتداوم بخشند ، "اولین ، بزرگترین و خطرناکترین ، اشتباه ضعف وانحراف از راه طبقه کارگرقلمداد میکند . "انقلابی واقعی وخدمتگذارراستین توده ، نه درحرف که درعمل کسی استکه همه فکرش این باشدکه درروزهای سخت دست یاران خود رارهانکند ... انقلابی ناپیگیر ... کسانی هستندکه فکرمیکنند اگرحزبشان راترک نکنند ، ازنوشروع نکنند ، کارازپیش نخواهد رفت واین همان اولین ، بزرگترین ، خطرناکترین اشتباه ، ضعف وانحراف ازراه طبقه کارگراست" (مقاله درراه وحدت تاکید ازنگارنده) البته ضروری است تاکید شود توصیفی که مقاله ازصفت انقلابی واقعی ارایه میدهد میتواند دردنیای مجردات مضمونی کاملا درست باشد . ازاینرومیتوان کسانیراکه صرفابدلیل شکست ، ازحزب خود جدا میشوند وحزب خود رادرمیدان پیکارهای طبقاتی تنهامیگذارند ، انقلابیون ناپیگیر نامید ، بنابراین بحث برسرتوصیف تجریدی صفت انقلابیون واقعی نیست، بلکه بحث برسرمخاطب مقاله ونیزشرایط مشخص ونیروهای مشخص است که درمقاله راجع به آنها صحبت شده است . وقتی مخاطب مقاله وشرایط مشخصی که مقاله به آن پرداخته روشن میگردد ، مساله اساساتفاوت میکند و وقتی معلوم میشودکه روی سخن بابیژن ها و ضیاء ظریفی ها و ... استواینها هستند آن "بهترین" ـ هایی که بخاطرایجاد سازمان مارکسیستی ـ لنینیستی برای پاسخ به نیازهای جنبش "اولین ، بزرگترین ، و خطرناکترین اشتباه ، ضعف وانحراف ازراه طبقه کارگر" رامرتکب شده اند ، انحراف اساسی مقاله آشکارمیگردد . درمقاله درباره این موضوع چنین آمده است:

" بیژن دراظهارنظرپیرامون وضعیتی که حزب طبقه کارگردرآن سالهابدان دچارآمده بود ، کارافرادی راکه به "فعالیت مستقل ازرهبری" وبرای "مبارزه بارهبری" دست زده وراه حزب راترک میکردند ، محکوم نمیکند . بیژن روی "بی ایمانی به صلاحیت سیاسی رهبری " انگشت میگذارد ومی گویدکه این بی ایمانی ناشی از "عدم وظایف انقلابی ازطرف رهبری " حزب بوده است . مانمی توانیم امروزبااین داوری واین رهنمودموافقت داشته باشیم . زیرا "آگاهترین ومومن ترین نیروهای حزب درچنین شرایطی کسانی هستندکه ... باورداشته باشندکه مارکسیسم ـ لنینیسم ومحک نیرومند تجربه زمان یقیناسرانجام (۲۵ سال زودتریادیرتر) وحدت فکری وسازمانی وصلاحیت رهبری رابه حزب بازمیگردانند . "

آیااین دگماتیسم ناب نیست، پس چیست؟ ناپیگیرنامیدن انقلابیونی که نخواستند ۲۵ سال خانه نشین شده وصبروانتظاررا پیشه کنند وجان برکف ، تلاش نمودند به جنبش کمونیستی ایران حیاتی دوباره بخشند ، فقط ازعهده ذهن مبتلا به دگماتیسم برمیآیدکه قادرنیست شرایط تحول یابنده رادرک کند وپدیده هارادرحال تغییروحرکت دائمی بررسی کند .

درنتیجه این دگم اندیشی مقاله غرق دراراده گرایی شده وازواقعیت های عینی فرسنگهافاصله میگیرد . وبدون توجه به این واقعیت که حزب توده ایران درسال ۳۶ رسما اعلام نمودکه دیگردرداخل تشکیلاتی ندارد (چیزیکه خود مقاله به آن اذعان نموده است) ودردهه ۴۰ ـ ۵۰ رهبری غیرانقلابی درحزب مسلط بوده است . تلاش نیروهایی راکه میخواستند برپاسیفیسم درجنبش کمونیستی غلبه کنند مورد حمله قرارداده وآن تلاشرا "اولین ، بزرگترین ،وخطرناکترین "انحراف ازراه طبقه کارگرقلمداد میکند . باید توجه داشت که بعدازاصلاحات ارضی شاه ونوسازی بورژوایی جامعه ، جامعه مابه یک برنامه وخط مشی نوین ازجانب حزب طبقه کارگرنیازمند بود وازنیروهای انقلابی ، برخورد فعال وخلاق وانقلابی راطلب میکرد . درچنین شرایطی حزب توده ایران نه ، توانست برنامه ای منطبق باشرایط نوین ارائه دهد ونه ، توانست بلحاظ علمی ، روشنفکران انقلابی ومارکسیست ـ لنینیست هارابسوی خود جلب کرده ودرجهت سازمانگری انقلابی توده هابکارگیرد . مقاله چنان دچارذهنیگرایی استکه فراموش

www.iran-archive.com

می کند بیژن ها و پویان ها و مسعود ها و ... را همین نیاز مبرم جنبش بود که بوجود آورد وتشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به اراده افراد بستگی نداشت و ناشی از یک ضرورت حتمی بود نه حادثه . درست به همین دلیل نیز هست که علیرغم انحرافات اساسی اش باید ارماند و سازمان امروزین ما تکامل پیدا کرد .

مقاله بدون توجه به شرایط مشخص دوره مورد بحث بدون توجه به وضعیت حزب توده ایران در دوره مذبور، عملا از طبقه کارگر و نیروهای پیشرو آن می طلبد که دست روی دست بگذارند و منتظر شوند تا بعد از ۲۵ سال حزب توده ایران، دوباره "وحدت فکری و سازمانی" و "علنیت" رهبری "پیدا نموده و سکان امور را بدست گیرد . مقاله این رهنمود را در حالی ارایه میدهد که خود میپذیرد که سازمان بزرگترین نیروی چپ بود . تاکید بر رهنمود فوق (صبر برای مدت ۲۵ سال) و تایید اینکه سازمان بزرگترین نیروی چپ بود، عملا معنائی جز این ندارد که جنبش نیازی به این بزرگترین نیروها نداشت . زیرا از نظر مقاله راه درست آن بود که ۲۵ سال صبر میشد تا با وقوع انقلاب و فراهم آمدن شرایط مناسب، رهبران حزب به داخل برمیگشتند و طبقه کارگر مجددا از نعمت حزب طبقه کارگر بهره مند میساختند .

اشتباه وحدت با حزب توده ایران و همچنین خط مشی دفاع از حاکمیت قرون وسطایی چنان ما را بخود مشغول کرده بود که در نتیجه آن، بجای بررسی مسئولانه و باسعه صدر کمونیستی و بدور از هر گونه کینه سیاسی، علت کنده شدن بخشی از نیروهای جنبش کمونیستی میهنمان، از سازمان و تلاش آن نیروها را دلیل صحت مشی و حقانیت خط مشی خود دانسته و صراحتا نوشتیم، "... چنین بود که گروه اشرف و اقلیت و جناح موسوم به چپ اکثریت و پیش از آنها محفل گرایان روشنفکری که مدعی "راه کارگر" بودند ... دمی پس از اعلام موجودیت جوانمرگ شدند"، "آنها نتنها از سوی اعضا و هواداران سازمان طرد شدند، بلکه در جنبش خلق نیز بصورت جزامی و داغ لعنت خورده ، تنها ماندند و سرانجام در بیراهه های باکجا آباد خویش از پای در آمدند" (۹)

با همین منطق بود که سازمان نتوانست بدور از پیشداوری، حرفهای دیگران را بشنود و با آنها برخورد سازنده و اصولی داشته باشد . از اینرو وقتی از سوی جریان ۱۶ آذر انتقاداتی علیه پذیرش تئوری راه رشد غیرسرمایه داری در شرایط مشخص جامعه ایران مطرح شد، بجای تعمق در آن انتقادات آنها را بمقابله با تئوریهای مورد قبول جنبش کمونیستی متهم کرد بدون اعلام نمودیم که آنها،

"در تئوری راه رشد غیرسرمایه داری که یک تئوری انقلابی حاصلخیز(؟!) و شکننده بن بست بسیاری از کشورهای عقب نگهداشته شده است، ایراد میبینند، آن را تحریف میکنند و تئوریهای خود را بجای تئوریهای مورد قبول جنبش اصیل کمونیستی جهانی قرار میدهند ." (۱۱)

و در مقابل در دفاع از حزب توده ایران چنان از خود بیخود شدیم که برای اثبات حقانیت آن سازمان را تا سطح یک جریان دموکرات انقلابی پایین آوردیم:

"بزرگترین فضیلت سازمان این است که از موضع دموکراسی انقلابی به موضع پرولتاریای انقلابی فراروئیده، در این دوره را در راه رسیدن به مارکسیسم و مائوئیسم را در راه رسیدن به لنینیسم زیرپا گذاشته، از کنار ریاکاری گذشته و اینکه برای کشش کردن باتلاق بازگشته است" (مقاله آنسوی چهره انشعاب)

بدین ترتیب تلاش مستقل سازمان برای دست یابی به برنامه و اساسنامه انقلابی عملا توطئه قلمداد شد . و در پاسخ به جریان ۱۶ آذر که وحدت با حزب توده ایران را به دستیابی سازمان به برنامه و اساسنامه و نقد برنامه حزب توده ایران مشروط میکرد چنین نوشته شد :

" رهبری انقلاب چنین وانمود میکرد که وحدت با حزب توده ایران روندی است که گویا تازه باید با مبارزه ایدئولوژیک بر محور اصول برنامه ای آغاز شود : در بطن این پیشنهاد توطئه ای زیرکانه ای علیه وحدت تدارک شده بود . توطئه گران انکار میکردند که نزدیکی ما به حزب توده ایران همان نزدیکی به برنامه حزب است ."

جالب توجه اینکه بینشی که در مبارزه ایدئولوژیک با اقلیت به اهمیت برنامه بی توجه بود

و از بحث حول آن طفره می‌رفت و وحدت بر اساس آنرا شکننده میدانست اینبار در مبارزه با جریان ۱۶ آذر با پذیرش برنامه حزب بار دیگر از بحث و فحص درباره برنامه خود داری کرد و شرط نزدیکی به حزب را پذیرش برنامه آن حزب اعلام کرد . با این تفاوت که اگر در مبارزه ایدئولوژیک با اقلیت " وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک " ، " وحدتی بی‌اساس و شکننده " بود ، در مبارزه ایدئولوژیک با جریان ۱۶ آذر اینبار برنامه بود که بجای ایدئولوژی نشست برنامه و " برهان قاطع " وحدت اعلام گردید ، " انتشار طرح برنامه سازمان (که در حقیقت رونوشتی از برنامه حزب توده ایران بود) از بزرگترین دستآوردها و از پر دامنه ترین پیروزی های دوران حیات سازمان " دانسته شد و تعریف جدیدی از برنامه ارائه گردید :

" برنامه هر حزب سیاسی ، دیدگاه جامع یک طبقه اجتماعی است.

بنابر این اصل ، طرح برنامه ، اهداف واحد ، وجوه اشتراک بنیادین و روح یگانه استراتژی و مشی سیاسی حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) را که قطعی‌ترین برهان وحدت ماست ، با همه بررسی و تلاش آن نشان داد (۱۳) " . دقت کنید دیروز وحدت حول برنامه ، وحدتی " بی‌اساس و شکننده " بود ولی امروز برنامه واحد " قطعی ترین برهان " وحدت حزب و سازمان محسوب می‌شود . راستی چرا ؟ دلیل این تغییر مواضع ۱۸۰ درجه ای چیست ؟ پاسخ روشن است ، هدف حزب توده ایران است . هر استدلال و هر روشی که ما را بی درد سر تر به سوی آن جلب کند ، آن استدلال و آن روش عین حقیقت است .

از مسائل مورد اختلاف دیگر ، مساله چگونگی تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بود . گروه ۱۶ آذر گرچه بلحاظ فرصت طلبی سیاسی ، بعد از انشعاب از سازمان ، ده بار آتشین تر از ما برای حاکمیت خمینی سینه چاک میکرد (واز این لحاظ گناهش از همه بزرگتر است زیرا با وقوف بر ماهیت رژیم خمینی ، به تثبیت و تحکیم ارتجاع مشغول بود . اما بدلیل درد تئوری راه رشد غیرسرمایه داری فرجام خوبی برای حاکمیت قائل نبود . ما بجای توجه مسئولانه به این شک و تردید آنها و نیز مطالبی که آنها در مورد ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بیان میداشتند ، از یک سو به پرده برداشتن از تاکتیکهای فرصت طلبانه آنها در مورد حمایت از حاکمیت پرداختیم و از سوی دیگر تاکید آنها بر امر ضرورت وحدت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک را جزو گناهان کبیره آنها قلمداد نموده و صراحتا نوشتیم "انشعابگران نمی خواهند در انقلاب ایران رهبری آن و تاکتیک و استراتژی خود در این انقلاب را پیوست کنند . اظهار نظر کنند . آنها مایل نیستند جان کلامشان را در موقتی بودن و مصلحتی و تاکتیکی بودن حمایت ادعائی شان از این انقلاب و رهبری آن برملا سازند و صراحتا بگویند که به فرجام انقلاب شکوهمند با این رهبری کمترین خوشبینی ندارند . "و" عدم اعتقاد انشعابگران به آخرو عاقبت انقلاب با رهبری کنونی آن یک پشتوانه به اصطلاح تئوریک دارد . آنها معتقدند که انقلابهای ملی و دموکراتیک عصر ما ، بدون رهبری مستقیم کمونیستها و رهنمائی ندارد و انقلاب ایران هم از این قاعده مستثنی نیست" (۱۴) نویسنده مقاله آنسوی چهره انشعاب آنقدر برآشفته است که پایان مقاله اش را به افشاگری سیاسی علیه جریان ۱۶ آذر اختصاص داده و مینویسد

"نظریه پردازان انشعاب با کنار گذاشتن جنبه دموکراتیک انقلاب ایران ، یکبار دیگر عاوی خویش را درباره تعهد "حمایت قاطع از خط امام خمینی بصورت سوال درمی‌آورند "جدا از وظایف عمده دموکراتیک ، دفاع قاطع از خط امام خمینی چه معنائی میدهد ؟ زیرا این کاسه چه نیم کاسه ای است" ؟ (۱۵) (تاکید از نگارنده)

امروز وقتی از فراز تاریخ به گذشته نه چندان دور نظر میافکنیم بروشنی در مییابیم که پذیرش مواضع حزب توده ایران و اتخاذ خط مشی اپورتونیستی در قبال رژیم جمهوری اسلامی تا چه حد سدّ راه روند بالنده ای شد که در سازمان از ابتدای بنیانگذاریش وجود داشت و این روند بالنده بخصوص بعد

ازانقلاب بهمن سرعتی بالنده به خود گرفته بود. بویژه جادارد تاکید گردد که سازمان مابنابه دلایل گوناگون وبویژه وفاداریه به آرمان کارگران وزحمتکشان ونیزبدلیل مجموعه پتانسیل انقلابی اش پیوسته جستجوگربود وتمام تلاشش این بود که با انتقاد وانتقاد ازخود لنینی، کمبودها رابرطرف کرده وانحرافات رازدوده وراه آینده راهموارسازد. نتیجه این پویندگی ردمشی چریکی درسال ۵۸ بگسترده فعالیت انقلابی درون زحمتکشان وبویژه کارگران بود. این روند میرفت که باتجهیزه هرچه بیشتربه مارکسیسم لنینیسم وانترناسیونالیسم پرولتری سازمان رادرراستای تکامل دیالکتیکی اش گامها" جلوببرد که متاسفانه طی سالهای ۶۰ و ۶۱ به عنوان روندعمده درسازمان متوقف گردید ودرنهایت منجربه این شد که:

۱ــ باجدانمودن ایدئولوژی ازبرنامه وپراتیک انقلابی مارکسیزم ــ لنینیزم ازمضمون انقلابی خود تهی گشته وبه آیین جامد تبدیل گشت.

۲ ــ بادرک مکانیکی ازمارکسیزم ــ لنینیزم وانترناسیونالیسزم پرولتری وخط مشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی تلاش برای انطباق خلاق آن باشرایط مشخص جامعه عملا کنارگذاشته شد.

۳ــ باپذیرش کورکورانه وخط مشی وبرنامه حزب توده ایران، تلاش مستقل برای دستیابی به برنامه واساسنامه انقلابی ازسوی سازمان منتفی گشت.

۴ــ بامشروط نمودن تکامل سازمان به نزدیکی باحزب توده ایران، دچارگماتیسم وسکتاریسم راست گردید واین امربنوبه خود ازتاثیرگذاری سازمان برحزب توده ایران ودیگرجریانات جلوگیری کرد.

۵ــ بانفی مکانیکی گذشته سازمان وتنزل آن تاسطح دموکراتهای انقلابی، عملا برتلاشربدیان گذاران سازمان برزمینه بکارگیری خلاق م ــ ل درجامعه قلم بطلان کشیده شدواین امربنوبه خود سبب گشتکه سازمان بجای دستیابی به خط مشی اصولی وانقلابی به اپورتونیسم راست درغلطید.

۶ ــ بادرک کج ومعوج ازخط مشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی وباانطباق مکانیکی برشرایط مشخص جامعه مان، ویژگیهای ملی جامعه، بالکل نادیده انگاشته شد وجمعبندیهایی که بعد از کنفرانس ۶۹، احزاب برادر درکنفرانس برلین وهاوانا و... درمورد وضعیت جنبش انقلابی درجهان نقش طبقات واقشارمختلف اجتماعی وبویژه پرولتاریادراین جنبشها، نقش مذهب و... بعمل آمده بود درتعیین استراتژی وتاکتیک سازمان ودرتنظیم برنامه سازمان مورد استفاده قرارنگرفت.

دربلندوم فروردین ماه ۶۵ هرچندناپیگیر امابهرحال این بینش مورد نقد قرارگرفت وبرنادرستی آن تاکید شد. درسند ارزیابی ازخط مشی گذشته سازمان، ضمن پذیرش مبارزه درراه وحدت با حزب توده ایران، چنین آمده است: "هیئت سیاسی به مضامین مصوبات پلنومهای اسفندماه ۶۰ ومرداد ۶۰ پایبند نماند وبه اهمیت ونقش برنامه واساسنامه درامروحدتبهای لازم رانداد."

کمیته مرکزی سازمان تحت تاثیراین درک ازوحدت، "بدون برخورد انتقادی لازم بابرنامه و مشی حزب توده ایران به منطبق کردن برنامه ومشی سازمان پرداخت."

روند فوق ازعرصه برنامه ومشی سیاسی نیزفراترفت وبه آنجامنجرشدکه اصل حقوق برابرمیان دوسازمان برادر نفی گردید "(۱۶) درپی انتقاد فوق نتیجه گیری شدکه: "سیاستوراه درست آن بودکه برای وحدت سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) وحزب توده ایران ودیگر سازمانهای م ــ ل درحزب واحد طبقه کارگرایران براساس م ــ ل وانترناسیونالیزم پرولتری وبرنامه واساسنامه واحد وبارعایت اصل برابر حقوقی میان آنان مبارزه میشد" (۱۷)

متاسفانه این نقدنیزدرعمل بکارگرفته نشد ومحربه صدورقطعنامه ای گشتکه علیرغم نکات مثبتش بازبعلت حفظ جوهر تفکرگذشته نمی تواند بطورعلمی وانقلابی راهگشای تحقق امروحدت درجنبش کمونیستی باشد. درست به همین علت است که بحث حول قطعنامه وحدت درمیان یکی از

محورهای مهم مبارزه درون سازمانی است. بویژه لازم به تاکید است که بینش گذشته در مورد چگونگی معیارها و مبانی وحدت امروز نیز در سازمان ما وجود دارد و از موانع جدی نزدیکی جریانات جنبش کمونیستی به یکدیگر نیز بشمار میرود و از اینرو برخورد با این نظرات انحرافی بجای تامین شرایط وحدت جنبش کمونیستی ایران لازم و ضروری است.

مدافعین تفکر کهنه و امر وحدت جنبش کمونیستی ایران

بنظر میرسد که گذشت زمان و مکث و خورد ن خط مشی گذشته سازمان در تمامی عرصه ها و از جمله چگونگی درک ما از معیارها و مبانی وحدت و اشکال تحقق آن، دیگر شکی برای کسی باقی نخواهد گذاشت که آن درک از چگونگی تامین امر وحدت را انحرافی و نادرست بوده اند. اما متاسفانه فاکتهای زنده تاریخی نیز هیچگونه کمکی به شکستن دگماتیسم برخی رفقا نکرده است. زیرا همچون گذشته می اندیشند و حتی با نقدی هم که پلنوم از چگونگی امر وحدت انجام داده است موافق نیستند و مدافعین بینش نورا مانند گذشته به اتهامات رنگارنگ متهم میسازند. در همین رابطه تاکنون نوشته هایی تحت عنوانهای "مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران"، "اپورتونیسم راست یا انحراف براست" در بولتن شماره یک و مقاله ای تحت عنوان "وحدت اصولی یا وحدت صوری" در بولتن شماره ۳ درج گردیده است. محتوی هر سه مقاله در اثبات بینشی است که در مقالات "در راه وحدت" و "مبارزه در جنبش کمونیستی" و "آنسوی چهره انشعاب" مشروحا بیان شده بود. در این نوشته سعی میشود با بررسی دیدگاههای ارایه شده در این مقالات نشان داده شود که نویسندگان این مقالات در موارد زیر دارای اشکالات اساسی هستند:

۱ ــ رابطه برنامه و اساسنامه با ایدئولوژی و رابطه تئوری انقلابی با پراتیک انقلابی

۲ ــ اپورتونیسم، دگماتیسم و اشکال بروز آن

۳ ــ انترناسیونالیسم در درک و انترناسیونالیزم در گفتار

۴ ــ چگونگی سطح تکاملی جنبش کمونیستی ایران و عدم درک شرایط جدیدی که در جنبش کمونیستی ایران پدید آمده است.

۱ــ رابطه برنامه و اساسنامه با ایدئولوژی و رابطه تئوری انقلابی با پراتیک انقلابی

در گذشته نه چندان دور در مبارزه با انشعابیون اقلیت گفتیم و نوشتیم، وحدت بر اساس برنامه و اساسنامه "وحدتی شکننده" است و تنها مبنای وحدت ما همان م ل و انترناسیونالیزم پرولتری است و در بحث با پیروان ۱۶ آذر با تجدید نظر در این موضع و تغییر ۱۸۰ درجه ای آن، نوشتیم "طرح برنامه"، "قطعی ترین برهان وحدت ماست". با این همه امروز نیز مدافعان بینش گذشته بدون درس آموزی از گذشته، تبلیغ میکنند و مینویسند: "وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک وحدتی بی اساس و شکننده است که با تغییر موقعیت و تحول اوضاع قطعا دوام نمی کند" برای تشکیل جبهه "متحد خلق" و حتی "اتحاد چپ" می توان بر اساس برنامه و تاکتیک حرکت کرد. اما آنچه مبنای وحدت برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر است، همانا ایدئولوژی است" (۱۸) اینکه میتوان برای "اتحاد چپ" و یا تشکیل جبهه متحد خلق "بر اساس برنامه حرکت کرد، امر بدیهی است. اما نتیجه گیری از آن بسود نفی ضرورت برنامه واحد، برای تشکیل حزب طبقه کارگر امری است عجیب و در ضمن گامی است بسود قهقرا. طبقا ادعای رفقا وحدت بر اساس برنامه، "وحدتی است بی اساس و شکننده" و مبنای وحدت برای تشکیل حزب طبقه کارگر "همانا ایدئولوژی است". "بر اساس این درک، روشن است که برنامه هیچ ارتباطی با ایدئولوژی ندارد و این دو تا کاملا از هم جدا و متمایز هستند. برای اینکه روشن گردد این مدعا برخورد با برنامه و امر وحدت تا چه اندازه غیر مارکسیستی است باید در درجه اول این مسئله اثبات شود که برنامه خود ناشی از ایدئولوژی است و ماهیت ایدئولوژیک ـ طبقاتی یک جریان را به نمایش میگذارد

www.iran-archive.com

"برنامه حزب"

ـ این سند اساسی تئوریک وسیاسی حزب کمونیست میباشد که اهداف ووظایف دورونزدیک این حزب ، راهها وشیوه های تحقق آنها را تعیین میکند .

ـ برنامه برپایه مارکسیزم ـ لنینیزم وبا درنظرگرفتن رشد وقانونمندیهای تکامل جامعه وبرحسب شرایط تاریخی مشخصی تهیه میشود .

ـ برنامه امررهبری گسترده فعالیت عملی راتوسط حزب ممکن ساخته ودرخدمت وحدت همه اعضای حزب است .

ـ خصلت (کاراکتر) وترکیب برنامه حزب مارکسیستی انقلابی توسط اصول (پرنسیب های) لنینی مشخص میشوند . و . ا . لنین اعتقاد داشت : برنامه حزب باید برروی پایه علمی بنا شود کاملا بر (موضوعات) معین ومشخص تکیه کند . درآن نظرات اساسی ووظایف سیاسی بطوردقیق بیان شود ...

ـ برنامه ـ این اظهاریه (بیانیه) روشن ودقیق درباره این است که حزب برای چه مبارزه میکند و به چه چیزی دست مییابد ! (فرهنگ ساختمان حزب ـ انتشارات سیاسی (پولیت ایزدات) ـ مسکو ۱۹۸۷ به روسی)

بنابراین برنامه حزب طبقه کارگر در درجه اول بیانگر محتوی طبقاتی آن ، هدفها ووظایف آن درقبال جنبش ازیک سو ووظایفی که پیش روی جنبش انقلابی قرار دارد ، ازسوی دیگر است . برنامه حزب طبقه کارگر جزو مسایل اساسی جهانبینی پرولتاریاست . بنیانگذاران مارکسیسم ـ لنینیسم نه تنها برنامه را ازجهانبینی جدا نمی کردند ، بلکه چگونگی تدوین آنرا ملاک وفاداری یا عدم وفاداری احزاب گوناگون پرولتری به آرمان وجهانبینی طبقه کارگر میدانستند . درهمین رابطه است که لنین درکتاب یک گام به پیش دوگام به پس "مینویسد : "ما درمسایل اساسی جهانبینی خود یعنی مسایل برنامه با اپورتونیسم مبارزه کرده ایم واختلاف نظر کامل درهدفها ناگزیر منجربه جدائی قطعی بین لیبرالها ... وسوسیال دموکراتها گردید" (منتخب آثار جلد ۲ ـ ص ۲۹۵) بنابراین روشن است که هر نیروی سیاسی براساس جهانبینی خود ، هدف معینی را دنبال میکند که براساس آن هدف معین برنامه عمل معینی را پی ریزی کرده وبه اجرا میگذارد . بااین درک ازبرنامه چگونه میتوان مدعی شد که وحدت براساس برنامه ، وحدتی "بی اساس وشکننده" است وتنها مبنای وحدت همانا "ایدئولوژی" است ؟

برخلاف تفکر مدافعان بینش گذشته ، برنامه وکاربست آن درپراتیک انقلابی است که نشان می دهد حزب پرولتاریا تا چه اندازه به ایدئولوژی پایبند است وتا چه اندازه تلاش میکند ایدئولوژی را راهنمای عمل خود قرار دهد ؟ برنامه ای که متکی برم . ل وانترناسیونالیزم پرولتری باشد ، در درجه اول بیانگر جهانبینی وآرمان غائی ونهائی حزب طبقه کارگر است . برنامه حزب طراز نوین طبقه کارگر شامل اصولی ازقبیل انقلاب سوسیالیستی ، دیکتاتوری پرولتاریا و انترناسیونالیزم پرولتری ، درهم شکستن ماشین نظامی ـ بوروکراتیک بورژوایی و ... است که به هیچ وجه این اصول مورد قبول "جبهه متحد خلق" ادعای رفقانیست ونمی تواند باشد . بدیهی است که وحدت براساس چنان برنامه ای که متکی برجهانبینی پرولتاریا باشد ومسائل اساسی آنرا انعکاس دهد ومهمتر ازآن ، خود جزو مسائل اساسی جهانبینی باشد ، نه تنها "بی اساس وشکننده" نیست ، بلکه وحدتی است پایدار وقابل تکیه .

باتوجه به این درجه ازاهمیت برنامه است که ما میبینیم مبارزه ایدئولوژیک برسر برنامه واساسنامه دربسیاری ازاحزاب کمونیست درگذشته وحال یکی ازاساسیترین محورهای مبارزه را تشکیل داده ومیدهد باتوجه به اهمیت برنامه است که ازانتشار "مانیفست" بعنوان رخداد بااهمیت وبزرگی در جنبش جهانی کمونیستی یاد میشود . باتوجه به اهمیت برنامه واساسنامه بود که مبارزه بلشویکها با منشویکها درکنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه اساسا برروی این دو محور متمرکز گردید و در نتیجه بلشویزم ومنشویزم پدیدار شد که اتفاقا هردو با استناد به مارکسیسم دو نوع برنامه اساسا متفاوت برای انقلاب روسیه پیشنهاد کردند وبرهمین اساس نیز وفاداری یا عدم وفاداری خود را به مارکسیزم

نشان دادند وآنچه که باعث شد بلشویکها از منشویکها متمایز گردند نه رد آشکار مارکسیسم توسط منشویکها بلکه ناتوانی منشویکها در پیاده کردن وانطباق خلاق مارکسیسم در شرایط مشخص روسیه بود

در این کنگره که برنامه پیشنهادی بلشویکها پذیرفته شد ، لنین مارتف و همفکران وی را که از درک برنامه ارضی بلشویکها عاجز بودند به باد شدیدترین انتقاد میگیرد و بعد از کتاب یک گام به پیش دو گام به پس در حق آنان چنین مینویسد : "آنچه که موجب عدم درک این برنامه (منظور برنامه ارضی است) شده و میشود ، همانا به ابتذال کشاندن مارکسیزم و به هنگام تطبیق آن با پدیده بغرنج و چند جانبه ای نظیر سازمان کنونی اقتصاد دهقانی روس است نه اختلاف بر سر نکات جزئی " (منتخب آثار جلد ۲ ــ ص ۳۸) بنابراین برخلاف ادعای رفقا میتوان حتی با عدم درک اقتصاد چند جانبه دهقانی نیز مارکسیسم را به ابتذال کشاند . درباره اهمیت پیروزی سوسیال دموکراتها در تصویب برنامه پیشنهادی لنین در کنگره دوم و جایگاه و مقام آن در حیات حزبی و نیز اهمیت خود برنامه ، در تاریخ حزب کمونیست شوروی چنین آمده است:

"کنگره برنامه ای واقعا مارکسیستی برای حزب تصویب نمود . حزب کارگری سوسیال دموکرات ــ روسیه یگانه حزب کارگری بود که در آنزمان برخلاف احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی در برنامه آن اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا تصریح شد . این برنامه حاصل مطالعات نظری مارکسیستهای روس بود که برخی از تزهای مهم آن مانند ارتباط متقابل مبارزه به خاطر دموکراسی و مبارزه در راه سوسیالیسم ، نقش رهبری طبقه کارگر در این مبارزه گنجینه مارکسیسم را جدا غنی ترساخت . . . حزب بلشویکها بر پایه همین برنامه پدید آمد و نیرو گرفت" (ص ۷۱ تاکید از نگارنده)

قضاوت حزب لنین را در مورد برنامه واقعا مارکسیستی که گنجینه مارکسیسم را غنی ترساخت و حزب بلشویکها بر پایه همین برنامه پدید آمد ، با نظری که ادعا میکند وحدت حول برنامه وحدتی بی اساس و شکننده است ، مقایسه کنید تا بی پایه بودن این دریابیش از پیش معلوم گردد .

لازم است این بحث از زاویه دیگری نیز پیگیری شود . و آن اینکه رفقائی که معتقدند "وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک وحدتی بی اساس و شکننده است" ضروری است به این سوال پاسخ دهند که چرا تمام احزاب کمونیست پذیرش برنامه و اساسنامه را شرط ضرور عضویت در حزب میدانند . آیا خود را نخواهد بود که فرضا کسی ادعا کند که من با درک فلان حزب از مسئل و انترناسیونالیزم پرولتری موافقم ولی برنامه اش را قبول ندارم و مجاز هستم که بدلیل اشتراک در مبانی فوق عضو آن حزب باشم ، اما در عین حال در جنبش از برنامه حزبان دیگر پیروی کنم ؟ واضح است که هیچکس و منجمله رفقای مدافع تفکر گذشته مطلقا حاضر نخواهند شد چنین شخصی را با عضویت سازمان خود بپذیرند و سوال نیز همین جاست : این کدام منطق است که پذیرش برنامه را بعنوان شرط ضرور عضویت در حزب میشناسد و قبول برنامه و اساسنامه را عامل مهم حفظ وحدت و یکپارچگی حزب میداند و همه اعضا حزب را موظف میسازد که از آن پیروی کنند اما پیروی از این اصل را در وحدت با دیگران بی اساس و شکننده می داند . رفقا این تناقض را چگونه توضیح میدهند ؟ همچنین بایستی رفقا توضیح دهند که اگر برنامه گذشته سازمان (۶۱ــ۱۳۵۹) نه شکوفائی جمهوری اسلامی بلکه برانداری آن میبود باز هم مدعی وحدت حول مبانی نظری با حزب مدافع جمهوری اسلامی میشدیم . آیا غیر از این بود که در آن مقطع بدلیل حمایت حزب توده ایران از جمهوری اسلامی ، ما و حزب توده ایران را علی رود روی هم قرار میگرفتیم ؟ حقیقت این است که ما در آنصورت نه تنها وحدت با این حزب را مطرح نمیکردیم بلکه با تحلیل علمی و انقلابی برنامه حزب توده ایران نتیجه میگرفتیم که در راه ما از مبانی نظری برنامه با حزب توده ایران دوتاست . زیرا مسئل حقیقت است ، علم است و یکی است . آنچه که دوتا بود ، برداشت ما و حزب توده ایران از آن بود . در همین راستا مدافعان تفکر گذشته بایستی به این سوال نیز پاسخ دهند که این کدام درک از مسئل است که به یک جریان مارکسیستی حمایت از حکومت قرون وسطایی و تثبیت و تحکیم پایه های آن و به جریان دیگر مارکسیستی براندازی آنرا توصیه میکند .

میتوان درک واحد از مبانی نظری داشت ولی دو مشی و دو استراتژی اساسا متفاوت و متضاد با یکدیگر اتخاذ کرد ؟

تجربه جنبش جهانی کمونیستی از آغاز تا به امروز به ما می آموزد که وفاداری ما به م ـ ل و انترناسیونالیسم پرولتری زمانی وفاداری حقیقی و واقعی است که اولا برخورد خلاق با تئوری داشته و در فرایند آن بکوشیم ثانیا با تکامل بخشیدن این تئوری برحسب شرایط متحول جهان و جامعه ، آنرا در عمل برای پیروزی پرولتاریا در مراحل مختلف مبارزه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و بنای سوسیالیسم و کمونیسم بکار گیریم و ثانیا بطور خستگی ناپذیر علیه هرگونه برخورد دگماتیستی و کتابی به م ـ ل و با هرگونه جدا نمودن م ـ ل از عرصه عمل و زندگی مبارزه کنیم . برنامه حزب طبقه کارگر یکی از آن عرصه هائی است که میزان وفاداری کمونیستها را به متدولوژی نشان میدهد . لنین درباره اهمیت برنامه در مقاله "طرح برنامه ما" چنین مینویسد :

"تهیه برنامه عمومی حزب ، ... آن نظریات بنیادی مربوط به خصلت" هدفها و وظایف جنبش ما را که باید در فرش حزب رزمنده ای باشند که علیرغم وجود اختلاف نظرهای فرعی اعضای آن بر سر مسائل فرعی متحد و یکپارچه میماند ، بطور محکم تثبیت میکند "(۱۹)

با این همه امروز کسانی یافت میشوند که مدعی میگردند وحدت حول برنامه "وحدتی بی اساس و شکننده" است .

برنامه پرولتری که باید ئولوژی پرولتری متکی است ، حاصل انطباق اصول عام نظری با شرایط مشخص است ، حاصل انطباق قوانینی عام با شرایط خاص است ، در عین حال تلاش برای تدوین برنامه انقلابی بنوبه خود جهانبینی پرولتاریا را غنا می بخشد آنرا صیقل میدهد و باعث غنای تئوری میگردد . لنینیزم حاصل تلاش متعهدانه و انقلابی لنین و بلشویکهای روسیه برای انطباق مارکسیسم در شرایط مشخص روسیه با توجه به مختصات عمومی دوران بود . لنینیزم در آن بود که با پرهیز از دگماتیسم و سکتاریسم و با تکیه بر مارکسیسم زنده و راهنما گیری از تجارب مجموعه جنبش کمونیستی و کارگری مارکسیسم را در عمل بکار گرفت و آنرا در سطح جهانی تکامل داد .

تحلیل از ماهیت دوران ، توازن قوا در عرصه جهانی و ملی ، آرایش طبقاتی ، تضادهای اصلی و فرعی در عرصه جهانی و ملی ، نقش تاریخی و مشخص طبقات جامعه ، نیروهای محرکه انقلاب ، طبقه هژمون در انقلاب ، وظایف سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی انقلاب و ماهیت سیاسی نیرویی که باید بر انداخته شود ، درهم شکستن ماشین نظامی بوروکراتیک بورژوائی ، دیکتاتوری پرولتاریا ، اشکال مبارزه و غیره همه و همه مسائلی هستند که در برنامه حزب طبقه کارگر انعکاس مییابند . معنای درک درست و انقلابی از مارکسیسم ـ لنینیسم اینست که این مسائل بطور اصولی و صحیح در برنامه حزب در نظر گرفته شود و حزب طبقه کارگر در عمل در جهت تحقق آنها مبارزه کند .

برنامه هر حزب پرولتری و تلاش برای پیاده نمودن آن (پراتیک انقلابی) آن چیزی است که نشان میدهد که این یا آن حزب سیاسی تا چه اندازه به م ـ ل وفادار است و یا تا چه اندازه از آن عدول کرده است . و به همین خاطر است که لنین بارها تاکید کرده است درباره افراد و جریانات نه بر اساس آنچه که خود درباره خود میگویند ، بلکه بر اساس آنچه که عمل میکنند بایستی قضاوت کرد . بنابر این قبول م ـ ل در گفتار هنوز به معنای قبول آن در کردار نیست .

مدافعان تفکر گذشته که از متد دیگری پیروی میکنند بایستی به این سوال پاسخ دهند که طی دهه ۴۰ ـ ۵۰ با وجود " تسلط مرضعگیری غیر انقلابی در رهبری حزب "(۲۰) توده ایران این حزب در کدام یک از اسناد رسمی خود آ ز م ـ ل و انترناسیونالیزم پرولتری رسما عدول کرده بود

آیا غیر از این بود که رهبری وقت حزب توده ایران در عرصه عمل نتوانست به م • ل وفادار بماند این کدام م • ل است که به پرولتاریا توصیه می‌کند " در شرایط کنونی که طبقه کارگر ایران به حزب میتوانست مدعی هژمونی در انقلاب دموکراتیک و ملی باشد , ••• معذالک از ادعای این نقش بسود آن اقشار انقلابی که نظر به شرایط تاریخی ـ اجتماعی جامعه ایران از مقبولیت بیشتری نزد اکثریت برخوردار شدند , صرفنظر نمود • بدین سان طبقه کارگر در مرحله کنونی انقلاب نشان داد که تحمل طبقاتی پذیرش دژمونی دموکراتیزم انقلابی را به همراه بینش اجتناب از چپ روی‌های کودکانه , که میتوانست به زیان انقلاب و بسود امپریالیزم و ارتجاع باشد , در خود یکجا جمع دارد • چنین بینش اجتماعی پر ارزش , ••• درست نشانه و علامت برخورداری این طبقه از شم سیاسی , طبقاتی است " (۲۱) • این کدام درک درست و انقلابی از مارکسیسم ـ لنینزم است که درست ضعف و عقب ماندگی طبقه کارگر را نشانه برخورداری آن از " شم سیاسی طبقاتی " توصیف میکند ؟ آیا توصیه این چنینی به طبقه کارگر، عدول از مبارزه طبقاتی و نفی رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نیست؟ و در نتیجه عدول از مارکسیزم ـ لنینزم در این عرصه معین و مشخص نیست ؟ بنابر این بدیهی است که میتوان به مارکسیسم ـ لنینزم و انترناسیونالیزم پرولتری در گفتار قسم یاد کرد و در کردار فرسنگها از آن فاصله داشت و بدتر از آن آنرا زیر پا گذاشت و از محتوی انقلابی تهی کرد •

مدافعان تفکر گذشته که همچنان وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک "را امری شکننده وبی اساس می‌دانند و به معیارهای کلی گذشته درباره وحدت جنبش کمونیستی پای بند هستند اگر به تشریح این معیارها پرداخته و درک خودشان را از م • ل و انترناسیونالیزم پرولتری با پرهیز از ابهام و کلی گوئی , ارائه میدادند , کمک بزرگی به روشنتر شدن مباحث وحدت میکردند • عمده انحرافات مدافعان بینش گذشته در زمینه کم بها دادن به نقش برنامه آشکار نمی‌گردد , مگر اینکه این قسمت از گفتار را با رابطه تئوری انقلابی با پراتیک انقلابی تکمیل کنیم •

پراتیک مبدا هدف , ملاک تئوری است •

مدافعین , تفکر کهنه ضمن ارائه درک مغشوش از تئوری انقلابی رابطه آنرا با پراتیک انقلابی نیز قطع کرده و در عرصه کلیات جایزند • به همین دلیل هم هست که معتقد هستند که میتوان خط مشی‌ای داشت که منجر به " فاجعه " شود ، میتوان خط مشی‌ای داشت که منجر به خیانت " استراتژیک " شود , میتوان دچار " دگماتیسم " شد , اما در عین حال درک درستی از مارکسیزم ـ لنینزم داشت •

نتیجه عملی این طرز تفکر تبدیل مارکسیسم به آیینی دگم است که تنها اقرار به آن کافی است تا برسینه ات مدال مارکسیست بودن چسبانده شود • جدا کردن ایدئولوژی از پراتیک انقلابی نتیجه ای جز این نیز نمیتوانست داشته باشد •

شکی نیست که " بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز ممکن نیست " و " نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد , میتواند ایفا کند " (۲۲) • اما در این نیز شکی نیست که پراتیک مبدا، هدف و ملاک تئوری است • نیازی به ذکر نیست که مارکسیسم اساسا از کوران مبارزه جانبی که طی قرون ۱۷ ـ ۱۸ و بویژه نیمه اول قرن نوزده در تعدادی از کشورهای اروپائی جریان داشت پدید آمد • چه کسی میتواند نقش پراتیک انقلابی را در تکوین نظریات مارکس انکار کند ؟ مارکس بیش از هر چیز به اهمیت پراتیک انقلابی تاکید داشت و آنرا از جمله شاخص های مرز میان سوسیالیستهای تخیلی و کمونیستها میدانست • تاکید مارکس بر این نکته که فلاسفه فقط دنیا را به اشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال آنکه مطلب بر سر تغییر

www.iran-archive.com

دادن جهان است , در حقیقت تاکید بر خصلت پیکارگرانه فلسفه مارکسیستی است , مارکس در تزهائی درباره فوربا خ در مورد نارسائی عمده ماتریالیسم پیشین چنین می‌نویسد " نارسائی عمده ماتریالیسم پیشین ــ از آن جمله ماتریالیسم فوربا خ ــ آن است که در آن شی , واقعیت , احساس تنها به صورت ابژکت یا بصورت مشاهده در نظر گرفته می‌شود نه بصورت فعالیت حسی انسان یعنی پراتیک , ... به این جهت به اهمیت فعالیت " انقلابی " و " پراتیکی ــ انتقادی " پی نمی‌برد " (۲۳) • لنین در مقاله " دوستان خلق چه مقوله ای هستند و چگونه علیه سوسیال دموکراتها می‌جنگند "، درست زمانیکه فعالیت عظیم تئوریک برای اثبات حقانیت مارکسیسم در برابر ایدئولوژیهای ریشه دار رنگارنگ و منجمله نارودنیسم لازم و ضروری بود , درباره اهمیت پراتیک انقلابی چنین می‌نویسد : " من با این تکیه روی ضرورت , اهمیت و گستردگی عظیم فعالیت تئوریک سوسیال دموکراتها , به هیچ وجه نمی‌خواهم بگویم که فعالیت دوم تا پایان فعالیت اول به تعویق افتد " (۲۴) • بنابر این حتی برنامه انقلابی نیز که کاملا منطبق بر م • ل وانترناسیونالیزم پرولتری باشد در صورتیکه با پراتیک انقلابی توام نشود , یعنی اگر حزب طبقه کارگر در عرصه پیکارهای طبقاتی ایثارگرانه در راه تحقق آن تلاش نکند , باز هم آن برنامه , برنامه ای خواهد بود که فقط به درد تزئین دکور اتاق خواهد خورد •

بنابر این وفاداری واقعی و حقیقی به مارکسیسم ــ لنینزم بکار گیری آن در جهت شناخت علمی پدیده ها و پیشبرد مبارزه طبقاتی است • اما مدافعان تفکر گذشته از متد دیگری پیروی میکنند• و به همین خاطر هم علیرغم تاکیدات کلی و مه آلودشان بر پراتیک انقلابی , آنگاه که مجبورند در روی زمین گام بردارند , بکلی آنرا فراموش میکنند • متد آنها ناگزیر بدینجا ختم می‌شود که : می‌توان حداقل ۵ سال از حکومتی حمایت کرد که قرون وسطائی بوده و میتوان با گشاده دستی از سهم طبقه کارگر در مورد هژمونی انقلاب چشم پوشید و برنامه شکوفائی ارتجاعی ترین حکومت را بنام برنامه طبقه کارگر ارائه کرد , اما در عین حال درک درست از م • ل داشت • ایندسته از رفقا توجه ندارند که " فرا گرفتن تئوری مارکسیستی به معنای از بر کردن احکام و یا استنتاجات آن نیست • تئوری مارکسیستی را نباید چیزی راکد و متحجر و یا مجموعه ای از احکام لاتغیر دانست ... فرا گرفتن تئوری مارکسیستی به معنای پی بردن به ماهیت آن و تسلط بر آن به منظور استفاده از تئوری برای حل مسائل عملی جنبش انقلابی و بنای کمونیسم است"(۲۵) • آنها درست به همین دلیل است , که وقتی در برابر این سوال قرار می‌گیرند که درک واحد از م • ل و انترناسیونالیزم پرولتری در چه چیزی خود را باید متجلی سازد , از پاسخ مشخص و صریح طفره رفته مدعی می‌شوند که : " اسلوب مارکسیستی ــ لنینستی ... فقط بر مشخص و خاص استوار نیست , بلکه مبدا حرکت , تلاش و مبارزه جهت رسیدن به وحدت نظر در مسائل تئوریک آغاز میگردد و سپس در مسائل مشخص و خاص تحکیم میپذیرد "(۲۶) • در پاسخ به چنین بینشی باید تاکید کرد که :

"مارکسیسم ــ لنینیسم بنابر خصلت برآمده از پراتیک اجتماعی اش تطابق تئوری با پراتیک را مهمترین ملاک حقیقت میداند • جدائی تئوری از پراتیک مجربه مرگ تئوری انقلابی میشود که حتما با حوادث دائما متغیر واقعی در تضاد قرار میگیرد و به همین سبب موجب بی اعتباری تئوری میشود " (مبارزه احزاب کمونیست علیه اپورتونیسم زاگلادین ا • س • کاپوستین س • س • کیلیوف ــ ترجمه از کتاب تئوری وتاکتیک جنبش کمونیستی بین المللی چاپ پروگرس ــ مسکو ــ ۱۹۸۵ به زبان دری)

در ضمن لازم به تاکید است که این دسته از رفقا تاکنون بطور صریح وآشکار توضیح نداده اند که

منظورشان ازمسائل تئوریك چیست وچگونه وبرچه مبنائی باید برای رسیدن به وحدت نظرد رمسائل تئوریك تلاش نمود.

مدافعین بینش گذشته , برای توجیه ضرورت وحدت سازمان باحزب توده ایران , فقط دراین عرصه هانیست که به انحراف ودگماتیسم گرفتارآمده اند , بلکه متد برخورد آنها درسایرعرصه هانیزغیر اصولی است .ازجمله آنهابرای اینکه بتوانند این موضوع راثابت کنند که خطاهای حزب توده ایران در گذشته , عدول ازم.ل نبوده ونسبت دادن اپورتونیسم ورفرمیسم به آن "یاوه ای" بیش نیست به ارائه تعاریف جدیدی ازاین مقولات میپردازندکه درزیربه آن پرداخته میشود .

۲ ــ اپورتونیسم ودگماتیسم واشکال بروزآن

مفهوم درك ارائه شده ازپلنوم, اپورتونیسم ودگماتیسم ازسوی مدافعان بینش گذشته درکی است که قرابتی باتعریف مارکسیستی ـ لنینیستی ازاپورتونیسم ودگماتیسم ندارد .مقاله "مبارزه درراه وحدت جنبش کمونیستی ایران "که منکرخطای استراتژیك حزب توده ایران است , فقط احزابی رااپورتونیست میداندکه عضواحزاب برادرنیستندودرپروسه انکشاف خودشان "باجنبش جهانی کمونیستی مرزبندی میکنندوبه مقابله برمیخیزند , خودراازاحزاب کمونیست برادرجدامیکنند ..."[۲۷] ووقتی دربرابراین سوال قرارمیگیرندکه بنابراین شمانمی توانید احزاب کمونیست ایتالیاواسپانیا وژاپن رانیزکه در "مجموعه احزاب برادر حضوردارند "اپورتونیست بنامید . بناچارتئوری جدیدی وضع مینمایدوآنها را "پدیده های بینابینی ودرحال گذار"[۲۸] مینامد .بدین ترتیب مجبورمیشود احزابی راکه بسیاری ازاصول جهانشمول لنینیزم راکهنه شده اعلام کرده ودیکتاتوری پرولتاریارانفی کرده اند"پدیده های درحال گذار"نام نهد تامتد سراپاغیردیالکتیکی خودرانجات دهدوبه همین خاطرهم هست نویسنده مقاله گرچه بخش اصلی مقاله اش رابه خطمشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی اختصاص داده است اماوقتی دچاراین تناقض بزرگ میشود فراموش میکندکه ازقضاوت بخش مهم این جنبش ودرراس همه آکادمیسین های اتحادشوروی درباره "کمونیزم اروپائی "سخنی بمیان آورد .

مقاله بااین منطق خود , انحراف حزب کمونیست مصررا که عضواحزاب برادربوده ومفاد اسناد جلسات مشاوره رانیزقبول کرده است چگونه توضیح میدهد ؟ وآن انحراف راکه به انحلال حزب طبقه کارگریعنی محروم نمودن پرولتاریاازسلاح آگاه ورزمنده خودانجامید , چه نوع انحرافی میداند ؟

درك این مسئله دشوارنیست که بودن دردرون احزاب برادرویاحمایت احزاب جهانی ازاین یاآن حزب , بخودی خود دال برصحت خط مشی و برنامه آن حزب و بیمه شدن آن دربرابرانواع انحرافات راست و "چپ" نیست . اینراهم تجربه وهم تئوری بارهاثابت کرده است . هم اینك به وضعیت حزب کمونیست انگلستان بنگرید . این حزب عضو احزاب برادربوده و پای اسنادمشاوره رانیزامضا کرده است . بااین وصف بخشی ازرهبری حزب : چنان وضعیتی رابوجودآورده است که کمونیستهای انقلابی به ناچاربرگردنشریه "مورنینگ استار" حلقه زده اندوباخط مشی انحرافی حزب به مبارزه برخاسته اند. حزب کمونیست آمریکارادرنظربگیرید . بنابه نوشته رفیق گس هال دبیراول کنونی حزب , حزب کمونیست این کشوربرای مدتی دچاراپورتونیسم گشت . رفیق گس هال درتوضیح اینکه چگونه اپورتونیسم درحزب کمونیست آمریکامسلط شد می نویسد :

"کوششهایی که برای واردکردن کارگران و جنبش کارگری به امتناع ازبرخورد طبقاتی شان بعمل

www.iran-archive.com

می‌آید بدون وقفه ادامه دارد.

در جنبش کارگری هیچکس در ملاءعام گسستن پیوند خود با برخورد طبقاتی را اعلام نمی‌کند. این کار هیچوقت بطور آشکار صورت نمی‌گیرد. طی سالهای زیادی در حزب ما بطور نامرئی پروسه‌ای آغاز شد که در آخرین تحلیل سی سال پیش به "اپورتونیسم براودری" کاملا ریشه یافته‌ای منجر گردید. قطع ارتباط با برخورد طبقاتی طوری صورت گرفت که کسی متوجه آن نبود." (کس‌هال — موضع طبقاتی حزب و اپورتونیسم — مسایل بین‌المللی سال ۱۳۵۶ — شماره ۴۴ تا کیفاز نگارنده)

برخلاف ادعای مقاله یاد شده نظریه پردازان برجسته جنبش کارگری نه تنها بروز انحرافات اپورتونیستی در احزاب برادر غیرحاکم بلکه به بروز همین انحرافات در کشورهای سوسیالیستی نیز اذعان دارند. در کتاب تئوری و تاکتیک جنبش کمونیستی بین‌المللی در همین رابطه چنین آمده است: در کشورهای سوسیالیستی نیز وجود بعضی عوامل عینی باعث انحرافات اپورتونیستی از تئوری و خط مشی مارکسیسم — لنینیسم می‌شود" (۲۹)

مدافعان تفکر گذشته کاری به این فاکتهای زنده تاریخی و نظریات برجسته ترین تئوری‌دانهای مارکسیستی — لنینیستی ندارند. برطبق منطق صوری آنها فقط احزابی اپورتونیست و ریویزیونیست و رفرمیست هستند که بطور همه جانبه مارکسیسم — را رد می‌کنند و آشکارا و صراحتا در برابر احزاب کمونیست جهانی قرار می‌گیرند به جز این هر حزبی که داخل در جنبش کمونیستی جهانی است: چه اصول لنینیسم را رد کرده باشد و یا کج فهمیده باشد چه مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد و یا نداشته باشد، چه دیکتاتوری پرولتاریا را بپذیرد و یا نه... نه اپورتونیست است و نه رفرمیست و خطاب کردن اپورتونیست و رفرمیست به این گونه احزاب "یاوه‌ای بیش نیست" (۳۰) و درست به پیروی از همین منطق است که در اثبات "حقانیت" حزب توده ایران می‌نویسد "حزب توده ایران در طول تاریخ ۴۵ ساله اش با احزاب کمونیست برادر است" می‌توان ثابت کرد وارد آوردن هرگونه اتهام "اپورتونیست" و "رفرمیست" به آن "یاوه‌ای بیش نیست". نه رفقا! زندگی حزبی و مبارزه طبقاتی پیچیده‌تر از آن است که در تصور شماست. جائی که بورژوازی هست، ایدئولوژی اش نیز هست. این ایدئولوژی نه تنها بطور رودرو و علنی بطور کینه توزانه علیه آرمان طبقه کارگر عمل میکند، بلکه به اشکال گوناگون و از کانالهای مختلف بدرون جنبش کمونیستی و جنبش کارگری نیز نفوذ میکند تا بر آن از درون ضربه زند. از اینرو بصرف بودن در درون مجموعه احزاب برادر نمیتوان ادعا کرد که دیگر خطر گفتار شدن در چنگال اپورتونیسم منتفی شده و حزب تا ابد در برابر انواع انحرافات بیمه شده است. وضعی که در حزب کمونیست اسپانیا با آن سابقه درخشان مبارزاتی اش بوجود آمد، بخوبی بی پایه بودن استدلالی را که مدعی است چون حزب توده ایران ۴۵ سال است با احزاب برادر است، "میتوان ثابت کرد وارد آوردن هرگونه اتهام "اپورتونیست" و "رفرمیست" به آن یاوه‌ای بیش نیست" را اثبات میکند. در حزب کمونیست اسپانیا که سالهای متمادی عضو احزاب برادر بود، اپورتونیسم مسلط گشت و به همین خاطر نیز کمونیستهای اصیل از حزب انشعاب کردند و هیئت نمایندگی حزب کمونیست شوروی نیز در کنگره انشعابیون شرکت کرد. خوب است مدافعان تفکر گذشته پاسخ دهند که اولا چرا و به چه دلیل اپورتونیسم در این حزب مسلط شد و ثانیا حمایت رفقای شوروی از انشعابیون را چگونه ارزیابی میکنند؟

در این نادرست مدافعان تفکر گذشته از مفهوم اپورتونیسم و دگماتیسم و اشکال بروز آن زمانی عیانتر میگردد که مکث بیشتری روی مقالات "اپورتونیسم راست یا انحراف براست"، "وحدت اصولی یا وحدت صوری" صورت گیرد. در مقاله اپورتونیسم راست یا انحراف براست آنجا که راجع به خطاها صحبت میشود پذیرفته میشود که خطا میتواند "استراتژیکی" باشد و حتی منجر به "فاجعه" نیز گردد. اما در عین حال گفته میشود این مسئله چه ربطی به اپورتونیسم دارد*. مقاله وحدت اصولی یا وحدت

---

* زیرنویس در صفحه بعد

صوری " پیشترآمده میبیند که : "برداشتهای معین خطاآلود ازتئوری وخطاهای استراتژیک در خطمشی سیاسی وتاحدودی برنامه ای ، ضمن آنکه نشانه اپورتونیسم ویابعبارت دیگربرخوردهای آمیخته بااپورتونیسم است ولی بمثابه اپورتونیسم بمفهوم وسیع کلمه نیست" و"خطای استراتژیکی را که سازمان وحزب دربرنامه سال ۶۰مرتکب شدند "یک گرایش دگماتیستی درحزب وسازمان بود " مقاله همچنان میافزاید که : "این خطادر عین حال عدول ازبرخی مبانی نظری نیزبود "(۳۱) به این ترتیب حداقل میبیند که خطای مادرگذشته "نشانه اپورتونیسم" بوده است ۰امابرای شانه خالی کردن ازنتیجه گیری درست ، میافزاید که ولی "بمثابه اپورتونیسم بمفهوم وسیع کلمه نیست" ۰ دریاسخ بایدگفت اولا بحث برسراپورتونیسم چه مفهوم وسیع ویامحدود کلمه نیست ۰ثانیا هرگاه اپورتونیسم وسیع باشد مثلا بداست ولی محدود باشد خوب است ؟وبه همین دلیل شناختن آن ومبارزه باآن جهت افشاوانزوای آن دردرجه فرعی اهمیت قراردارد ؟ اپورتونیسم انحراف ازمواضع پرولتاریاست و — "منافع طبقه کارگروزحمتکشان رافدای منافع سرمایه داری میکند "(۳۲)وبه همین دلیل محدود وسیع بودنش تغییری دراصل موضوع نمیدهد بنابراین اپورتونیسم چه جزئی باشد وچه کلی به هیچ وجه جنبه اپورتونیست بودن خودرا ازدست نمیدهد ۰

تجربه نظری وعملی جنبش جهانی کمونیستی نشان میدهدکه اپورتونیسم درجاهای مختلف ودر شرایط مختلف میتواند به اشکال گوناگون وازجمله دراشکال عریان ومستوربروزکند ۰ همچنین اپورتونیسم دربین احزاب کمونیست کشورهای گوناگون میتواند سرمنشا های مختلف داشته باشد ۰به همین خاطر پیشاپیش نمیتوان شکل مشخصی برای اپورتونیسم تعیین کرد اتفاقا بدلیل همین پیچیدگی موضوع است که مبارزه باآن جهت پاکیزه نگه داشتن م ل ازآلوده شدن به آن هم دارای اهمیت اساسی است وهیچ میزان فوق العاده زیادی دشواراست ۰اپورتونیسم صرفنظر ازاینکه محدودباشد یاوسیع جزئی باشد یاکلی ، دراصطلاح مارکسیستی بمعنای "تابیدن غیرپرولتاریابامنافع بورژوازی " (۳۳) است ۰ حال ممکن است این تابیدن بنحاآشکاروعلنی صورت گیردکه درآن صورت مبارزه باآن بمراتب سهل تروساده تراست ویاممکن است این تابیدن بنحاباریق پوشیده انجام گیردکه دراین صورت مبارزه باآن نیزفوق العاده دشوارخواهد بود زیرابدلیل پیچیدگی اش شناختن وشناساندن آن امری دشوارخواهد بود ۰تجربه خود ، گواه بارزاین امراست ۰واقعیت این است که ما هرگز ۰ دراستارسمی خود مبارزه طبقاتی وانقلاب سوسیالیستی ودیکتاتوری پرولتاریارا رد نکردیم وهمچنین ماهرگزاعلام نکردیم که مارا باکسب قدرت سیاسی کاری نیست و ۰۰۰امااستراتژی ای راکه اتخاذکردیم ، استراتژی ای بودکه منافع پرولتاریارا تابعمنافع بورژوازی وآخوندها کرد ۰ماضمن دفاع اوشکوفائی جمهوری اسلامی وشرکت درجنگ ارتجاعی ، باشعارافزایش تولید وباتوصیه به طبقه کارگر برای چشم پوشی از سهم خود درقدرت** (دنیاشماره ۵سال ۵۸) ، ترک مبارزه درراه دموکراسی

* این رفقاچون توجه ندارندکه "استراتژی وتاکتیک بخش ترکیبی کمونیزم علمی علم درباره اصول رفتار سیاسی حزب ، درباره متدها ، تهیه راهها ووسایل دستیابی به اهداف نهائی جنبش کارگری ، درباره قواعد اساسی رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریاوتمام زحمتکشان میباشد "(۳۴) ، براحتی ادعامیکنند که خطای استراتژیک چه ربطی به اپورتونیسم دارد ۰

**درطرح برنامه سازمان درمورد نقش طبقه کارگرچنین آمده است:

طبقه کارگر "وسیعترین توده های میهن ماستکه باپذیرش خطمشی ضد امپریالیستی ومردمی — امام خمینی درانقلاب شرکت جسته است واکنون تحت همین رهبری ایثارگرانه ازانقلاب دفاع میکند " همچنین درطرح برنامه سازمان ، پذیرفتن رهبری امام خمینی ازسوی ما اعلام میشود : "رهبری جبهه متحد خلق برعهده نیروئی است که ازاعتماد و سیعترین توده های شرکت کننده درانقلاب برخوردار است ۰"

وبدتر از همه امید وار کردن توده ها و جلب کارگر به حاکمیت ارتجاع قرون وسطائی نه تنها منافع پرولتاریا، بلکه منافع زحمتکشان را نیز تابع منافع بورژوازی نمودیم. و هر چند که این تابع کردن ما نه آگاهانه بلکه ناآگاهانه، نه از روی سوء نیت، بلکه حسن نیت انجام پذیرفت ولی در نهایت به این منجر گردید که ما بجای تلاش برای حرکت در جهت سرنگونی رژیم و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق و ایجاد شرایط لازم برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا عملاً به استقرار استبداد تئوکراتیک کمک کردیم و به همین خاطر است که هم حزب توده ایران (بمثابه طراح اصلی خط مشی گذشته و هم ما به اپورتونیسم در پژده در چار شدیم. اپورتونیسمی که مبارزه با آن بدلیل همان ویژگیهایش امری پیچیده و دشوار است. زیرا وقتی صحبت از مبارزه با اپورتونیسم معاصر است، هرگز نباید خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسم معاصر یعنی ابهام و عدم صراحت و جنبه غیرقابل درک آن را در کلیه رشته ها فراموش کرد." (۳۵). (تاکید از نگارنده)

پس، صرف تاکید بر مبانی نظری و قسم خوردن به آن نمیتواند بیانگر درستی راه و روش ما باشد، میتوان به مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری قسم یاد کرده و میتوان آنرا با طلا نوشت و بالای سر آویزان کرد، اما در عمل راهی رفت که هیچ قرابتی با آن ندارد، درست به همین خاطر بود که در مقاله "نگاهی به قطعنامه ..." وحدت مندرج در پولتن ۱ تاکید شد که برنامه و اساسنامه و پراتیک انقلابی از مبانی مهم امر وحدت هستند و به همین خاطر نیز با اثبات رفرمیستی بودن برنامه حزب توده ایران ثابت گردید که شرایط کنونی وحدت با چنین حزبی اساساً نادرست است*.

به همین دلیل متدی که بدون داشتن برنامه و اساسنامه و بیزیدن بررسی برنامه حزب توده ایران، ما را بسوی وحدت با آن رهنمون میگردید، متدی است که از وحدت درک "صوری" دارد، نه متدی که به تدوین خلاقانه و انقلابی برنامه و اساسنامه و مبارزه ایدئولوژیک حول آن و تامین وحدت از این طریق، تاکید دارد.

طرفدار وحدت اصولی کسی است که برخلاف مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" "براحتی از کنار گرایش دگماتیسم" نمی گذرد، زیرا اگر کسی اعتقاد داشته باشد که در گذشته ما دچار دگماتیسم بودیم و از برخی مبانی نظری (مقاله کوچکترین توضیحی در مورد این برخی مبانی نداده است (عدول کرده بودیم، جداخواهان بررسی علل آن و همچنین مبارزه با آن میشود زیرا: دگماتیسم همچون رویزیونیسم پیش شرط تئوریک انواع گوناگون انحرافات اپورتونیستی در ایدئولوژی کمونیستی میباشد" (فرهنگ کمونیسم علمی ـ پولیتیزدات ۱۹۸۰ ـ ص ۵۵ ـ به روسی)

قطعاً اگر مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" "خود، به دگماتیسم دچار نبود، مسایلی که طرح کرده است، میتوانست او را به نتایج بهتری رهنمون شود. در اینصورت بجای حمله به بینش دوره سازمان، آن بینشی را به نقد میکشید که از گذشته تا به امروز زمانه وحدت رزمنده است. اما مقاله از آنجاکه وظیفه دارد، باری به هرجهت ضرورت "وحدت با حزب توده ایران را اثبات کند، علیرغم پذیرش برخی واقعیتها، متاسفانه نتوانسته است به نتایج علمی دست یابد.

---

* مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" ادعا کرده است که در مقاله قبلی نگارنده "اتحاد عمل با حزب توده ایران نفی شده است. در پاسخ باید گفت آنچه که در مقاله قبلی نفی شده است، دادن جایگاه ویژه به حزب توده ایران است که اتحاد عمل با این حزب، بدیهی است که اتحاد عمل با وحدت اساسا متفاوت است و به همین دلیل حرکتی که ممکن است در مورد امر وحدت نادرست باشد، در مورد اتحاد عمل درست باشد. از این رو یکبار دیگر لازم به تاکید است که در شرایط کنونی اتحاد عمل: ـ با مجموعه در جریانات جنبش کمونیستی ایران، بشرط داشتن مرزبندی روشن ایدئولوژیک سیاسی با آنان و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و سازنده با آنها از یک سو ضرورت مبرم جنبش کمونیستی است و از سوی دیگر از جمله راههای موثر تاثیرگذاری بر روی این جریانات.

www.iran-archive.com

٤ ـ درباره ارزیابی ازسطح تکاملی جنبش کمونیستی ایران

در تعیین معیارها ومبانی وحدت ، چگونگی برداشت ازسطح تکاملی جنبش کمونیستی ایران اینکه در شرایط کنونی مبارزه ایدئولوژیک باید برروی چه مسایلی متمرکز گردد ، دارای اهمیت جدی است .

هرچند که رفقا در این مورد اظهارنظر صریح نکرده اند ، اما از لابلای نوشته های شان چنین برمی آید که دو وحدت نظر روی مبانی تئوریک عمده ترین ... وجوه در روند مبارزه برای وحدت است . درک یکسان ازمبانی نظری آن پای بست خلل ناپذیری است که کمونیستها (را) به چارچوب ها ومعیارهایی مجهز می کند تا مسایل وواقعیات جامعه را همسان وهمانند ارزیابی کنند " به این ترتیب آنان همچون گذشته در وحدت نظر روی مبانی تئوریک " را در عمده ترین ... جوه " مبارزه ایدئولوژیک می دانند و از پرداختن به اینکه این وحدت نظر در چه چیزهایی باید خود را متجلی سازد ، طفره می روند . به عبارت دیگر آنها جنبش کمونیستی را همچنان در مرحله تجهیز به م.ل فرض می کنند ، نه در مرحله انطباق م.ل . برشرایط مشخص جامعه . مقاله " وحدت اصولی یا وحدت صوری " ضمن اشاره به نقل قولی از لنین در مورد وظایف عملی سوسیال دمکراتهای روسیه (سال ۱۸۸۷) درست عکس آنرا نتیجه گرفته و ادعا کرده است که " وحدت نظر روی مبانی تئوریک عمده ترین ... وجوه در روند مبارزه برای وحدت است " . برخلاف بینش فوق باید تاکید کرد که جنبش کمونیستی ایران امروز در مرحله ای فراتر از تجهیز به م.ل قرار دارد . و آن عبارت است از انطباق خلاق م.ل برشرایط مشخص جامعه ما این درک ازسطح تکاملی جنبش کمونیستی ایران ازما می طلبد که مبارزه ایدئولوژیک روی مسایل برنامه ای واساسنامه ای متمرکز شود تا بدین طریق فرق بین مدعیان ظاهر م.ل و مارکسیست ـ لنینیست های واقعی آشکار گردد . لنین " در مقاله وظایف سوسیال دمکراتهای روسیه نوشت ... " در زمان کنونی (پایان سال ۱۸۹۷) حیاتی ترین مساله از نقطه نظر ما مساله و فعالیت عملی سوسیال دمکراتها است ... زیرا جنبه تئوریک آن اکنون دیگر ... دفاع آتشین از اصول سوسیال دمکراتیسم را از سر گذرانده است ... ولی درباره جنبه عملی سوسیال دمکراتیسم برنامه سیاسی آن ... اینرا نمی توان گفت " (۳۷) . درست به همین خاطر است که طی آن سالها و بعد از آن مبارزه سوسیال دمکراتها با مدعیان مارکسیسم و بخصوص با منشویکها نه حول پذیرش یا عدم پذیرش مارکسیسم در گفتار ، بلکه حول چگونگی انطباق آن برشرایط مشخص روسیه جریان داشت . به عبارت دیگر این مبارزه حول برنامه و اساسنامه متمرکز شده بود . زیرا مارکسیسم در روسیه " از نیمه دوم سالهای نود سده نوزدهم ... به گفته لنین به جریان اندیشه اجتماعی و بخش ناگسستنی جنبش کارگری روسیه " (۳۸) بدل شده بود و دشمنان مارکسیسم نه در مخالفت آشکار با مارکسیسم بلکه با لباس و آرایش مارکسیستی به میدان مبارزه با مارکسیستها آمده بودند .

جنبش کمونیستی ایران نیز امروز به مرحله ای از رشد خود رسیده است که برای تجهیز هرچه بیشتر به مارکسیسم ـ لنینیسم و دستیابی به تئوری انقلابی باید بحث اصلی روی چگونگی انطباق عام با خاص تمرکز یابد . بنابراین امروز متوقف ساختن مبارزه ایدئولوژیک روی مسایل صرفا کلی و عام هیچ معنایی ، جز درجا زدن ندارد . امروز باید بیشتر رفت و مبارزه ایدئولوژیک را روی آن مسایلی متمرکز ساخت که فرق بین کردار و گفتار را نمایان سازد . فرق بین ادعا و عمل زمانی روشن خواهد شد که هر کدام از جریانات بدون ابهام و کلی گویی درک خود شان را درباره مسایل اساسی انقلاب و منجمله اوضاع جهان و ایران ، مرحله انقلاب ، نیروهای محرکه انقلاب ، مساله قدرت سیاسی ، رهبری طبقه کارگر چگونگی فراروی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ، مساله اتحادهای طبقاتی ، وائتلافهای سیاسی ، هدفهای دور و نزدیک پرولتاریا اشکال و شیوه های مبارزه و ... در اسناد برنامه ای خود بیان دارند و در پراتیک روزمره خود وفاداری خود را به آن نشان می دهند . و اتفاقا همین متد نیز نشان خواهد داد که درک که جریان از جهان بینی پرولتاریا ، درکی درست و انقلابی است . چیزی که تفکر کهنه از درک آن عاجز است . به همین دلیل نیز مبلغ سکتاریسم زیر شعار وحدت می باشد

پـــایـــان سخـــن

جنبش کمونیستی ایران امروز با بحران جدی و عظیم روبرو است و در برابر آن مشکلات و موانـــع متعددی قد کشیده است. این مشکلات و موانع که از یک سو ناشی از رشد جنبش کمونیستی و از سوی دیگر ناشی از دگماتیسم و سکتاریسم و اپورتونیسم و فرقه گرایی و ... است که مانع از حل انقلابی ایـــن بحران است.

برون رفت موفقیت آمیز از بحران، شرط قطعی موفقیت کمونیستها در تحولات آتی جامعه است. ایـــن امر تنها به برخورد مسئولانه و دلسوزانه و بدور از هرگونه پیشداوری را از ما کمونیستها می طلبد. چیزی کـــه متاسفانه در بین نیروهای جنبش کمونیستی کمتر مشاهده می شود. و به همین دلیل نیز هست که امروز راه حل های مختلفی که برای تامین امر وحدت جنبش کمونیستی و برون رفت از بحران پیشنهاد می شود هیچ کدام به تنهایی پاسخگوی نیاز مبرم جنبش کمونیستی نیست. از یک سو اپورتونیسم راســـت بمثابه انحراف مسلط در جنبش علیرغم حرف های بسیار درباره ضرورت وحدت بدون کوچکتریـــن درس آموزی از گذشته محافظان خود را "وارثان سیاسی" ، "ضد انترناسیونالیسم" و "ضد شـــوروی" "دشمنان طبقاتی" (نامه مردم شماره ۴۰) ... می نامد. و در رسایل برنامه ای و اساسنامه ای آنقدر دگماتیسم است که حاضر نیست کوچکترین تغییری را در اساسنامه آن بپذیرد و از سوی دیگر سکتاریسم "چپ" نظیر "راه کارگر" و جریان فدایی گرچه در دفاع از اتحاد عمل با جریانات انقلابـــی و ترقیخواه را علی الاصول رد نمی کنند اما در عمل نه تنها با بزرگترین بخش جنبش کمونیستی ایـــران یعنی سازمان ما اتحاد عمل را نمی پذیرند، بلکه در نیز از اتحاد عمل های مشخص ناتوان هستند.

فرقه گرایی نیز از جمله موانعی است که برخورد سازنده و مسئولانه نیروهای جنبش کمونیستی را با مسایل مبرم نظری و عملی جنبش دشوار می کند. بطوری که امروز هیچ جریانی نیست که به دور از منافع تنگ گروهی برای برون رفت از بحران موجود از موضع مصالح و منافع کل جنبش کمونیستی بنگرد و با سعه صدر در جهت حل معضلات و مشکلات مبرم جنبش کمونیستی گام بردارد. این امر از جمله عواملـــی است که باعث شده است، فضای مناسب در رابطه جریانهای مارکسیست لنینیست ایجاد نشود و پیشداوری هـــای نادرست و کینه و رزیهای به شدت زیانبار از تاثیر گذاری این جریانات، بر روی همدیگر جلوگیری نکنند. این عدم فضای مناسب در عین حال سبب گشته است که هر جریانی جنبش کمونیستی ایران برای تجهیز هرچه بیشتر به تئوری انقلابی، تدوین برنامه و اساسنامه انقلابی و راهها و شیوه های درست و کارسیست آنها بکار رفته نشود.

با توجه به واقعیت فوق برای برون رفت از این بحران و تامین وحدت جنبش کمونیستی ایـــران تدابیر زیر پیشنهاد می شود:

۱ ـ مبارزه ایدئولوژیک سازنده، اصولی و آشتی ناپذیر علیه انحرافات نوظهور جنبش کمونیستی از جمله اپورتونیسم راست بمثابه انحراف مسلط در جنبش ما دگماتیسم و سکتاریسم "چپ" و راســـت در تمامی اشکال و بویژه اشکال علنی آن صورت می گیرد.

۲ ـ با فرقه گرایی که مبلغ منافع تنگ گروهی است و ریشه از علل ایجاد فضای نامناسب در روابـــط جریانات م ـ ل است، شدیدا مبارزه شود.

۳ ـ باید پذیرفت این موضوع که انحصار حقیقت در دست یک گروه به تنهایی نیست به حرکت جمعـــی جنبش کمونیستی بهای لازم داده شود و از آن برای تدوین برنامه و اساسنامه انقلابی حداکثـــر استفاده به عمل آید.

۴ ـ باید پذیرفت اتحاد عمل دو جانبه و چند جانبه با همه جریانات درون جنبش کمونیستی ایـــران برای تقویت مواضع انقلابی پرولتری روی موارد مشخص مورد توافق در جهت تامین همکاری هـــمه ای گسترده تر و مشترک علیه نیروهای جنبش کمونیستی ایران (سازمان ما، سازمان کارگران انقلابـــی (راه کارگر)، سازمان فدائیان خلق ایران، حزب توده ایران، توده های مبارز انشعابی و جناحی از اقلیت) در اشکال مناسب و مقتضی پیگیرانه و مسئولانه مبارزه شود.

پایان ـ **بیوسف** مهرماه ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

منابـــع

۱، ۲، ۳، ۴، ۵، مقاله " مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما " کار شماره ۹۷

۶ــ مقاله " در راه وحدت " از انتشارات سازمان

۷ــ همانجا

۸ــ ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ ــ مقاله آنسوی چهره انشعاب ــ از انتشارات سازمان

۱۶ــ درباره سیاست و برنامه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در سالهای ۶۱ــ ۵۷ مصوب پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) کار شماره ۲۹

۱۷ــ همانجا

۱۸ــ بولتن کنگره ــ شماره ۱ ــ مقاله " مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران " ص ۱۱ (تاکید از نگارنده)

۱۹ــ لنین درباره حزب طراز نوین ــ انتشارات حکمت ص ۲۸ ــ نقل از مقاله طرح برنامه ما

۲۰ــ کیانوری دبیر اول سابق حزب توده ایران " چهل سال در سنگر مبارزه " ص ۲۸

۲۱ــ دنیا سال ۵۸ ــ شماره ۵ ــ ص ۷۰

۲۲ــ منتخب آثار جلد ۱ ــ چه باید کرد ؟ ص ۱۵۶ (به فارسی)

۲۳ــ ترهایی درباره فوئرباخ • کارل مارکس

۲۴ــ لنین درباره حزب پرولتری طراز نوین صفحه ۲۱

۲۵ــ تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۶۵۴ ــ انتشارات حزب توده ایران

۲۶ــ مقاله " وحدت اصولی یا وحدت صوری " مندرج در بولتن شماره ۳ ص ۲

۲۷ــ بولتن کنگره شماره ۱ ــ مقاله " مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران

۲۸ــ همانجا ص ۱۴

۲۹ــ مبارزه احزاب کمونیست علیه اپورتونیسم ی•و•راکلادین ا•ا• کیلیوف ترجمه از کتاب تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی بین المللی ــ به زبان دری

۳۰ــ به توضیح بند ۲۷ مراجعه شود •

۳۱ــ مقاله " وحدت اصولی یا وحدت صوری بولتن کنگره شماره ۳ ص ۱۱

۳۲ــ به توضیح بند ۲۹ مراجعه شود •

۳۳ــ تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۹۷۶ ــ به زبان فارسی

۳۴ــ همانجا ص ۹۷۷

۳۵ــ منتخب آثار ــ جلد ۲ ــ کتاب یک گام به پیش دو گام به پس ص ۲۴۵

۳۶ــ بولتن کنگره شماره ۳ ــ مقاله " وحدت اصولی یا وحدت صوری " ص ۳

۳۷ــ مجموعه آثار ــ ص ۶۴ ــ مقاله وظایف سوسیال دمکراتهای روس ــ ترجمه پورهرمزان

۳۸ــ لنین درباره حزب پرولتری طراز نوین ص ۸

www.iran-archive.com

◄ هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ►

مقالات منتشره در بولتن شماره ٤ که در انتقاد از دموکراسی توده ای نگاشته شده اند، از آنجا که استدلالات مدافعین بیش کهنه را تا آنهم با سادگی نمونه واری آشکار میسازند، درخور توجه است این مقاله پاسخی است به برخی نکات اساسی طرح شده در مقالات فوق.

۱ ـ هدف مبارزه چیست؟ متاسفانه بسیاری از رفقا حاشیه روی و پیش کشیدن مسایل فرعی را بر بحث حول مسایل اساسی ترجیح میدهند و یکی از این مسایل فرعی و کم اهمیت ترپیش کشیدن مسئله "احتمالات" برای پرده کشیدن برروی وظیفه پرولتاریا در انقلاب حاضر است. از همین روشاه بیت استدلالات در رد دموکراسی توده ای بریک جمله از لنین قرار دارد که بدون استناد رتمامی مقالات منتقدین تکرار شده است. لنین در مقابله با پاروس و تروتسکی به امکان "تفوق بیانگران بسیار ناهمگون دموکراسی انقلابی" در ترکیب دولت انقلابی اشاره می کند (۱) ورفقا از آنجا به این نتیجه می رسند که نباید هدف انقلاب دموکراتیک را استقرار قدرتی به رهبری طبقه کارگر قرار داد. به این استدلال در بولتن شماره ۳ پاسخ داده شد. (۲) نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست" ضمن نقل دست و پا شکسته آن پاسخ نتیجه گرفته است: "برخواننده منصف است که عمق و ارونه سازی در چنین منطقی را ببیند. تمام مطلب در همین جاست که میگوئیم: شما هم به حکم لنین گردن بنهید و بپذیرید که احتمال تفوق دیگران هست ..." تاکید بر این نحوه برخورد در آغاز این مقاله از آنروست که نشان داده شود چگونه ماهیت واقعی اختلاف پرده پوشی می شود. مابه حکم لنین گردن نهاده ایم و پذیرفته ایم که احتمال تفوق دیگران هست اما این را نیز گفته و می گوئیم که "تفوق دیگران" برای پرولتاریا سرانجامی جز شکست ندارد. یکبار دیگر با صراحت باید اعلام کرد: اختلاف بر سر احتمال تفوق این یا آن نیرو نبوده بلکه بر سر آن است که چه نوع قدرتی می تواند انقلاب دموکراتیک را به پیروزی رساند و گذاری وقفه به انقلاب سوسیالیستی را تامین کند. اختلاف بر سر هدف مبارزه پرولتاریا در این انقلاب است.

در همان بولتن شماره ۳ به جمله ای از لنین استناد شده که نویسنده ما ترجیح داده درباره آن سکوت کند و اتفاقا تمام مسایل استراتژی درست به همان فکر لنینی مربوط است. لنین در پاسخ به منشویکها از این اصل بدفاع برمیخیزد که "شناسایی اینکه هدف مبارزه تصرف قدرت توسط پرولتاریاست که بوسیله دیگر طبقات انقلابی کمک میشود." رفقا مایل نیستند در مورد همین فکر لنینی سخنی بمیان آورند و سکوت در مورد آنرا پیشه کرده اند. این سخن لنین نه سخنی اتفاقی و گذرا که عنصر ثابت استراتژی بلشویکی است. در قطعنامه کنفرانس سراسری حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (دسامبر ۱۹۰۸) چنین ماده ای وجود دارد:

"کنفرانس سراسری ح.ک.س.د. برخاسته از چنین اوضاعی مقرر می دارد که وظایف اساسی حزب در لحظه حاضر عبارتند از: ۱ ـ باید به توده های وسیع خلق، مفهوم و اهمیت سیاست جدید سلطنت مطلقه و نقش پرولتاریای سوسیالیستی که در عین پیشبرد سیاست طبقاتی مستقلانه، باید دهقانان دموکراتیک را در اوضاع سیاسی جاری و مبارزه انقلابی آتی رهبری کند، توضیح داده شود. هدف این مبارزه همچون سابق عبارت است از سرنگونی تزاریسم و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که متکی بر اقشار انقلابی دهقانان باشد و انقلاب بورژوا دموکراتیک را از طریق فراخوانی مجلس موسسان همه خلقی و ایجاد جمهوری دموکراتیک به انجام برساند." (۳) (تاکید از من)

اهمیت این حکم اساسی برای لنین و بلشویکها آنچنان است که ٤ سال بعد در کنفرانس ششم

ازمیان تمام وظایف کنفرانس ۱۹۰۸ بر روی همین وظیفه تاکید ویژه میشود : "کنفرانس برخاسته از تمام این داده‌ها وظایفی راکه مفصلا در قطعنامه کنفرانس دسامبر ۱۹۰۸ به آنها اشاره شده تایید می کند وبویژه براین نکته اشاره دارد که وظیفه کسب قدرت توسط پرولتاریاکه دهقانان رابه دنبال خود دارد همچون سابق وظیفه انقلاب دموکراتیک در روسیه است ..." (٤) (تاکید ازمن)

آیا ازاین صریحترمی توان سخن گفت؟ قطعنامه های فوق برتجربه عظیم انقلاب ۱۹۰۵-۷ متکی اند تجربه ای که لنین وقتی دوتاکتیک رامی نوشت هنوزدرپیش روبود . بااستفاده ازهمین تجربه است که لنین ایده مربوط به دیکتاتوری دموکراتیک راصراحت بیشتری می بخشد ودرقطعنامه های حزبی چنین انعکاس میدهد . اختلاف درست دراینجاست و نه درانواع احتمالات . هدف مبارزه پرولتاریادراین انقلاب چیست؟ به این سوال پاسخ بدهید رفقا . آیاحاضرید درقطعنامه های حزبی هدف مبارزه راتسخیرقدرت توسط پرولتاریاکه اقشارانقلابی رابدنبال دارد(یعنی آنها رارهبری می کند)، اعلام کنید ؟

توسل نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف درکجاست؟" به جمله ای دیگرازلنین نیز نمی تواند چاره سازباشد . لنین دریاسخ ترتسکی میدویسد : "این نادرست است که تمام مسئله عبارت ازاین است که محتوی سیاست دولتی راچه کسی معین میکند و چه کسی اکثریت همگون درآن راتشکیل میدهد" مسئله دیکتاتوری طبقات انقلابی به هیچ وجه به مسئله "اکثریت" داشتن دراین یاآن دولت انقلابی وبه این مسئله که سوسیال دموکراتها باچه شرایطی میتوانند دراین یاآن دولت شرکت کنند، محدود نمی شود" (٥)

درهمان بولتنهای پیشین ماشاهد تلاشی بوده ایم که اعمال رهبری برقدرت سیاسی رابا اکثریت داشتن دردولت یکسان تلقی کرده است . این درک ازاعمال رهبری، درکی کاملا لیبرالی است وازمحدوده فکریک بورژوالیبرال فراترنمی رود . بویژه دردوران انقلابی که خیابانها وباریکادها تجسم واقعی قدرت هستند، محاسبه درمورد تعداد وزرای کابینه نشین خطای محض است . تجارب تاریخی بهترین گواه این مسئله ودرستی سخن لنین است . دیمیتریف هنگام بررسی تجربه انقلاب بلغارستان مینویسد که در ۹ سپتامبر ۱۹٤٤ حاکمیت سیاسی بدست اکثریت عظیم خلق به رهبری فعال طبقه کارگروحزب کمونیست انتقال یافت . آیا این بمعنی "تفوق" طبقه کارگردردولت بود ؟ دیمیتریف می گوید :

"واقعیتی است که در ۹ سپتامبر ماشین فرتوت حکومتی بورژوازی هنوزکاملا نابود نشده بود . کمونیستها دردولتی که ایجاد شد، هنوزاقلیت راداشتند . بسیاری ازمواضع مهم رهبری در حاکمیت دردست مردمی قرارداشت که بعدها به عناصرغیرقابل اطمینانی برای حاکمیت خلق تبدیل شدند وبه آن خصومت ورزیدند . اماقدرت درمناطق درواقع دردست کمیته های جبهه میهنی قرارداشت ... نیروی غالب ونفوذ حزب درمیان خلق وهمچنین مواضعی که در کمیته های جبهه میهنی دردست حزب بود امکان آن رابوجود آورد تاحزب ما درعمل نقش رهبری رادردولت انجام دهد ..." (٦) (تاکید ها ازمن)

کمونیستها درحکومت دراقلیت بودند اما بدلیل نفوذ عظیم واوطریق کارگران وزحمتکشان مسلح در یک شرایط انقلابی رهبری خود رابردولت اعمال میکردند . تجربه انقلاب بهمن نمونه دیگری منتهی ازنوع ضد انقلابی آن بدست میدهد . بردولت کاملا لیبرالی بازرگان، خمینی بی چون وچرا رهبری میکرد . بنابراین سخن لنین کاملا درست ولی ... ولی درست علیه رفقای ماست . لنین می‌گوید دیکتاتوری طبقات انقلابی بهیچ وجه به مسئله اکثریت داشتن محدود نمی شود و رفقا می‌خواهند مسئله رابهمین اکثریت داشتن محدود کنند و دموکراسی توده ای رابا "غلبه پرولتاریا" دردولت یکسان وانمود کرده وعلیه آن شمشیر بکشند . دموکراسی توده ای رانباید به اکثریت داشتن دردولت

محدود کرد • هدف ما برقراری ح • د • خ • و اعمال رهبری بر انقلاب و قدرت سیاسی است • اینکه این اعمال رهبری به چه شکل تامین شود • از همان ابتدا به تشکیل دولتی با اکثریت کارگری بیانجامد یا کارگران مسلح دولت را مجبور به پذیرش رهبری خود کنند و یا • • • راصد البته از پیش نمیتوان تعیین کرد •

برای جلوگیری از هرگونه سوءتعبیر و مرزبندی باید • ه هایی نظیر "هژمونی غیرمستقیم" پرولتاریا بر "دموکراتهای انقلابی" توسط "جذابیت برنامه و شعارها" و • • • باید تاکید کرد که این پدیده مختص دورانی انقلابی است و وسیله اعمال رهبری نیز جزء شارتوده اهالی مسلح نمی تواند باشد چنین وضعیتی نمی تواند پایدار باشد یا کارگران مسلح اکثریت غیرقابل اعتماد را از سر راه می روبند و گذار انقلاب به مدارج بالاتر را تا مین می کنند و یا "اکثریت" کابینه نشین توده کارگران را سرکوب و خلع سلاح می کند و قدرت واقعی را بدست میگیرد *

۳ - شما انقلاب کنید ، ما حکومت ! یک رشته مخالفتها با دموکراسی توده ای مستقیما با برداشت انحرافی از دیکتاتوری پرولتاریا گره خورده است • عده ای از رفقا هرجا کمیت تحت رهبری پرولتاریا را بمعنی دیکتاتوری پرولتاریا و بنابراین طرح آن در انقلاب دموکراتیک را بمعنی جهش میدانند و از همین زاویه باج • د • خ • مخالفت میکنند • این فکر در مقاله "درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا" بصراحت مورد تاکید قرار گرفته است : "تعابیری که متضمن رهبری پرولتاریا و حاکمیت سیاسی اند با مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا سنخیت داشته و با آن یگانه اند • "نویسنده مقاله فوق برای اثبات این حکم چنان سردرگمی نشان داده ، چنان احکام متناقضی صادر کرده و چنان تجارب تاریخی را تحریف کرده که براستی حیرت انگیز است • "استدلالات" مقاله را بررسی کنیم زیرا نشانگر تفکری در سازمان است

استنادات رفیق به لنین (پولتن ٤ بخش ۲ ـ ص ۳۲) کاملا بی ربط و مربوط به موضوع دیگری یعنی دولت موقت انقلابی است که خود رفیق نیز می پذیرد "شعار استراتژیک بلشویکها نیست" و با این حال با استناد به آن می خواهد درستی نظر خود را در مورد دیگری یعنی شعار استراتژیک کمونیست ها اثبات کند • نتیجه یکی از نقل قولهای لنین مربوط به موضوع مورد بحث است و اتفاقا درست برضد احکام رفیق ما لنین میگوید : "در حقیقت امر "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دموکراسی همان انقلاب سوسیالیستی است و هرگاه این کلمات بمعنی صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمی تواند داشته باشد • "(۷) ما هم با این نظر لنین کاملا موافقیم • اما مقاله می خواهد چیز دیگری را القا کند : "پس "بکف آوردن قدرت" همان انقلاب سوسیالیستی است • خواه این "بکف آوردن" مشروط باشد به برنامه یا خیر "و به این طریق مسئله "بکف آوردن قدرت" را با مسئله رهبری قدرت خلق قاطی می کند • دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری یک طبقه ، یعنی

---

* رفقا اصرار عجیبی دارند که اصطلاحات رکشدار ، مبهم و حساسیت برانگیز را به بیش نوین نسبت دهند • "غلبه" ، "تفوق" ، برتری" و • • • ما از واژه صریح و روشن رهبری استفاده میکنیم و میگوییم میخواهیم پرولتاریا رهبری کند و بهمانسبت میدهند که میخواهیم پرولتاریا غلبه کند • تکذیبها و توضیحات مکرر نیز فایده ای ندارد ! چنین اصراری نشانه درک محدود از رهبری است • مانکته دیگری را باید اضافه کرد • قدرت سیاسی میدان ورزشی نیست که از غلبه پرولتاریا سخن بگوئیم • غلبه پرولتاریا بر کی ؟ دهقانان ؟ ما مناسبات پرولتاریا و متحدینش را اینگونه نمی فهمیم • پرولتاریا به دهقانان غلبه نمی کند ، آنها را رهبری می کند • شما به یک دهقان ، به یک زحمتکش شهری بگوئید که ما خواهان غلبه ، برتری و تفوق کارگر بر تو هستیم و یا به او بگوئید که ما طرفدار آنیم که کارگر تو را رهبری کند • عکس العملها چه خواهد بود ؟ چرا رفقا اصرار دارند که اینگونه واژه های نامفهوم و حساسیت انگیز را که کمترین ضررش ایجاد بدبینی و تقابل است به زور به فکر مخالف خود نسبت دهند ؟

* از آنجاکه استدلالات سایر مقالات در مورد این مسئله تکراری است • در این بخش فقط مقاله فوق مورد بررسی قرار گرفته است •

دیکتاتوری واحد وتقسیم‌ناپذیر پرولتاریای تحت رهبری حزب طبقه کارگر. این است معنی "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دموکراسی. لنین در همین مورد تعریف زیر را بدست میدهد: "آموزش درباره مبارزه طبقاتی که مارکس آنرا در مورد مسئله قدرت و انقلاب دموکراتیک بکار برده است ناگزیر به قبول فرمانروائی سیاسی پرولتاریا بقول دیکتاتوری آن یعنی قدرت حاکمه ای میانجامد که دیگری در آن سهیم نیست و مستقیما بر نیروی مسلح تکیه دارد" (۸) (تاکید دوم از من)

اما دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی خلق بمعنی دیکتاتوری بلوک طبقات انقلابی است. در چنین دولتی طبقه کارگر قدرت را بتنهائی بدست ندارد. این دیکتاتوری حاصل ائتلاف و اتحاد معینی است. اگر از این تفاوت بی توجه بگذریم دیگر دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک خلق چه معنایی دارد؟ یا دیکتاتوری پرولتری یا دیکتاتوری خرده بورژوایی یا دیکتاتوری بورژوایی. طبق فکری که رفیق ارایه میدهد دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان نباید تحت رهبری پرولتاریا باشد زیرا در آن صورت این دیگر دیکتاتوری دموکراتیک نبوده بلکه دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود و می دانیم لنین تصریح کرده که این دیکتاتوری "یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه یک دیکتاتوری دموکراتیک است". "بنابراین باید "اصلاحیه ای" نیز به این فورمول اضافه کرد که: دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان برهبری دهقانان!* (برای توضیح بیشتر در این مورد به مقاله برخی مسایل درباره ج.د.خ. بولتن ۱ مراجعه کنید)

رفیق علی ضمن اشاره به دوتاکتیک می نویسد: "همه جا سخن از رهبری پرولتاریا است و هیچ جا حرفی از قدرت متفوق پرولتاریا در حاکمیت سیاسی نیست." این سخن از سوی رفقای زیادی بخصوص دلیل بکار گرفته میشود. اولا صحبت نه از "قدرت متفوق" بلکه از رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی است. ما در بخش اول این مقاله دیدیم که این ادعا اساسا نادرست و در بهترین حالت حاصل بی اطلاعی است. قطعنامه ها آشکارا از "کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که دهقانان را با خود دارد" سخن می گوید. البته بشرط آنکه باز هم کسانی مدعی نشوند که منظور لنین در اینجا قدرتی است که رهبری آن در دست دهقانان است چون "بکف آوردن قدرت" معنایش همان انقلاب سوسیالیستی است و... لنین در مباحثات خود علیه منشویکها نکته ای را تصریح میکند که درست به مسئله مورد بحث ما برمیگردد: "گفتن اینکه کسب حاکمیت "توسط پرولتاریای متکی

---

* این نظر را که هر حاکمیت تحت رهبری پرولتاریا عبارتست از دیکتاتوری پرولتاریا در بولتن برای نخستین بار رفیق خسرو مطرح کرد. رفیق در مقاله اخیرش (بولتن ۴) از این نظر عقب نشسته و آنرا نادرست اعلام کرده. اما من عقب نشینی را با این ادعا که از ابتدا چنین فکری نداشته و نظرش تفسیر و تحریف شده توام کرده است. جای خوشحالی است که رفیق خسرو را رفیق علی را نادرست میداند و از موضع و فاصله گرفته. اما در واقعیت امر تحریفی در کار نبوده. رفیق خسرو در مقاله اولش تاکید بر وظایف راتر تسکیستی نامید و نوشت: "در جنبش ما نیز برخی طرفدار آن الزامی بودن رهبری طبقه کارگر در حاکمیت آلترناتیو انقلابی بر وظایف انقلاب را نگشت گذاشته و از آن نتیجه میگیرند که بدلیل وجود وظایف دموکراتیک، حاکمیت مورد نظر آنها دیکتاتوری پرولتاریا نیست... باید پرسید چرا چنین حاکمیتهایی وظایف دموکراتیک و نه سوسیالیستی را در برابر خود قرار دادند". پاسخ داد "آلمان دموکراتیک و نظایر آن به این دلیل حاکمیت پرولتری نبودند که در ترکیب نیروهای حاکم حزب طبقه کارگر تفوق نداشت و یا اگر نیروی برتر بود برتری وی تحکیم نگردیده و قطعیت نیافته بود و به همین دلیل حاکمیت ارادهٔ واحد اقشار و طبقات گوناگون بوده و وظایف محدودتری را در برابر خود قرار میداد". رفیق در صفحه بعد مجددا تاکید کرد "ماهیت حاکمیت را ترکیب و وزن نیروهای شرکت کننده در آن معین میکند. تدبیر حزب کمونیست حاکم در چگونگی انجام وظایف خویش بمعنی نفی ماهیت غیرپرولتری حکومت نیست" (ص ۱۶ و ۱۷ بولتن ۲ تاکید ها از من). میبینید که مسئله اصلی تفوق حزب طبقه کارگر قلمداد شده و وظایف صراحتا نفی گردیده و بعد از مقاله دوم ماهیت حکومت اضافه شده است. (ص ۴ بولتن ۳ بخش ۲ زیر نویس). برخواننده است که قضاوت کند چه کسی تحریف میکند.

بردهقانان (همان) حاکمیت توسط تنها پرولتاریاست ... به معنی خنداندن خوانده است"(۹) متاسفانه چنین نظری امروز در سازمان زیاد تکرار می شود و حاکمیت دموکراتیک توده ها بر رهبری طبقه کارگر با حاکمیت پرولتاریا یکسان تلقی میشود .

با استفاده از تحریف فوق است که رفقا به تحریف دیگری دست میزنند و مرز انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را بهم میریزند . رفیق علی مینویسد : "امکان دیگر رهبری پرولتاریا در حاکمیت انقلابی بلافاصله پس از سرنگونی است . آیا در این گفته که از یک طرف به مرحله دموکراتیک انقلاب باور دارد و از طرف دیگر کسب حاکمیت توسط پرولتاریا را انقلاب سوسیالیستی دانسته و در عین حال این امر را بلافاصله پس از سرنگونی میسر میداند ، تناقضی هست؟ تناقضی نیست"! جان کلام در اینجاست . انقلاب ما دموکراتیک است اما اگر رهبری حاکمیت بدست پرولتاریا افتاد انقلاب از همان لحظه سرنگونی (و چرا لحظه سرنگونی و مثلا ۶ ماه قبل نه ؟!) به انقلاب سوسیالیستی تبدیل میشود و این است مفهوم نکشیدن "دیوار چین" بین دو انقلاب ! نویسنده مقاله در این جملات توانسته التقاط خود را به عالیترین نحوی فورموله کند .

اولا مارکسیسم علیه یک چنین التقاطی است . در همان قطعنامه های بلشویکی از "کسب قدرت توسط پرولتاریا که دهقانان را بدنبال دارد "(یعنی رهبری میکند) بعنوان وظیفه انقلاب دموکراتیک سخن رفته و گفته نشده که چون در حاکمیت پرولتاریا دهقانان را بدنبال دارد یا رهبری میکند ، از لحظه کسب قدرت انقلاب سوسیالیستی میشود . مسئله کاملا روشن است . اندیشه های لنین در "خطر فلاکت ... "نیز درست برضد ایده های رفیق است . لنین ضمن طرح مجموعه اقداماتی که آنها را گام گذاشتن بسوی سوسیالیسم می خواند می نویسد : "برای اینکار دیکتاتوری انقلابی دموکراسی که توسط پرولتاریای انقلابی رهبری شود لازم است . بعبارت دیگر برای انجام این کار دموکراسی باید عملا انقلابی شود ." (۱۰) (تاکید اول از من)

صحبت برسر رهبری "دیکتاتوری انقلابی دموکراسی "توسط پرولتاریاست و البته نمی توان ادعا کرد که منظور رهبری پرولتاریا بر قدرت سیاسی نیست ، زیرا بدون قدرت ، سخن گفتن از دیکتاتوری حرف ساده لوحانه ای است . در همان مقاله لنین این فکر را که منظور از این رهبری دیکتاتوری پرولتاریاست رد می کند . او ۴ سال بعد در مقاله "درباره مالیات جنسی "قطعه ای از رساله "خطر فلاکت ... "را نقل میکند و نتیجه میگیرد که "توجه داشته باشید که این مطلب در زمان حکومت کرنسکی نوشته شده و در اینجا صحبت برسر دیکتاتوری پرولتاریا یا دولت سوسیالیستی نیست بلکه مطلب بر سر دولت "انقلابی ـ دموکراتیک "است ." (۱۱)

دوما ، مارکسیسم ضمن توجه اکید به پیوند تنگاتنگ بین انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی ، در عین حال برجدائی آنها از هم تاکید می کند . مارکسیسم این پیوند را اینگونه میفهمد که پیروزی انقلاب دموکراتیک عبارتست از آغاز مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی . لنین میگوید : ما پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک بنسبت نیروی پرولتاریای آگاه مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم کرد . لنین که خود تئوری فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تدوین کرد در عین حال علیه مخلوط کردن دو انقلاب شدیدا هشدار میداد . انقلابات دموکراتیک خلق که از انقلابات بورژوایی فراتر میروند ، در هم تنیدگی دو انقلاب را باز هم بیشتر می کنند . اکنون دیگر از دوروند یک انقلاب سخن میرود ، اما رهنمود متدیک لنین مبنی بر مخلوط نکردن این دوروند بقوت خود باقی است . پیروزی انقلاب دموکراتیک و استقرار دموکراسی توده ای بمعنای آغاز مبارزه بلاواسطه پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی است . این به چه معناست ؟ به این معناست که انقلاب دموکراتیک خود یک دوره را در بر میگیرد . در این دوره باید با نیروهای معینی متحد شد . نیروهای معینی را منفرد کرد و علیه دشمن معینی مبارزه نمود . حاصل این مبارزه فقط و فقط می تواند پیروزی انقلاب دموکراتیک باشد . بلافاصله پس از این پیروزی و به نسبت این پیروزی مرحله جدید ، مرحله مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی آغاز میشود . در این مرحله تجدید آرایش طبقاتی صورت میگیرد

بخشی ازمتحدین دیروز(انقلاب اول) به دشمنان امروز(انقلاب دوم) بدل میشوند ،دشمن عمده وهدف مبارزه تغییرمی کند و... حاصل این مبارزه عبارت خواهد بود ازانقلاب سوسیالیستی ونه چیزدیگری .

امارفیق علی این رابطه راابنگونه نمی فهمد .اومیگوید در انقلاب دموکراتیک بلافاصله پس ازسرنگونی رژیم بشرط آنکه رهبری حاکمیت بدست پرولتاریابیفتد ، انقلاب سوسیالیستی پیروزمیشود .رفیق نمی گوید بلافاصله پس ازسرنگونی ، انقلاب دموکراتیک انجام میگیرد ودوران تدارک مستقیم انقلاب سوسیالیستی ، دوران انتقال ازانقلاب اول به انقلاب دوم آغازمیگردد .بلکه می گوید انقلاب سوسیالیستی پیروزمیشود .زیرا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا معنای دیگری جزپیروزی انقلاب سوسیالیستی ندارد .درتئوری رفیق از پیروزی همزمان دوانقلاب ،ازانقلاب همزمان دموکراتیک و سوسیالیستی سخن میرود.به عبارت دیگر دراین منطق محصول مبارزه تود ه ها در راه انقلاب دموکراتیک میتواند عبارت باشد ازپیروزی انقلاب سوسیالیستی !شاید ذکرمثالی این گره کور رابازترکند : مابه اتفاق مشغول مبارزه در راه انقلاب دموکراتیک هستیم .برای خود نقشه ای کشیده ایم میخواهیم دهقانان و خرده بورژوازی رابخود ملحق سازیم .لیبرالها رامنفرد کنیم وجمهوری اسلامی رابرانداز یم .جنبش انقلابی اوج میگیرد ،مابه رهبرانقلاب بدل میشویم.رهبری حاکمیت جدید رابدست میگیریم . مابه کارگران خواهیم گفت : رفقا مرحله اول انقلاب به اتمام رسید ، مرحله جدیدی شروع شده ، کسار تدارک مستقیم انقلاب سوسیالیستی تان راآغازکنید .نقشه واستراتژی تازه ای تهیه کنید ،متحدین دیروزرامجددا ارزیابی کنید .نیمه پرولترها رابخود ملحق سازید .تمام بورژوازی رابکوبید .دموکراتهای متزلزل رامنفرد سازید ...امانا گهان رفیقی ازراه میرسد وبانگ برمیاورد که چشمهاتان راباز کنید! این انقلابی که پیروزشده همان انقلاب سوسیالیستی است .مگرنه اینکه دیکتاتوری پرولتاریا (یعنی حاکمیت تحت رهبری ما) برقرارگشته است؟ بله این انقلاب انقلاب پیروزمند سوسیالیستی است... عجبا ! چطور؟ آخرماکه داشتیم درراه انقلاب دموکراتیک مبارزه میکردیم، ماکه میخواستیم کارانقلاب سوسیالیستی راتازه آغازکنیم ... باید چنین است معنی "دیالکتیک"!

واقعیت این استکه برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی احتیاج به دقیقترین استراتژی ، نقشه وتاکتیک است . حزب و پرولتاریای آگاه باید بداند برای انقلاب سوسیالیستی باچه کسی متحد شوند چه کسی رامنفرد کنند ، کدام نیرورا سرنگون سازند .استراتژی انقلاب سوسیالیستی نمی تواند با استراتژی انقلاب دموکراتیک یکسان باشد .باید معلوم کنیم که درمرحله فعلی درراه کدام انقلاب برای تحقق کدام استراتژی مبارزه میکنیم.نمی شود همه چیزرا هکرد وبه شانس واقبال چسبید : اگر زد ومااگرفتیم انقلاب سوسیالیستی میشود وگرنه که دموکراتیک میماند ! امارفقای عزیزدیکتاتوری پرولتاریا وانقلاب سوسیالیستی ازآسمان نازل نمی شود ،باید درراه آنها آگاهانه وطبق نقشه مبارزه کرد . اگرامروزمیتوان به پیروزی انقلاب سوسیالیستی درهمین انقلاب مثابه "یک امکان" باور داشت دیگرسرگرم کردن طبقه کارگربه انقلاب دموکراتیک نهایت ارتجاع است .

به این ترتیب تاکید برتفاوتهای واقعی دیکتاتوری دموکراتیک ودیکتاتوری سوسیالیستی وانقلاب دموکراتیک وانقلاب سوسیالیستی درمنطق رفیق ازمیان میرود و "رهبری پرولتاریا" معیارهمه چیزقرار میگیرد .لنین درد وتاکتیک نتیجه گیری بسیارمهم ومعروفی دارد : "پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک رابه آخربرساند بدین طریق که توده دهقانان رابخود ملحق نماید تابتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه راجبرامنکوب وناپیگیری بورژوازی رافلج سازد .پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی رابه انجام برساند بدینطریق که توده عناصرنیمه پرولتاریای اهالی رابخود ملحق کند تابتواند نیروی مقاومت بورژوازی راجبراد رهم شکند وناپیگیری دهقانان وخرده بورژوازی رافلج سازد "(۱۲)

این فورمول جاودانه فراروبی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است ودرآن همه چیز بدقت تعریف شده : هژمونی ، آرایش طبقاتی ووظایف . انقلاب دموکراتیک عبارت است ازاتحاد پرولتاریا باد هقانان بمنظورفلج کردن بورژوازی ودرهم شکستن حکومت مطلقه .رسالت دیکتاتوری

دموکراتیک را چنین هدف می‌داند: انقلاب سوسیالیستی عبارتست از اتحاد پرولتاریا با عناصر نیمه پرولتر بمنظور فلج کردن مقاومت دهقانان و خرده بورژوازی و سرکوب جبری بورژوازی. آیا از این روشن‌تر می‌توان برتفاوت دو انقلاب و دیکتاتوری از لحاظ پایه طبقاتی و وظایف انگشت گذارد؟ این فورمول که از عینیت برمیخیزد هیچ ربطی به مسئله خلاصه کردن تفاوت دو انقلاب و دو دیکتاتوری به رهبری پرولتاریا ندارد. لنین در تشریح تفاوت بین دیکتاتوری دموکراتیک و سوسیالیستی مجدداً به وظایف واهداف برمیگردد و در توصیف دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان میگوید:

"واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه یک دیکتاتوری دموکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه های سرمایه داری گزند وارد سازد." (تاکید ها از من) [۱۳]

چراین دیکتاتوری دموکراتیک است؟ بخاطراینکه رهبریش در دست پرولتاریا بوده و در دست دهقانان است؟ نه! بخاطراینکه نمی تواند به پایه های سرمایه داری گزند وارد کند.

ریشه التقاط و تناقض در کجاست؟ رفقا از یک سو برای درج در خ به این تعریف که هرگونه رهبری پرولتاریا برقدرت سیاسی مترادف استبداد دیکتاتوری پرولتاریا نیازدارند و از سوی دیگر نمی توانند امکان رهبری طبقه کارگر بر قدرت سیاسی برآمده از این انقلاب را نفی کنند. این وضع آنها را دچار تناقضی لاینحل فروبرده است. اگر بصراحت گفته میشد چون انقلاب دموکراتیک است پس سخن از رهبری پرولتاریا بر حاکمیت سیاسی (یا دیکتاتوری پرولتاریا) نمی تواند در میان باشد این تناقض از زاویه اپورتونیستی حل میشد و از سوی دیگر اگر فرق بین دیکتاتوری دموکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی بدرستی درک می شد باز هم این تناقض از موضع مارکسیستی برطرف میگردید.

این رفقا تعریف لنینی دیکتاتوری پرولتاریا را که عبارتست از حاکمیت یگانه طبقه کارگر بر یک پایه اجتماعی (یا ترکیب طبقاتی) معین و وظایف معین رد می کنند و آنرا معادل هر حاکمیتی میدانند که رهبری طبقه کارگر بر آن اعمال شود بر پایه همین درک است که این فکر انحرافی پدید میاید که دیکتاتوری پرولتاریا میتواند از یک انقلاب دموکراتیک حاصل آید (و فکر تروتسکیستی درست در اینجا است). و برای استقرار آن استراتژی خاصی مبتنی بر جلب متحدین معینی به خاط وظایف معینی لازم نیست. در واقع نیز اگر دیکتاتوری پرولتاریا فقط عبارت باشد از رهبری این رهبری چه برخرده بورژوازی و دهقانان بمنظور وظایف همگانی اعمال شود (انقلاب دموکراتیک) و چه بر نیمه پرولتر ها و استثمارشوندگان بمنظور وظایف سوسیالیستی (انقلاب سوسیالیستی) تفاوتی در ماهیت امر نخواهد کرد!

رفیق علی برای اثبات این ادعا نه تنها ماهیت انقلاب اکتبر، بلکه نظرات خود را نیز تحریف می کند. رفیق دو نقل قول از لنین می آورد و نتیجه می‌گیرد که انقلاب اکتبر نیز تا مدتی ماهیت بورژوایی داشته:

"پرولتاریا پس از اکتبر سوسیالیستی است که باید با دهقانان بطور اعم بلوک موقت تشکیل دهد نسبت به دهقانان میانه حال یک سلسله گذشتکند و ... تنها آنگاه است که می توانند انقلاب بورژوایی را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل کند یعنی مدتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا" (تاکید ها از من) این نتیجه گیری برای آن لازم است تا ثابت "شود دیکتاتوری پرولتاریا ربطی به وظایف ندارد و وظایف آن حتی می تواند بورژوایی باشد. اما رفیق متوجه نشده است که در گرماگرم حمله پشت جبهه خود را کاملا ویران کرده است. او در بحثی دیگر مدعی شد که اگر پرولتاریا با تاخیر پس از سرنگونی حاکمیت را بدست گیرد انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تبدیل می شود و بعبارت دیگر مرز بین این دو انقلاب را همان استقرار دیکتاتوری پرولتاریا قرار داد و حالا مدعی می شود که حتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا نیز انقلاب می تواند بورژوایی باشد. بالاخره چه باید کرد؟ کدام حکم را باید پذیرفت. شاید برای پیروزی بر مخالفان فکری هر دو را؟!

استناد به لنین تناقض این منطق را آشکارتر می‌کند. سخنان نقل شده از لنین توسط رفیق علی برای اثبات بورژوائی بودن انقلاب اکتبر اولا تحریف شده و ثانیا برخلاف ایده های اوست. لنین در همان نقل قول مربوط به ضرورت سرمایه داری دولتی مسئله ای را مطرح کرده است به اهمیت یک انقلاب اجتماعی، و امار فیق ما از روی آن "جهش" کرده است: "اگرچه ما دیگر انقلاب اجتماعی را عملی نموده بودیم" امید واریم ادعا نشود که منظور انقلاب اجتماعی بورژوایی علیه فئودالیسم است یا اینکه میتوان انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را مثلا از طریق یک انقلاب بورژوایی عملی کرد. رفیق ما درست معنی عملی کردن انقلاب اجتماعی را نمی فهمد. اقداماتی که پرولتاریای امریکا نیز در فردای پیروزیش بآن دست میزند برخلاف نظر رفیق عبارتست از عملی کردن همین انقلاب اجتماعی و ماهیت آن با اقدامات پرولتاریای روسیه تفاوت اساسی نخواهد کرد. تفاوتها برسر چگونگی ساختمان سوسیالیسم خواهد بود. تمام آنچه را که لنین درباره اصلاحات بورژوایی و نه انقلاب بورژوایی) طرح می کند در چارچوب انقلاب سوسیالیستی است. لنین در همان مقاله که رفیق علی برای بورژوایی بودن انقلاب اکتبر از آن فاکت می آورد اشارات اکیدی نسبت به ماهیت انقلاب اکتبر دارد که رفیق علی آنها را نادیده گرفته است: "حتی در آن موقع هم جمهوری ما جمهوری سوسیالیستی بود. در آن موقع ما هر روز با شتابی عظیم ـ ظاهرا با شتابی بیش از حد لزوم ـ به اقدامات اقتصادی مختلف، وجدیدی دست میزدیم که نمی توان بدانها نام دیگری جز سوسیالیستی داد." (۱۴) (تاکید ها از من) لنین در همانجا از نظام اقتصادی سوسیالیستی نام میبرد. لنین در مقاله دیگری میگوید "ما از "نخستین گامهای "کمونیسم در روسیه سخن میگوییم... آنچه که اصولا انجام فوری آن امکان پذیر است فوراً و بایک ضربه 'انقلابی انجام یافته است." (۱۵) تمام این اقدامات اقتصادی سوسیالیستی، "نخستین گامهای "کمونیسم، ایجاد نظام سوسیالیستی... در همان دوره ای صورت گرفته که رفیق انقلاب اکتبر را انقلاب بورژوایی (از جنبه وظایف ومضمون اقتصادی) میخواند. حال باید در تاریخ جست ویافت این کدام انقلاب بورژوایی است که میتواند نظام اقتصادی سوسیالیستی را ایجاد کند؟!

اما نتیجه گیری نقل قول دوم مورد استناد رفیق نیز یک اشتباه "کوچک" رخ داده است. لنین از معمول داشتن سوسیالیسم "در دوره و از انقلاب عمومی دهقانی که هنوز یک انقلاب بورژوایی است نام می برد اما رفیق کلمه دهقانی را حذف میکند و انقلاب عمومی دهقانی را به "انقلاب بورژوایی" بدل می کند! سخن لنین این است که چگونه میتوان انقلاب سوسیالیستی را که اینک در شهرها آغاز شده به روستا گسترش داد. لنین میگوید "یکسال پس از انقلاب پرولتری در پایتخت ها، تحت نفوذ آن و به کمک آن در دهات دورافتاده نیز انقلاب پرولتری فرا رسید" (۱۶) (تاکید از من) و رفیق ما نتیجه می گیرد که اکتبر سوسیالیستی هنوز انقلاب بورژوایی است. چرا؟ برای اینکه باید هرگونه پیوند بین دیکتاتوری پرولتاریا و وظایف آن را قطع کرد!

ما به بررسی مستقل تحریف تجارب مربوط به ج.د.خ. نمی پردازیم. رفیق علی مینویسد که انقلابات دموکراتیک خلق از همان زمان که هژمونی پرولتاریا بر حاکمیت اعمال شد به انقلابات سوسیالیستی فرا روئیدند. برای این ادعای یک دلیل و فاکت نیز آورده نشده است. ما در بولتن های پیشین با ارایه اسناد و فاکتهای متعدد و معتبر ثابت کردیم که این ادعایی کذب است. اما رفیق به همه این فاکتها و اسنادی اعتنا است و برای اثبات نظراتش میخواهد تاریخ انقلابات دموکراتیک خلق را از نو بنویسد!

نتیجه عملی منطق رفیق علی چیست؟ او به طبقه کارگر چه توصیه ای میکند و چه راهی پیش پای او می گذارد؟ رفیق در پاسخ به این سوال که چرا شعار استراتژیک ما باید "حاکمیت انقلابی خلق" باشد می گوید "این تنها یک امکان است" و کسب حاکمیت توسط پرولتاریا یک "امکان دیگر" و مجموع این دو امکان "واقعیت تام و تمام را منعکس می کند. "اما اگر کارگر آگاهی از رفیق علی بپرسد آن "امکان دیگر" چگونه در هدف شعار و در شعار استراتژیک شما متجلی میشود، او در خواهد ماند که چه جوابی بدهد! "حاکمیت انقلابی خلق"

نمی تواند حاکمیتی تحت رهبری پرولتاریا باشد واینرا خود رفیق میپذیرد • رهبری این حاکمیت با کیست؟ در بهترین حالت با خرده بورژوازی • رفیق علی قبلا در تعریف تفاوت هژمونی و دیکتاتوری فورمولی "عالی" بدست داده است "به بیان فشرده : هژمونی یعنی رهبری جنبش انقلابی و دیکتاتوری یعنی رهبری حاکمیت سیاسی" (تاکید از من) • بیائید لحظه ای با این تعریف موافقت کنیم • دیکتاتوری یعنی رهبری حاکمیت سیاسی • رهبری در "حاکمیت انقلابی خلق" در دست خرده بورژوا ی است پس حاکمیت انقلابی خلق یعنی دیکتاتوری خرده بورژوازی واین کاملا با تمام منطق مقاله همخوانی دارد • اگر رهبری پرولتاریا بمعنی دیکتاتوری پرولتاریاست، رهبری خرده بورژوازی نیز نمی تواند معنای دیگری جز دیکتاتوری خرده بورژوازی داشته باشد •

حال پرسیدنی است رفیق عزیز، آنهمه تلاش وآنهمه "تئوری" برای این است که پرولتاریا را در جریان انقلاب دموکراتیک به استقرار یک دیکتاتوری خرده بورژوایی دعوت کنیم؟ ! نه ! شعار شما نمی تواند شعار پرولتاریای انقلابی باشد • این شعار برای انواع واقسام خرده بورژواها وحتی بورژوازی پذیرفتنی است • آخر چه خطری می تواند داشته باشد ؟ بگذار کارگران انقلاب را "رهبری" کنند ، اما حاکمیت سیاسی — یعنی اساسی ترین مسئله انقلاب — را بدست ما بسپارند • آنها انقلاب کنند وما دیکتاتوری خود را برقرار کنیم • معامله منصفانه ای است ! این منطق علیرغم همه تعریف و تمجید هایش از طبقه کارگر وانقلاب سوسیالیستی نمی تواند از محدوده فکر یک دموکرات خرده بورژوا فراتر رود !

۳ — ایست ، جهش ممنوع ! پاره ای از انتقادات به ج • د • خ • از جنبه وظایف این انقلابات طرح میگردند • بخشی از مقاله "مرحله انقلاب ایران ، مضمون ووظایف" به این مسئله اختصاص دارد • رفیق فرشید میگوید اگر رهبری پرولتاریا بر حاکمیت اعمال شود ، دولتی کردن یعنی ایجاد بخش سوسیالیستی واین یعنی انقلاب سوسیالیستی • ما در فصل پیش دیدیم که لنین اقداماتی چون ملی کردن ها وحتی کار اجباری همگانی در شرایط "دیکتاتوری انقلابی دموکراسی که توسط پرولتاریا رهبری شود" را هنوز سوسیالیسم نمی داند وآنها را گام گذاشتن بسوی سوسیالیسم می خواند • تنها یک بار مراجعه به رساله "خطر فلاکت • • •" — اگر فی الواقع هدف کشف حقیقت باشد — مسئله را روشن خواهد کرد • از نظر ما مجموعه اقدامات اقتصادی دموکراسی توده ای نه بمعنی ایجاد بخش سوسیالیستی بلکه بمعنی ایجاد وضعیتی است که دیگر سرمایه داری نیست اما هنوز سوسیالیسم هم نیست • این وضعیت بیانگر انتقالی است از سرمایه داری به سوسیالیسم • اما رفقا این انتقال را درک نمی کنند • بقول لنین :

"آنها مارکسیسم را با چنان شیوه لیبرال مابانه بیمایه ای تحریف کرده اند که در آن جز قرار دادن انقلاب بورژوایی در مقابل انقلاب پرولتری چیز دیگری برایشان وجود ندارد • تازه تصور آنها درباره این تقابل بینهایت جامد وبیروح است" (۱۷) (تاکید از من)

رفیق می گوید اگر پرولتاریا رهبر باشد دولتی کردن یعنی ایجاد بخش سوسیالیستی وما میپرسیم اگر خرده بورژوازی رهبر باشد چه ؟ دولتی کردن یعنی ایجاد "بخش خرده بورژوایی" ؟ مطابق این منطق دولتی را در نظر بگیرید که پرولتاریا در آن در اقلیت است • در این دولت مثلا وزارت نفت "در دست" کمونیست ها است • آیا نمی توان گفت صنایع نفت به "بخش سوسیالیستی" تبدیل شده است • زیرا "رهبری" کمونیست ها بر این صنایع اعمال می شود ؟ !*

---

*رفقا وقتی میخواهند "اثبات کنند" که رهبری طبقه کارگر بر قدرت سیاسی مترادف است با دیکتاتوری پرولتاریا وانقلاب سوسیالیستی ودیکتاتوری پرولتاریا ربطی به وظایف ندارد • از لنین نقل قول میآورند که انقلاب اکتبر تا مدتی بورژوایی بوده وبرایشان مهم نیست که بلشویکها نیز به دولتی کردن دست زدند وبقول خودشان "بخش سوسیالیستی" ایجاد کردند • (ص ۲۹ و ۳۰ وخش یک بولتن ٤) در آنجا چون ←

رفیق فرشید در هم شکستن ماشین دولتی بورژوایی توسط انقلاب دموکراتیک خلق را دلیلی دیگر براین دانسته که این انقلاب انقلاب بی‌سوسیالیستی است وعالمانه حکم صادر کرده که لنین تا قبل از انقلاب سوسیالیستی هرگز چنین وظیفه ای را طرح نکرده است. ما در مقاله پیشین بطور مفصل نظرات لنین در این مورد را بررسی کردیم و اکنون برای اثبات نادرستی رفیق تنها به چند فاکت تازه اشاره می کنیم. لنین در کنفرانس هفتم حزب (آوریل ۱۹۱۷) ایده در هم شکستن ماشین دولتی بورژوایی را به روشنی توضیح میدهد و می گوید:

"همه ما موافقیم که زمام حکومت باید در دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان باشد ... به چه ترتیب شوراها این قدرت را بکار خواهند برد؟ آیا آنها به شیوه قدیم اداره کشور از راه پلیس برخواهند گشت، آیا کشور را بوسیله ارگانهای قدیمی حکومت اداره خواهند کرد؟ بنظر شوراها چنین کاری نمی توانند بکنند و دراین حال وظیفه مستقیمشان تشکیل دولت غیربورژوازی است من میان بلشویکها این دولت را با کمون پاریس بدانمعنا مقایسه کردم که کمون پاریس ارگانهای قدیم اداره کشور را در هم شکست و ارگانهای کاملا جدید و مستقیما بواسطه کارگری را جایگزین آنها ساخت." (۱۸) (تاکید ها از من)

لنین سپس در مورد هدف این شوراها تصریح می کند:

شوراهای نمایندگان کارگران و سرباز ان باید زمام حکومت را نه برای ایجاد جمهوری معمولی بورژوازی یا انتقال مستقیم به سوسیالیسم بدست گیرند این کار ممکن نیست. پس برای چه باید زمام حکومت را بدست گیرند؟ آنها باید برای آن زمام حکومت را بدست گیرند که نخستین گامهای مشخص را بسوی این انتقال بردارند. گامهایی که می توان و باید برداشت." (۱۹) (تاکید ها از من)

برپایه این فکر اساسی است که زمانیکه هنوز مبارزه نه برای دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه برای "جمهوری دموکراتیک پرولتری ـ دهقانی" جریان داشت، لنین در قطعنامه "درباره تجدید نظر در برنامه حزب" اصلاحیه زیر را وارد کرد: "۲ـ اصلاح مواد و بند های مربوط به دولت با روح خواست نه جمهوری بورژوا ـ پارلمانی بلکه جمهوری دموکراتیک پرولتری ـ دهقانی (یعنی از نوع دولت فاقد پلیس و ارتش دائمی و فاقد مامورین دارای امتیاز)" (۲۰) (تاکید از من)

این است نظر لنین. در هم شکستن ماشین دولتی بورژوایی یک روند و پروسه است و دموکراسی توده ای وظیفه آغازاین روند را در پیش رو خواهد داشت و بسته به نیروی خود به انجام آن اقدام خواهد کرد. همراه با فراروئی دولت دموکراتیک خلق به دیکتاتوری پرولتاریا این روند نیز به فرجام خواهد رسید. بغیر از این نمی تواند باشد. انقلاب در ایران باید از چهارچوبه سرمایه داری فراتر رود. معنی این حرف این است که این انقلاب در عرصه دموکراتیسم نیز نمی تواند در چهارچوبه دموکراسی بورژوایی و رژیم پارلمانی بورژوایی متوقف بماند و باید به ایجاد دولتی از تر از بالا تر دست زند. اما فراتر رفتن از دموکراسی بورژوایی در شرایط بقای دستگاه ستم و تضییق بورژوازی یعنی ارتش

باید "اثبات" شود که انقلاب اکتبر ماهیت بورژوایی داشته رفیق از روی این بخش سوسیالیستی "جهش" می کند و آنرا نادیده میگیرد اما در اینجا چون باید اثبات شود که ج.د.خ. همان انقلاب سوسیالیستی است، درست در وسط همین "بخش سوسیالیستی" بزمین میآید و آن را دلیلی بر ماهیت سوسیالیستی انقلاب دموکراتیک خلق بحساب می آورد! رفیق فرشید میگوید: انقلاب بورژوایی میتواند وظایف سوسیالیستی را انجام دهد. دقت کنید: "آیا این انقلاب از نظر انجام وظایف هم سوسیالیستی بوده است. یقینا خیر" وتا ۳ ماه بورژوایی بوده. البته ... "البته این بمعنی نفی انجام وظایف سوسیالیستی نیست، بلکه در مجموع (؟!!) مورد نظر است. "انجام وظایف سوسیالیستی در انقلاب بورژوایی ؟! بنظر ما هیچکدام از وظایف طرح شده در انقلاب دموکراتیک خلق وظایف سوسیالیستی نیست. اما شما که با این نظر مخالفید آیا نمی توانید انقلاب دموکراتیک خلق را نیز در زمره آن انقلابات بورژوایی در نظر بگیرید که به انجام وظایف سوسیالیستی هم می پردازد. شاید بدینگونه بتوان بتوافق رسید!

و پلیس و بوروکراسی امکان پذیر نخواهد بود. بگانه شرط فرار رفتن از رژیم پارلمانی بورژوایی رهسم شکستن ماشین دولتی بورژوایی است. بدون چنین تحولی ــ همانگونه که لنین تصریح می کند ــ "دموکراسی ناپایدار تحول سوسیالیستی محال است" لنین فرق عمده دولت با انواع قدیم آنرا در همین نکته می داند:

"فرق عمده نوع اخیر دولت با نوع قدیم آن ازاین قرار است: رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوایی به سلطنت کاری است بس آسان (چنانکه تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا تمام ماشین ستمگری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی میماند. ولی کمون و شوراهای نماینده گان کارگران، سربازان دهقانان، وغیره این ماشین را درهم می شکند و ازمیان برمیدارد" (۴۱)

وماکه می خواهیم رجعت از انقلاب به ارتجاع "آسان" نباشد، می خواهیم ماشین ستمگری را درهم شکنیم و ازمیان برداریم وبا هیاهوهیئی براینکه: دست نگه دارید این اقدامات سوسیالیستی است خود را سرگرم نخواهیم کرد.

اما اگر رفقا این وظیفه را وظیفه ای سوسیالیستی میدانند وبهمین جهت تصمیم دارند که از درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی در انقلاب فعلی خود داری کنند، آنگاه باید بگویند با آن چه خواهند کرد؟ آنرا حفظ خواهند کرد؟ اصلاح ودموکراتیزه اش خواهند کرد. شاید این عمل قابل قبول در نظر برسد. اما باید بدین نکته اساسی پاسخ داد که آیا این دموکراتیزاسیون ارتش و پلیس و بوروکراسی را از چنگ بورژوازی خارج خواهد ساخت یانه؟ ما امیدواریم رفقا خیال نداشته باشند ماشین دولتی را در دست بورژوازی باقی گذارند ودر این نکته با ما موافق باشند که این ماشین را باید از چنگ بورژوازی خارج ساخت. اما چگونه؟ با اصلاح ودموکراتیزاسیون؟ تمام آموزش مارکسیسم درباره دولت این است که ماشین دولتی بورژوایی را نمیتوان با هیچگونه اصلاحی در خدمت "انقلاب واقعا حقیقی خلقی" قرار داد. این ماشین را باید خرد کرد ودرهم شکست.

رفیق فرشید که نمیتواند این حقایق را نادیده بگیرد علیرغم نظر خود اعتراف می کند که انقلابات دموکراتیک تا حدودی وبدرجات متفاوت توان درهم شکستن این ماشین را دارند اما نباید آنرا جزو وظایف خود بگذارند، زیرا: "توان انجام این وظیفه را داشتن یک چیز است وجزو وظایف گذاشتن چیز دیگر"!! در برابر چنین استدلالی چه باید گفت؟ گویی مقرر است که با "تروتسکیستها" مخالفت کرد بهرحال مخالفت کرد! درهم شکستن ماشین دولتی جزو وظایف انقلاب سوسیالیستی است، اما انقلاب دموکراتیک هم میتواند این کار را بکند. توانش را داریم اما جزو وظایف نگذاریم همان جمهوری پارلمانی بورژوایی بسنده کنیم. چرا؟ چون نباید از روی انقلاب جهید! دقت کنید:

"پتانسیل شگرفی در انقلابات دموکراتیک دوران کنونی نهفته است. توان فراروی به سوسیالیسم. تسخیر حاکمیت توسط کمونیستها در کشورهای عقب مانده، خرد کردن ماشین دولتی بورژوایی ... همه حکایت از این توان دارند. حالا که این توان در آنها وجود دارد بهتر نیست که از خیر این انقلاب گذشته واز روی آن جهید. یعنی همان چیزی که خواسته یا ناخواسته "انقلاب دموکراتیک خلق" توصیه می کند"!

سخنان رفیق فرشید را برای کارگران ساده کنیم: کارگران! شما در این انقلاب این توان را دارید که حاکمیت را تسخیر کنید، اما مبادا در این جهت تلاش کنید. شما در این انقلاب این توان را نیز دارید که ماشین دولتی بورژوایی را درهم بشکنید، اما مبادا به این امر اقدام کنید. مبادا به آن چیزهایی که "خواسته یا ناخواسته انقلاب دموکراتیک خلق توصیه می کند" تسلیم شوید. بگذارید راه بازگشت ارتجاع آسان باشد. بگذارید انقلاب در چهارچوبه بورژوایی باقی بماند وخفه شود تا خطر جهش پیش نیاید ما بعد اسر فرصت، در جریان انقلاب سوسیالیستی به همه این وظایف پاسخ خواهیم داد...

تنها حرفی که باقی میماند این است که این "توصیه" نمایندگان کدام طبقه است که تابلوی "ایست

جهت ممنوع!" رابدست گرفته ودربرابرطبقه کارگرایستاده اند ؟

دلیل دیگررفیق فرشید در اثبات اینکه دموکراسی توده ای درواقع همان انقلاب سوسیالیستی است طرح شعار "کنترل کارگری" بعنوان یکی ازوظایف این انقلاب است • دراین نکته تردیدی نیست که "کنترل کارگری" پس ازانقلاب سوسیالیستی تازمانیکه طبقه سرمایه دارمحونشده نیز می تواند اعمال شود • اماکنترل کارگری نیزمختص دوره پس ازانقلاب سوسیالیستی نیست • لنین در "خطرفلاکت ..." این مسئله رابمیان کشید وبارهاوبارهابعنوان گامی انقلابی دموکراتیک برآن تاکیدکرد لنین نوشت :

"بایدباعزم راسخ ، بدون بازگشت وبدون ترس ازگسیختن پیوندباکهنه ، بدون ترس ازپا داشتن متهورانه نو، به برقراری کنترل بر ملاکین و سرمایه داران ازطرف کارگران ودهقانان پرداخت ." (۲۲)

لنین تاکیدکرد :

"بحث پیشین برای خواننده ای که باپندارهای اپورتونیستی متداول اس ارهاومنشویکها پرورش یافته شود."

(دقت کنید رفیق فرشید : پندارهای اپورتونیستی متداول) "بسهولت ممکن است موجب این اعتراض گردد که اکثراقدامات مذکوردراینجادرماهیت امراقدامات دموکراتیک نبوده بلکه خود اقدامات سوسیالیستی است "(۲۳) لنین ضمن رد این اعتراض مجموعه اقدامات فوق (وازجمله کنترل کارگری) را "گام بسوی سوسیالیسم" میخواند ومی گوید : "یاباید جلورفت یابه عقب • درروسیه قرن بیستم یعنی درکشوری که جمهوری و دموکراتیسم راازراه انقلاب بدست آورده است ، بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم ، بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم نمی توان پیش رفت ." (۲٤)

ومانیزاضافه میکنیم درایران پس از پیروزی انقلاب نمی توان بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم پیش رفت • معنی گذاربی وقفه انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی جز این معنی دیگری ندارد وترس ازاین اقدامات درآن شرایط معنایش فقط عقب رفتن وماندن درچهارچوبه بورژوایی است • تجربه انقلاب بهمن ازاین نظرنیزحاوی درسهای آموزنده ای است • درجریان انقلاب جنبش شورایی نیرومند کارگران شکل گرفت • شوراهای کارگری دربسیاری از کارخانجات بوجود آمد وبدخالت فعالانه درامورتولید وحتی توزیع اقدام کرد • مقابله رژیم باشوراهاوچرخش تاسف باربزرگترین سازمان کمونیستی ایران موجب شدکه این شوراهایامنحل شدویاازمضمون انقلابی خود تهی شدند • در انقلاب آتی این جنبش شورایی بادامنه ای بسیارنیرومند ترمجدداشکل خواهدگرفت • درشرایط یک رژیم "انقلابی ـ دموکراتیک" دامنه عمل وگسترده گی این شوراهایا انقلاب بهمن قابل مقایسه نخواهد بود • بورژوازی وهمه سازشکاران خواهند کوشیدکه این شوراهارامتلاشی کرده واگرموفق به تلاشی آنها نشدند ، آنهارابه ارگانهای فاقداختیاروقدرت ، به ارگانهای سازش کارگران وسرمایه داران بدل سازند • سیاست "انقلابی ـ دموکراتیک" تنهامیتواند سیاست دفاع فعالانه ازموجودیت شوراهاوحق دخالت آنان ازجمله کنترل برتولید وتوزیع باشد • هرگونه ملی کردن وهرگونه کنترل برسرمایه داران زمانی به شیوه انقلابی دموکراتیک بوده وگامی بسوی سوسیالیسم محسوب میشود که برخود کارگران و شوراهایشان متکی شود • بااقدامات ارتجاعی و بوروکراتیک نمی توان بسوی سوسیالیسم پیش رفت • اهمیت کنترل کارگری نیزدرهمین است • این شعار درانقلاب ایران زمینه کاملاعینی دارد و ما امیدواریم که درکشاکش آتی بین این شوراهاوبورژوازی رفقای مانخواهند بخاطرترس از" معمول داشتن سوسیالیسم "درجانب بورژوازی بیایستند •

www.iran-archive.com

۴ ـ رهبری " دموکراتها " و " دولت گذار به انقلاب پرولتری " !

دسته ای دیگر از انتقادات به ح.د.خ. مربوط به تفکری است که ضرورت رهبری پرولتاریا بر انقلابات دموکراتیک را نفی میکند و به جای آن درک غیرلنینی از "راه رشد غیرسرمایه داری" را آنهم در مورد کشور سرمایه داری ایران مینشاند. این تفکر بنیادهای خط مشی گذشته را موبمو تکرار میکند. مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست ؟" نمونه ای از این تفکر است. نویسنده مقاله فوق به مدافعان بینش نوهشدار میدهد که : "از پیش احکام من درآوردی صادر نکنید که" : "اقشار دیگر میتوانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را به چنگ آورند ولی ... سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود." (توی پرانتز اضافه کنم آن جمله ای که از متن اصلی حذف شده و بجایش سه نقطه گذارده شده این حکم "من درآوردی" است : "نمی توانند پیروزی آن را تضمین کنند ") رفیق در جایی دیگر و ضمن بحثی دیگر مجددا مینویسد : از پیش "شیپور مرگ و عزای "حکومتهای غیرپرولتری را بصدا درنیاورید و "امکان ارتقاء و فراروی" آنها را نامحتمل نشمارید!

امروز در سال ٦٦، پس از تجربه شکست فاجعه بار خط مشی گذشته تفکری در سازمان ما پیدا میشود که این حکم را که "اقشار دیگر میتوانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را بچنگ آورند ولی نمی توانند پیروزی آنرا تضمین کنند (معلوم نیست چرا این ٤ـ٣ کلمه "نمی توانند پیروزی آنرا تضمین کنند" در هر دو موردی که به این جمله استناد شده، حذف گردیده است) و سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود" را حکم "من درآوردی" اعلام میدارد! معنی صریح و آشکار این حکم "من درآوردی" چنین است که : بدون رهبری طبقه کارگر بر انقلاب و قدرت سیاسی نمی توان پیروزی انقلاب را تضمین کرد و رهبری نیروهای غیرپرولتری سرانجامی جز شکست ندارد. من بر رهبری طبقه کارگر بر انقلاب تاکید کردم. زیرا امروز در سازمان مسئله ضرورت این رهبری بر قدرت سیاسی مورد اختلاف است اما به نظر میرسید در مورد ضرورت رهبری طبقه کارگر بر انقلاب اختلاف نظری وجود ندارد (بنظر می رسید زیرا، همواره می گفتیم چنین اختلاف نظری وجود دارد) و اکنون رفیق جهانگیر همانا مخالفت و اعتراض خود را با این اصل اعلام میدارد و معتقد است که اقشار دیگر میتوانند پیروزی انقلاب را تضمین کنند و سرانجام راه بازگشت و شکست نپیمایند و باید امکان "ارتقا و فراروی" آنان را از نظر دور نداشت*.

بر پایه این تفکر انقلاب دموکراتیک با دو رهبری دارای چشم انداز است. یکی رهبری طبقه کارگر و دیگر رهبری "دموکراسی انقلابی". این تفکر حتی بدون "ارتقاء و فراروی" نیز اقشار غیرپرولتری را دارای چنان ظرفیتی میداند که پیروزی انقلاب دموکراتیک و گذر به سوسیالیسم را تضمین کنند و درست همان انحرافات گذشته را تکرار میکند و بدیهی است که باید به مدافعین دموکراسی توده ای، به مدافعین ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بتازد و آنها را سکتاریست بخواند. نتیجه این تفکر جز دست کشیدن از مبارزه در راه تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب و در بهترین حالت تزلزل نشاندادن درباره آن ـ چیز دیگری نیست و نمی تواند باشد. فرق است بین آن مشی ای که

---

* رفیق جهانگیر در مخالفت با این حکم "من درآوردی" بیش از پیش تنها میماند. پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک باعث پیوستن نیروهای بیشتری به این حکم میگردد. رفیق خسرو نیز در مقاله اخیرش این حکم "من درآوردی" را پذیرفته است که : "انقلاب دموکراتیک تنها در صورتی میتواند به پیروزی نهایی خود دست یابد که طبقه کارگر سرکردگی آنرا در دست داشته باشد. تجربه دهها انقلاب پیروز و شکست خورده اثبات نموده است که هرگاه پرولتاریا در راس انقلاب قرار نگیرد انقلاب در نیمه راه متوقف مانده و راه شکست را پیموده است." (بولتن ٤ بخش ٢ ص ١) پذیرش این حکم نخستین گام در رد انحراف اپورتونیستی است و رفیق جهانگیر همانا حاضر به برداشتن این گام نخستین هم نیست.

تنها راه پیروزی انقلاب دموکراتیک و گذار به سوسیالیسم را تامین رهبری پرولتاریا می شناسد و آن مشی ای که به پیموده شدن این راه ازسوی "دموکراتهای انقلابی" نیز باور دارد، مشی اخیرنمی تواند استراتژی خود را بر پایه تامین رهبری پرولتاریا قرار دهد و هرلحظه آماده است این مبارزه را به امید ارتقا و فراروئی "دموکراتها ـ بویژه وبویژه اگر قدرت را در دست گرفته باشند ـ به طاق نسیان بسپارد و همه هم وغم خود را کوشش در جهت این ارتقا قرار دهد. مگر در گذشته چنین نکردیم و با این تفکرچه تضمینی است که دوباره چنین نکنیم؟ چنین مشی ای را البته میتوان با ادعای "مبارزه پیگیر" در راه رهبری طبقه کارگر نیز توام ساخت و همه را راضی کرد. آیا همین امروز حزب توده ایران و مدافعین بینش راست حاضرند بپذیرند و اعلام کنند که در جریان سالهای "اتحاد و انتقاد" "با خمینی از مبارزه برای تامین رهبری طبقه کارگر دست شسته و به زائده بورژوازی تبدیل شده بودند؟ * نه صد بار نه. حزب توده ایران چنین چیزی را پذیرفته است و نه رفقا در سال زمان ما. آنها ادعا می کنند که برای رهبری طبقه کارگر مبارزه میکردند منتهی میخواستند این رهبری را از طریق "ارتقاء و فراروئی" خمینی عملی سازند! چنین است مفهوم واقعی مبارزه در راه کسب رهبری در نزد نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟"

رفیق با چنین تفکری دیگر چرا در ابتدای مقاله خود در موضع دفاع آتشین از طرح استراتژی و تاکتیک سازمان قرار گرفته و از آن موضع به بینش نوسازمان میتازد؟ مگر در همان طرح این حکم "من درآوری" وجود ندارد که "پیشرفت پیگیر و به فرجام رسانیدن انقلاب ملی و دموکراتیک ایران در گرو تامین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرارگرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است"؟ این حکم با این حکم "من درآوردی" که "آشکارا دیگر میتوانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را بچنگ آورند ولی نمی توانند پیروزی آنرا تضمین کنند و سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود" چه تفاوت اصولی دارد؟ مگر "طرح ..." "نیز از بینش "شیپور مرگ و عزای" همه حکومتهای غیرپرولتری را بصدا در نمی آورد و نمی گوید که نیروهای غیرپرولتری نمی توانند پیروزی انقلاب را تضمین کنند و انقلاب را به فرجام رسانند؟ شاید می توان انقلاب را به پیروزی رساند، اما به فرجام نرساند و در عین حال راه بازگشت و شکست را هم نپیمود و میان "پیروزی" و "فرجام" در هوا معلق ماند؟!

واقعیت این است که "طرح استراتژی ..." "محصول تفکر گذشته و متعلق به تفکر گذشته نیست محصول انتقاد به این تفکر و بیان دقیقتر حاصل مرحله ای از انتقاد به این تفکر است. نیروی تحول در سازمان این استراتژی را بمثابه مرحله ای از پیشرفت مبارزه ارزیابی میکند و در تلاش است تا آنرا به سکوی جهت پیشروی بیشتر و دستیابی به یک استراتژی واقعا پرولتری بدل کند. اما رفیق جهانگیر نمی تواند با این "طرح ..." "موافق باشد و تنها در پشت آن سنگر گرفته است. سنگر گرفته است تا اولا از اعتبار یک سند رسمی سازمانی بنام خود استفاده کند ثانیا از تکامل آن جلوگیری کند و ثالثا مواد انقلابی آنرا مسترد کند. بینش نو "طرح ..." را پله ای برای گامهای بعدی روبجلو و تفکر کهنه آنرا به سنگری برای بازگشت به نقطه اولیه میخواهند. تا همین امروز شاهد بوده ایم که این رفقا سند استراتژی و تاکتیک را چگونه میفهمند و چگونه میخواهند. همه چیز را در آن تصدیق می کنند منهای همان ماده ای که فوقا نقل شد یعنی "لزوم رهبری پرولتاریا بر انقلاب و قدرت سیاسی". مقاله "مرحله انقلاب و نیروهای محرکه انقلاب" تلاشی بود برای حذف این ماده از "طرح ..." و مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟"

---

* نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟" ظاهرا با این ایده لنینی موافقت کرده است که: "لنین اگرچه از ایجاد جبهه متحد طرفداری میکرد، اما مخالف بود که کمونیستها تحت هر شرایطی از تلاش و مبارزه برای کسب رهبری انقلاب صرفنظر کنند، چون این امر آنها را به زائده بورژوازی تبدیل می کند" [بولتن ٤ ـ بخش ١ ـ ص ٥٢]

نیزعیناجاد رجای پای همان مقاله گذاشته است •رفیق جهانگیرمینویسد : "به اعتقاد ما در جریان پیشرفت انقلاب ، حاکمیت انقلابی خلق نیزنفی دیالکتیکی میشود• زیراچنین حاکمیتی مثل همه پدیده ها در جهان یک گذشته ویک آینده دارد •آینده ای که ما در راهش تلاش ومبارزه میکنیم چیزی جزسوسیالیسم نیست" (تاکید ازمن)

این جملات عیناتکرارنتیجه گیری پایانی مقاله "مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب" وحاوی اعتراف ارزنده ای است که رفیق "طرح ... "ومادہ مورد بحث راچگونه میفهمد •نویسنده مقاله میگوید آینده حاکمیت انقلابی خلق سوسیالیسم است •بعد ازحاکمیت انقلابی خلق مبارزه در راه سوسیالیسم است •بعبارت دیگرجمهوری اسلامی وسوسیالیسم گذشته وآینده این حاکمیت هستند : جمهوری اسلامی •حاکمیت انقلابی خلق • سوسیالیسم (دیکتاتوری پرولتاریا) .خوشبینانه ترین تفسیری که ازحاکمیت انقلابی خلق "تاکنون شده است ایسن است که این حاکمیتی است که رهبری آن "باز" است ورهبری پرولتاریابرآن الزامی نیستوضرورت ندارد• برطبق طرح رفیق نویسنده مجبرای گذار به سوسیالیسم ضرورتی ندارد که این رهبری برحاکمیت انقلابی خلق اعمال شود • نویسنده نمی گوید برای گذار به سوسیالیسم لازم است که رهبری پرولتاریابرحاکمیت انقلابی خلق تامین شود وبدینگونه است که ضرورت رهبری طبقه کارگربرانقلاب وقدرت سیاسی دود میشود وبهوا میرود •رفیق جهانگیر حاکمیت انقلابی خلق"رابه یگانه هدف خود درانقلاب دموکراتیک تبدیل میکند و چیزی بیشتر از آن نمی خواهد •ودرست همان ماده مورد بحث رابفراموشی میسپارد وچنین است تفسیرازاو "طرح ... "واین صد البته بامسئله "ارتقاء" و فراروی" وبانفی ضرورت رهبری پرولتاریاپیوند تنگاتنگ دارد •

اندیشه اصلی برای رفیق جهانگیرد رمورد مسایل استراتژیک تاکید برضرورت رهبری بلکه مسئله اتحاد است• "همه متحد خلق تنهاضامن پیروزی انقلاب" • درک اوازاتحاد نیزبطورعمیق انحرافی است •این تفکرمسئله اتحاد هارا آنگونه که لنین میفهمد وبرای آن مبارزه میکند ، "پرولتاریایی که دهقانان رابدنبال خود دارد" ، پرولتاریایی که بوسیله دیگرطبقات انقلابی کمک وپشتیبانی می شود "نمی فهمد •برای اوسمت وسوی این اتحاد ، مضمون این اتحاد ، دربرابر خود اتحاد ، دربرابر اصل اتحاد امری فرعی ودرجه دوم است •برای ومهم این است که "موازین دموکراتیک" حفظ شود • نه اینکه چه طبقه ای چه طبقه ای رابدنبال خود بکشد •دراین تفکراتحاد گره گشای همه مشکلات است وآن استراتژی موفق وانقلابی است که اتحاد راهمه چیزخود قرارمیدهد •بررسی رفیق جهانگیر از استراتژی بلشویکها پس ازانقلاب فوریه ازاین نظربسیارآموزنده است •این بررسی درنوع خود شاهکاری بینظیراست ونشان میدهدکه رفیق جهانگیرچگونه حتی بلشویسم رامطابق تفکرانحرافی و آرزوهای خود تحریف می کند •

رفیق مینویسد : "بدین ترتیب لنین باپذیرش این امکان در تئوری" (یعنی امکان رهبری نیروهای غیرپرولتری) "وحرکت عملی درفوریه ۱۹۱۷ "(حرکت عملی درجهت چه ؟درجهت تحقق این امکان ؟ !) " شرط گذاریهاومحدودیتهای مصنوعی (برای حاکمیت آلترناتیو) ونفی مراحل بینابینی که درجهت ژرفش انقلاب ممکن بود پیش آید رابکلی ناصحیح می شمرد • " تاکید آخرازمن) واد امه میدهد :

"خطوط اصلی طرحی که لنین در ماههای اول انقلاب فوریه ۱۹۱۷، برای فراروی انقلاب دموکراتیک، درروسیه به انقلاب سوسیالیستی ریخت درراستای همان نقطه نظرهایی بودکه سابقاعنوان کرده ودراین دوره تحقق عملی میبافت •لنین به دموکراتهای انقلابی روسیه پیشنهاد کردکه ازائتلاف بابورژوازی روی برگردانند ، باکمونیستها ائتلاف کنند ودرراه اجرای برنامه حداقل پرولتاریاکه بخش عمده آن باامضا فعه دهقانان وخرده بورژوازی همسم مطابقت میکرد مبارزه کنند ... دراین اتحاد اکثریت به دموکراتها تعلق داشت •اما علیرغم این واقعیت حزب بلشویکها شعارمیداد : "تمام حاکمیت به شوراها" این شعاربه

به معنای حاکمیت یگانه وتمام‌الاختیار شوراها بود. باید نوع تازه‌ای از دولت تشکیل میشد ماشین دولتی سابق که بالای سر خلق قرار داشت، نابود میگردید. با تحقق این طرح حاکمیتی تولد میبافت که از چهارچوب سرمایه‌داری بالاتر می‌رفت و در واقع "دولت گذار بسوی انقلاب پرولتری" تشکیل میشد. لنین البته در جریان استقرار چنین حاکمیتی آن شرایط مناسبی را میدید که برای مبارزه طبقاتی که فرجام این تحولات را روشن میکرد فراهم میشد." (تاکید ها از من)

این جملات سراپا تحریف استراتژی و تاکتیک بلشویکها ست و بدین دلیل ساخته و پرداخته شده تا چنین القاء شود که لنین نیز در واقع برای "حاکمیت انقلابی خلق" زیر رهبری "دموکراتها" مبارزه میکرده و در این حاکمیت توان فراتر رفتن از چهارچوب سرمایه‌داری و گذار به انقلاب پرولتری را می‌دیده است. ما خواننده را به تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی مراجعه میدهیم:

"حزب بلشویکها میدانست که با واگذاری حاکمیت به شوراهائیکه در دست اس‌ارها و منشویکها بودند، ماهیت حزب های اس‌ار و منشویکها تغییر نخواهد کرد و تزلزل و سازشکاری آنان ادامه خواهد یافت. اما فعالیت آنان دیگر در شوراهائیکه با بورژوازی قطع رابطه کرده بودند، در زیر چشم توده های وسیع زحمتکش انجام میگرفت و زحمتکشان حق داشتند نمایندگانی را که مورد اعتماد آنان نیستند از شوراها فراخوانند. تزلزل احزاب خرده بورژوایی که حکومت را در دست داشتند و نمی‌توانستند صلح، زمین و نان و آزادی را بمردم بدهند آنان را بی‌اعتبار میکرد. بلشویکها در حکومت وارد نشده، در شوراها بصورت حزب مخالف باقی میماندند. اس‌ارها و منشویکها را انتقاد و افشا میکردند و از آنان میخواستند که تمام مسایل اصلی انقلاب را حل کنند. توده های مردم بتجربه خویش در یافتند که بلشویکها به بیهودگی ایده های واهی خود نسبت به اس‌ارها و منشویکها به نقش خائنانه آنان پی میبردند و زمام امور دولت را بدست حزب بلشویک، یگانه حزبی که قادر بود زحمتکشان را به صلح، زمین، نان و آزادی برساند می سپردند." (۲۵) (تاکید ها از من).

برای توضیح بیشتر میتوان به کتاب تجربه تاریخی ح.ک.ا.ش. فصل سوم تجربه مبارزه حزب بلشویک بخاطر پیروزی انقلاب سوسیالیستی ـ بخش استراتژی حزب پس از انقلاب فوریه مراجعه کرد.)

معنی "حرکت عملی" لنین را دیدید؟ لنین حاکمیت به شوراها را اینگونه میفهمد که دولت خرده بورژوایی تشکیل شود. بلشویکها در آن شرکت نکنند تا دموکراسی خرده بورژوایی را منفرد کنند و نویسنده غیر "سکتاریست" ما مسئله را اینطور میفهمد که این دولتی است از اتحاد دموکراتها با کمونیستها، زیر رهبری دموکراتها که "از چهارچوب سرمایه‌داری بالاتر می‌رفت و در واقع "دولت گذار به انقلاب پرولتری" محسوب میشد! یکی میگوید دموکراتها نمی‌توانند صلح، زمین، نان و آزادی بدهند و یکی میگوید از سرمایه‌داری بالاتر میروند!

لنین در یکی از آثار خود پس از انقلاب فوریه خطمشی حزب را چنین تعیین میکند: "عدم اعتماد به حکومت تازه و هیچگونه پشتیبانی از آن، به کرنسکی بویژه سوءظن داریم. تسلیح پرولتاریا یگانه تضمین است. انتخابات فوری. دومای پتروگراد هیچگونه نزدیکی با سایر احزاب" (۲۶) (تاکید از من) لنین "بخصوص تمایل بعضی از شخصیتهای حزبی را در مورد اتحاد با منشویکها که برای گسترش انقلاب مخاطره جدی در بر داشت بشدت انتقاد کرده بود." (۲۷) لنین "سکتاریست" مینویسد، عدم نزدیکی با سایر احزاب و نویسنده ما میگوید: اتحاد با "دموکراتهای انقلابی". لنین میگوید: تسلیح پرولتاریا یگانه تضمین است و نویسنده ما تکرار می کند: اتحاد با "دموکراتهای انقلابی". لنین میگوید: "ماهیت مطلب این است که پیروزی براین صاحبان جدید قدرت دولتی فقط از عهده توده های انقلابی ـ مردم ساخته است که شرط جنبش آنان تنها رهبری شدنشان توسط پرولتاریا نبوده بلکه روی برتافتن از اس‌ارها و منشویکها هم ست که به انقلاب خیانت کرده اند" (۲۸) (تاکید از من) و نویسنده ما بطور خستگی ناپذیری تکرار میکند: "اتحاد با دموکراتهای انقلابی"!

www.iran-archive.com

غرض ازاین بررسی انطباق تاکتیک مابرتاکتیک بلشویکها نیست • زیرا شرایط دو انقلاب متفاوت است است • غرض نشان دادن این است که رفقا لنینیسم را چگونه می فهمند • اینجا دیگر مسئله از "ارتقاء وفرارویی "هم پیشتر رفته و دولت تحت رهبری "دموکراتها" (آنهم دموکراتهایی نظیر اس ارها و منشویکها پس از فوریه ۱۹۱۷) دارای چنان توانی شناخته شده که از چهارچوب سرمایه داری بالاتر رود و به انقلاب پرولتری گذر کند ؟ اگر دولت تحت رهبری دموکراتهای روسیه این ظرفیت را داشت ، پس چرا دولت تحت رهبری دموکراتهای ایران — "یعنی حاکمیت انقلابی خلق" — (آنهم در عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم) چنین ظرفیتی نداشته باشد • پس چرا از ضرورت رهبری طبقه کارگر سخن بگوییم و بی خود این دموکراتها را برمانیم •• چرا احکام "من درآوردی" صادر کنیم • اصلا احتمال "ارتقاء وفرارویی "هم لازم نیست • همین دموکراتها میتوانند انقلاب دموکراتیک را به سرانجام بر برسانند • تنها اگر • • • تنها اگر با کمونیستها متحد شوند • "

چنین است که اتحاد تحت مرهژمونی ای — در تفکر رفیق جهانگیر مطلق میشود و نقش حلال همه مشکلات را می یابد • او علیرغم همه تجارب تلخ و شکست خورده باز هم بی مهابا و از پیش به حکومتهای غیر پرولتری "دموکرات انقلابی "چک سفید میدهد که حمایتشان خواهد کرد و تحت رهبری آنان در حاکمیت شان شرکت خواهد کرد و بر بینش نوسازمان میتازد که چرا "سکتاریست "است و از پیش چنین تضمین هایی نمیدهد :

"برما روشن نیست که اگر دموکراتهای انقلابی نظیر حزب انقلابی دموکراتیک "نهضت ۲۶ — ژوئیه "که توسط فیدل کاسترو رهبری میشد * و "جبهه آزادیبخش ملی ساندنیستها "و یا حزب سوسیالیست شیلی برهبری سالوادر آلنده در حاکمیت پس از سرنگونی بقدرت متفوق تبدیل شدند • آیا رفقای ما اساسا آنها را حاکمیتی انقلابی و خلقی ارزیابی خواهند کرد و نوع برخورد شان با چنین حاکمیتهایی چگونه است؟ آیا بعنوان مثال سیاست حزب کمونیست شیلی (مستقل از برخی خطاها) را در مقابل آن خواهند داشت، با آن بلوک وحدت ملی تشکیل خواهند داد ، در دولت وحدت ملی شرکت خواهند کرد ، خط مشی ادامه تحولات انقلابی توسط همین بلوک را پیش خواهند برد • • • یا • • • به درگیری و مقابله با دولتی که رهبری آن با حزب پرولتاریا نیست خواهند پرداخت ؟ " (تاکید ها از من)

به شما روشن باشد که ما در این زمینه نیز به مارکسیسم انقلابی وفادار خواهیم بود • ما از کمترین ظرفیت ها برای پیشبرد انقلاب بهره خواهیم گرفت ولی از پیش به هیچ نیرویی تضمین نخواهیم داد • اصول ما همان است که لنین در دو تاکتیک گفت • در این مورد حرفی بیش از قطعنامه بلشویکی نداریم [به قطعنامه بلشویکی جلد ۳ منتخب آثار ۱۲ جلدی • ص ۱۷ مراجعه کنید]

بنا بر این اصول ما کاملا روشن است • اول ، پذیرش الا اصول شرکت در چنین دولتهایی • دوم : شرکت بمنظور انقلاب سوسیالیستی کامل با حفظ کامل استقلال طبقاتی و سوم : فشار دایمی از پایین "و توسط — کارگران مسلح (اگر ما یلید نام آن را "مقابله و درگیری" بگذارید) • پرولتاریا مجاز است و باید برای پیشبرد انقلاب

---

*نویسنده مقاله فیدل کاسترو را "دموکرات انقلابی" مینامد • خود کاسترو در این زمینه میگوید : "البته معلوم است که اگر ما در کوبا در تجزیه و تحلیل خود متکی به اصول م ـ ل نبودیم هیچوقت نمی توانستیم انقلاب کنیم • این مهمترین چیزی است که من میخواهم آنرا تاکید کنم • " و "ما رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه مارکسیست بودیم • " (م • ل و انقلاب کوبا ـ مسایل بین المللی شماره ۱ سال ۵۸) مقاله فوق پر است از چنین تاکیداتی • و این است نظر کاسترو در مورد رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه • اما کار به اینجا که میرسد نظر رهبر حزب برادر دیگر بحساب نمی آید زیرا لازم است برای داستان "ارتقاء وفرارویی "لااقل یک نمونه تراشیده شود •

ازد واهرم فشار ازبالا وفشار ازپایین استفاده کند وشرط سیاست انقلابی در این مورد وفاداری اکید به رهنمود های لنینی است. ما در این مورد هم به رهنمود لنینی وفاداریم وشرط شرکت خود را "تناسب قوا وعوامل دیگری که تعیین دقیق آنها ازپیش غیرممکن است" وازجمله برنامه وخط مشی این حکومتها وروش آنها در قبال آزادی طبقه کارگر وحزب کمونیست قرار میدهیم وازپیش هیچ قولی به هیچ کس نخواهم داد که آیا "بلوک وحدت ملی "تشکیل خواهیم داد یا نه ودر "دولت وحدت ملی "شرکت خواهیم کرد و یا نه. لنین میگوید :

"بخودی خود معلوم است که مسئله مجاز بودن در اصول هنوز مسئله صلاح بودن در عمل را حل نمی کند. در چه شرایطی این شکل جدید مبارزه یعنی مبارزه "ازبالا" که ازطرف کنگره حزب قبول شده است صلاح است؟ پرواضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان درباره شرایط مشخصی مانند تناسب قوا وغیره صحبت کرد وطبیعی است که قطعنامه نیز از تعریف پیشکی این شرایط خود داری مینماید. هیچ شخص عاقلی که به پیش گویی مسئله ای که در لحظه حاضر مورد توجه ماست اقدام نخواهد کرد" (۲۹) (تاکید ازمن)

اما رفیق جهانگیر که به "پیش گویی "حساسیت نشان میدهد ومثلا حاضر نیست لزوم قیام مسلحانه برای سرنگونی ج. ا. را پیشگویی کند، در این مورد نه تنها "پیشگویی "می کند، بلکه حکم قطعی صادر کرده وهمان خطایی را که لنین اشخاص عاقل را از آن منع میکند، مرتکب میشود ومیخواهد در این نابخردی ما را نیز شریک کند.*

در اینجا لازم است به نکته دیگری هم اشاره کرد. رفیق جهانگیر میگوید احزاب کمونیست اروپای شرقی قبل ازپیروزی برفاشیسم وارتجاع داخلی شعار برقرار باد ج. د. خ. نمی داده اند و "پیشگویی "و "اراده گرایی "نمی کرده اند وشعار "حکومت جبهه واحد "میداده اند. باید گفت: اولا ـ کمونیستهای اروپای شرقی قبل ازپیروزی انقلابات دموکراتیک خلق نمی توانستند شعار برقرار باد ج. د. خ. را بدهند، زیرا در آنزمان هنوز چنین تجربه ای وجود نداشت. این تجربه تازه ای بود واصطلاح آن نیز نخستین بار در انقلاب بلغارستان به کار گرفته شد وسپس تعمیم یافت. ما متکی براین تجارب این شعار را میدهیم. پس ازپیروزی این انقلابات، دیمیتریف این نقص وعدم "پیشگویی" و"اراده گرایی "را مورد انتقاد قرار داد. او در کنگره پنجم حزب کمونیست بلغارستان ضمن بررسی انتقادی ازخط مشی حزب کارگر بلغارستان در دوران قبل ازجنگ جهانی دوم، ازجمله در مورد خط مشی حزب در سالهای جنگ اول واوایل دهه ۲۰ گفت:

"اگر حزب در آن هنگام شعار صلح وج. د. خ. را مطرح مینمود، بدون شک توده عظیم زحمتکشان شهر وروستا را متحد میکرد... عمده اشتباه حزب ما در پائیز ۱۹۱۸ در اینکه قیام توده های قیام کننده سرباز را رهبری نکرد، جزءگرایی (دگماتیسم)، دیدگاههای غیربلشویکی وشیوه ها وبقایای سوسیالیسم تنگ نظرانه بود." (۳۰) (تاکید ازمن)

در همین گزارش دیمیتروف ماهیت "سوسیالیسم تنگنظرانه "را چنین معرفی میکند، "... سوسیالیسم تنگ نظرانه با احکام اساسی نوین تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتری یعنی نقش رهبری طبقه کارگر در انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک، فرارویی انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی وقیام مسلحانه

---

* دموکراسی انقلابی به ریسمان نجاتبخشی برای توجیه سیاستهای انحرافی بدل شده است. اگر رفقا این تعریف لنین را بپذیرند که "دموکراسی روسیه کنونی برای اینکه واقعا انقلابی باشد، باید با پرولتاریا اتحاد هرچه محکمتری داشته باشد وازمبارزه وی که یگانه طبقه تا آخر انقلابی است پشتیبانی نماید" (خطر فلاکت... "تاکید ازمن) آنگاه موجوداتی نظیر خمینی دیگر "دموکرات انقلابی "نخواهند شد وبه بسیاری ازراست رویها در عرصه سیاست اتحادها پایان داده خواهد شد. لنین میگوید: دموکراسی واقعا انقلابی باید ازپرولتاریا پشتیبانی کند، اما رفقا اینجا هم مسئله را کمی بعکس میفهمند و میگویند سیاست صحیح پرولتاریایی یعنی پشتیبانی ازدموکراسی انقلابی وهرچه غیرازاین سکتاریسم است ولا غیر!

که دولد وتاکتیک "توسط لنین مستدل شده بود، در پیگانگی کامل بسرمیبرد." (۳۱) (تاکید ها ازمن)
این سخنان ناشی ازتجربه انقلاب دموکراتیک خلق ومربوطبه سال ۱۹۴۸ است. اما پابپای تسلط فاشیسم هدفهای مقدم مبارزه تغییرکرد وبویژه پس ازآنکه فاشیسم به یک خطرجهانی بدل شد، تاکتیک احزاب کمونیست برپایه مبارزه بافاشیسم قرارگرفت وشعار "جبهه واحد" طرح شد. دیمیتروف در همان مقاله درباره "حاکمیت جبهه واحد" که رفیق جهانگیر به آن استناد کرده است، تاکید میکند:
"حزب کمونیست هرکشوری در لحظه مناسب باتکیه برجنبش روزافزون جبهه واحد خواهان ایجاد چنین حاکمیتی براساس پلاتفرم معین ضدفاشیستی میشود." (۳۲) (تاکید ازمن) "مانویسنده ما تاکیید معین ضدفاشیستی براساس پلاتفرم معین ضدفاشیستی در دورانی خاص رابه سطح استراتژی احزاب کمونیست درهمه دورانها "ارتقاء" میدهد تا شعاراپورتونیستی "حاکمیت انقلابی خلق" راتوجیه کند برهمین اساس دیمیتروف در توضیح اهداف شعار "جبهه واحد" در بلغارستان میگوید:
"در پلنوم کمیته مرکزی وظیفه اساسی لحظه راایجاد جبهه وسیع ضدفاشیستی اعلام نمود که تمام سازمانهای غیرفاشیستی رابرای مبارزه درراه وظایف سیاسی اساسی زیرشامل میشد: احیای قانون اساسی تیرنف ... لغوتمام مصوبات مغایربا قانون اساسی وانحلال تمام سازمانهای فاشیستی. این جبهه موظف است که تمام نیروهای سالم مردمی رادر راه این خواسته ها متحد ومنسجم کند." (۳۳) (تاکید ازمن)
وما امیدواریم کسی ازاین جملات نخواهد نتیجه بگیرد ووظایف اساسی کمونیستهای ایران نیزعبارتست از: احیای قانون اساسی "ضدامپریالیستی" و... !
دیمیتروف پس ازتجربه پیروزمند غلبه برفاشیسم گفت: "نمی توان فاشیسم رانابود کرد، حقوق دموکراتیک زحمتکشان راتضمین نمود واین حقوق راتحکیم وگسترش داد، بدون آنکه سلطه سرمایه داری راازبین برد. زیرا فاشیسم چیزی نیست جزیکتانوری تروریستی سرمایه بزرگ" وبه همین خاطر "گرچه قیام خلقی ۹ سپتامبر مرحله بالاواسطه وظایف دموکراتیک رابیش روی خود گذاشت، با این وجود نمی توانست اساساً نظام سرمایه داری رادرکشورمان بلرزه درنیاورد واز چهارچوب دموکراسی بورژوایی خارج شود." (۳۴) (تاکید ازمن). مابه پیروی ازاین رهنمود حاکمیتی رامیخواهیم که "اساساً نظام سرمایه داری رابلرزه درآورد" و "ازچهارچوب دموکراسی بورژوایی خارج شود". "مابرخلاف نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف درکجاست؟" "چنین توان ورسالتی برای دموکراتها" قایل نیستیم. "این رسالتی است تنهابرعهده طبقه کارگر. مالنینیستیم برای ما معیارلنینیسم استولنینیسم هنوزکهنه نشده است ومانیزبه پیروی از لنین هدف خودرانقلاب دموکراتیک را "کسب قدرت توسط پرولتاریاکه دهقانان رابدنبال خود دارد" قرارداده ایم. این هدف هرچند درانقلاب دموکراتیک روسیه تحقق نیافت، اما انقلابات پیروزمند دموکراسی توده ای به آن تحقق بخشیدند. مانیزبا الهام ازلنین درراه ج.د.خ. خواهیم رزمید.

سخن آخر. رفیق جهانگیراد عاکرده است: "نتیجه این احکام" (یعنی دفاع ازدموکراسی توده ای) "به انزواکشیدن وتنهاگذاشتن طبقه کارگر درمقابل امپریالیسم جهانی وارتجاع داخلی ودرغلط خود ماندن وشعارهای بسیارتندادن است". بگذارطبقه کارگرایران دراین مورد که چه کسانی وکدام تفکری پرولتاریای ایران رادربرابرامپریالیسم وارتجاع داخلی تنهاگذاشت خود قضاوت کند. چنین قضاوتی به دانش تئوریک وسیاسی چندان بالایی نیازنداد. تجربه سیاسی طبقه کارگر درسرنوشت سازترین دوران وبزرگترین کور ای که انواع واقسام نظرات وتفکرات رامحک زد، دراینمورد به اوکمک میکند تا قضاوت قطعی رابکند. براستی چه کسی طبقه کارگررانتهاگذاشت وآنرابه "زائده بورژوازی" وولایت فقیه بدل کرد؟ تفکر گذشته دراین زمینه آزمایش خود رابس داده است. بگذارید تابینش نوین سازمان نیز دراین آوردگاه خود رابیازماید.

مراد ـ آبان ۱۳۶۶

www.iranarchive.com

آدرسها :

۱ ــ لنین در مقابله با ترتسکیسم ، ص ۲۷
۲ ــ بولتن ۳ ، ص ۳۷
۳ ــ حزب کمونیست اتحاد شوروی در قطعنامه ها و مصوبات کنگره ها ــ کنفرانسها و پلنومهای کمیته مرکزی (بروسی) ص ۶۱۱
۴ ــ همانجا ، ص ۳۳۰
۵ ــ لنین در مقابله با ترتسکیسم ، ص ۳۲
۶ ــ گزارش سیاسی به کنگره پنجم حزب ، منتخب آثار دیمیتریف (به روسی) ص ۶۱۱
۷ ــ لنین دوتاکتیك ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، جلد ۳ ، ص ۲۶
۸ ــ لنین ، دولت و انقلاب ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، جلد ۶ ، ص ۳۱
۹ ــ لنین ، هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما
۱۰ ــ لنین ، خطر فلاکت ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، جلد ۵ ، ص ۲۶۵
۱۱ ــ لنین ، درباره مالیات جنسی ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، جلد ۱۱ ، ص ۲۳۲
۱۲ ــ لنین ، دوتاکتیك ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، جلد ۳ ، ص ۱۰۹
۱۳ ــ لنین ، همانجا ، به صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵ نگاه کنید .
۱۴ ــ لنین ، ۵ ساله انقلاب روس ، منتخب آثار یك جلدی ، ۸۵۴ و ۸۵۵
۱۵ ــ لنین ، اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، ج ۱۰ ص ۴۵
۱۶ ــ لنین ، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ، منتخب آثار یك جلدی ، ص ۶۵۷
۱۷ ــ لنین ، دولت و انقلاب ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، جلد ۶ ، ص ۴۷
۱۸ ــ لنین ، هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب س . د . ک . ر ، منتخب آثار ۱۲ جلدی جلد ۵ ص ۸۵
۱۹ ــ لنین همانجا ، ص ۸۸
۲۰ ــ لنین ، همانجا ، ص ۱۱۵
۲۱ ــ لنین ، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، ج ۵۰ ص ۲۴۳
۲۲ ــ لنین خطر فلاکت ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، ج ۵۰ ، ص ۲۴۹ و ۲۴۸
۲۳ ــ لنین ، همانجا ، ص ۲۶۷
۲۴ ــ لنین همانجا ، ۲۶۹
۲۵ ــ تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، ص ۲۴۱ و ۲۴۲
۲۶ ــ ۲۷ ــ همانجا ، ص ۲۳۷
۲۸ ــ لنین ، درباره شعارها ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، ج ۵۰ ص ۱۸۷
۲۹ ــ لنین ، دوتاکتیك ، منتخب آثار ۱۲ جلدی ، ج ۳ ص ۲۳
۳۰ و ۳۱ ــ دیمیتریف ، منتخب آثار ، کنگره پنجم حزب کارگر (کمونیست) بلغارستان ، سال ۱۹۴۸ ، ص ۵۸۱ ــ ۵۸۲ ــ ۵۸۳ (به روسی)
۳۲ ــ دیمیتریف ، درباره حاکمیت جبهه واحد ، آثار منتخب ، (به روسی)
۳۳ ــ دیمیتریف ، منتخب آثار ، کنگره پنجم حزب کارگر بلغارستان (کمونیست) سال ۱۹۴۸ ، ص ۶۰۳
۳۴ ــ دیمیتریف ــ گزارش به کنگره پنجم ، منتخب آثار ، ج ۲ ، ص ۷۱۳

www.iran-archive.com

توضیح مسائل اساسی وتدوین استراتژی طبقه کارگر ایران در انقلاب، مهمترین ومبرم ترین وظیفه جنبش کمونیستی ایران را تشکیل می دهد • تجربه شکست انقلاب بهمن عیان نمود که عمده ترین ضعف جنبش کارگری وکمونیستی ایران عدم تجهیز به خط مشی انقلابی وپرولتری است•

اکنون سازمانهای جنبش کمونیستی ایران هرکدام به نحوی در گامهای متفاوت خویش را از مسائل مربوط به استراتژی وتاکتیک طبقه کارگر ایران در انقلاب منتشر نموده اند • در نتیجه بحثهای نظری در سطح جنبش وهمچنین در جریان بحثهای گسترده درونی کلافها هرروز بیشتر گشوده میشود • اما هنوز باید تا نیل به هدف گامهای زیادی به پیش برداشت•

هرگفتاری پیرامون استراتژی وتاکتیک انقلابی ضرورتا توضیح مسائل متعددی را بهمراه خواهد داشت• مسائلی که لازمست درباره هرکدام از آنها مفصلا بحث شود • اما از آنجائکه این نوشته بمنظور درج در پولتن کنگره تهیه میشود، باتوجه به امکانات موجود توضیحات مفصل پیرامون همه مسائل مورد بحث ممکن نیست • از اینرو فعلا بنحوی فشرده پیرامون مسائل اساسی انقلاب که طرح استراتژی وتاکتیک مصوب پلنوم فروردین ماه ۶۵ سازمان ما نیز بدانها پرداخته است صحبت می کنیم•

۱ ــ نکاتی پیرامون ساختار اقتصادی واجتماعی ایران

با یک جمع بندی کلی از دیدگاههای سازمان های چپ ایران، سه نظر درباره مناسبات تولیدی در جامعه ما قابل تشخیص است• الف ــ نظری که تسلط سرمایه داری را در جامعه ایران نمی پذیرد وتضاد کار وسرمایه را بعنوان تضاد اساسی نمی شناسد • ب ــ نظری که غلبه سرمایه داری را می پذیرد، تضاد اساسی را تضاد کار وسرمایه می داند • اما به عملکرد ساختارهای ماقبل سرمایه داری اهمیت بیشتری قائل میشود • ج ــ نظری که به تسلط سرمایه داری در جامعه ایران اعتقاد دارد وبه تبع آن تضاد اساسی را تضاد کار وسرمایه میشناسد وعملکرد مناسبات فئودالی را ضعیف می داند •

نظر اول متعلق به حزب توده ایران است• با اینکه این حزب برای اولین بار در گزارس هیئت سیاسی به کنفرانس ملی به حاکم بودن مناسبات سرمایه داری بر جامعه ایران اشاره نمود، اما در اسناد وقطعنامه های بعد از آن، بخصوص در برنامه اخیر خود که متعلق به همین کنفرانس است فقط درباره رشد سرمایه داری در ایران صحبت میکند وبه هیچ وجه از حاکم بودن این مناسبات وازتضاد کار وسرمایه بعنوان تضاد اساسی جامعه ما سخن نمی گوید •

نظر دوم در طرح استراتژی وتاکتیک سازمان ما منعکس است که بسیار با احتیاط از غالب بودن شیوه تولید سرمایه داری در کشور ما سخن می گوید، تضاد کار وسرمایه را تضاد اصلی جامعه ایران میشناسد وبه بقایای ساختارهای ماقبل سرمایه داری در آن اعتقاد دارد •

نظر سوم در جنبش کمونیستی ایران صراحتا به تسلط سرمایه داری وبه تضاد کار وسرمایه بعنوان تضاد اساسی جامعه ما اعتقاد دارد • بقایای فئودالیسم را در جامعه ایران ضعیف وشکل تولید خرده کالایی را گسترده می داند •این دیدگاه در چند سازمان چپ از جمله در سازمان ما وجود دارد •

طرح استراتژی وتاکتیک سازمان ما بمیزان قابل توجهی برای برداشت های متفاوت جا گذاشته است • استفاده از کلمه غالب که تفاسیر گوناگونی را میتواند بدنبال داشته باشد واشاره کلی به وجود بقایای ساختارهای ماقبل سرمایه داری که هیچ گره گشائی نخواهد کرد، از جمله ضعفهای طرح در این مورد است•

تحلیل دقیق از ساخت جامعه ایران وقتی بسیار اهمیت پیدا میکند که تقریبا تمامی سازمانهای چپ در توضیح مرحله انقلاب عمدتا به آن تکیه می نمایند • تحلیلی که هنوز حزب توده ایران بدان متکی است، چنان بد ورازواقعیتهای جامعه ماست که حتی خود حزب نیز برای دفاع از آن اجبارا به تناقض گوئی وشیوه گفتار ویژه خود در بحثها متوسل می گردد • حزب توده ایران با اینکه در اسناد رسمی خود از مسلط یا حاکم بودن مناسبات سرمایه داری در جامعه ما سخن نمی گوید وتوضیح تضاد اساسی جامعه را مسکوت می گذارد، در

www.iran-archive.com

پلمیك های سیاسی ادعا می کند که در این پاره به تفصیل سخن گفته است و به تسلط سرمایه داری در جامعه ایران اعتقاد دارد • اما حتی چند سطر از همین حرفها نگذشته به شیوه همیشگی آنراپس می گیرد و موضوع را به آنالیز ناخالص ملی حواله می دهد • (۲) اگر از این تحلیل های عقب مانده فرا تر رویم ، بحثها در جنبش کمونیستی ایران روی کلیدی ترین مسائل متمرکز گردیده است و تلاش های جستجوگرانه ای برای پاسخ گوئی به مهمترین سئوالها صورت میگیرد • اکنون یك سئوال مهم پیش روی ما قرار دارد • با توجه به تسلط سرمایه داری و عملکرد تضاد کار و سرمایه به مثابه تضاد اساسی در جامعه ما با همین سطح از رشد سرمایه داری و ویژگیهای آن آیا شرایط مادی اقتصادی برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم است ؟

نگرشهائی از زوایای گوناگون به سئوال فوق پاسخ منفی می دهند • اما هرکدام نتیجه جداگانه ای اخذ می نمایند • در ارزیابی سراسری سازمان ما مقاله ای درج شده است که در آن برای توضیح مرحله انقلاب در کشور ما ، سطح تکامل اجتماعی جامعه ما با جوامع پیشرفته سرمایه داری مقایسه میشود • (۳) نویسنده مقاله از این مقایسه چنین نتیجه می گیرد که در جوامع سرمایه داری پیشرفته مناسبات سرمایه داری دولتی گسترش یافته و جامعه به دو قطب کار و سرمایه تقسیم شده است • از این رو تنها یك تحول آنجا " تحول انقلابی " بشمار میرود و آن " تحول سوسیالیستی " است • اما در جوامعی مانند جامعه ما تکامل اجتماعی هنوز چنین سطحی نیست • اشکال مختلف تولید ما قبل سرمایه داری در آن وجود دارد • تولید خرده کالایی بخش عمده ای از نیروهای مولد را بلعیده است • علیرغم پیدائی کرایشات انحصاری این گرایشات هنوز بخش عمده نیروی مولد را بکار نگرفته است • بدین جهت انجام اصلاحات ارضی و دموکراتیك و محو بقایای ساختارهای ما قبل سرمایه داری ، جمعی کردن تولید خرد و براندازی کلان سرمایه داری " تحولات انقلابی " بشمار میروند • علیرغم این نتیجه گیری صریح نویسنده مقاله گذار جامعه ما را به سوسیالیسم با همین سطح از تکامل اجتماعی امکان پذیر میداند • اما اینرا محصول دوران کنونی میشناسد و میگوید در دوران کنونی برای جوامع عقب مانده هم امکان گذر به سوسیالیسم وجود دارد •

در چنین تحلیل هائی همواره یك حرف ناگفته میماند و این درست همان چیزیست که باید دقیقا توضیح داده شود • همه کسانی که بسیار مفصل میخواهند عقب ماندگی جامعه ما را اثبات نمایند در واقع پیش شرطهای مادی اقتصادی را در کشور ما برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم نمی دانند • بهمین خاطر است که برای جوامع پیشرفته سرمایه داری تنها ، " تحول سوسیالیستی " را " تحول انقلابی " میشناسد اما در جامعه ما به چیز دیگری تحت عنوان " تحول انقلابی " اعتقاد دارند • چنین " تحول انقلابی " [illegible] با هرگونه پیچ و تاب در توضیح ، لاجرم تحولی بورژوا دموکراتیك نیست • این ها مشخص نمی کنند که اگر در کشور ایران که کشوری سرمایه داریست • انجام پاره ای وظایف دموکراتیك میتواند " تحول انقلابی " بشمار آید • چرا مبارزه با انحصارات بزرگ و ضرورت انجام بسیاری وظایف دموکراتیك که هم اکنون در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری بطرح هستند نمی تواند تحولی انقلابی باشد [illegible] ؟ آنچه که در این تحلیل ها همواره مسکوت می ماند ، ضرورت گذار از جامعه ما از سرمایه داری به سوسیالیسم است •

سازمان فدائیان خلق ایران (منشعبین ما) نیز چنین تحلیلی ارائه میدهد و صریحا می گوید که پیش شرطهای مادی سوسیالیسم در کشورهائی مانند کشور ما فراهم نیست • (٤)

سازمان کارگران انقلابی ایران " راه کارگر " درپاره ای از مقالات به سئوال مورد نظر پاسخ منفی میدهند و در پاره ای مقالات دیگر پاسخ مثبت • این سازمان در جائی می گوید " بدون سمتدیری سوسیالیستی و کمهای مادی و معنوی ارد و گاه سوسیالیسم هرگز سطح حداقل رشد مادی برای گذار به سوسیالیسم فراهم نخواهد شد " (٥) و در جائی دیگر گذار به سوسیالیسم را اساسا به آمادگی پیش شرطهای مادی اقتصادی و چگونگی ساخت اقتصادی متکی نمی داند و اعتقاد دارد که کشورهائی مانند کشور ما با همین سطح تکامل اجتماعی می توانند به سوسیالیسم گذار نمایند • (٦)

بدین ترتیب مشاهده میشود که توجه به این بحث و تلاش برای توضیح دقیق آن تا چه میزان برای جنبش کمونیستی ایران ضروریست • واقعیتهای جامعه ما نشان میدهد که مناسبات سرمایه داری بر آن مسلط است • بقایای ضعیف فئودالی در مناطق عقب مانده کشور وجود دارد • اما این بقایا تقریبا نقشی در حیات اقتصادی جامعه ما ندارد • شکل تولید خرده کالایی در شهرها و روستاها گسترده

است وباید دقیقا مورد توجه ما قرارگیرد • دولت در اقتصاد ایران نقش عمده وتعیین کننده را ایفا می نماید• نقش دولت در اقتصاد بویژه پس از انقلاب بهمن بمراتب افزایش یافته است• امروز دولت بسیاری از بخشهای اقتصادی مانند نفت ،فولاد ،مس ،صنایع نظامی ،ماشین سازی ،پتروشیمی ،کل شبکه بانکی وبیمه وصدها کارخانه ومؤسسات تولیدی خدماتی وتجاری را در اختیار دارد • این هیچ‌گاه جز انحصار دولتی آنهم در سطحی بسیار گسترده نیست• مقایسه جامعه‌ای مانند جامعه ما با کشورهای سرمایه داری پیشرفته اساسا نادرست است • مکانیزم رشد سرمایه داری در کشورهای پیرامون با کشورهای سرمایه داری پیشرفته بسیار متفاوت است• اگر مقایسه ای صورت بگیرد باید برای توضیح این مکانیزم رشد باشد • از هم گسیختگی ورشد نامتوازن در ساختار اقتصادی جامعه ما امری آشنا راست• اما این گسیختگی وعدم توازن از ویژگیهای رشد سرمایه داری در کشورهای پیرامون امپریالیسم جهانی هستند • اینها محصول ماهیت سرمایه جهانی اند که راه رشد خود را بزور ،بیرحمانه وشتابان می گشاید ومنتظر نمی ماند تا آن جا روسازی ضد مال خود را با تکنولوژی پیشرفته هماهنگ نماید • این گسیختگی تا وقتی که کشور در حلقه سرمایه جهانی قرار دارد همچنان وجود خواهد داشت ویچیده تر خواهد شد • اما علیرغم آن سرمایه داری رشد خواهد کرد وجامعه قطبی تر خواهد شد • کما اینکه در جامعه ما تا امروز همین روند جریان داشت•

شیوه تولید سرمایه داری در جوامعی مانند ما در دوره ای از تاریخ به شیوه مسلط بدل گردید که سرمایه جهانی با استفاده از اهرمهای اقتصادی وسیاسی تا حد عامل داخلی در این کشورها عمل کرد داشت درباره ای تحلیل‌ها مربوط به ساختار اقتصادی ،رشد سرمایه داری در جوامعی مانند جامعه ما عموما " رشد از بالا " تصور می‌شود • اما واقعیت اینست که روند رشد سرمایه داری در کشورهای در حال رشد که در حلقه سرمایه داری جهانی قرار دارند بهیچ وجه تیپیک نیست • کشورهائی از نوع کشور ما در دهه‌های گذشته هر کدام دوره‌های مختلفی از تاریخ اجتماعی را پشت سر نهادند که به لحاظ سیاسی واقتصادی خود ویژگیهائی را بهمراه داشتند • رشد سرمایه داری در دهه‌های گذشته حتی در کشوری واحد در دوره‌های مختلف سیاسی واجتماعی به اشکال متفاوت صورت گرفته است • در مقاطعی ایسم جریان رشد هم از بالا و هم از پائین و در مقاطعی دیگر عمدتا از بالا و یا برعکس آن پیش رفته است •

اهمیت یک بررسی پویا و علمی از ساختار این جوامع وقتی آشکار می‌گردد که ما را از توسل به کپیه برداری و کلی گوئی و ارائه برنامه‌های کلیشه‌ای مصون نگه می‌دارد •

آنچه که اکنون در این نوشته می‌توان بر آن تاکید نمود ،تسلط سرمایه داری در جامعه ما با همه خود ویژگیهایی آنست • با پذیرش این مسئله اساس استراتژی طبقه کارگر ایران بر گذار جامعه از سرمایه داری به سوسیالیسم استوار می‌گردد • تحلیل‌های علمی و دقیق از ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ما که با تغییرات اقتصادی و اجتماعی همواره ضرورت دارد ،بدون تردید در اتخاذ تاکتیکهای مناسب و حتی در اصلاح پاره‌ای از نارسائی‌های احتمالی در خطوط استراتژیک بما یاری می‌رساند • اما آنچه که هم امروز و هم آینده در این بررسی‌ها قابل اهمیت فوق‌العاده است و باید بدرستی درک شود اینست که جامعه در همین مناسبات موجود نیز با همه ویژگیهای آن رشد می‌کند ،قطبی تر می‌شود و پیش شرطهای گذار به سوسیالیسم فراهم تر می‌گردد • واقعیت اینست که استقرار سوسیالیسم در جوامعی مانند جامعه ما اجتناب ناپذیر است • سوسیالیسم در این کشورها بر بنیاد همین گسیختگی وعدم توازن ،با واسطه یابی واسطه مستقر میشود • رشد بیمارگونه که در طول دهه‌ها با استفاده از اهرمهای خشن شدل گرفت ،چیزی نیست که در مدت زمانی به نفع رشد سوسیالیسم فیزیو بود خواهد داشت• برای ما جستجو وشناخت روندی ضروریست که طی آن با همین سطح از آمادگی شرایط مادی اقتصادی جامعه می‌تواند به سوسیالیسم گذر نماید • •

این امری بدیهی است که در شرایط کنونی کشور ما استقرار مستقیم ویلا واسطه سوسیالیسم نمی تواند در دستور قرار گیرد • اما عدم امکان گذار بی واسطه جامعه ما به سوسیالیسم در شرایط کنونی نمی تواند آماده نبودن شرایط مادی اقتصادی را برای این گذار اثبات نماید • این مربوط به عوامل دیگریست که در ربط مربوط به مرحله انقلاب در همین نوشته پیرامون آن صحبت می کنم•

۲ـ انقلاب بهمن تجارب، تاثیرات عینی وپیامدهای آن

صحبت درباره انقلاب بهمن دومین مسئله محوری از طرح استراتژی وتاکتیک سازمان ما را تشکیل می دهد. طرح در این مورد نیز از ضعفهای جدی برخوردار است. انقلاب بهمن بعنوان رویدادی بزرگ در جنبش انقلابی میهن ما وجنبش انقلابی جهان در دهه های اخیر با همه مسائلی که در جریان آن وپس از آن به وقوع پیوست، جلوه ای آشکار از تکامل جامعه ما وجنبش انقلابی خلق است. وقتی که درباره انقلاب بهمن صحبت میشود ولو اینکه دفتر بسیار فشرده وباختصار باشد، حتما باید اهم مسائلی را که به این انقلاب، تاثیرات عینی وپیامدهای آن مربوط هستند در برگیرد. کسی که امروز استراتژی وتاکتیک انقلابی طبقه کارگر ایران را ارائه مینماید اگر آنچه را که زائیده انقلاب خلقی بهمن بود وآنچه را که این انقلاب بجا گذاشت بدرستی نشناسد ودر خط مشی خود دخالت ندهد، هیچ وقت به استراتژی انقلابی در جامعه ایران دست نخواهد یافت وقادر برهبری جنبش انقلابی نخواهد بود.

انقلاب بهمن به لحاظ اهداف، شرکت گسترده خلق، نقش طبقه کارگر وشکل مبارزه نقطه عطفی در جنبش انقلابی میهن ما بشمار میرود. کارگران، دهقانان وتوده های انقلابی خلق تحت شعارهای استقلال، آزادی وعدالت اجتماعی نه تنها اهداف ضد امپریالیستی ودمکراتیک انقلاب را ظاهر می نمودند بلکه با مصادره کارخانه ها، زمینها وبسیاری از موسسات واموال سرمایه داران وزمینداران مبارزه خود را علیه سرمایه داری در اقدام عملی نیز آشکار ساختند.

و.ا. لنین در مقطع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه می گوید:

"انقلاب برای اولین بار طبقات گوناگون را تعمید سیاسی واقعی خواهد داد. این طبقات با سیمای مشخصی از انقلاب خارج میشوند. زیرا خود را نه فقط بوسیله برنامه ها وشعارهای تاکتیکی ایدئولوگ های خود بلکه ضمن عملیات آشکار سیاسی توده ها نیز نشان خواهند داد." (۷)

مبارزه واقدامات انقلابی کارگران، دهقانان وتوده های انقلابی خلق به بهترین وجهی مضمون ضد سرمایه داری انقلاب ما را گواهی میدهد. این مضمون دیگر نه تنها از استنباط های تئوریک مربوط به تسلط سرمایه داری وتضاد کار وسرمایه بلکه در واقعیتهای انقلاب آشکار شدند. اعمال کنترل کارگری توسط شوراهای کارگران در کارخانه جات، کنترل های خلقی در سطح جامعه وکنترل های انقلابی شوراهای دهقانان بخوبی نشان داد که آلترناتیو انقلابی کارگران، دهقانان وتوده های انقلابی خلق در مقابل سرمایه داری شکل یافته است وعلیرغم ضعفهای موجود میتواند قدرت خود را اعمال نماید. این اعمال قدرت از جانب توده ها گرچه به حاکمیت سیاسی فرانروئید، اما رشد یافتگی تضاد های جامعه وارتقا توان انقلابی کارگران وتوده های خلق را برای اعمال اراده انقلابی خویش اثبات می کند. این سطح رشد تاریخی در جنبش انقلابی وتجاربی که توسط توده ها در جریان انقلاب وپس از آن کسب گردید، پشتوانه پیکار سرنوشت سازی است که پیش روی ما قرار دارد.

شرکت گسترده خلق در انقلاب، اراده ارتش بزرگ توده های استثمارشونده را برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری واستثمار نشان داد. قیام مسلحانه خلق در روزهای بهمن، هم آمادگی توده ها را برای بکارگیری شکل قهرآمیز مبارزه وهم تنها راه سرنگونی رژیم استثمارگر وسرکوب کننده خلق را بثبوت رساند. انقلاب بهمن قبل از اینکه ضعف طبقه کارگر ایران را برای ایفای نقش رهبری آشکار سازد، ضعف پیشاهنگان آنرا عیان نمود.

براثر ضعف جنبش کمونیستی ایران بود که حاکمیت جهل، جنایت واستثمار ج.ا توانست شکل بگیرد وهمه دستاوردهای انقلاب را برای دستیابی به اهداف خود تصاحب نماید. انقلاب نشان داد که جریان مدعی پیشاهنگی طبقه کارگر به خط مشی انقلابی وپولتری متکی نباشد وکارگران ودهقانان وتوده های زحمتکش را متشکل ننموده وزیر پرچم خود گرد نیاورد، چگونه انواع جریانات بورژوائی حتی ارتجاعی ترین آنها می توانند در فرصت هائی طلائی! رهبری را در دست گرفته وحاکمیت خود را مستقر نمایند.

همه اینها مهمترین مسائلی هستند که انقلاب برای ما بروشنی آشکار ساخت. هر سخنی پیرامون انقلاب بهمن باید این واقعیتها را بیان نماید. کارل مارکس در توضیح انقلابهای فرانسه هر انقلاب را

www.iran-archive.com

شاخص دوره ای پیشرفته تر در جنبش طبقاتی میشناسد. (۸) در کشور ما نیز چنین ارزیابی قابل اثبات است. این پیشرفت در مبارزه طبقاتی جامعه ما که انقلاب بهمن چون آئینه ای آنرا نمایان نمود باید در طراحی استراتژی و تاکتیک مورد توجه دقیق قرار گیرد. عدم توجه به نتایج انقلاب بهمن و آموزشهای آن در زمینه‌های مختلف طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما مشاهده میگردد و چندی ترین نقاط ضعف آن را تشکیل میدهد.

۳ــ ماهیت و ترکیب رژیم جمهوری اسلامی

بند سوم طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما، ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را توضیح می دهد. آنرا رژیمی بورژوائی و تیوکراتیک دارای خصلت عمیقا ارتجاعی، ضد خلقی و ضد دمکراتیک می شناسد و معتقد است که این رژیم بیش از هر زمان منافع روحانیت و بورژوازی تجاری را تامین می کند. علیرغم تائیدات درست و ترسیم چهره رژیم ج.ا موارد ذیل در این بند ما به توهم دامن زده است.

سخن گفتن از نارضایتی و مخالفت بخشهائی از بورژوازی ملی با ادامه جنگ و حکومت استبدادی روحانیون بدون توضیح مضمون واقعی و سمت این مخالفتها، چهره انقلابی دمکراتیک به اقشاری از بورژوازی میبخشد اینگونه تحلیل از اقشاری از بورژوازی حتی نسبت به نیروهائی در درون رژیم ج.ا در پاره ای از مقالات ارگان سراسری سازمان مانیز به چشم میخورد. این اشارات کلی نسبت به قشرهائی از بورژوازی توهم زاست و می تواند نطفه های سیاستی نادرست را نسبت به آنها ببندند. مخالفت با جنگ انقلابی بودن یا ملی بودن قشری از بورژوازی را اثبات نمی کند. امروز جناحهائی از بورژوازی بزرگ ایران و حتی جریاناتی از امپریالیسم جهانی نیز با توجه به مجموعه ای از مسائل خواهان قطع موقت جنگ بین ایران و عراق هستند.

طرح توضیح تضاد عمده جامعه ما نیز سردرگمی ایجاد کرده است. دشمنان چندبخوان دشمنان عمده در شرایط کنونی معرفی شده اند در حالی که به لحاظ سیاسی و طبقاتی باید تائید کرد که تضاد عمده جامعه ما، تضاد کارگران و دهقانان و توده های انقلابی خلق با رژیم جهل، جنایت و استثمار ج.ا است.

بحثها پیرامون ماهیت و ترکیب رژیم ج.ا هنوز پایان نگرفته است. آثار تحلیل های نادرست از رژیم کنونی در مواضع سازمانهای چپ مشاهده می گردد. تفکر کم و بیش در جنبش چپ ایران که حزب توده آنرا نمایندگی می کند، چنین آموخته است که تضاد عمده جامعه ما تضاد خلق با امپریالیسم، بورژوازی وابسته و بقایای فئودالیسم است. از اینرو وقتی شعار سرنگونی رژیمی را صادر می کند که آنرا وابسته به امپریالیسم و نماینده بورژوازی وابسته و فئودالیسم بشناسد. اما تحلیل ما هیت رژیم ج.ا و مبارزه جهت سرنگونی آن با تکیه بر چنین فرمولهایی کلی و ابتدائی خطای محض است. رژیم ج.ا با تکیه بر ائتلاف ارتجاعی پان اسلامیستی سیاسی را دنبال می کند که امپریالیستها نیز نمی توانند آنرا تحمل نمایند. تضاد رژیم با امپریالیسم که چیزی واقعا موجود است وابسته دانستن رژیم را به لحاظ سیاسی نفی می کند. این استقلال ایدئولوژیک سیاسی علیرغم وابستگی عمیق اقتصادی کشور به سرمایه جهانی در اقتصاد نیز تاثیر می گذارد. اما این تضاد و تعارض رژیم با امپریالیسم جهانی بهیچ وجه انقلابی یا مترقی بودن آنرا اثبات نمی کند. این رژیم با همه ویژگیهائی که شناخت آنها برای ما بسیار با اهمیت است رژیمی ضد خلقی و ارتجاعی است. بعضی ها وقتی که با اختلافها و تضاد های عملا موجود بین رژیم ج.ا و کشورهای امپریالیستی روبرو می شوند، یا می گویند اینها تماما نمایشی در روفین است و یا ناگهان به ضد امپریالیست و انقلابی بودن رژیم ایمان می آورند. اکنون هردو برخورد فوق وجود دارد. از سوئی تمامی درگیریهای کنونی رژیم ج.ا با امپریالیستها جنگ زرگری قلمداد می گردد و از سوی دیگر با توجه به جریاناتی مانند سید مهدی هاشمی و امثال آن به جریانی انقلابی در درون حاکمیت دلبسته میشود و حتی متحد بینی را در داخل آن جستجو می کند. درگیری های نظامی ولومحدود بین ایران و آمریکا و سیاست های اخیر رژیم ج.ا احتمالا تحلیل های بی پایه و متناقضی از نوع بالا را باید بدنبال خواهد داشت.

در چند سال اخیر و هم اکنون تلاشی دیگر بر این پایه صورت میگیرد که ولایت فقیه را از رژیم ج.ا جدا نماید. یعنی ولایت فقیه را زیر ضرب قرار گیرد نه کل رژیم ج.ا. تبلیغ دستاورد برای افشای هرچه بیشتر ارتجاعی بودن ولایت فقیه وقتی ثمربخش است که آنرا بعنوان پایه و اساس کل ج.ا مورد ضرب قرار دهد. یعنی هدف مقدم و فوری همان سرنگونی کل رژیم باشد نه حذف ولایت فقیه بعنوان یک

www.iran-archive.com

جزارتجاعی • سیاستی که بخواهد فقط ولایت فقیه را زیرضرب ببرد وتصورجمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه راپرورواند • مشابه همان سیاستی است که برتزشاه سلطنت کند نه حکومت متکی بود •

نگرشی دیگرد رجنبش کمونیستی ایران بااینکه اذعان می کند ج • ا رژیمی ارتجاعی تئوکراتیک و بورژوائی است، اما اساساً آنرا فراطبقاتی می بیند وعملا تنها مبارزه علیه تئوکراسی راسازماندهی مینماید • محصول چنین تحلیلی مستقل ازمواضع راست وچپ معتقد بین آن به تزوحدت ارادهٔ پرولتاریا وبورژوازی در مقرات منتهی می گردد • باچنین تحلیلی استکه سازمان کارگران انقلابی ایران " راه کارگر" برای انقلاب مافازی بامضمون مطلقا بورژوائی قائل است• (۹)

بدین ترتیب ملاحظه می گردد که هرتحلیلی ازرژیم ج • ا دراستراتژی وتاکتیک مبارزه تاثیرمی گذارد • ازاینروهم امروزوهم درآینده باتوجه به تغییرات احتمالی درعرصه سیاسی جامعه مابحث پیرامون ج • ا یکی ازمحوری ترین بحثهای جنبش کمونیستی کشورماست آنچه که بویژه باگذشت سالهای پس ازانقلاب دیگربرهمه آشکارگردید ،ماهیت بورژوائی وتئوکراتیک ج • ا است• رژیمی بورژوایی وارتجاعی که تمامی ارگانها وقوانین آن ازدستگاه ولایت فقیه ،دولت ،مجلس ودادگاه ها ،ارتش وسپاه وزندانها تاقانون اساسی وسایرقوانین آن وارتجاعی وضدانقلابی هستند • ازاین جهت باید برای سرنگونی رژیم جهل جنایت واستثمارج • ا نبردکنیم • متاسفانه دربسیاری ازمقالات درج شده درارگانهای سازمان مایا سازمانهای دیگرفقط ازسرنگونی رژیم جهل وجنایت سخن گفته میشود • اضافه براین ازدرهم کوبیدن کل ماشین دولتی ارتجاعی وبورژوائی سخن نیست• دربخش پنجم همین نوشته درایه باره صحبت خواهیم کرد •

٤ـ نکاتی پیرامون مرحله انقلاب ایران

بحث درباره مرحله انقلاب درجامعه ایران اساسی ترین بحث جنبش کمونیستی کشورماست • ارائه ترمهای گوناگون ازجانب سازمانهای چپ وتوضیحات متفاوت درباره آنها نشان میدهد که درمتد ولوژی شناخت ودرتعریف مقوله مرحله انقلاب ناروشنی های جدی وجوددارد • تاکنون تعریفی ازمرحله انقلاب بعنوان یک مقوله ارائه نشده است• اگرامروزد راین باره ازسازمانهای چپ تعریفی خواسته شود ،هرکس بنابه درک خویش چیزی ارائه می نماید •

مارکسیم بما می آموزد که انقلاب اجتماعی بمفهوم تغییرفرماسیون است• به این معناکه فرماسیون بالنده جایگزین فرماسیون پست می گردد • براین اساس اگربخواهیم مشخص بنیم که کدام تحول درجامعه سرمایه داری انقلاب اجتماعی است بدون تردید جزتحول سوسیالیستی پاسخ دیگری نمی تواند وجود داشته باشد • زیرابین سرمایه داری وسوسیالیسم هیچ چیزبمفهوم مناسباتی ثالث وجود ندارد • اما اگر بخواهیم بگوئیم که درتمام جوامع سرمایه داری میتوان بدون درنظرگرفتن پارامترهای دیگراعمال بلاواسطه سوسیالیسم رادرد ستورقرارداد ،چنین چیزی باواقعیت مبارزه طبقاتی حتی درکشورهای سرمایه داری پیشرفته نیزهمخوانی ندارد • یعنی ضرورت انجام تحول سوسیالیستی به خودی خود نمی تواند امکان تحقق بلاواسطه آنرااثبات نماید • ازاینرست که مارکسیست لنینیست هایرای گذارجوامع سرمایه داری به سوسیالیسم اشکال متنوع این گذاررا جستجو می کنند وتلاش می نمایند طبقه کارگروپیشاهنگ انقلابی آن با تجهیزبه خط مشی انقلابی وپراتیک انقلابی بتوانند این گذاررا رهبری کنند • درکشورما ازجانب سازمانهای چپ ،ترمهائی مانند ملی دمکراتیک ،ملی دمکراتیک درراستای سوسیالیسم ،ضدامپریالیستی دمکراتیک باسمتگیری سوسیالیستی ،دموکراتیک ضدسرمایه داری تود ،ای وددموکراتیک ضدامپریالیستی ضدسرمایه داری ،برای توضیح مرحله انقلاب ایران بکارگرفته شده است• درکشورهائی دیگرنیز که شرایطی مشابه کشورمادارند ازترمهای مشابه استفاده میشود •

گذشته ازتعاریف ویژه های گوناگون سه تفکرد رجنبش کمونیستی ایران پیرامون مرحله انقلاب وجوددارد•

الف ـ تفکری که انقلاب مارادرمرحله ملی دمکراتیک می داند • به لحاظ اقتصادی واجتماعی جامعه

ما راعقب مانده می بیند • به خصلت ضد سرمایه داری انقلاب باور ندارد و براین اعتقاد است که جامعه ما قبل از ورود شدن به مرحله سوسیالیستی باید ضرورتا " تحول انقلابی " را پشت سرگذارد که اقشاری از بورژوازی و خرده بورژوازی (عمدتا خرده بورژوازی) رسالت رهبری این تحول انقلابی را بعهده دارند •

ب ــ تفکری که هم امروز آغاز تحول سوسیالیستی را رد ستور قرار می دهد • این تفکر اینکه در توضیح ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران ، شرایط مادی اقتصادی را برای تحول سوسیالیستی آماده نمی بیند و در برخورد با طبقات از منتهی الیه راست تا منتهی الیه چپ نیسان می کند و در ترسم توضیح دهنده خصوصیات انقلاب سوسیالیستی سخن نمی گوید اما با طرح ایجاد بخش سوسیالیستی در حکومت دمکراسی خلقی بعنوان بخش راهبر اقتصاد ، به اعمال بلاواسطه سوسیالیسم در شرایط کنونی تائید می نماید و آنرا در دستور روز قرار میدهد •

ج ــ تفکری که انجام تحول انقلابی به مفهوم انقلاب اجتماعی را در کشور ما در گرو تحول سوسیالیستی میشناسد • در شرایط کنونی با توجه به آرایش طبقاتی و سیاسی موجود انجام این تحول را در دستور قرار نمی دهد • انقلاب را در دوره یا فازی دمکراتیک و انتقالی می داند که باید از طریق حاکمیت دمکراتیک و خلقی به رهبری طبقه کارگر این دوره یا فاز انتقالی پشت سر گذاشته شود تا شرایط برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم گردد •

این سه تفکر در حواشی خود با جزئی اختلاف نظراتی دیگر را نیز به همراه دارند • در این نوشته بنحوی فشرده در باره سه دیدگاه فوق صحبت می کنیم •

نظراول متعلق به جریان راست سنتی است که حزب توده ایران آنرا نمایندگی می کند • اما این تفکر فقط در حزب توده ایران باقی نمانده است • اکنون در سازمان ما و چند سازمان چپ دیگر با درجات متفاوت چنین تفکری وجود دارد • پایه این تفکر اینست که ، در جامعه ما تا رسیدن به مرحله سوسیالیستی باید یک تحول بورژوا دمکراتیک صورت گیرد • به عبارت دیگر نیروهای غیرپرولتری بویژه خرده بورژوازی از چنان توان انقلابی برخوردار هستند که بتواند یک تحول انقلابی را متحقق نمایند و طبقه کارگر باید برای انجام چنین تحولی از آنها پشتیبانی کند • از همین جاست که همه معتقدین به تز فوق با تفاسیر و فورمولهای گوناگون رهبری طبقه کارگر را به انقلاب سوسیالیستی موکول می نمایند •

بسیاری از اسناد و مقالات حزب توده ایران انباشته از مطالبی است که از عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه ما و ضعف طبقه کارگر ایران سخن می گوید • در سازمان ما نیز تفکری وجود دارد که با جزئی اختلاف همان تحلیلها و تزهای حزب توده را در باره جامعه ایران ارائه می دهد • بندهائی از طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما که مرحله انقلاب ، دولت جانشین ج • ا نقش طبقه کارگر و سیاست اتحادها را توضیح می دهد ، گرچه تا حدودی التقاطی است اما بر بنیاد همان تزهای راست استوار است •

در سازمانهای دیگر چنین کمونیستی ما نیز هنوز تز هم یک تحول انقلابی بر هبری نیروهای غیرپرولتری وجود دارد • سازمان فدائیان خلق ایران (منشعبین ما) در برنامه خود از سوئی بسیار چپ روانه میخواهند در دولت دمکراسی خلقی بخش سوسیالیستی ایجاد نماید و از سوی دیگر سیاست سه جنبه ای را قبال حکومتهای ملی و مترقی غیرپرولتری طرح ریزی می کند • (۱۰) در برنامه این سازمان بسیاری از عناصر تشکیل دهنده تفکر راست را میتوان مشاهده نمود • اعتقاد به حاکمیت ترقیخواه ملی و مترقی محصول چنین تفکری است • ایجاد بخش سوسیالیستی در دولت دمکراسی خلقی نیز که در واقع همان آغاز انقلاب سوسیالیستی است عیناً با تزهای راست همخوانی دارد • زیرا نشان از اینست که با رهبری طبقه کارگر در یک جامعه دمکراتیک ، انقلاب سوسیالیستی آغاز میگردد • بر پایه چنین تفکری است که این سازمان با همه ادعاهای چپ روانه پیرامون دولت دمکراسی خلقی آنرا به آینده دور می افکند و عملا به دامن حکومتهای ملی و مترقی غیرپرولتری پناه میبرد • اسناد پلنوم هفتم این سازمان تا حدودی تفکر فوق را زیر ضرب برده است • اما هنوز مجموعه آن در برنامه اش تجلی یافته همچنان برجای خود باقی است •

در سازمان کارگران انقلابی ایران " راه کارگر " نیز آثار قابل توجهی از تفکر راست مشاهده میشود • در صفحات قبل اشاره نمودیم که این سازمان در انقلاب ما فازی با مضمون بورژوائی اعتقاد دارد و از وحدت اراده بین طبقه کارگر و بورژوازی دمکرات سخن میگوید ! ! ما هنوز برنامه انتقالی که این سازمان از آن

سخن میدهید وخبرانتشار آنرا میدهد دریافت نکرده‌ایم ونمی دانیم این برنامه انتقالی مورد نظرراه کارگر مربوط به دوران انتقال ازسرمایه داری به سوسیالیسم در شرایط استوارسوسیالیسم است ویا مربوط به دوره انتقالی ودمکراتیک • آنچه تاکنون ازمواضع راه کارگروتفکرات مشابه آن حاصل میشود ورنامه انتقالی مذکورد رد و هرد وحالت تغییری در آن ایجاد نمی کند اعتقاد به فازبورژوائی ووجود ت اراده بابورژوازی دمکراتیک است• این نگرش‌چنین سیاسی راتاکتیک می نامد • اما ازپوشش‌چپ ،این تفکراستراتژی مرحله ای راارائه می دهد که مضمون چیزی جز رفرمهای بورژوائی نیست • ازاینروست که این سیاست اساسابا سیاست راست سنتی همحوانی پیدا میکند • صحبت مفصل تردرباره استراتژی وتاکتیک این سازمانها رابفرصتی دیگرواگذار مینمائیم •

ازبررسی دیدگاههای سازمانهای جنبش‌کمونیستی چنین نتیجه ای بدست می آید که جنبش ما هنوزبه یک سئوال بسیارمهم درباره انقلاب ایران پاسخ روشن نداده است• تاوقتی که نتوانیم به این سئوال پاسخی دقیق بدهیم همواره بحثهائی مفصل وبی نتیجه پیرامون استراتژی وتاکتیک جریان خواهد داشت•این سئوال ازد وجزءتشکیل میشود وهمان چیزی است که قبلااشاره نمودیم • آیاانقلاب ما در مرحله بورژوائی قرارد ارد ؟ آیانیروهای غیرپرولتری میتوانند رسالت رهبری یک تحول انقلابی را بعهده گیرند ؟ شاید نیازبه توضیح نباشد که باشروع دوران امپریالیسم یعنی ازاواخرسده نوزدهم دیگر دوران انقلابهای بورژوائی قدیم بسرسیده است• پس اگرصحبتی پیرامون مرحله بورژوائی انقلاب ما نیز در میان باشد مقصود جزیک انقلاب بورژوا دمکراتیک نوین نیست • اما بلحاظ نظری بطورکل چه چیزی‌میتواند مرحله بورژوائی انقلاب را اثبات نماید ؟ انقلاب بورژوائی کهن یانوین درمبارزه علیه حاکمیت سیاسی واقتصادی فئودالیسم مفهوم پیدا میکند • درجامعه ای که سرمایه داری بلحاظ سیاسی واقتصادی مسلط است چیزی بنام انقلاب بورژوائی اساسابی معنا است • درروسیه ۱۹۰۵ بااینکه سرمایه داری بخش عمده رادراقتصاد جامعه ایفامینمود اما هنوز تزاریسم بعنوان نماینده اشرافیت فئودال همچنان حکومت میکرد • ازاین جهت انقلاب روسیه تافوریه ۱۹۱۷ وظیفه سرنگونی حاکمیت فئودالها را بعهده داشت• بااین همه حتی ازانقلاب ۱۹۰۵ که لنین بامضمون بورژوائی آن همواره تاکید می نمود بجهت شرکت گسترده خلق واهداف آن بعنوان انقلابی خلقی نام برده میشود •(۱۲) حتی بلحاظی دیگر نیز این انقلاب بعنوان انقلاب پرولتری شناخته میشود•

" انقلاب گرچه بنابر مضمون خود بورژواد مکراتیک به حساب می آمد اما به علت هژمونی طبقه‌کارگر وبه لحاظ شیوه های مبارزاتی درواقع پرولتری بود • " (۱۳)

بااین انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که طی آن دیکتاتوری بورژوازی به لحاظ اقتصادی وسیاسی تکمیل گردید دوران انقلاب بورژواد مکراتیک درروسیه به پایان رسید • لنین درپاسخ به بلشویکهاقدیمی دقیقا به همین مسئله تاکید می نماید که باجانشینی طبقه بورژوابجای فئودالها اساسا انقلاب بورژواد مکراتیک پایان یافته است• (۱۴)

درکشورما اگرکسی میپذیرد که بورژوازی به لحاظ اقتصادی وسیاسی مسلط است چگونه هنوزمیتواند به انقلاب بورژواد مکراتیک اعتقاد داشته باشد ؟!اکنون چند استدلال برای بورژوائی بودن انقلاب ما یابرای اثبات فازبورژوائی ویاضرورت یک تحول انقلابی به رهبری نیروهای غیرپرولتری طرح میشود :

۱ــ انقلاب ما ضد امپریالیستی است ۲ــ جامعه ما به لحاظ اقتصادی عقب مانده است ،ساختارهای ماقبل سرمایه داری درجامعه وجود دارد ۳ــ اقشاری ازبورژوازی متوسط وخرده بورژوازی برای رشد دمکراتیک سرمایه مبارزه می کنند • ٤ــ انقلاب ما باید حاکمیت ارتجاعی قرون وسطائی راسرنگون نماید • متاسفانه هم استدلال ها راخیلی خلاصه نوشته ایم وهم اجبارا باید خیلی خلاصه درباره آن هاصحبت شود •

شکی نیست که یکی ازخصلت های انقلاب ما ضد امپریالیستی بودن آنست • امروزهمه انقلابهای جهان ضد امپریالیستی هستند واین ضد امپریالیستی بودن یک انقلاب نمی تواند مضمون بورژوائی آنرا اثبات نماید • درکشورهائی مانند کشورما حتی ارتحول سوسیالیستی بنحوی بلاواسطه درد ستورقرارگیرد با زهمچنان خصلت ضد امپریالیستی انقلاب برجای خود باقی است• ازسوی دیگرد رجوامعی مانند ما جدانمودن مبارزه علیه امپریالیسم ازمبارزه علیه سرمایه داری یک انحراف جدی دراستراتژی است• در

کنفرانس‌ها وا نا تائید میشود :

" اما هیچ گواه عملی دال براین امر وجود ندارد که امپریالیسم خارجی در یک مسیر حرکت می کند بورژوازی داخلی در مسیری دیگر. سلطه خارجی به یک شرایط مناسب در داخل کشور احتیاج دارد و این شرایط ایجاد میشود. بورژوازی وابسته در مناسبات تابعیت منافع حیاتی دارد. بهمین دلیل است که مبارزه علیه منافع امپریالیستی در قاره به ریشه های سرمایه داری راه می برد. بطور مشابه ، یک اقدام ضد سرمایه داری دارای جنبه ضد امپریالیستی روشنی است." (۱۵)

تاکیدات فوق نه تنها در امریکای لاتین بلکه در تمام کشورها بیکه مانند کشور ما مناسبات سرمایه داری در آنها تسلط یافته است صدق می کند. اما در مورد استدلالهای دوم وسوم ، اگر کسی تسلط سرمایه داری را در جامعه ما میپذیرد و به تضاد کار و سرمایه بعنوان تضاد اساسی جامعه اعتقاد دارد ، حداقل اینرا باید بفهمد که بورژوازی به لحاظ اقتصادی و سیاسی حکومت می کند. با این تسلط بورژوازی دیگر عقب ماندگیهای اقتصادی و بقایای فئودالیسم نمی تواند مضمون بورژوائی انقلاب را اثبات نماید. درست است که اقشاری از بورژوازی وخرده بورژوازی برای رشد دمکراتیک سرمایه مبارزه می کنند. اما این مبارزه علیه بورژوازی بزرگ انحصاری از جانب نیروهای فوق حتی در جوامع پیشرفته سرمایه داری نیز مشاهده میشود. اگر به همه ویژگیهای این تمایلات و تلاش اقشاری از بورژوازی در جامعه ایران نیز توجه نمائیم ، هرکمونیستی باید اینرا بفهمد که در جامعه سرمایه داری تضاد اقشاری از بورژوازی با اقشاری دیگر از آن تضادی فرعی است و بنا به ماهیت خود به لحاظ طبقاتی سازش پذیر است و بهیچ وجه نمی تواند مضمون اجتماعی انقلاب را تعیین نماید چنانچه در جامعه سرمایه داری بورژوازی متوسط و اقشاری از خرده بورژوازی که خواهان رشد دمکراتیک سرمایه هستند به قدرت سیاسی نیز دست یابند ، چه تحولی صورت خواهد گرفت !؟ اتفاقا تجربه انقلاب بهمن در جامعه سرمایه داری ایران یکبار دیگر اثبات نمود که نه تنها تحول انقلابی بوقوع نخواهد پیوست بلکه این اقشار بسیار شتابان می خواهند در موقعیتی قرار گیرند که بتوانند نقش بورژوازی بزرگ را ایفا نمایند. اینها نه تنها به لحاظ تاریخی چیزی ندارند که به کاربران ، دهقانان و توده ها خلق بدهند بلکه بلافاصله در تقابل با خواست های انقلابی توده ها به سرکوب توده های انقلابی خلق دست می زنند و یا آن تصفیه حساب می کنند. رفرمهائی که احتمالا توسط این حاکمیتها صورت می گیرد ، بحشی به لحاظ اقتصادی زائیده چنین جابجائی قدرت است و بحشی دیگر در رابطه با توده ها با خاطر فشار جنبش توده ایست. این نوع رفرمها گاهی از جانب بورژوازی انحصاری بزرگ نیز صورت می گیرد.

تضاد چنین حاکمیتهائی با امپریالیسم که به لحاظ سیاسی و اقتصادی همواره میتواند با درجات متفاوت وجود داشته باشد ، تضادی است که بر پایه سهم سود و شیوه های دولت مداری و پاره ای منافع قشری و ایدئولوژیک چهره می نماید. این تضاد در مقابل تضاد توده های خلق با امپریالیسم جهانی و نظام سرمایه داری تضادی فرعی است.

کسانی که با تکیه به استدلال چهارم یعنی ارتجاعی بودن ج.ا. مضمون بورژوائی برای انقلاب قائل میشوند در فهم این موضوع عاجزند که وقتی ماهیت حاکمیت به لحاظ طبقاتی بورژوائی است ، شکل در ایدئولوژی و ساختار حکومتی تنها برای دوام و بقای حاکمیت بورژوازی با توجه به ویژگیهای جوامع مختلف ظاهر میشود. اشکال مختلف حاکمیت بورژوازی ، دمکراسی پارلمانتاری ، مذهبی یا غیر مذهبی ، نژاد پرستانه یا غیر آن با توجه به ویژگیهای کشورهای مختلف هم اکنون در جهان ما وجود دارند. ولی کمونیستها با تکیه به اشکال مختلف حاکمیت های بورژوائی مضمون اجتماعی انقلاب و مرحله آنرا تعیین نمی کنند. تجربه واقعی و زنده انقلاب اخیر ما و انقلابهای کشورهای مشابه اثبات نموده اند که این انقلابها هیچکدام بورژوا دمکراتیک نبوده اند. اینها انقلابهائی خلقی هستند که در دوره گذار این جوامع از سرمایه داری به سوسیالیسم رخ می دهند. اکنون در جوامع سرمایه داری آرایش طبقاتی و سیاسی است که تعیین می کند استقرار یا واسطه سوسیالیسم می تواند در دستور قرار گیرد و یا باید از طریق حاکمیتی دمکراتیک و خلقی گذر نمود. اگر این مسئله بدرستی درک شود ، با توجه به وضعیت کشورهای سرمایه داری از نوع کشور ما در آینده ای نه چندان دور امکان گذار یا واسطه به سوسیالیسم نیز محتمل است. شکی نیست که این احتمال تنها وقتی به واقعیت می پیوندد که آرایش طبقاتی و سیاسی امکان وقوع آنرا تامین نماید. مارکسیست لنینیستها همواره از ذهن گرائی پرهیز می کنند و می کوشند با بررسی تاریخ

انقلابها وروند عینی آنها ووضعیت مشخص تضادها درباره پیشرفت مبارزه طبقاتی وتحولات آینده سخن بگویند • طرفداران تزهای کهنه که برای اثبات اندیشه های نادرست خود لجاج می ورزند ،یا اساسا تجارب انقلاب ها را نیاموخته اند ویا آگاهانه آنها را به بوته فراموشی می سپارند • آموزشهای مارکس ، انگلس ولنین وبسیاری از رهبران وداانشمندان جنبش جهانی کمونیستی در دهه های اخیر نشان می دهد که تا چه اندازه استدلالهائی که برای اثبات مضمون بورژوائی انقلاب وضرورت تحول انقلابی ! برهبری نیروهای غیرپرولتری در جامعه ما ارائه می شوند ،اساسا سست وبی بنیاد هستند • در جهان امروز پس از انقلابهای متعدد سوسیالیستی اثبات شده است که سوسیالیسم الزاما در جوامع سرمایه داری پیشرفته متحقق نمی گردد بلکه جوامعی باسطح رشدی بسیار نازل تر از جوامع پیشرفته می توانند بدان نائل شوند • رفیق میخائیل کاریاجف میگوید :

" سوسیالیسم در کشورهائی سربرآورد وساخته شد که به لحاظ اقتصادی واجتماعی پیشرفته نبوده ودر عرصه های شیوه زندگی وسنن ملی وتاریخی باهم تفاوت داشتند • هریك از این کشورها در مسیر ویژه خود به نظام سوسیالیستی رسیده وپرپیش بینی مارکس در قبال "سطوح وصورت-های بی شمار" تبلور مشخص هر زیربنای اقتصادی معین صحه گذارند " • (۱۶)

لنین در پاسخ به منشویکها آنزمان که استدلالهائی مشابه آنچه اکنون شنیده میشود ارائه میدادند گوید: بامی گویند آیا میتوان سوسیالیسم را در روسیه محمول داشت وبطورکلی اصلاحات اساسی رایکباره عملی نمود • رفقا همه اینها بهانه های پوچ وبی اساس است • مارکس وانگلس همیشه توضیح داده وگفته اند که :

" آموزش ما شریعت جامد نبود بلکه رهنمون عمل است سرمایه داری خالصی که بتواند به سوسیالیسم خالص انتقال یابد در هیچ جای جهان وجود ندارد ودر زمان جنگ نمیتواند وجود داشته باشد • آنچه وجود دارد حد وسط این دو پدیده جدید وبیسابقه ایست • " (۱۷)

لنین آموزش می دهد که در جامعه سرمایه داری علیرغم عقب ماندگیها وگسترده گی حرده کالائی تحقق سوسیالیسم امکان پذیراست بشرطی که اکثریت قاطع جامعه به ضرورت این تحول پی برده باشند واز آن دفاع نمایند •

" مادامیکه اکثریت قاطع اهالی به ضرورت انقلاب سوسیالیستی پی نبرده اند ،حزب پرولتاریا بهیچ وجه نمی تواند در کشور دهقانان خرده پا "معمول داشتن" سوسیالیسم را هدف قرار دهد • "(۱۸)

این سخنان رالنین نه در سالهای قبل از فوریه ۱۹۱۷ بلکه در شرایطی میگوید که حاکمیت بورژوائی مستقر شده ولی هنوز پرولتاریا قادر نشده است در اتحاد با دهقانان تهیدست دیکتاتوری سوسیالیستی را اعمال نماید • اینها هستند آن آموزشهای تابناك که دگمها را می شکنند ورویداد واقعی وقانونمندی مبارزه طبقاتی را توضیح می دهد اما بعضی ها خلاف این آموزشها میاندیشند •

" منشویکها وتروتسکیست ها درست به مانند پیروان امروزین خود در نهایت به نتیجه (واحدی) تردید در قدرت امکانات ونقش تاریخی پرولتاریا • گروه اول با هژمونی پرولتاریا سرد شمنی داشتند وانقلاب سوسیالیستی را تنها در چارچوب وجود مناسبات پیش رفته سرمایه داری امکان پذیر می پنداشتند وگروه دوم پیروزی انقلاب را منوط به شعله ورساختن آن در سایر کشورها میکرد • " (۱۹)

امروز رجنبش کمونیستی ایران باتوجه به شرایط مشخص جامعه ما اعتقاد به مضمون بورژوائی وضرورت انجام تحولی انقلابی برهبری نیروهای غیرپرولتری وهمچنین اعتقاد به امکان اعمال بلاواسطه سوسیالیسم در شرایط کنونی هرد وانحراف از سیاست پرولتاریائی است • استراتژی انقلابی طبقه کارگر قیقا اینگونه با اپورتونیسم راست وچپ مرزبندی می کند •

جامعه ما دگذار از سرمایه داری به سوسیالیسم ،به لحاظ اقتصادی واجتماعی ،آرایش طبقاتی وسیاسی در چنان وضعیتی است که هم یك تحول بورژوا دمکراتیك یا تحول انقلابی برهبری نیروهای غیرپرولتری در آن بی معنا است وهم استقرار سوسیالیسم نمی تواند در دستور قرار گیرد • از اینروست که جامعه در فاز انتقالی قرار دارد • مضمون اجتماعی این فاز نه آزاد نمودن نیروهای مولد برای رشدی بورژوا دمکراتیك (چنین رشدی در جامعه سرمایه داری اساسا بی معنا ویا زگشتی به عقب است) بلکه تحدید هرچه بیشتر سرمایه داری

www.iran-archive.com

بمنظورامحای آن، د رفازبعد ی است.

مضمون ضد سرمایه د اری این فازدمکراتیک ورمبارزه کا رگران وتوده های انقلابی خلق که علیه امپریالیسم ونظام سرمایه د اری صورت میگیرد ،نهفته است . اساساهمین هدف وهمین مبارز ه است که پایه اراد ه مشترک کارگران باد هقانان وخرده بورژوازی انقلا بی راتشکیل می د هد . این اراده مشترک د رفازانتقالی د مکراتیک به برای اعمال سوسیالیسم بلکه برای مبارزه علیه امپریالیسم ومناسبات سرمایه د اری قابل د رک است . وقتی که طبقه کارگرنمیتواند بااعمال د یکتاتوری سوسیالیستی خود تحول سوسیالیستی راآغاز نماید وازسوی د یگرتوده های انقلابی خلق د رانجام اقد اماتی انقلابی د مکراتیک نه نظام سرمایه د اری رازیرضرب میگیرد باطبقه کارگراراده مشترک د ارند ،این فازبایدباانجام این وظایف پشت سرنهاده شود . این اقد امات د رفازانتقالی چیزی نیست جزهمان سمت گیری سوسیالیستی وبیا گامهایی بسو ی سوسیالیسم حاکمیتی که میتواند این وظایف را هد فمند وبابرنامه انجام د هد وجامعه رابسوی سوسیا لیسم هد ایت نماید تنها جمهوری د مکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر است .

امروز د رجامعه مانیروی محرکه انقلاب نیرویی است که د راتحاد باطبقه کارگربرای تحقق این خواستهای انقلابی د مکراتیک نبرد می کند . نیرویی که برای رشد سرمایه تلاش می کند نیروی محرکه انقلاب نیست . حد اکثرمیتواند نیروی رفرمی بورژوائی باشد . اکنون د مکرات انقلابی د رجامعه ما د راتحاد باطبقه کارگر وپیشاهنگ آن د رسمت گیری سوسیالیستی مفهوم پید امیکند .

" د رقرن بیستم د رکشورسرمایه د اری اگرکسی بترسد که بسوی سوسیالیسم گام بردارد نمیتواند د مکرات انقلابی باشد . " (۲۰)

د رکشورماخرده بورژوازی د هقانان وقتی که د راتحاد باطبقه کارگربرای تحقق اقد اماتی انقلابی د مکراتیک نبرد می کنند به همراه اونیروهای محرکه انقلاب ماراتشکیل می د هند .

۵ــ جمهوری د مکراتیک خلق

با پرهیزازتکرارمطالبی که تاکنون د رباره جمهوری د مکراتیک خلق گفته شد فقط مشخصه های اصلی آن رانام می بریم و د رباره چند موضوع صحبت خواهیم کرد . این مشخصه های اصلی عبارتند از : ــ

ــ جمهوری د مکراتیک خلق باشکستن ماشین د ولتی ارتجاعی وبورژوائی مستقرمی گردد .

ــ این جمهوری ارگان د یکتاتوری خلق یعنی د یکتاتوری د مکراتیک کارگران وخرده بورژوازی و د هقانا ن است که طبقه کارگرنقش رهبری راد رآن ایفامی نماید .

ــ این جمهوری نمی تواند تحول سوسیالیستی راآغاز نماید بلکه باانجام وظایف انقلابی د مکراتیک د ردوره انتقالی کنونی شرایط راپرای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم می نماید .

اولین مسئله که شاید د رسازمان ما و د رجنبش کمونیستی ایران هنوزبسیارکم د رباره آن صحبت شد ه است د رهم کوبی ماشین د ولتی ارتجاعی وبورژوائی است که اساسی تر پن اقدام هرانقلاب واقعاخلقی راتشکیل می د هد . امروزد وتفکرپیرامون ماشین د ولتی وجود د ارد تفکراول بطورکلی ازد رهم کوبی ماشین د ولتی سخن نمی کوید . نمی توان گفت که این سکوت تماما ازروی عد م شناخت د رباره مقوله فوق است . و نمی توان باورکرد کسانی که د رجنبش کمونیستی ایران د رباره شکستن ماشین د ولتی ر ژیم جمهوری اسلامی سخن نگفته اند این سکوت ازعد م اعتقاد آنها نسبت به این مسئله حکایت نمی کند . کسی که ازد رهم کوبی ماشین د ولتی رژیم جمهوری اسلامی سخن نگوید د رواقع راه پذیرش این رژیم راباانجام اصلاحاتی د رآن بازگذاشته است . پیشرفت بحثهاد رجنبش مسائل راد قیقتر روشن میسازد وما اپورتونیست های ناب رابهتر خواهیم شناخت . واما تفکرد وم ،د رهم کوبی ماشین د ولتی ارتجاعی وتئوکراتیک رژیم جمهوری اسلامی راطرح میکند اما ازد رهم کوبی ماشین د ولتی بورژوائی بطورکلی سخن نمی کوید . حاملین این تفکرکلا اعتقاد د ارند که شکستن ماشین د ولتی ارتجاعی وبورژوائی بعهده انقلاب د مکراتیک نیست وتنها انقلا ب سوسیالیستی می تواند آنرا د رهم بشکند . شکستن ماشین د ولتی بورژوائی مسئله ای نیست که یک کمونیست بتواند د رباره آن سکوت کند .

www.iran-archive.com

مارکس در نامه خود به کوگلمان در سال ۱۸۷۱ شرط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی را در کشورهای اروپا درهم کوبی ماشین دیوانسالاری ونظامی می داند ومیگوید که کمون پاریس دقیقا برای رسیدن به همین هدف تلاش کرد . (۲۱)

مارکس دقیقا از واژه انقلابی خلقی استفاده میکند . لنین در این باره می گوید :

" بنابراین مارکس هنگام صحبت از "انقلاب واقعا خلقی " بی آنکه هیچ کدام از ویژه گیهای خرده - بورژوازی را از یاد ببرد (بارها بطور مشروح از این ویژه گیها سخن گفته است) بتناسب واقعی طبقات اکثریت کشورهای قاره اروپا در سال ۱۸۷۱ توجه بسیار جدی داشت . از سوی دیگر تصریح کرده است که درهم شکستن ماشین دولتی امری است که هم منافع کارگران ومنافع دهقانان آنرا ایجاب میکند وآنها را با هم متحد میسازد ووظیفه مشترک برانداختن " موجود انگل واستقرار یک چیز نو بجای آن در برابرشان قرار میدهد " . (۲۲)

لنین توضیح میدهد که پس از سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ ماشین دولتی به "افزار ملی جنگ سرمایه علیه کار" بدل میشود . (۲۳) کمون پاریس برای خرد کردن همین ابزار یعنی ماشین دولتی بورژوائی اقدام می کند . واما آیا کمون پاریس که به این کار اقدام کرد حاکمیت سوسیالیستی بود ؟ لنین می گوید " ولی عصر انقلابی ، از پایان قرن نوزدهم به بعد نوع عالیتری از دولت دمکراتیک را ایجاب می نماید که به قول انگلس از بعضی لحاظ دیگر جنبه دولتی خود را از دست میدهد و " دولت بمعنای اخص کلمه نیست " این دولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم وبلاواسطه خود مردم را جایگزین ارتش وپلیس میکند که مجزا از مردم هستند . ماهیت کمون که نویسندگان بورژوازی از آن بزشتی یاد نموده به آن بهتان زده اند ودر ضمن به غلط قصد " معمول داشتن " فوری سوسیالیسم را به آن نسبت داده اند در همین هست " . (۲۴)

بدین ترتیب مشاهده میشود بدون اینکه کمون پاریس حاکمیتی سوسیالیستی باشد وبخواهد سوسیالیسم را بلاواسطه مستقر نماید وظیفه درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را بعهده دارد وبرای او نبرد میکند . کمون پاریس تجربه ای است از اتحاد کارگران واقشار متوسط در یک انقلاب واقعا خلقی . آنچه را که در بالا از لنین نقل نمودیم به اندازه کافی گویا وروشن است .

جمهوری دمکراتیک خلق همان دولت دمکراتیک در سطحی عالیتر است که در دهها انقلاب خلقی از کمون پاریس تا امروز کارگران ، دهقانان وخرده بورژوازی برای استقرار آن نبرد کردند . انقلاب خلقی ما نیز وقتی میتواند به پیروزی نائل گردد که ماشین دولتی ارتجاعی وبورژوائی را تماما درهم بشکند . نه اینکه آنرا فقط تصرف نماید ویا صرفا ارگانهای سرکوبگر ارتجاعی تئوکراسی را جمع کند .

بعضی ها جمهوری دمکراتیک خلق را از اینرو نوعی از دیکتاتوری پرولتاریا میدانند که آنرا با دیکتاتوری - سوسیالیستی پرولتاریا یگانه معرفی نمایند . تردیدی نیست که جمهوری دمکراتیک خلق نوعی از دیکتاتوری پرولتاریاست . اگر اینطور نباشد محتوای انقلابی وواقعا خلقی خود را از دست خواهد داد . اما این دیکتاتوری ، دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا نیست . این نوع دیکتاتوری پرولتاریا که در جمهوری دمکراتیک تجلی مییابد . دیکتاتوری دمکراتیک کارگران دهقانان وخرده بورژوازی انقلابی است که دیکتاتوری واقعا خلقی است . دهقانان وخرده بورژوازی انقلابی در درهم شکستن ماشین دولتی ارتجاعی وبورژوائی وهمچنین در استقرار دیکتاتوری دمکراتیک خلق با طبقه کارگر اراده مشترک دارند . آنچه طبقه کارگر را از خرده بورژوازی یا دهقانان جدا می کند عزم آنها در درهم شکستن ماشین دولتی ارتجاعی و بورژوائی نیست بلکه در نظامی است که آنها برای رهائی وتکامل اجتماعی ارائه می نمایند . در جهان ما بیش از یک قرن است که طبقه کارگر در جوامع مختلف با وضعیت های کاملا متفاوت انقلابها را رهبری کرده است بسیاری از این انقلاب ها پیروز شده اند . اکثر قریب به اتفاق آنها انقلابهائی خلقی بودند که تجارب پیروزمند شان به انقلابهای سوسیالیستی فرا روئیدند . اما هنوز در نزد ما کسانی هستند که حاضرند برای هر بقالی رهبری قائل شوند اما مبارزه طبقه کارگر را برای اعمال رهبری پیش شرط قرار دادن میدانند ویا آن را صرفا به انقلاب سوسیالیستی حواله میدهند . این رفقای ما اگر هزار بار در دوتاکتیک سوسیال دمکراسی ویا در هر جای دیگر ضرورت اعمال رهبری طبقه کارگر را در انقلاب دمکراتیک مطالعه کنند ، باز هم حاضرند همه آنها را با یک جمله که آنرا نیز با تفاسیر خود برداشت می کنند تعویض نمایند . هیچ جا واضح تر از ارقطعنامه کنگره سوم حزب -

سوسیال دمکرات روسیه به ضرورت رهبری طبقه کارگر در یک انقلاب خلقی و دمکراتیک تاکید نشده است. در بند های او و ۵ این قطعنامه گفته می شود :

پرولتاریا که به حکم موقعیت خود پیشروترین طبقات پیدا نه طبقه پیشرو است، ماموریت ایفا نقش رهبری جنبش دمکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بعهده دارد . پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی میتواند ایفا کند که بشکل نیروی سیاسی واحد و مستقل زیر پرچم حزب کارگر سوسیال - دمکرات که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری می نماید در آید . فقط ایفای چنین نقشی میتواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا - دمکراتیک روسیه مساعد ترین شرایط را فراهم سازد . " (۲۵)

درباره همین قطعنامه در دیباچه اش بر دوتاکتیک سوسیال دمکراسی می خوانیم :

مصوبات سومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که لنین مکرارا به آن ها استناد می جست وظیفه رهبری طبقه کارگر در نبرد بی واسطه علیه استبداد تزاری را از مهم ترین و غیرقابل تاخیر ترین وظایف حزب میدانست . آن هم با توجه به این که " طبقه کارگر تنها زمانی میتوانست قادر به متحقق ساختن رهبری خود بر انقلاب باشد که به شکل قدرت سیاسی متفق و مستقلی در زیر پرچم حزب سوسیال دمکرات کارگری متحد گشته باشد قدرتی که در نبرد خود رانه تنها د رعرصه ایدئولوژیک بلکه در عمل نیز به پیش برد . شرایط مساعد جهت مبارزه در راه سوسیالیسم را تنها تحقق این رهبری برای پرولتاریا بر ضد طبقات ثروتمند روسیه بورژوا دمکراتیک تضمین خواهد نمود . " (۲۶)

در آغاز قرن بیستم در دوران امپریالیسم در انقلابی بورژوا دمکراتیک استراتژی حزب بلشویک بر این اساس تنظیم گردید . اما بسیار مایه حیرت است که در اواخر این قرن در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در کشوری سرمایه داری کسانی که خود را مارکسیست لنینیست می دانند هنوز روی طبقه کارگر بحث می کنند و رهبری انقلاب را بعهده اقشاری می گذارند که اساسا قادر یا فاقد چنین نقشی در یک انقلاب خلقی در جامعه ای سرمایه داری نیستند . انکار رسالتی وجود دارد که همه دستاورد های تاریخی پرولتاریا ، همه امکاناتی که دوران کنونی سوسیالیسم عملا و موجود برای طبقه کارگر فراهم آورده است و همه توانایی های کنونی طبقه کارگر ایران نادیده گرفته شود . آیا چنین کسانی را می توان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران نامید ! ؟

درباره سومین مشخصه جمهوری دمکراتیک خلق تاکید خود ما هم در مقالات دیگر بولتن کنگره و هم در این نوشته صحبت شده است. فشرده مطلب اینست که این جمهوری با توجه به ترکیب طبقاتی حزب آماده کسی و پشتیبانی اکثریت قاطع توده ها ، اساسا وظیفه آغاز تحول سوسیالیستی را بعهده ندارد . متحدین طبقه کارگر در این جمهوری برای انجام اقدامات انقلابی و دمکراتیک با او اراده مشترک دارند و چنانچه طبقه کارگر پیشاهنگ او بنحوی پیشرس بخواهد تحول سوسیالیستی را آغاز نماید چپ روی محض است و شدید ترین آسیب ها را به انقلاب وارد مینماید . اضافه بر این اساسا اعتقاد به آغاز تحول سوسیالیستی با حاکمیتی دمکراتیک انحراف از مارکسیسم است. آنچه به لحاظ اقتصادی در جمهوری دمکراتیک خلق به نحوی حد فعلی صورت میگیرد چیزی جز گسترش هرچه بیشتر و کاملتر سرمایه داری دولتی نیست . این سرمایه داری دولتی نه تحت حاکمیت بورژوازی بلکه در حاکمیت دیکتاتوری دمکراتیک خلق بر هبری طبقه کارگر گسترش میابد تا وقتی که خط حاکمیت سوسیالیستی مستقر نگردد ، گسترش بخش دولتی با هر کیفیتی برخلاف تصور بعضی ها از ازمحتوای سرمایه داری آن خارج نمی شود . اما سوسیالیسم از همین سرمایه داری دولتی فرا میروید . درک مسائل سیاسی و اقتصادی که در جمهوری دمکراتیک خلق مطرح هستند برای ما بسیار با اهمیت است . حتما لازم است بخشی گسترده و مشروع در این مورد صورت گیرد . به سهم خود پیشبرد این بحث را به فرصتی دیگر واگذار مینماییم .

۶ ـ طبقه کارگر ایران و سیاست اتحاد ها

بحث درباره سیاست اتحاد های طبقه کارگر همواره از اینرو بسیار دارای اهمیت است که سازش ناپذیری در اصول و انعطاف در تاکتیک بنحوی بارز در آن جلوه گر میشود . در تشخیص اتحاد های طبقاتی و سیاسی

است که بسیاری از احزاب پرولتری همه چیز را با سیاستی انحرافی باخته اند و تا حد محو شدن از صحنه سیاسی جامعه خود پیش رفتند و احزابی دیگر با اتحاد های سیاسی اصولی و پرولتری، طبقه و توده های انقلابی خلق را بسوی پیروزی رهبری کرده اند.

قبلا اشاره نمودیم که در انقلاب خلقی ما طبقه کارگر با دهقانان و حرده بورژوازی انقلابی دارای اراده مشترک است. این اراده مشترک نه در ذهن بلکه در واقعیت مبارزه طبقاتی شکل میگیرد. آنها در واقعیت می آموزند که در جبهه ای واحد علیه ارتجاع و استثمار قرار دارند. وقتی که آنها به نحوی مشترک تحت استثمار و بیدادگری رژیم ارتجاعی و بورژوائی هستند و دوره های جهنمی جنگ ارتجاعی از هیمه جان آنها افروخته میشود، اراده مشترک آنها در هم کوبی بساط ارتجاع و استثمار، در برقراری صلحی پایدار، در کسب آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی پدید می آید.

وقتی که اتحاد های طبقاتی به رهبری سیاسی فرا می روید، در اتحاد های احزاب و سازمانها که طبقات و اقشار مختلف را نمایندگی می کنند تجلی می یابد. تاریخ مبارزه طبقاتی نشان می دهد که وقتی طبقات و اقشار مختلف جامعه برای اعمال اراده طبقاتی و تسلط ایدئولوژی خود بر جامعه مبارزه میکنند، جریان سیاسی خود را نیز پدید می آورند.

این حکم بطور کلی در مورد طبقه کارگر و بورژوازی همواره مصداق دارد. اما در مورد دهقانان و اقشار میانی ممکن است همیشه صادق نباشد. در جامعه ما با اینکه دهقانان و خرده بورژوازی با خواستهای انقلابی و را دیکال حضور دارند ولی را نیل به انها نبرد میکنند، اما جریان سیاسی دمکرات و انقلابی که این اقشار را نمایندگی کند وجود ندارد. نطفه این دمکراسی انقلابی را در بعضی جریانهای سیاسی نمی توان انکار نمود. اما این دمکراسی انقلابی در یک سازمان سیاسی مشخص تعین نیافته است. با این همه تغییرات احزاب و سازمانهای سیاسی را نمی توان پیش بینی کرد و پدید آمدن یا حذف طبیعی آنها را غیرممکن دانست.

آنچه برای طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی آن همواره ضروریست درک ماهیت جریانهای سیاسی و پیشبرد سیاست پرولتاریائی در رابطه با آنهاست. مسئله مهم دیگر برای ما، تشخیص مضمون اتحاد استراتژیک طبقه کارگر با اقشار انقلابی خلق و تفکیک آن با مضمون ائتلافهای موقت و تاکتیک است. بدون تردید هیچ وقت طبقه کارگر نمی تواند ائتلاف های موقت را با جریانهای سیاسی از پیش غیرممکن تصور نماید. اما اگر مضمون اتحاد استراتژیک با مضمون ائتلاف های موقت تحویض شود و تاکتیک جای استراتژی بنشیند، چیزی جز اپورتونیسم نخواهد بود.

بطور مشخص اتحاد استراتژیک طبقه کارگر با اقشار انقلابی خلق در شرایط کنونی جامعه ما بر شعارهای سرنگونی رژیم ارتجاعی و بورژوائی جمهوری دمکراتیک، برقراری صلح، آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی استوار می گردد. امروز ما از اینرو چیزی تحت عنوان عدالت اجتماعی را همراه دیگر شعارها پایه استراتژیک اتحاد خلق میدانیم که مبارزه طبقاتی در جامعه ما مستقل از این شعارتهی خواهد شد و رحد خواستهای بورژوازی متوقف میگردد. انقلاب خلقی ما که خصلت ضد سرمایه داریانه آن انکارناپذیر است در هم شکستگی این شعارها مفهوم خلقی خود را عیان میکند. اگر سوسیالیسم امروز در کنار شعارهای فوری ما قرار دارد بخاطر اینست که اکثریت قاطع جامعه به ضرورت اعمال آن پی نبرده اند و استقرار آن هدف بلاواسطه ما را تشکیل نمی دهد. اما توده در شعار عدالت اجتماعی خواست خود را مبنی بر تحقق برابری اجتماعی بیان مینمایند.

از همین شعار که سالهاست شعار فرا طبقاتی و خواست توده های میلیونی خلق است، فراروئی شعار برقراری سوسیالیسم اجتناب ناپذیر می گردد. طبقه کارگر نمیتواند لحظه ای در حد شعارهای بورژوائی توقف نماید و خواست های انقلابی خود و توده های خلق را به فراموشی سپارد. تبلیغ گسترده شعار عدالت اجتماعی و توضیح آن که همواره با تبلیغ شعارهای دیگر صورت میگیرد راه اقدامات رادیکال و انقلابی را در جمهوری دمکراتیک خلق هموار تر می نماید و پس از آن پذیرش برقراری سوسیالیسم و پشتیبانی اکثریت قاطع خلق را برای استقرار آن در فاز بعدی برمی انگیزد.

اگر گفته شود که طبقه کارگر با بورژوازی در مبارزات در سرنگونی رژیم جمهوری و برقراری صلح، آزادی و دمکراسی اراده واحد دارد و فاز اول نبرد با این شعارها آغاز می گردد، این تفکر سیاست پرولتری نیست.

فعلا وارد این بحث نمیشوم که اساسا حضور بورژوازی دمکرات در جامعه سرمایه داری مورد سئوال است. اما اگر فرض کنیم چنین اقشاری از بورژوازی حضور هم داشته باشند. چگونه میتوانیم حتی در شعارهای فوق با آنها اراده واحد داشته باشیم ! ؟ تمامی لایه های بورژوازی مخالف رژیم ج. ا، حداکثر برچیدن دستگاه ولایت فقیه و ارگانهای نظامی و اداری ویژه آنرا دنبال میکنند. هیچ قشری از بورژوازی با سرنگونی این رژیم در هم کوبی ماشین دولتی ارتجاعی و بورژوازی را نمی خواهد. تنها به تصرف آن جهت بقای دیکتاتوری بورژوازی خویش به اشکال دیگری می اندیشند همینطورند شعارهای صلح، آزادی، و دمکراسی. و طبقه کارگر به صلح خواهی بورژوازی و بهترین حالت آن با دیدی مشکوک می نگرد. هیچ وقت نمی توان یک صلحخواهی واقعی و یک مبارزه برای صلحی پایدار را آنهم از بورژوازی ایران تماما باور نمود. بورژوازی با هزار پیوند به امپریالیسم جهانی چگونه میتواند برای ما آزادی یعنی استقلال سیاسی و اقتصادی را تامین نماید ؟.

دمکراسی نیز از دیدگاه همه اقشار بورژوازی در بهترین حالت آن چیزی جز دمکراسی برای خود دیکتاتوری علیه توده های خلق نیست. طبقه کارگر در هیچ یک از شعارهای فوق با هیچ قشری از بورژوازی اراده واحد ندارد. او همواره این شعارها را از موضع خود توضیح میدهد و در این حد نیز توقف نمی کند.

اکنون در جامعه ما اگر جریانهای بورژوائی مواضع رژیم جمهوری اسلامی و سلطنت طلبان و یاران لیبرال مشروطه خواه آنها را که باید مورد سوکوب قرار گرفته متلاشی گردند کنار بگذاریم، جریانهای سیاسی لیبرال بورژوائی که اقشاری از بورژوازی متوسط و کوچک را نمایندگی میکنند ولو به ظاهر بعضی شعارهای واحدی را همراه طبقه کارگر و توده انقلابی خلق طرح مینمایند.

تلاش این اقشار بورژوازی تماما برای کسب رهبری انقلاب و قدرت سیاسی است. طبقه کارگر باید سیاست منزوی نمودن اینها را در پیش گیرد. این سیاست با انعطافهای تاکتیکی ما تناقض ندارد. ما ضمن اینکه نباید هیچ توهمی را نسبت به اقشاری از بورژوازی دامن بزنیم، ائتلافهای تاکتیکی را نیز نباید به آنها غیرممکن بدانیم. واقعیت جامعه ما اینست که نیروهای فوق العاده محدودی از بورژوازی حاضر میشوند با کمونیستها ائتلاف نمایند. اگر ما به این واقعیت آگاه نباشیم خیال پردازی خواهیم بود که هنوز دوستان و دشمنان خود را بدرستی نشناخته ایم. با این همه ما می توانیم روی هریک از شعارهای امروز که خواست توده های خلق را بیان میکند با این اقشار لیبرال بورژوائی که حاضرند با ما حرکت های مشترک داشته باشند، حرکت نمائیم. این تاکتیکها چنانچه بدرستی مورد استفاده قرار گیرند، باعث گسترش هرچه بیشتر جنبش و تقویت نفوذ پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر خواهند شد. این که بورژوازی تا چه میزان از این ائتلافهای موقت بهره خواهد گرفت به هوشیاری، کارآگاهگرانه و سازمانگری در میان توده ها ارتباط خواهد داشت.

پیش بینی تغییرات سیاسی جامعه ما را در آینده از هم اکنون ممکن نیست. تا استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ممکن است قدرت سیاسی در اشکال مختلف ظاهر شود. درباره ضرورت و یا عدم ضرورت یک حاکمیت سیاسی موقت تا آن موقع اکنون نمی توان سخن گفت. چنانچه در شرایطی طرح شعار دولت موقت ضروری باشد، آنرا طرح میکنیم اما توجه به این مسئله لازم است که راه عملی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق همواره از دولت موقت گذر نمی کند. این نوع شعارهای خاص را که به وضعیت سیاسی جامعه بویژه در شرایط گسترش اعتلای انقلابی و موقعیت انقلابی مربوط میگردند از پیش نمیتوان طرح نمود. آنچه برای طبقه کارگر از هم اکنون باید بدرستی آشکار باشد اینست که جمهوری دمکراتیک خلق بعنوان خواست فوری انقلاب باید جانشین هر حاکمیتی گردد. ممکن است در یک جابجائی در قدرت سیاسی نمایندگان اقشاری از بورژوازی و جریانهائی از خرده بورژوازی حاکمیت را تشکیل دهند. این حاکمیت به لحاظ ماهیت طبقاتی خود فقط ماشین دولتی بورژوازی را تصرف نموده و ابزار سرکوب بورژوازی را حفظ میکند. چنین حاکمیتی با انجام پاره ای رفرمهای احتمالی راه سرکوب طبقه کارگر و توده انقلابی خلق را پیش خواهد گرفت. این حاکمیت از نظر طبقه کارگر حاکمیتی ارتجاعی و بورژوائی است و سیاست ما را در مقابل آن جز سیاست سرنگونی نخواهد بود. تاکتیکهای ما با توجه به شرایط مشخص باید اتخاذ گردند. اگر امکان شرکت ما

در چنین حاکمیتی فراهم باشد ،تنها در شرایطی این شرکت درست خواهد بود که در خدمت افشای بورژوازی وبسیج گسترده طبقه کارگر وتوده انقلابی خلق بکار آید • این وقتی است که باتوجه به شرایط سیاسی ومیزان آمادگی توده های خلق ضرورت چنین افشاگری ازطریق شرکت در حاکمیت مطرح باشد •

موضع دیگری که بعضی ها مایلند در آن باره صحبت شود استقرار حاکمیتی بااتحاد طبقه کارگروخرده بورژوازی است که در ابتدا رهبری یعنی نقش تعیین کننده راخرده بورژوازی ایفانمایند •

باتوجه به مجموعه مشخصات خرده بورژوازی ووضعیت واقعی جریانهای سیاسی دمکراتیک وانقلابی درمقایسه باطبقه کارگروپیشاهنگ انقلابی آن درجامعه ما ،تصور استقرارچنین حاکمیتی ذهنی است• واقعیت جامعه مانشانگراینست که خرده بورژوازی ودهقانان پس ازانقلاب بهمن بمیزان قابل توجهی نتایج پذیرش رهبری اقشاری دیگرازبورژوازی راتجربه کرده اند • این خود جنبه مثبتی دیگربرای طبقه کارگروپیشاهنگ انقلابی اوست که باسیاستی درست توده های انقلابی خلق رارهبری نمایند • بااین همه لحظه ای مستقل ازاین واقعیت ها تصورکنیم حاکمیتی بامشخصات مذکور مستقرگردد • خرده بورژوازی هرجاکه دررهبری قرارگرفت به جهت ایدئولژی ، ماهیت دوگانه طبقاتی وعدم شناخت ازقانونمندیهای تکامل جامعه جز تزلزل برای انجام وظایف انقلابی وفرسوده کردن انقلاب تجربه دیگری بجانگذاشته است• طبقه کارگرهیچ وقت نمی تواند ازمبارزه خود برای اعمال نقش رهبری درحاکمیت دمکراتیک صرفنظر نماید • حاکمیت دمکراتیک تنها وقتی قادراست وظایف انقلابی راقاطعانه انجام دهد وسمت گیری سوسیالیستی یعنی حرکت جامعه رابسوی سوسیالیسم هدایت نماید که به جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر فرا بروید •

۷ــ راه انقلاب

آخرین موضوع که درطرح استراتژی وتاکتیک بدان پرداخته شده راه انقلاب واشکال مبارزه است• طرح دراین مورد نیزفکری التقاطی وناروشن راارائه می دهد • تجربه انقلابها نشان می دهد که درتشخیص " راه انقلاب " هم به روند قانونمند عام وهم به تاریخ وسنن ووضعیت مشخص هرکشورتوجه نمود •درانقلاب-های خلقی که درسده نوزدهم وبیستم بوقوع پیوسته اند ،اشکال متنوعی ازقیام مسلحانه خلق وجنبش غیرمسلحانه که چندان مسالمت آمیزهم نبودند رخ داده است• آنچه دراین انقلابها تقریبابه نحوی عمومی واقعیت یافتند سرنگونی رژیمهای ارتجاعی وضد خلقی ازطریق قیام مسلحانه است• دراروپا ،آسیا ،آمریکای لاتین وآفریقا دردهها انقلاب این واقعیت اثبات شده است• درهیچ یک ازاین انقلابها توده ها بلافاصله راه مسلحانه را انتخاب نکردند • اشکال مختلف مبارزه بصورت اعتصابها وتظاهرات کارگران وتوده های خلق بوقوع پیوستند • اماسرکوب قهرآمیزجنبش خلق انتخاب راه مسلحانه رابه توده ها تحمیل نمود • بنابراین مسئله اساسااین نیست که همه اشکال غیر مسلحانه نبرد خلق باهمه نیرووگستردگی آن نادیده گرفته شود • مسئله اینست که تنهاراهی که می تواند ماشین دولتی ارتجاعی وبورژوائی رادرهم شکسته متلاشی نماید درک گردد • تجارب انقلابهانشان دادند که حتی درجریان نبرد مسلحانه خلق نیزاشکال دیگرمبارزه مطرح هستند وهمراه آن صورت می پذیرد • این اشکال مبارزه درشرایطی که ارتش خلق بارژیم ارتجاعی می جنگد ضربات همسویه وگسترده رابه ارتجاع وارد مینماید وامکان پیروزی های بزرگتری رابرای خلق فراهم میاورند • هم اکنون درچند کشورجهان چنین نبردی جریان دارد •

آغازوپایان قیام مسلحانه همواره چون انقلاب روسیه یاانقلاب اخیرمانیست • مبارزه مسلحانه به شکل جنگ داخلی درمناطق داخلی یا جنگ درمناطقی ازکشور که بنابه ویژگیهای ملی ومنطقه ای این شکل مبارزه درآنهابه شکل توده ای بدل شده است نیزبوقوع میپیوندد •

درکشورماانقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن تنهاراه سرنگونی رژیمهای ارتجاعی راازطریق قیام مسلحانه خلق اثبات مینمایند • اکنون باتوجه به ویژگیهای رژیم ج ۱۰ وارگانهای سرکوبگرآن وهمچنین باتوجه به سطح رشد جنبش کارگری وتوده ای وجنبش انقلابی خلقها تنهاراه سرنگونی رژیم قیام مسلحانه خلق است• این قیام درمناطقی که جنبش مسلحانه به شکل توده ای مبارزه فراروئیده است وهم اکنون جریان

www.iran-archive.com

دارد تا سرنگونی رژیم همچنان ادامه اداشته وگسترش میابد • بسیار محتمل است که ضرورت تشکیل ارتش مسلح خلق نه فقط در جنبش انقلابی خلقها بلکه در سراسر کشور مطرح شود • بسیار محتمل است که سرنگونی رژیم ج ۱۰ نه از طریق قیام مسلحانه چند روزه بلکه از طریق مبارزه مسلحانه ارتش خلق همزمان با اعتصابات کارگری وتظاهرات توده ای امکان پذیر گردد • ویژگی ارگانهای رژیم در سراسر کشور هر روز بیشتر این ضرورت را مطرح میسازد • پیشاهنگ طبقه کارگر باید واقعیتهای جامعه خود را بشناسد ، ضرورتها را تشخیص دهد واشکال مبارزه را انتخاب نماید • آنچه امروز در کشور ما مطرح است دیگر تردید در قیام مسلحانه خلق بعنوان تنها راه سرنگونی رژیم نیست • اکنون باید به این مسئله پاسخ داد که آیا از قیام مسلحانه گسترده وسراسری ارتش خلق پدید میاید یا نبرد ارتش خلق به قیام مسلحانه سراسری فرا میروید • تاکید به این موضوع ضروریست که ارتش مسلح خلق با توجه به خواست کارگران وتوده های انقلابی ومتکی به حمایت گسترده آنها میتواند تشکیل گردد •

پایان ــ مهرماه سال ٦٦ **تقی یوسفی**

منابع ــ

۱ــ نامه مردم شماره ۱۱۷ ص ٦
۲ــ همانجا
۳ــ مقاله مرحله انقلاب ، نیروهای محرکه انقلاب کار شماره ۳۲ ص ٦
٤ــ سمتگیری سوسیالیستی تئوری وپراتیک ص ۲۰۳
٥ــ راه کارگر تئوریک شماره ٤ ص ٥٨
٦ــ راه کارگر متدولوژی مرحله انقلاب ص ۱۳۰
۷ــ لنین دوتاکتیک سوسیال دمکراسی مجموعه ۱۲ جلدی جلد سوم ص ۱۰
۸ــ کارل مارکس مبارزه طبقاتی در فرانسه ترجمه فارسی ص ٥٨
۹ــ اسناد نشست دوره ای کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران "راه کارگر" شماره ۳٥ ص ۱٥
۱۰ــ برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (منشعبین ما) صفحات ۲۷ و ۲۸
۱۱ــ راه کارگر شماره ۳٥ صفحات ۱٥ و ۱۸
۱۲ــ لنین دولت وانقلاب آثار منتخب ۱۲ جلدی جلد ششم ص ٤۷
۱۳ــ دیباچه ای بر دوتاکتیک سوسیال دمکراسی ــ برونومالوو ــ پروفسور دیکمان ص ۱۸
۱٤ــ لنین وظایف پرولتاریا در انقلاب ما آثار دوازده جلدی جلد پنجم ص ۳۰
۱٥ــ گزارش کنفرانس هاوانا ــ گیرگینف ، ؟ والد زویوه نشریه دمکراسی وانقلاب ص ۱٦
۱٦ــ گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره ۲۷ ایراد شده توسط رفیق گارباچف ص ۱۰
۱۷ــ لنین ــ سخنرانی در نخستین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران وسربازان ۲٤ ژوئن سال ۱۹۱۷ مجموعه ۱۲ جلدی جلد پنجم ص ۱٤۷
۱۸ــ وظایف پرولتاریا در انقلاب ما همانجا ص ٤۸
۱۹ــ دیباچه ای بر دوتاکتیک ... ص ۲۷
۲۰ــ لنین خطر فلاکت وراه مبارزه با آن مجموعه ۱۲٤ جلدی جلد پنجم ص ۲٦۷
۲۱ــ به نقل از دولت وانقلاب ص ٤٥
۲۲ــ لنین دولت وانقلاب همانجا ص ٤۸
۲۳ــ همانجا
۲٤ــ وظایف پرولتاریا در انقلاب ما همانجا ص ٤۲
۲٥ــ دوتاکتیک سوسیال دمکراسی مجموعه دوازده جلدی جلد سوم ص ۷٦
۲٦ــ دیباچه ای بر دوتاکتیک ... ص ۳۰

www.iran-archive.com